
سوشیانت
منجی ایرانویج
منجی و آخرالزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی

بسم الله الرحمن الرحیم

سوشیانت منجی ایرانویج

نویسنده:

حسن آصف آگاه

ناشر چاپی:

آینده روشن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ۵

سوشیانت منجی ایرانویج ۸

مشخصات کتاب ۸

اشاره ۸

فهرست ۱۲

مقدمه استاد کریستین بونو ۱۵

پیشگفتار ۳۱

فرگرد نخست: موعود در دین زرتشت ۴۲

اشاره ۴۲

هزاره اوشیدر ۶۰

هزاره اوشیدرماه ۶۱

پیدایی سوشیانس ۶۳

فرگرد دوم: آخرالزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی ۷۰

اشاره ۷۰

علائم آخرالزمان - نشانه های ظهور منجی زرتشتی ۸۱

جهان و اوضاع آن پیش از ظهور منجیان ۹۴

جهان و اوضاع آن پس از ظهور منجیان ۱۰۴

گاه هوشیدر ۱۰۴

گاه هوشیدرماه ۱۱۲

گاه سوشیانس ۱۱۶

فرگرد سوم: متون مکاشفانه و پیشگویانه ۱۳۵

اشاره ۱۳۵

بخش اوّل: بهمن یشت ۱۴۵

بخش دوم: زند بهمن یسن ۱۸۳

بخش سوم: پیش گویی های جاماسپ ---------- ۲۲۳

اشاره ---------- ۲۲۳

جاماسب نامه فارسی ---------- ۲۲۸

بخش چهارم: یادگار جاماسپ ---------- ۲۶۱

بخش پنجم: زراتشت نامه ---------- ۲۷۴

اشاره ---------- ۲۷۴

(۵۷) بی مرگی خواستن زراتشت [زَنْد وُهومَن یسْن، بخش یکم] ---------- ۲۷۵

[تمثیل درخت هفت شاخ و پیشگوییهای یزدان برای زرتشت] ---------- ۲۷۹

(۵۸) دور آهن گُمِخْت [پیشگوییهای یزدان برای زرتشت] ---------- ۲۸۳

[سرآمدن هزاره و علایم آخر زمان] ---------- ۲۸۷

روزگار ایران و ایرانیان پس از ساسانیان ---------- ۲۹۰

(۵۹) آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره ---------- ۲۹۲

(۶۰) پرسیدن زراتشت دگربار از یزدان ---------- ۲۹۴

بخش ششم: هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس ---------- ۳۰۸

اشاره ---------- ۳۰۸

درباره رستاخیز و تن پسین ---------- ۳۱۷

بخش هفتم: درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد ---------- ۳۲۸

بخش هشتم: آخر هزاره ---------- ۳۴۰

بخش نهم: نشان های زادن منجی ---------- ۳۶۱

بخش دهم: ادبیات پیش گویانه ایرانی ورای مرزهای ایران ---------- ۳۶۸

اشاره ---------- ۳۶۸

سروش های غیبی هیستاسپ (پیشگویی گشتاسب) ---------- ۳۷۱

فرجام شناسی ایرانی در «سروش های غیبی هیستاسپ» ---------- ۳۷۴

تولد منجی در وقایع نامه زوکنن ---------- ۳۸۲

فرگرد چهارم: از اوستای اشکانی تا اوستای اسلامی ---------- ۳۹۱

اشاره ---------- ۳۹۱

علل گرایش ایرانیان به اسلام ---- ۴۰۸
دستکاری در متون زرتشتی ---- ۴۱۴
فرگرد پنجم: ادبیات پیشگویانه و نقش آن ---- ۴۲۹
اشاره ---- ۴۲۹
بهمن یشت و تحریفات آن ---- ۴۴۲
کتابنامه ---- ۴۵۹
زبان های فارسی و عربی ---- ۴۵۹
زبان های اروپایی ---- ۴۷۱
نمایه ---- ۴۷۸
درباره مرکز ---- ۵۳۷

سوشیانت منجی ایرانویج

مشخصات کتاب

سرشناسه: آصف آگاه، حسن، ۱۳۴۶.

عنوان و نام پدیدآور: سوشیانت منجی ایرانویج/حسن آصف آگاه

مشخصات نشر: قم: مؤسسه آینده روشن، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۱۸ ،XIVص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۰۲-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه

یادداشت: نمایه.

موضوع: سوشیانت (اساطیر زردشتی)

موضوع: آخرالزمان

موضوع: رستاخیز (زردشتی)

رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۹آ۶ س/BL۱۵۹۰

رده بندی دیویی: ۶۳/۲۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۰۸۶۳

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۳

سوشیانت منجی ایرانویج

سید حسن آصف آگاه

سوشیانت منجی ایرانویج

- گزارش:سید حسن آصف آگاه
- ناشر:انتشارات آینده روشن
- صفحه آرایی:حسین عبداله پور، علی قنبری
- طرح جلد: رسول محمدی
- حروف نگاری:ناصر احمدپور، حسن محسنی
- چاپ:گل ها
- نوبت چاپ:دوم، ۱۳۹۰
- شمارگان:۳۰۰۰ جلد
- قیمت:۵۸۰۰۰ ریال
- شابک:۷-۰۲-۵۰۷۳-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش:

◄ قم: خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵ - تلفن: ۷۸۴۰۹۲۰-۰۲۵۱

◄ تهران: خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش کوچه بامشاد، شماره ۵۲۵، پخش کتاب پکتا، تلفن ۸۸۹۴۰۳۰۳

فهرست

ترجمه مقدمه استاد کریستین بونو الف

پیشگفتار ۱

فرگرد نخست – موعود در دین زرتشت ۱۱

هزاره اوشیدر ۲۲

هزاره اوشیدرماه ۲۳

پیدایی سوشیانس ۲۴

فرگرد دوم – آخر الزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی .۳۱

علائم آخرالزمان نشانه های ظهور منجی زرتشتی۳۷

جهان و اوضاع آن پیش از ظهور منجیان ۴۵

جهان و اوضاع آن پس از ظهور منجیان۵۲

گاه هوشیدر ۵۲

گاه هوشیدرماه ۵۶

گاه سوشیانس۵۸

فرگرد سوم – متون مکاشف های و پیشگویانه ۷۵

بخش اوّل: بهمن یشت۸۳

بخش دوم: زند بهمن یسن ۱۰۷

بخش سوم: پیشگویی های جاماسپ ۱۳۳

جاماسبنامه فارسی ۱۳۷

بخش چهارم: یادگار جاماسپ.۱۵۹

بخش پنجم: زراتشت نامه ۱۶۹

بیمرگی خواستن زراتشت۱۷۰

تمثیل درخت هفت شاخ و پیشگویی های یزدان برای زرتشت.۱۷۱

دور آهن گُمِخْت (پیشگویی های یزدان برای زرتشت) ۱۷۲

سرآمدن هزاره و علایم آخر زمان ۱۷۴

روزگار ایران و ایرانیان پس از ساسانیان ۱۷۵

آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره ۱۷۵

پرسیدن زراتشت دگربار از یزدان۱۷۶

بخش ششم: هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس ۱۸۳

درباره رستاخیز و تنپسین ۱۸۹

بخش هفتم: درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد ۱۹۷

بخش هشتم: آخر هزاره ۲۰۵

بخش نهم: نشان های زادن منجی.۲۱۹

بخش دهم: ادبیات پیش گویانه ایرانی ورای مرزهای ایران ۲۲۵

سروش های غیبی هیستاسپ (پیشگویی گشتاسب)۲۲۷

۲۲۹..« سروش های غیبی هیستاسپ » فرجام شناسی ایرانی در

لاکتانتیوس، نهادهای الهی .۲۲۹

تولد منجی در وقایعنامه زوکنن۲۳۳

فرگرد چهارم - از ایران زرتشتی تا ایران اسلامی ۲۴۱

علل گرایش ایرانیان به اسلام ۲۵۱

دستکاری در متون زرتشتی۲۵۴

فرگرد پنجم - پیش گویی های زرتشتی ۲۶۷

بهمن یشت و تحریفات آن ۲۷۵

کتابنامه ۲۸۹

زبان های فارسی و عربی۲۸۹

زبان های اروپایی۲۹۵

نمایه.۲۹۹

مقدمه استاد کریستین بونو

مقدمه استاد کریستین بونو

«به طور قطع، چشمگیرترین و پرثمرترین رویدادها در آنجا [در قاره آسیا] به وقوع پیوست. بزرگترین افکار و اندیشه ها در آنجا تولید شد؛ فیلسوفان همه اعصار و دوران ها، مانند بازرگانانی که به جستجوی ثروت رهسپار آن دیار می شدند، آئین و مکتب خویش را در آنجا جستند. [...] هر آنچه که در جهان یافت می شود از آنجاست و چیزی نیست که از جای دیگر آمده باشد؛ و هر آنچه از آنجا برآمد بهتر شد، تغییر کرد، فزونی یا کاستی یافت. [...] زندگی در آفرینندگی و ابداع است، جز آن هر آنچه هست فرع است. پس آسیا به خلق و ابداع برخاست و اینک خستگی این زایمان و آفرینش سترگ را از تن به در می کند.

اما باید اعتراف کرد که آسیا همیشه از یک مزیت عقلانی بی بهره بوده است: این فضیلت، قوه نقدی است که ما داریم و به کار می گیریم. شاید که این کاستی خود از شرایط ابتکار و آفرینندگی باشد؛ شاید براستی نمی توان هر دو فضیلت را با هم داشت. [...] امروز، این قوه نقد، توانایيِ اصلی و صفتِ غالب ماست، به طبع و سرشت ما شکل می بخشد؛ و سرچشمه همه غرور و مباهات ماست. هرگز کسی نتوانسته است چون ما بیاموزد که چگونه باید طبقه بندی، مقایسه، ارزشیابی و قضاوت کرد. اما در حقیقت، کافی است که یک خطای کوچک و ناچیز در ابتدای راه مرتکب شویم تا تمام نتیجه گیری های ما غلط از آب در بیاید. به همین دلیل است که هر ده سال یکبار همه این نتیجه گیری ها را تغییر می دهیم، اما هرگز نه در مزیت و کمال کارمان و نه در برتریِ جهانيِ روشمان شک نمی کنیم. [...]

من نمی گویم که اروپایی ها طرز تفکر غلطی دارند، اما وقتی توانایی فطری یا بهتر است بگوییم غریزه آسیایی ها را برای به تصور آوردن چیزهایی به این عظمت و بزرگی [...] در نظر بگیریم، من فکر می کنم که روش زندگی آنها به همان اندازه قابل احترام است زیرا اگر غریزه آنها وجود نداشت و به کار نیافتاده بود، ما چیزی برای تجزیه و تحلیل، پذیرش و انکار، فهمیدن و دریافتن نداشتیم.»

این ملاحظات که محصول اقامت کوتاه اما پربار کنت آرتور دو گوبینو (۱) در ایران است، در

۱- compte Arthur de Gobineau .

خاتمه سفرنامه او به نام «سه سال در آسیا» (۱) آمده است. بی آنکه ابداً نظریه گسست بنیادی میان شرق و غرب (۲) را بپذیریم، باید اذعان کنیم که بین این دو منش و روحیه تعارضی وجود دارد که ترجیح می دهیم به سیاق رنه گنون (۳) آن را تعارض میان «مدرن» و «سنتی» بنامیم.

منش مدرن قصد داشت که «طوق سحر و افسون» را از گردن خود بردارد و از هر اسطوره، افسانه، دین و خرافات فارغ شود. طبعاً برای این کار، منش مدرن می بایست گفتمان های مناسب را ابداع می کرد تا بتواند به طریق عقلی «خِرَدگریزی» در منش سنتی را که منشاء مبهم و اسرارآمیز بودنِ «تقدس» است، بازشناسد. این خِرَدگریزی ها به همه افق های بینش

۱- . روحانیون کاتولیک راست اندیش گوبینو را به خاطر نوشتن اثر ناشایستی به نام رساله ای در باب نابرابری نژادها طرد و تکفیر کردند. اما در آن دوران، گوبینو تنها کسی نبود که سوار موجی شد که از آزمایشگاه های لینه (Linné) و بوفون (Buffon) بیرون آمد و سرانجام با انتشار آثار داروین (Darwin) این موج به اوج خود رسید. فرضیه های جدید تحول (transformisme) و تکامل (évolutionnisme) که آمیزه ای از مطالعات و ملاحظات زبانشناختی بودند، خیالات و هذیان های به ظاهر علمی را در مورد برتری نژاد آریایی (aryanisme) به دنبال داشت که حتی شخصیت های برجسته ای چون رنان (Renan) و میشله (Michelet) جذب آن شدند. البته قصد نداریم به این بهانه این شخصیت های ممتاز را از سکوی افتخار پائین بکشیم، زیرا بر خلاف مأموران تفتیش عقاید، حتی اگر مدرن و لائیک باشند، معتقدیم که آنچه برای عده ای گناهی مرگبار و نابخشودنی است، می تواند برای دیگران خطایی کوچک و قابل اغماض باشد. آنچه رنان ها و میشله ها را تقریباً با همه هم عصرانشان پیوند می داد این تصور مشترک بود که اروپا مُبلغ برگزیده خداوند برای اشاعه انوار تمدن در جهان است، همان طور که در گذشته رسالت تبلیغ و اشاعه دین راستین را بر عهده داشت. اما آنچه مشکل گوبینو را در چشم هم عصرانش وخیم جلوه می داد، حمله او به عقاید استعمارگرانه و اروپا محوری (européocentrisme) بود. گوبینو می نویسد: «از نگاه اکثر کسانی که امروز در جایگاه قضاوت نشسته اند، اروپا مرکز جهان است و هر کس که اروپایی نیست فاقد هر گونه حقی است و در واقع سهم اروپا را از هوا و خورشید غصب کرده است. این کسان، در جهالت بزرگ خویش، برای هر سوء استفاده ای از زور و قدرت کف می زنند، بی آنکه جنبه های هولناک و نفرت انگیز آن را بفهمند؛ و تاج افتخار بر سر ظفرمندی هایی می نهند که براستی پوچی و بیهودگی آنها را در نمی یابند. با بی رحمی و قساوتی که می توان در کودکان کودن سراغ کرد، در نگاه این افراد، هر آسیایی بینوا، خانه خراب، تیرباران شده یا به دار آویخته، یک قربانی است که، به حق، به پیشگاه آینده تقدیم می شود. زمانی که بلا و مصیبت این سرزمین های دوردست را به آنها یادآوری می کنیم، مثل پیشگوها خبر از پیروزی قریب الوقوع مسیحیت و تمدن می دهند و از این کار خسته نمی شوند» (سه سال در آسیا)

۲- . در حقیقت، این گسست یکی از اسطوره های جدید تشکیل دهنده «تخیل» مدرن است که مولود روند ظاهری و گول زننده سکولاریسم به شمار می رود که مبنای آن «واژگون جلوه دادن اسطوره های بنیادی کتاب مقدس و انتقال آنها از نظام دینی به نظام غیردینی، در عصر روشنگری و دوران انقلاب کبیر فرانسه» است. (ژرژ کورم: شرق-غرب، گسست خیالی، ص ۲۰، همراه با ارجاعات اساسی و مهم به تفسیر سکولاریسم و اسطوره عقلی غرب)

۳- . René Guénon

سنتی نسبت داده می شد و تصور بر این بود که در بینش مدرن، این نقیصه کاملاً برطرف خواهد شد. (۱) به این ترتیب، علومی متولد شدنـد که از زوایای مختلف (تاریخ، جامعه شناسی، روانشناسی، انسان شناسـی و غیره) به مطالعه اعتقادات و اعمال معنوی، دینی و یا شبه دینی بشریت پرداختند.

اما اشـکال در این است که به طور کلی، این علوم با کنار گذاشتن عنصری که ماهیت امر دینی بر آن استوار است – یعنی روحیه دینی که مبداء و مقصد امر دینی است و معنای امر دینی به آن وابسته است – خود را اصولاً از امکان دسترسی به موضوعی که قصد مطالعه آن را داشـتند محروم کردند. حقیقت این است که همه عناصـر نظری و عملی تشـکیل دهنده یک بینش اسـطوره ای یا دینی فقط برای روحیـه و منشـی معنـا می یابنـد که این بینش را پـذیرفته و برای او این بینش عین حقیقت است. اینکه بخـواهیم این پدیـده را، بـا کنـار گذاشـتن باطن و روح آن، مورد انواع و اقسام مطالعات خارجی – تاریخی، اقتصادی، جامعه شناختی، روانشناختی و غیره – قرار بدهیم درست مثـل این است که یـک موجود زنـده را از حیـات محروم کنیم، سپس کالبـد آن را تشـریح کنیم تـا بفهمیم این موجود چگونه زنـدگی می کنـد، یـا اینکه شـهری را از سـکنه خـالی کنیم و آن را بـا خـاک یکسـان نمـاییم تـا بعـداً در همـان محـل، بـا روش هـای باستانشناسی، چشم اندازهایی را که ساکنان این شهر مشاهده می کردند مجدداً بازسازی کنیم...

وقتی کارشـناسان این علوم متوجه شدنـد که مجموعه این ملاحظـات و مشاهـدات خـارجی برای درک امر دینی یا اسـطوره ای ناکافی است و به هیـچ وجه امکان شـناخت جوهر آنها را فراهم نمی کنـد، مجـدداً مطالعات خود را بر موضوع اولیه خود متمرکز کردند تا در آن معنایی ذاتی و درونی را بیابند.

رویکرد ساختارگرایانه (۲) که کلود لِوی–اسـتروس (۳) آن را بر اساس پیشـرفت های زبانشناسـی و نشانه شناسی (۴) بسط و گسترش داده بود، به شکلی برق آسا وارد صحنه شد و به حدی

۱- . میرچـا الیاده (Mircea Eliade) در تکه یادداشت های روزانه می نویسـد: «انسان مـدرن که عمیقاً سـکولار شده است، خود را ملحد، بدون دین یا حداقل بی تفاوت به دین می داند یا می خواهد چنین باشد؛ اما او در اشـتباه است. انسان مدرن هنوز نتوانسته انسان دینی را که در اوست از بین ببرد؛ او فقط توانسته است که انسان مسیحی را (البته اگر براستی روزی مسیحی بوده است) از میان بردارد. این بـدان معنـاست که او، بی آنکه بدانـد، همچنـان «بت پرست» باقی مانـده. یک معنای دیگر هم وجود دارد: جامعه بـدون دین هنوز وجود ندارد (به نظر من، چنین جامعه ای نمی تواند وجود داشته باشد، و اگر هم روزی چنین چیزی تحقق پیدا کند، پس از چند نسل، از ملال و روان خستگی یا خودکشی جمعی، به زوال خواهد انجامید) ...»

۲- . structuralisme

۳- .Claude Lévi-Strauss

۴- .sémiologie

ضروری و آنقدر غیرقابل چشم پوشی جلوه کرد که برای مدتی تمام توجهات را معطوف به خود ساخت. اما دیری نپایید که ساختارگرایی پاورچین پاورچین از صحنه خارج شد. (۱)

برخلاف ساختارگرایی، رویکردهای دیگری نیز مطرح شدند که به موفقیت های درازمدت تری دست یافتند و پیروان آنها هنوز حرف هایی برای گفتن دارند. این جریان توسط شخصیت های بزرگی به راه افتاد که هسته اصلی محفل کوچک اِرانوس (۲) را تشکیل می دادند و تقریباً همه آنها منشاء افکار و اندیشه ها و پژوهش های انقلابی، پردامنه و پرسود شدند. (۳) دستاوردهای آنها سبب شد تا به گفته میرچا الیاده، انسان کشف می کند که پیش از آنکه موجودی ابزار ساز یا موجودی اندیشمند باشد، موجودی دینی است.

روانکاو معروف، کارل گوستاو یونگ (۴) نیز با اعضای محفل اِرانوس حشر و نشر داشت. رویکرد نمادین یونگ روانشناسی را از قیمومت پدرسالارانه فروید و اعماق تاریک «ناخودآگاه» آزاد کرد تا روانشناسی توجه خود را معطوف به روشنایی های لایه های بالایی «خودآگاهی» کند. به این ترتیب، یونگ راه را برای پیشرفت روانشناسی فراشخصی (۵) گشود.

۱- . شاید دلیل این عدم توفیق این بود که ساختارگرایی فقط به گفتمان (discours) و کالبدشکافی آن توجه نشان داد، و از توجه به کسانی که این گفتمان در تمامیت خود برایشان معنادار بود غافل ماند. به عبارت دیگر، اگر رویکرد ساختارگرایانه واقعاً قصد داشت عناصر بیرونی را کنار بگذارد و به سراغ معنای درونی گفتمان دینی یا اسطوره ای برود، باز هم نمی توانست از ابزارهای لازم برای دسترسی به این معنا برخوردار شود، زیرا ساختارگرایی در جایی که این معنا وجود داشت آن را جستجو نمی کرد – ضمیر انسانهایی که این گفتمان را به صورت معنادار دریافت می کنند – بلکه این معنا را در نوعی انتزاع گفتمانی می جست که از مکان طبیعی خود بیرون کشیده شده بود و به مثابه یک پدیده فرعی در نظر گرفته می شد که از ساختارهای متشکل از افکار و اندیشه های ثابت و پایدار و تعیین کننده ساخته شده اند.

۲- . Eranos

۳- با الهام گرفتن از رودلف اوتو(Rudolf Otto)، اولگا فروبه-کاپتین (۱۸۸۱-۱۹۵۵) (Olga Froebe-Kapteyn) در سال ۱۹۳۳، در شهر آسکونا (Ascona) در سوئیس، بنیاد اِرانوس را بنا نهاد که فعالیت های آن تقریباً بدون وقفه تا دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت. در سال ۱۹۷۲، پس از درگذشت آدولف پورتمن (Adolf Portmann) و آغاز دوران ریاست رودلف ریتسما (Rudolf Ritsema)، تغییرات بنیادی در فعالیت های این بنیاد پدید آمد. از سال ۱۹۸۸ به بعد، کنفرانس ها جهت گیری تازه ای پیدا کردند و روی «یی کینگ Yi King» متمرکز شدند.

۴- Karl Gustav Jung

۵- مکتب روانشناسی فراشخصی (psychologie transpersonnelle) چهارمین مکتب بزرگ روانشناسی، پس از روانکاوی فرویدی، رفتارگرایی (behaviorisme) و رویکرد اومانیستی، محسوب می شود. این مکتب بهترین جنبه های روانشناسی را برمی گزیند و ابعاد معنوی را به عنوان جنبه های تفکیک ناپذیر انسان به آن می افزاید، و تلاش می کند که داده های روانشناسی های فردگرای غرب را با برداشت های شهودی و عرفانی روانشناسی های شرق در یکجا جمع کند. مکتب روانشناسی فراشخصی در سال ۱۹۶۹، زمانی که روانشناس اومانیست آمریکایی، آ. مسلاو (A. Meslow) نشریه روانشناسی فراشخصی (Journal of Transpersonal Psychology) را بنیاد گذاشت، ظهور کرد. اندیشه های سی. تارت (C. Tart)، اس گراف (S. Grof)، ار. والش (R. Walsh) و کی. ویلبر (K. Wilber) که به حق نظریه پرداز اصلی این مکتب به شمار می رود، موجبات توسعه و رواج

روانشناسی فراشخصی را فراهم کرد.

میرچا الیاده نیز از اعضای محفل اِرانوس بود. پژوهش های تطبیقی خستگی ناپذیر او درباره اسطوره ها و ادیان منجر به تلفیق باشکوهی شد که در آن عمق نظر، دانش وسیع و سادگی در کنار یکدیگر قرار گرفتند. (۱) کارهای او نقطه عطف مهمی در پژوهش های تاریخی و علم ادیان ایجاد کرد به گونه ای که دیگر هرگز نمی توان این پژوهش ها را در قالب تنگ پوزیتیویسم (۲) محصور نگه داشت.

توشی هیکو ایزوتسو (۳) نیز از دیگر کسانی بود که در این کانون فکری رفت و آمد می کرد. این فیلسوف اسلام شناس ژاپنی به اصل متون دینی به زبان های چینی، ژاپنی، سانسکریت، یونانی، لاتین، فارسی و عربی دسترسی داشت. گرشوم شولم (۴)، پیشتاز پژوهش در جریان های بزرگ عرفان یهودی و ژیلبر دوران (۵) از دیگر اعضای این محفل بودند. ژیلبر دوران کسی بود که جایگاه محوری و واسطه ای «تخیل نمادین» را در میان عقل و معنا احیاء کرد؛ و می خواست انسان غربی را از سرگردانی میان این دو قطب رهایی بخشد و وحدت را به او بازگرداند. او قصد داشت کاری کند که انسان شناسی به جای تکه تکه کردن انسان بین «علوم انسانی» دانشی واحد یعنی «علم انسان» باشد. (۶) کسان دیگری نیز در این محفل آمد و شد داشتند (۷) ...

و سرانجام در قلب این محفل فکری، نام کسی می درخشید که روح این گروه، یا به تعبیری

۱- برجسته ترین نمونه کارهای او اثری به نام تاریخ عقاید و اندیشه های دینی است که «از عصر حجر تا آئین های الحادی معاصر» را در بر می گیرد.

۲- positivisme

۳- Toshihiko Izutsu

۴- Gershom Scholem

۵- Gilbert Durand

۶- ژیلبر دوران در اثر خود به نام مقدمه ای بر اسطوره شناسی می نویسد: «در آنجا [در اِرانوس] بود که – بر کنار از همه دانشگاه های دنیا – برجسته ترین شخصیت های دانشگاهی آزادانه دانش انسان شناسی جدید را بر اساس قابلیت و توانایی بنیادی انسانِ اندیشمند برای تفکر آفریدند: یعنی توانایی غیرقابل چشم پوشی انسان برای نمادی نکردن امور، با استفاده از قوه تخیل نمادین.»

۷- افرادی چون ارنست بنز (Ernst Benz)، آدولف پورتمن (Adolf Portmann)، مارتین بوبر (Martin Buber)، هانری-شارل پوک (Henri-Charles Puech) و غیره. با این وجود، از میان تقریباً ۱۸۰ استادی که در این محفل رفت و آمد کردند، فقط گروه کوچکی به آرمان اصلی این محفل دست یافتند و این افراد انگشت شمار تکیه گاه و پشتوانه اصلی اِرانوس شدند.

فرشته آن محسوب می شد: هانری کوربن. (۱) برای اینکه بتوان امر دینی را در جای خود بررسی کرد، کوربن معتقد بود که تنها رویکرد ممکن رویکرد «پدیدارشناسی» (۲) است تا از طریق آن بتوان در آن واحد میزبان و میهمان دنیای معنویات شد:

«نجات دادن پدیده ها» همان چیزی است که کوربن «برنامه و وصیت نامه» (۳) خود تلقی می کرد. منظور او ملاقات و دیدار با پدیده ها در محلی بود که پدیده ها به وقوع می پیوندند، محلی که پدیده ها در آن واقع هستند. در علوم دینی، ملاقات با امر دینی در روح مؤمنان روی می دهد نه در بنای رفیع علم و دانش انتقادی یا در پژوهش های محدود در چارچوب اوضاع و مقتضیات. باید گذاشت که آنچه بر روح مؤمنان تجلی کرده است خود را به ما بنمایاند، زیرا امر دینی همین است. (۴)

در اینجا، مشاهده گر که یک پدیدارشناس است باید میهمان معنوی کسانی شود که این چیز خود را به آنان می نمایاند؛ و باید در تحمل این بار با آنان سهیم شود. (۵)

اما میهمان یک جهانِ معنوی شدن، سرآغاز میزبانی از این جهانِ معنوی در خویشتن است. ممکن نیست که بتوان در جهانِ معنوی تشیع، یا هر جهانِ معنویِ دیگر، زیست و روش زیستن در آن را درک کرد، مگر اینکه این جهان معنوی نیز به نوبه خود در درون شما زندگی کند. بدون این فرایند درونی، تنها می توان از بیرون این پدیده سخن گفت و به احتمال زیاد به راه خطا رفت، زیرا نمی توانیم بنایی را که هرگز به درون آن پای ننهاده ایم توصیف کنیم. (۶)

مهمان نوازی معنوی همیشه دوسویه است؛ میهمان همیشه در درون خود میزبان است. در حقیقت، بدون این دوسویگی امیدی برای فهم نیست. (۷)

به موازات این جریان (البته با وجود تداخل های سید حسین نصر (۸) که یکی از نمایندگان

۱- Henry Corbin

۲- phénoménologie

۳- هانری کوربن: در اسلام ایرانی، پاریس، انتشارات گالیمار، ۷۲-۱۹۷۱، مجلد یکم، ص ۱۲.

۴- هانری کوربن: در اسلام ایرانی، پاریس، انتشارات گالیمار، ۷۲-۱۹۷۱، مجلد یکم، ص ۱۹. همچنین نگاه کنید به ص ۹ و به ویژه ص ۱۰: «آیا براستی این کار علمی است که ادعا کنیم می توانیم دلایل دیدن چیزی را، به کسانی که آن را می بینند، توضیح بدهیم، حال آنکه خود از دیدن ناتوان هستیم؟ چه چیزی از آن می دانیم، وقتی نمی توانیم چیزی را که آنها می بینند مشاهده کنیم؟ در این زمان، این چیز برای ما با ناموجود یکی می شود. چگونه می توان این هیچ را از طریق چیز دیگر توضیح داد – یا پدیده متافیزیکی را با اوضاع و مقتضیات اجتماعی بیان کرد؟».

۵- هانری کوربن: در اسلام ایرانی، پاریس، انتشارات گالیمار، ۷۲-۱۹۷۱، مجلد یکم، ص۲۸.

۶- هانری کوربن: در اسلام ایرانی، پاریس، انتشارات گالیمار، ۷۲-۱۹۷۱، مجلد یکم، ص۸-۷.

۷- هانری کوربن: در اسلام ایرانی، پاریس، انتشارات گالیمار، ۷۲-۱۹۷۱، مجلد چهارم، ص ۵۶۰.

۸- این اندیشمند ایرانی که بنیانگذار و مدیر مجله سنت گرای ایرانی به نام جاویدانِ خرد بود، هم به جریان فکری که رنه گنون آغازگر آن بود تعلق داشت، و هم از همکاران نزدیک هانری کوربن، بویژه در امر نگارش اثر تاریخ فلسفه اسلامی (پاریس، انتشارات

گالیمار، ۱۹۸۶) بود.

مهم آن است) شاهد کارهای متفکران و اندیشمندان متعددی هستیم که راهی را که رنه گنون گشوده بود پی گرفتند؛ و عمداً و عمیقاً «سنت» را برگزیدند. در مطالعه سنت، آنها سنت را به آداب و رسوم اطلاق نمی کردند، بلکه آن را مجموعه شناخت و معرفت مقدس و فراعقلانی می دانستند که بشریت از راه وحی، درک متافیزیکی و یا شهود فکری دریافت کرده است. آنها هم مدرنیته عقلانی و ماتریالیست، هم پست مدرنیته غیرعقلانی و شبه معنوی را خبط و خطا می شمردند. قصد آنان این نبود که میهمان یک جهان معنوی و روحانی شود تا آن را درک کنند و بشناسند، بلکه می خواستند با گزیدن جاده های روشنایی های شرق، از سردرگمی ها و سرگشتگی های مدرنیسم بگریزند. به عبارت دیگر، می خواستند کاملاً به سنت معنوی ملحق شوند و خود را از هر آنچه از روحیه و منش مدرن برآمده است خلاص کنند. اما تناقض کار آنها در این است که اراده و عزم آنها برای «دوباره فرزند سنت شدن» آنان را انسان های «سنتی» نمی کند، بلکه نتیجه گزینش انفرادی است که ویژگی انسان عصر جدید است. در حقیقت، انسان سنتی ثمره و محصول سنت خویش است، از آن پیروی می کند و آن را انتقال می دهد، بی آنکه انتخاب و گزینشی در میان باشد. برعکس، انسان مدرن خود را از ریشه ها رها می کند و برمی گزیند. به این ترتیب، «سنت گرایی» یکی از گونه های – هر چند نامألوف منش مدرن – است: غم غربت کسی که دیگر نمی تواند آن چیزی باشد که در گذشته بود.

اما این رویکردها خواه ناخواه با مقاومت هایی مواجه می شد و دیر یا زود، واکنش تند پیروان نئوپوزیتیویسم (۱) را برمی انگیخت. به این ترتیب، استیون ام. واسراستروم، (۲) کارشناس آمریکاییِ سرشناسِ علم ادیان، به هانری کوربن و همراهان او که به کاوش و اکتشاف راه های اسطوره و جاده های ایمان برخاسته بودند، تاخت و آنان را متهم کرد که پیامبران جدید «دین پس از دین» (۳) شده اند. به نظر او، با اعاده حیثیت کردن از اسطوره ها، نمادها و تجربه های عرفانی در قالبی علمی، کوربن، الیاده، شولم و دار و دسته شان شکل جدیدی از بینش دینی را ارائه می کردند؛ و تلاش می کردند این بینش را، از دیدگاه فلسفی و علمی، با بهانه قرار دادن «پدیدارشناسی» و به پشتوانه زرق و برقِ نقدِ علمی، «مشروع» جلوه دهند. به نظر واسراستروم، این امر باعث انحراف علم ادیان از آنچه «باید باشد» می شد و راه را برای اشکال تازه فلسفه باطنی (۴) در دوران جدید می گشود. بنابراین، کوربن یک «استاد دوزیست» معرفی

۱- néopositivisme

۲- Steven M. Wasserstrom

۳- استیون ام. واسراستروم: دین پس از دین، گرشوم شولم، میرچا الیاده و هانری کوربن در اِرانوس، پرینستون، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۹.

۴- ésotérisme

شـد که فقط به این خاطر کرسی اسـتادی دانشـگاه سوربون را در اختیار گرفته تا رسالت خود را به عنوان «مبلغ دینی در کلاس درس» بهتر به انجام برسانـد؛ و به نام «حکمت غیبی»، «جنگ شخصـی بر ضـد خرد» را پیش ببرد. حال آنکه به زعم واسـراستروم، تاریخ ادیان چیزی جز پژوهش تاریخی نیست، وگرنه اصلاً پژوهش نیست.

خلاـصه، هر رویکرد غیرتـاریخی به دین، بـویژه رویکرد فلسـفه دین بگونه ای که مراد کوربن بود، هیـچ سـخن جـدی در مورد ادیـان نـدارد، و همانطور که پی یر لوری (۱) در نقـد خود از این کتاب (۲) گفته است، هیچ یک از مسائلی که شایسته طرح هسـتند، مورد توجه و بررسـی قرار نگرفته است: «آیا می توان ادیان را به مثابه پدیـده های قائم بالذات که فی نفسه معنادار هسـتند مورد بررسـی قرار داد؟ آیا پدیدارشناسـی رویکردی قانع کننـده در زمینه مطالعه ادیان است؟ آیا روند و رویه دینی می تواند مسـتقلاً معنای خود را تولید کنـد؟ آیا روند و رویه دینی نباید هیچ حسابی به سایر رشـته های علوم انسانی پس بدهد؟ آیا روانشناسـی و روانکاوی نمی توانند هیچ کمکی به درک و فهم تجربه عرفانی بکنند؟» و غیره.

پس آیـا بایـد دنبـال دلیـل بگردیم و به فرضـیه ای که گوبینو مطرح کرده بود رضایت بـدهیم: «شایـد که این کاستی [در نقـد] خود از شرایط ابتکار و آفریننـدگی باشـد؛ شاید براستی نمی توان هر دو فضـیلت [روحیه خلاق و روحیه انتقادی] را با هم داشت»؟ آیا براستی میان روحیه عرفانی که در دنیای مـدرن به اشـکال مختلف از جمله سـنت گرایی گنون یا پدیدارشناسـی کوربن تولد تازه یافته است از یک سو، و روحیه علمی (که می گوینـد فقط می توانـد پوزیتیویست باشـد) از سوی دیگر، تعارضـی آشتی ناپذیر برقرار است؟ آیا در افق دید ما، هیچ امیدی نیست که سرانجام روزی شرق و غرب به یک نقطه تلاقی برسند؟

جسـتجوی چنین افقی محرک و انگیزه کارهای جالبِ توجه یکی از اندیشـمندان معاصـر ایرانی، مصـطفی ملکیان، است که می گوید: «اگر [برای انسان] راهی به سوی آزادی متصور باشد، این راه را باید در تلفیق و تلاقی عقلانیت و معنویت جستجو کرد، و حق هر یک از این دو فضیلت بزرگ را به درستی ادا نمود.» (۳) تحت تأثیر اندیشه های ملکیان، در سال ۱۳۷۵ سید ابوالحسن نواب مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب را در شهر مقدس قم بنیان نهاد که

۱- Pierre Lory

۲- ایـــن کتـــاب در پایگـــاه اینترنـــتی انجمـــن دوســـتداران هـــانری و اســـتلا کـــوربن موجـــود اســـت: http://www.amiscorbin.com/textes/francais/religion.htm

۳- مصـطفی ملکیـان: راهی به رهایی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۷. گفتگوی نگارنـده این سـطور بـا این فیلسوف ایرانی درباره زنـدگینامه فکری او و معنای رویکرد فلسـفی اش در کتاب جهان های شـیعه و ایران (پاریس-بیروت، انتشارات Karthala-IFPO، ۲۰۰۷) به چاپ رسید.

می توانیم تأسیس آن را یکی از مهم ترین رویدادها در تاریخ ادیان – و تاریخچه تاریخ ادیان – از زمان شکل گیری محفل اِرانوس تا به امروز بدانیم. وجود چنین مرکزی خودبخود یک پدیده استثنائی و بی نظیر در جهان اسلام، حتی در کل مشرق زمین است، و قرار گرفتن آن در مرکز اندیشه و کانون تجدید حیات تشیع، خود یکی از جنبه های شگفت انگیز وجود این مرکز محسوب می شود. در زمان کوتاهی که از تأسیس این مرکز می گذرد، ده ها اثر درباره ادیان ابراهیمی یا سایر ادیان توسط این مرکز به زیور طبع آراسته شده است. از سال ۱۳۷۸، این مرکز فصلنامه ای به نام هفت آسمان را منتشر می کند که امروزه یکی از جالب ترین مجلات دنیا در زمینه علم ادیان است.

این مرکز می تواند یکی از منزلگاه های راهی باشد که شاید ما را به افق تلفیق و تلاقی میان عقلانیت «غربی» و معنویت «شرقی» – در معنای نمادین این واژگان – رهنمون سازد. برای تحقق این هدف، این مرکز باید، از یک سو، روحی را که در زمان تأسیس در آن دمیده شد حفظ کند و نگذارد که وسوسه وجهه و «پرستیژ» (که در این گونه موارد غالباً به چشم می خورد) این مرکز را به یک صدف زیبا اما تهی تبدیل کند. از سوی دیگر، این مرکز نباید تسلیم این آسان خواهی شود که در مرحله مقدماتی – و البته ضروری – ترجمه میوه های به بر نشسته علم ادیان باقی بماند؛ بلکه باید تلاش کند که این مرحله را پشت سر بگذارد و مطالعات و پژوهش های خود را سامان دهد و نتایج آنها را منتشر سازد. متأسفانه برخی نشانه ها حاکی از آن است که خطر رکود و به گِل نشستگی از حد فرضیه فراتر می رود، و شاید دلیل این امر، از یک سو موفقیت هایی است که به دست آمده، و از سوی دیگر تحلیل عزم و اراده اولیه یا تغییر مسیر آن.

یکی از همکاران این مرکز، سید حسن آصف آگاه حسینی اشکوری (۱) مؤلف کتاب حاضر سوشیانت منجی ایرانویج است که به طور خستگی ناپذیر بر ضرورت اکتفا نکردن به ترجمه آثار موجود و ارائه کارهای نو اصرار می ورزد. در این زمینه، او خود یک الگو و مثال زنده است: در ابتدا، او کارِ خود را صرف رسالاتی در تجزیه و تحلیل جزئی مطالعات و پژوهش های

۱- پدر او، سید احمد حسینی اشکوری، یکی از بزرگ ترین کارشناسان معاصر در زمینه نسخ خطی اسلامی است. از آثار او می توان به فهرست کتابخانه معروف مرعشی نجفی و دیگر مجموعه های مهم اشاره کرد. در حال حاضر، او مدیر مجمع ذخایر اسلامی در شهر قم است که بنیادی برای نشر میراث خطی اسلامی [منظور استاد اشاره به «مرکز احیاء میراث اسلامی» بوده که امروزه این مؤسسه در زمینه حفظ و جمع آوری نسخ خطی در زمینه های مختلف علمی و فرهنگی و ارائه خدمات به محققین و پژوهشگران بصورتی آسان و گسترده به یک مرکز جهانی تبدیل شده است] محسوب می شود. – «آصف» تخلص شاعری سید حسن است که مجموعه سکوت در ملکوت (مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۴) از او منتشر شده است.

اسطوره شناسی تطبیقی کرد و اثری درباره اسطوره های آفرینش نزد سرخپوستان آمریکا، (۱) همچنین مقالاتی در باب موضوعات گوناگون تاریخ اسطوره ها و ادیان (۲) به چاپ رساند. سید حسن آصف آگاه بر این نکته واقف بود که بدون متخصص شدن در یک زمینه و آموختن زبان های ادیان مورد مطالعه خود (۳)، نمی توانست از مرحله تجزیه و تحلیل به مرحله تحقیق شخصی و پژوهندگی برسد. به همین خاطر تصمیم گرفت که فعالیتهایش را به طور ویژه بر آئین زرتشتی (۴) متمرکز کند و تلاش کرد که زبان های باستانی ایران را فرا بگیرد. پس انتخاب او براستی شایسته تحسین و تلاش هایش سزاوار تشویق است.

نکته نخست اینکه، بر خلاف انتظار، در یک مرکز مطالعات که در قلب ایران واقع شده است، حتی یک کارشناس برای این دین و زبان های ایران باستان وجود ندارد!! نکته مهم تر این است که گرچه این دین هنوز در ایران و هندوستان به حیات خود ادامه می دهد و می توان

۱- آفرینش در اساطیر آمریکا، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۳. برای تکمیل این اثر، چهار مجلد زیر چاپ است که اختصاص به روایات آفرینش در ادیان و اسطوره شناسی های گوناگون جهان (۲ مجلد)، بویژه ایران باستان (۱ مجلد) و هندوستان (۱ مجلد) دارد.

۲- از جمله: - موعود در آئین زرتشتی، هفت آسمان، شماره ۴ (۱۳۷۸)، ص ۱۲۲-۱۰۷. - طوفان نوح در اسطوره های بین النهرین و تورات، هفت آسمان، شماره ۶ (۱۳۷۹)، ص ۱۸۲-۱۶۵. - سپنته آرمئی تی (سپندار مذ)، هفت آسمان، شماره ۱۹ (۱۳۸۲)، ص ۲۰۴-۲۰۲. - کیهان شناخت و فرضیه ادوار جهانی هندو، هفت آسمان، شماره ۲۰ (۱۳۸۳)، ص ۶۶-۴۷. - رشن (رَشْنو)، ایزد دادگری و آزمایش ایزدی، هفت آسمان، شماره ۲۰ (۱۳۸۲)، ص ۲۱۸-۲۱۵. - درجات گناه، تاوان و پتت در دین زرتشت، هفت آسمان، شماره ۲۸ (۱۳۸۴)، ص ۲۲۳-۱۸۷. - دساتیر آسمانی، دین نامه جعلی زرتشتیان، هفت آسمان، شماره ۳۳ (۱۳۸۶).

۳- متأسفانه مسئولین و پژوهشگران مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب عموماً زبان های مقدس و آئینی زمینه های مورد مطالعه خود را نمی دانند – البته به استثناء کارشناسان و پژوهشگران اسلام. به عنوان مثال، کسانی که روی مسیحیت کار می کنند، لاتین یا یونانی نمی دانند. در این میان، حسین توفیقی، کارشناس دین یهودی و زبان عبری یک استثناء ستایش برانگیز است. اما جایزه ویژه ای را باید – بی آنکه نام او را در اینجا ذکر کنیم – به مسئول بخش ادیان هندی اختصاص داد که نه سانسکریت می داند و نه هیچ یک از زبان های هندی را بلد است، اما در حضور من ادعا می کرد که «هندوئیسم را بهتر از خود هندوها» می شناسد ! اگر یک «شرق شناس» که نمی تواند قرآن را بخواند و سایر متون دینی اسلامی را فقط از روی ترجمه هایی که به زبان های غربی موجود است مطالعه کرده، ادعا می کرد که «اسلام را بهتر از مسلمانان» می شناسد، همین «کارشناس هندوئیسم» – که البته یک روحانی باتقوای مسلمان است – چه می گفت؟

۴- در حال حاضر، او، در کنار فعالیت های دیگر خود، مشغول تدارک یک کتابشناسی جامع از منابع زرتشتی، مطالعه (تصحیح کتاب) «دساتیر آسمانی» مجعول که به فرقه آذر کیوانیه نسبت داده می شود؛ و کار روی آداب تدفین در ایران باستان است.

آن را هم در کتب قدیمی و هم در بستر واقعیت کنونی اش مورد مطالعه قرار داد، اما در تاریخ ادیان آئین زرتشتی تنها نمونه ای است که ما شاهد فقدان تقریباً کامل هر گونه اجماع و اتفاق نظر در میان کارشناسان این آئین هستیم. همانطور که ژان دو مناس (۱) تذکر داده است، تفسیر و تأویل اسناد قدیمی و مطابقت دادن آنها با متون زرتشتی غالباً دشوار است، مضافاً بر اینکه متون اصلی زرتشتی مشخصاً مبهم و پیچیده هستند. دانشمندان تقریباً در تمام مسائل مهم اختلاف نظرهای اساسی دارند – واقعیت تاریخی، زمان و مکان حیات زرتشت، وضوح و صراحت متون بنیادی در باب مجموعه اعتقادات و آداب و رسوم، و غیره. سرانجام، مسئله رابطه میان آئین زرتشتی، دین «آریایی ها»، با اسلام، دین «سامی ها»، یک گره بازنشدنی است که تا به امروز کسی نتوانسته نه آن را رد کند و نه آن را توضیح بدهد. ریشه این مشکل که اغتشاش و سردرگمی های فراوانی را به دنبال داشته است در این نکته ساده نهفته است که مسائل همیشه به طور وارونه مورد توجه قرار گرفته اند، و سید حسن آصف آگاه این مسئله را به صورت اصیل و بدیع در اثر حاضر سوشیانت منجی ایرانویج ، که به موضوع «منجیِ موعود در آخر الزمان» در آئین زرتشتی اختصاص دارد، بررسی می کند. (۲)

موضوع منجی از جمله مسائلی است که می گویند از آئین زرتشتی وارد دین یهودی شده، سپس به مسیحیت و سرانجام به اسلام انتقال یافته است. اما سید حسن آصف آگاه به شایستگی تذکر می دهد که به احتمال زیاد، در واقع این مسیر در جهت عکس آنچه غالباً تصور می شود، طی شده است؛ یعنی اعتقاد آئین زرتشتی به منجی موعود در آخر زمان – چه به صورت خودجوش، چه به صورت وجود هسته اولیه این تفکر که امکان تفکیک آن از تحولات بعدی بسیار دشوار است – تحت تأثیر بینش ادیان ابراهیمی، بویژه اسلام شکل گرفته است. با معکوس دانستن جهت تأثیر و نفوذ، که در اثر حاضر روی یک موضوع واحد مورد بررسی قرار گرفته است، می توان به سراغ سایر مضامین اسطوره ای رفت که تا به امروز اصل و منشاء آنها زرتشتی دانسته شده است.

مسلماً این ایراد مطرح خواهد شد که این تأثیر و نفوذ در جهت عکس، آشکارا با واقعیت بازگشت ناپذیر بودن زمان در تناقض است، زیرا میان ظهور اسلام و ظهور آئین زرتشتی صدها بلکه هزاران سال فاصله زمانی وجود دارد. در گاهشماری سنتی زرتشتی، دوران حیات زرتشت

۱- دایره المعارف جهانی (Encyclopædia Universalis)، مقاله مربوط به آئین زرتشتی.

۲- او قبلاً در مورد این مسئله مقالاتی منتشر کرده است، از جمله مقاله اول در پی نوشت شماره ۳۸، همچنین دو مقاله زیر: – باور شناخت موعود در ادیان و مکاتب گوناگون، انتظار موعود، شماره ۱۵ (۱۳۸۴)، ص ۱۶۶-۱۴۹. – منجی و آخر الزمان در آئین زرتشتی، مشرق موعود، شماره ۳ (۱۳۸۶).

بین حدود ۶۶۰ تا ۵۸۳ پیش از میلاد دانسته می شود؛ تاریخ نگاری اسطوره ای یونانی حیات او را به ۶۰۰۰ سال پیش از اسکندر باز می گرداند؛ بسیاری از دانشمندان اروپایی قائل به حد وسط هستند و حیات زرتشت را در حدود هزاره دوم پیش از میلاد می دانند. نظریه دیگر این است که این نفوذ معکوس می توانسته بین آئین زرتشتی و دین یهودی نیز وجود داشته باشد. این دو دین، طی یک دوران طولانی، در امپراتوری هخامنشی همزیستی داشته اند. کورش کبیر یهودیان را از اسارت در بابل آزاد کرد، سخاوتمندانه به آنان پناه داد، و مستحق آن شد که در کتاب مقدس (۱) که بنا بر شواهد تاریخی چندین بخش آن در سرزمین ایران نگاشته شده است (۲)، لقب مسیح به کورش داده شود (در زبان عبری، مسیح به معنی «مسح شده» است، که به یونانی «کریستوس» (۳) ترجمه شد). اما رابطه آئین زرتشتی با اسلام چیست؟

در تاریخ مقدس زرتشتی نام سه منجی در متونی یافت می شود که متون مؤخر زرتشتی به حساب می آیند. (۴) نام سوشیانت که بر آنها نهاده شده است به معنی مفید و سودمند است و بیشتر در گات ها - متنی که مقدس ترین بخش ادبیات اوستایی است و گفته می شود که بهتر از متون دیگر حفظ شده و به طور سنتی آن را منصوب به خود زرتشت می دانند - به عنوان «قهرمانی که زرتشت می تواند به او تکیه کند» آورده شده. البته شخصیت این منجی به روشنی و وضوح ترسیم نمی شود اما به طور قطع به قسمتی از تاریخ نگاری زرتشتی تعلق دارد که آن را قدیمی ترین بخش می دانند.

اما سید حسن آصف آگاه تذکر می دهد که امروزه معلوم شده است که تمام ادبیات دینی زرتشتی که در دسترس ماست، از جمله گات ها و سایر متون اوستایی، بعد از فتوحات اعراب، طی سه قرن اول استیلای اسلام (از قرن هفتم تا دهم میلادی)، در هندوستان و ایران نوشته شده است. بنابر این، قدیمی ترین نسخ خطی موجود حداکثر ۱۴ قرن قدمت دارند. پیش از این

۱- کتاب [اشعیاء نبی، ۱:۴۵]، از کورش با این تعبیر یاد می کند: «خداوند با مسح شده خود چنین سخن گفت.»

۲- مزار چندین پیامبر که نام آنها در عهد عتیق آمده است، از جمله دانیال نبی در شوش، حبقوق نبی در تویسرکان، امروزه زیارتگاه مسلمانان ایرانی است؛ مزار استر و عمویش مردخای در شهر همدان یکی از مهم ترین زیارتگاه های یهودیان است.

۳- christos

۴- در این متون که به زبان پهلوی و منصوب به عصر ساسانی هستند، گفته شده است که نطفه ای از کمر زرتشت برگرفته شده و در ژرفای دریاچه ای [کیانسیه (هامون)] حفظ می شود، که طی قرون، سه دختر باکره را بارور خواهد کرد، و این دختران در فواصل زمانی هزار ساله، سه منجی به دنیا خواهند آورد و با هر یک از آنها، یک عصر اصلاح و بهبود در امور آغاز می گردد. در آخرین عصر که آخر زمان است، تغییر شکل نهایی در جهان پدید می آید و کالبد انسان ها به رستاخیز قیام می کنند.

بازنویسی ها، فقط انتقال شفاهی متون مقدس وجود داشت. از سوی دیگر هیچ مدرک معتبری در مورد دینکرد (۱) از روی نسخه ای از اوستا که پیش از دوران اسکندر نوشته شده بود و در زمان اسکندر ناپدید شد، وجود ندارد. حتی اگر فرض کنیم که چنین نسخه ای از اوستا وجود داشته، بهر حال این نسخه در دوران اسکندر مفقود شده و در عصر ساسانیان بازنویسی شده است. وانگهی گیبون (۲) متذکر می شود که در این نسخه بازنویسی شده، «کمتر اثری از آموزه های زرتشت باقی مانده است».

کوتاه سخن اینکه ادبیات اوستایی در قرون اولیه استیلای مسلمانان نوشته یا بازنویسی شده، مورد دخل و تصرف قرار گرفته است. به این ترتیب، می توان دریافت که روحانیون زرتشتی برای جلوگیری کردن از جریان سریع گرویدن ایرانیان به اسلام، برخی عناصر اسلامی را در ادبیات مقدس خود وارد کردند؛ عناصری که به زعم آنها – چه درست و چه غلط – انگیزه گرایش به اسلام را تقویت می کرد و گنجاندن آنها در قالب متون دینی بازنویسی شده می توانست مانع از گرویدن ایرانیان به دین جدید شود؛ به آنها بقبولاند که این مضامین در دین اولیه آنها نیز وجود داشته است. به این ترتیب، روحانیون زرتشتی می خواستند از تقدم زمانی آئین خود نسبت به اسلام بهره ببرند؛ ادعا کنند که اوستا چیزی از قرآن کم ندارد و کتاب مقدس مسلمانان مطلب تازه ای را عرضه نکرده است. با این کار، روحانیون زرتشتی هدف دیگری را نیز دنبال می کردند که دستیابی به آن خالی از فایده نبود: به رسمیت شناخته شدن از سوی مسلمانان به عنوان «اهل کتاب»، زیرا مدعی بودند که کتاب مقدس آنان از جانب اهورا مزدا، خداوندگار خرد، به زرتشت وحی شده، و حتی مضامینی مشابه با مضامین وحی قرآنی در این کتاب وجود دارد. بنابر این، می توان به آسانی فهمید که در بین این مضامین وام گرفته از اسلام، مسئله پیروزی بر مرگ و شر به عنوان غایت بشر و بشریت از جایگاه ویژه ای برخوردار شده. این غایت هم به شکل رستگاری فردی پس از مرگ، و هم به شکل سعادت جمعی که منجی آخر الزمان در جهان برقرار می کند، مطرح شده است.

با توجه به آنچه گفته شد، تلاش برای نجات آئین زرتشتی با موفقیت همراه نبود و حتی می توان گفت که به این آئین شکست سختی را وارد کرد، به این معنا که بر کالبد پیر این دین عناصری افزوده شده که با آن بیگانه بودند تا آنجا که دیگر سخن گفتن، به قطع و یقین، از اصول بنیادی آئین اولیه زرتشتی غیرممکن است. این مسئله در مورد سیمای منجی آخر الزمان

۱- یکی از متون اصلی زرتشتی که از یک سو شامل نوعی خلاصه نویسی بجا مانده از ادبیات دینی باستانی است، و از سوی دیگر الهیات دوگانگی در آئین زرتشتی را تبیین می کند و انتقادات تندی از اسلام نیز در آن گنجانده شده است.

۲- Gibbon

در آئین اولیه زرتشتی نیز صادق است زیرا لایه های متعددی از تأثیر و نفوذ اعتقاد مسلمانان به مهدی موعود در متون دینی زرتشتی تشکیل شده، تا آنجا که باز شناختن عنصر اولیه و تمایز آن با مطالب افزوده شده غیر ممکن است. سید حسن آصف آگاه نیز مثل هر محقق دیگری نمی تواند سیمای اولیه منجی در آئین زرتشتی را به ما بنمایاند. اما او با استادی و چیره دستی، در تابلویی تمام نما، تمامیت حماسه آخر الزمان و سوشیانت منجی ایرانی را در ادبیات دینی زرتشتی به نمایش می گذارد. در این اثر، سید حسن آصف آگاه ما را در مطالعات و پژوهش های کارشناسان این رشته سهیم می کند، افق چشم انداز نویدبخش و غیرمنتظره ای را که تحقیقات خود او گشوده است به ما نشان می دهد.

فرگرد اول کتاب حاضر به نام «موعود در آئین زرتشتی» (ص ۲۹ – ۱۳) خلاصه ای است از داده های پراکنده متون زرتشتی در باره اعتقاد به دوره دوازده هزار ساله تاریخ بشریت و اعتقاد به ظهور سه سوشیانت ، که هر سه پسران زرتشت هستند. دو سوشیانت هر یک در ابتدای دو هزاره آخر ظهور می کنند، و آخرین سوشیانت در آخر الزمان ظهور می کند.

در فرگرد دوم کتاب که حدود چهل صفحه است و پی نوشت های آن تقریباً یازده صفحه هستند، سید حسن آصف آگاه وارد جزئیات و مشخصه های آخرین دوره های هزار ساله و موضوع «آخر الزمان در ادبیات زرتشتی» (ص ۷۳ – ۳۳) می شود: نشانه های آگاه کننده، وضعیت جهان قبل و بعد از ظهور منجی ها، زندگی سه سوشیانت.

فرگرد سوم کتاب «متون مکاشفه ای و پیشگویانه» (ص۲۳۹ – ۷۷) طولانی تر از دو فرگرد پیشین است. در این فرگرد ترجمه فارسی همه متون ادبیات آخر الزمانی آئین زرتشتی گردآوری شده است. پی نوشت های قابل توجهی نیز برای هر متن ارائه می شود: ۱. بهمن یشت (ص ۱۰۶ – ۸۳)؛ ۲. زند بهمن یسن (ص ۱۳۱ – ۱۰۷)؛ ۳. پیشگویی های جاماسپ (ص ۱۵۸ – ۱۳۳)؛ ۴. یادگار جاماسپ (یا دقیق تر بگوییم دو فصل پایانی این متن که شبیه و مکمل پیشگویی های زند وهومن یسن است؛ ص ۱۶۸ – ۱۵۹)؛ ۵. زراتشت نامه (ص ۱۸۲ – ۱۶۹)؛ ۶. بخش هایی از متون پهلوی مربوط به دوران سه سوشیانت که مبنای نگارش دو فرگرد اول بوده اند (ص ۱۹۵ – ۱۸۳)؛ ۷. بخش هجدهم بندهش مربوط به هزاره های واپسین و ظهور سه منجی موعود (ص ۲۰۴ – ۱۹۷)؛ ۸. متنی موسوم به آخر هزاره (ص ۲۱۷ – ۲۰۵)؛ ۹. نشانه های زادن منجی (ص ۲۲۳ – ۲۱۹)؛ ۱۰. «ادبیات پیشگویانه ایرانی ورای مرزهای ایران» شامل متون کوتاه یهودی و مسیحی که حتی یکی از آنها به زبان سریانی نوشته شده، اما محتوای آن نزدیک به ادبیات آخر الزمانی ایرانی است (ص ۲۳۹ – ۲۲۵).

ص:۲۱

در فرگرد چهارم «از اوستای پارتی (اشکانی) تا اوستای اسلامی» (ص ۲۶۶ – ۲۴۳) و فرگرد پنجم «ادبیات آخر الزمانی و نقش آن» (۲۸۷ – ۲۶۹)؛ سید حسن آصف آگاه ملاحظات خود را در مورد موضوعاتی که پیشتر به آنها اشاره کردیم شرح و بسط می دهد: احتیاط درباره ادبیات اوستایی که طی قرون اولیه استیلای اسلام و تحت تأثیر اسلامی نوشته شده – یا بازنویسی شده – است؛ احتیاط درباره آنچه تا به امروز در مورد تأثیر و نفوذ متون اوستایی و آئین زرتشتی بر ادیان ابراهیمی گفته شده است. همانطور که سید حسن آصف آگاه نشان می دهد، احتمالاً در آئین اولیه زرتشتی هیچ اثری از منجی ها، بگونه ای که زرتشتیان امروزی به آن اعتقاد دارند، وجود نداشت (ص ۲۸۲). در حقیقت، سیمای اولیه منجی بعدها تحت تأثیر سیمای مهدی در اسلام، بویژه تشیع، تغییر کرد.

اثر حاضر کاری اصیل و بدیع است و بجاست که ضمن تشکر از نویسنده آن، از مؤسسه آینده روشن (۱) نیز قدردانی کنیم. در خاتمه، خاطر نشان می کنم که سید حسن آصف آگاه در دو فرگرد آخر اثر حاضر راهی را به روی پژوهش های تازه گشوده است که می تواند منشاء پیشرفت های جالبی در علم و تاریخ ادیان گردد. پس امیدوارانه و بی صبرانه، به انتظار کارهای تازه تر و ترجمه آنها به زبان های اروپایی هستیم.

مشهد مقدس

۱۰ جمادی الثانی ۱۴۲۷

۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ / ۴ تیر ۱۳۸۶

کریستین بونو Christian Bonaud

ص:۱

پیشگفتار

به جرأت می توان گفت بشر از آغاز پیدایش، و از آن هنگام که پا به عرصه وجود نهاد و ابتدایی ترین جوامع را پیرامون خود تشکیل داد، همواره در اندیشه خویش آرزومند آرمان شهر و به تبع آن جستجوگر شخصیتی بوده که بتواند معمار و سازنده چنین جامعه ای آرمانی باشد. جامعه ای که مردمانش بی هیچ دغدغه و رنجی در کمال صلح و آرامش به سر برند، و با سعادت و خوشبختی زندگی کنند. در راستای رسیدن به چنین هدف والایی، ایشان ابتدا شخصیت قهرمانان ایزدگونه خود را که به باور آنان می توانستند سازنده آرمان شهر یا یوتوپیا (Utopia)ی آرمانی باشند، در قالب اساطیر و افسانه هایی به ظاهر دور از واقعیت به نمایش گذاشتند، آن گاه در طی ادوار متوالی و رفته رفته این قهرمانان تبدیل به ایزدان مورد پرستش، و پس از آن در بازگشتی دوباره مبدل به شخصیت هایی شدند که می توانستند در اندک زمانی با ظهور در آینده ای نامعلوم (و بعضاً زمانی مشخص و معلوم) نقش منجی و رهایی بخشی را برای مردمان خویش ایفا نمایند. بنابراین با اندکی غور و بررسی در ادیان و فرهنگ های مختلف بشری می بینیم تمامی آنها با تلقی و نگرش های گوناگون، معتقد و منتظر آمدن مصلح و نجات بخشی جهانی اند که در آخرالزمان ظهور میکند تا هادی جامعه خویش به نجات (Salvation) و رستگاری باشد.

۱- این بنیاد در سال ۱۳۸۳ توسط حجت الاسلام و المسلمین مسعود پورسیدآقایی تأسیس شد.

ظاهراً دین زرتشتی اولین و قدیمی ترین دین شناخته شده ای است که در آن به مفاهیمی چون سوشیانس یا استوت ارته (= سودمند، سودرساننده) و نجات بخشی در آخرالزمان برمی خوریم، و به باور بسیاری از دین پژوهان، ادیان دیگر چون مسیحیت و یهودیت در چنین مباحثی و به ویژه مبحث هزاره گرایی (Millenarianism=Millennianism) که به باور آنها در ابتدای هر هزار سال احتمال ظهور منجی و نجات بخشی می رود، وامدار دین زرتشت بوده اند. اما کتاب حاضر در پی آن است تا نشان دهد هر چند – از نظر زمانی و تقدم و تأخر ادیان نسبت به یکدیگر باید چنین فرضی را پذیرفت – ولی از سوی دیگر پس از ظهور اسلام و تبدیل ایران زرتشتی به ایران اسلامی، موبدان و روحانیان در ساختار دین خویش، از سرِ سیاست و گاه اجباراً و تعمداً دخل و تصرف های بسیاری نمودند که حاصل آن دین زرتشتی کنونی و اوستای متأخر است که کمتر شباهتی به دین زرتشتی زمان ساسانیان دارد. رسیدن به نتیجه دلخواه را به شما خواننده عزیز و پس از مطالعه دقیق کتاب واگذار می نماییم.

لازم به ذکر است که نگارنده در فرگردهای ۱٪۳ به بیان عقاید زرتشتیان در خصوص مسئله موعود و آخرالزمان در ادبیات پیش گویانه زرتشتی با استناد به متون پهلوی، آن چنان که بوده و هست، پرداخته و به ویژه در فرگرد ۳ اصلِ متون ارائه شده است. در فرگرد ۴ و ۵ به بیان اختلافات و تضادهای موجود و چگونگی جعل و دستکاری در متون زرتشتی به خصوص در سده های دوم تا چهارم هجری توجه شده است. و اینک توجه شما را به خلاصه مطالب کتاب جلب می نماییم.

در فرگرد نخست کتاب، موعودِ (سوشیانت) زرتشتی با توجه به آن چه در اوستا و دیگر منابع پهلوی آمده، معرفی می شود. در این مبحث به کلیه مواردی که در اوستا از سوشیانت (سوشیانس) یاد می شود (هم چون گاثاها، یسنا، یشت ها) اشاره شده، آن گاه با توجه به روایات و کتب پهلوی موضوع شرح و بسط می یابد.

در این فرگرد پس از معرفی سه پسر آینده زرتشت – که همانا موعودهای نجات بخش هستند و بنا به معتقدات زرتشتی هر یک در سر هزاره ای ظهور می یابند – از شش پارسای جاودانی که همانا یاران و فرمانروایان معنوی و روحانی سوشیانت اند، نیز ذکری به میان آمده است. آن گاه با توجه به مطالب یشت ها و روایت دین کرد، مادران هر یک از این موعودها معرفی شده و در آخر شرح مفصل و جامعی درباره پیدایش و ظهور نجات بخشان و وقایعی که در هر هزاره اتفاق می افتد، به روایت صد در بندهش آمده است.

در فرگرد دوم با عنوان «آخرالزمان در ادبیات پیش گویانه زرتشتی»، چنان که از نامش پیداست به موضوع آخرالزمان بنابر آن چه در روایات و کتب پهلوی آمده، توجه شده است. در این قسمت قبل از هر چیز از دو تن از زمینه سازان ظهور یعنی پشوتن و بهرام ورجاوند یاد شده

که بنابر متون پهلوی خود از بی مرگان و نجات بخشان انـد، که در پایان هزاره و قبل از پیـدایش سوشـیانت، جهت ترویج، بازسازی و برپـا داشـتن آیین هـای دین بهی قیـام می کننـد تـا زمینه سـاز ظهور منجیـان و موعودان آینـده اصـلی باشـند. آن گاه به موضوع علائم آخرالزمان یعنی نشانه ای ظهور منجی زرتشتی با استناد به روایات و متون پهلوی هم چون بهمن یشت، دین کرد، مینوی خرد، بندهش، گزیده های

زادسپرم، جاماسپ نامه و جز آن پرداخته شده است. این نشانه ها شامل تمامی تغییرات شگفت در طبیعت و چهارچوب ادوار جهانی و وقوع انقلابات سـماوی و کیهانی است که بعضاً بنابر روایات، آن نشانه ها بی هیـچ تردیدی واقع خواهد شد. به هر سو می نگری زمین و زمـان دچـار انواع بلاهـا، وبـا، قحط و نیاز و به طور کلی حوادثی است که وقوع آنها سـبب ویرانی، تباهی زنـد گی زمینی انسان ها و دیگر موجودات است.

در ذکر این نشانه ها،

قسمتی مربوط به نشانه هایی است که در پیش از ظهور موعودان در جهان و پیرامون انسان ها

اتفـاق می افتـد. جهـان در پیش از ظهور منجیـان، جهانی است انباشـته از ظلم و سـتم، سـیاهی و تباهی که در آن همه کس و همه چیز گرفتار انواع سختی ها، زشتی ها و نابسامانی هاست و راهی جز فساد و نابودی نمی پیماید. همه چیز باژگونه شده و نه تنها شیرازه امور فردی و اجتمـاعی از هم گسـیخته است بلکه نظـام طـبیعت نیز جریـان طبیعی و همیشـگی خود را از دست داده است. ظهور ابرهـای بی باران در آسمان، وزش بادهای بی موقع سرد و گرم و ایجاد فصول نامنظم سال همراه با گرما و سرماهای سخت و طاقت فرسا ، خشک شـدن چشـمه ها و بی بَر شـدن دانه ها و غله ها از آن جمله انـد که عرصه زنـد گی را بر آدمیان تنگ و تنگ تر می کنـد. در آن زمانه پست همه مردم هم چون حاکمـان شان فریفتار و ناراست انـد و دیو آز بر همگان چیره شـده و آنان را به سـختی و گناه کاری کشـیده است. کار نیک و کرفه به دست مردمان کمتر رود و کسـی حرمت نان و نمک نگه ندارد، و شگفت تر این که دین داران و روحانیون مـذهبی آن چنـان به فساد و تباهی کشانیـده می شونـد که در میان خلق، گناه کارترین مردم انـد به طوری که از پنـج گناه، سه گناه را ایشان مرتکب می شوند.

در بخش دیگر ، جهان و اوضاع آن پس از ظهور هر یک از سه موعود زرتشتی یعنی هوشـیدر ، هوشیدرماه و سوشیانس مورد توجه و بررسـی قرار گرفته است. در روایـات و متـون پهلوی در چگـونگی پیـدایش و تولـد هر یـک از این سه تن و ویژ گی آنهـا و نیز اوضـاع جهـان در زمـانه ای که ظهور می کننـد، مطـالب نسبتاً مفصـلی ذکر شـده است، که ما خلاصه ای از تلفیق این روایات را بر اساس سـه کتاب بندهش، دین کرد و روایات پهلوی بر گزیده و نقل کرده ایم.

فر گرد سـوم کتـاب بـا عنوان «متون مکاشـفه ای و پیش گویـانه» اختصـاص به کلیه متون فارسـی میـانه دارد که در آنهـا از موضوعـات مـذکور، سـخن به میان آمده است. از متون مهم پیشـگویانه می توان از زند بهمن یسن و جاماسپ نامه یاد نمود که در این فر گرد متن آنها به

طور کامل آمده، و دیگر متن ها هم چون (زراتشت نامه، روایت پهلوی، بندهش، یادگار جاماسپ و جز آن) که بخش هایی از آنها به مسئله موعود و نجات بخشی اختصاص دارد، تنها مطالب مربوطه همان بخش ها جهت آگاهی خوانندگان ذکر شده است.

این فرگرد برای دانشجویان و اساتیدی که خواهان استفاده از اصلِ متون و دسترسی و تطبیق آنهایند، از اهمیت ویژه ای

برخوردار است. در سراسر کتاب همواره سعی نگارنده بر آن بوده تا از ترجمه ها و متونی استفاده شود که از اعتبار، صحت و مقبولیت بیشتری در میان توده دانشوران برخوردار بوده باشد. هم چنین با درخواست بعضی از دوستان و پیشنهاد اساتید محترم جهت استفاده هر چه بیشتر و بهترِ علاقمندان و خوانندگان غیر متخصص، نگارنده با تلاشی بسیار برای کلیه اعلام و واژگان نامأنوس و گاه غیرآشنا و مبهم، در بخش پی نوشت های هر فرگرد یا بخش، یادداشت هایی افزوده که مطمئناً راه گشا

بوده و خواننده عزیز را از سرگردانی و پریشانی در دهلیز هزارتوی منابع مختلف و بعضاً نایاب و کمیاب می رهاند.

چنان که اشاره کردیم از میان مهم ترین

متون پیش گویانه زرتشتی می توان به زند بهمن یشت و جاماسپ نامه اشاره نمود که در این خصوص از جایگاه ویژه ای برخوردارند. متن بهمن یشت چنان که

امروزه در دسترس می باشد به دو صورت ذکر شده: ویدن گرن آن را در سه فصل و با عنوان«بهمن یشت» آورده است اما بنابر متن ویراسته انکلساریا دارای نُه فصل و عنوان«زند بهمن یسن» است. ما به دلیل اهمیت موضوع هر دو متن را بی کم و کاست (البته با افزوده های بسیار در پی نوشت ها و تطبیق مطالب با شواهد گوناگون) ذکر کرده ایم. درباره زند بهمن یسن نیز باید گفت در این فرگرد ترجمه استاد محمّدتقی راشد محصل انتخاب شده، ولی در پی نوشت ها و دیگر فرگردها و بخش های کتاب هر جا که احتیاج به شاهد مثالی از زند بهمن یسن بوده، از ترجمه صادق هدایت استفاده شده، تا خوانندگان نمونه هر دو ترجمه را در دست داشته باشند.

با توجه به توضیحات ارائه شده، فرگرد سوم دارای بخش های گوناگونی است: بخش اول بهمن یشت با سه فصل ترجمه ویدن گرن؛ بخش دوم زند بهمن یسن ویراسته انکلساریا و ترجمه محمدتقی راشد محصل؛ بخش سوم اختصاص به پیش گویی های جاماسپ دارد که در محافل غیر ایرانی به عنوان پیش گویی های هیستاسپ شهرت یافت و با پیش گویی های

بهمن یشت همانندی بسیاری دارد. حتی اکثر دانشمندان و اوستا شناسان منشاء این دو را یکی دانسته اند که بیانگر علائم و نشانه های

ظهور منجی زرتشتی یعنی سوشیانس در اوایل عصر پارتی (اشکانی) است. پیش گویی های جاماسپ در دو بخش آمده: یکی به عنوان «جاماسپ نامه» درباره پایان هزاره زرتشت و در پاسخ به ویشتاسپ شاه در چهار فصل و دیگری به عنوان «یادگار جاماسپی» درباره تاریخ جهانی ایران، که از تلفیق این دو اثر می توان

به روایت نسبتاً کاملی از پیش گویی های جاماسپ دست یافت؛ البته با دخل و تصرف های بسیار که در آن تغییرات فراوانی راه یافته است. در این باره تاوادیا می نویسد:

«این کتاب با نام جاماسپی جذابیت مردم پسندانه ای به دست آورد و سبب شد که با افزوده های خیال پردازانه ای، به حسب روح زمان، رفته رفته انباشته و پرحجم شود، تا جایی که نسخه گجراتی آن اندک شباهتی با اصل دارد».

در این بخش ابتدا متن جاماسپ نامه فارسی ویراسته مودی نقل شده، آن گاه در بخش چهارم یادگار جاماسپی (در شانزدهم به بعد) ترجمه فارسی صادق هدایت که خود بر اساس متن چاپ مسینا (G. Messina) است، نقل می شود. قسمت آخرِ یادگارِ جاماسپ مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش آمدهایی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می دهد و پیش گویی های

زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می کند. این قسمت با پیش گویی های زند بهمن یسن شباهت تامی دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می کنند.

در بخش پنجم بخشی از منظومه زراتشت نامه (حدود ۱۵۷۰ بیت) را آورده ایم، که سراینده آن کی کاووس کی خسرو پوردارا است و این منظومه در نزد زرتشتیان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. زراتشت نامه چون یکی دیگر از متونی است که در آن به مسئله موعود و آخرالزمان زرتشتی توجه شده، ما نیز جهت آگاهی خوانندگان کلیه ابیاتی را که به این موضوع اشاره دارد، یعنی از بیت ۱۲۷۶ به بعد را برگزیدیم؛ باشد که مورد توجه علاقمندان قرار گیرد. این منظومه بر اساس چاپ روزنبرگ به سال ۱۹۰۴ میلادی است.

در بخش ششم که قسمتی از روایت پهلوی با عنوان «هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس» است، درباره هزاره ها و چگونگی اوضاع و احوال مردمان در آخرالزمان و هر یک از هزاره ها مطالبی بیان شده است. این بخش ترجمه روانشاد استاد مهرداد بهار است.

در بخش هفتم با عنوان «درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد» از بخش هیجدهم بندهش، ترجمه استاد مهرداد بهار نقل می شود که در آن نیز به چگونگی هزاره ها و پیدایش موعودهای سه گانه زرتشتی و وقایعی که در طول هر هزاره اتفاق می افتد توجه شده است.

بخش هشتم نیز با عنوان «آخر هزاره» در توصیف اوضاع جهان در آخرالزمان است. «آخرالزمان» عنوان قطعه ای است در دست نویس م.او ۲۹ که چنان که از نامش پیداست، همانند روایت زند بهمن یسن و دیگر روایات از این دست، جزیی تفکیک ناپذیر از ادبیات پیش گویانه

زرتشتی یا «ادبیات بَد زمانگی» در توصیف زمانه و شرح چگونگی هزاره ها و به طور کلی اوضاع جهان و مردمان است. این قطعه با روایت زند بهمن یسن و جاماسپ نامه

فارسی شباهت بسیار دارد.

بخش نهم با عنوان «نشان های زادن منجی» ترجمه سرکار خانم کتایون مزداپور، قطعه یا پاره نوشتاری بی عنوان است که دارای زبانی از سبک و سیاق عادی دست نویس م.او ۲۹ می باشد که همانند یادگار جاماسپ در آن به علائم و نشانه هایی اشاره می شود که در آخرالزمان (آخر هزاره) به هنگام زادن و ظهور منجی بروز می کند. «زرتشت از هرمزد می پرسد که نشان زایش سوشیانس، آن پسرِ خودِ وی که رهاننده و رستگاری بخش است، چیست؟ هرمزد در پاسخ شانزده نشانه را برمی شمارد. بسیاری از این نشانه ها با علائم «بد زمانگی» و آخر هزاره مشابهت دارد.

بخش دهم با عنوان «ادبیات پیش گویانه

ایرانی ورای مرزهای ایران» اختصاص به مجموعه روایات و متون پیش گویانه ای دارد که در آن سوی مرزهای ایران نشو و نما یافته، اما به باور بسیاری از دانشمندان همه این پیش گویی ها اصلی ایرانی داشته و چندین قرن از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و بر سراسر آسیای غربی نفوذ و تأثیر بسیار عظیمی داشته است. کهن ترین متن پیشگویی ایرانی در مجموعه ای تحت عنوان پیش گویی های سیبولایی (سی بیل) است که مجموعه ای اعتراض آمیز و ضد هلنی بوده و پیشگویی ایرانی آن در کتاب سوم مجموعه، در سطرهای ۳۹۵– ۳۸۸ جای دارد. «سروش های غیبی هیستاسپ» (پیشگویی گشتاسپ) عنوان مجموعه ای دیگر از پیش گویی های

برجا مانده در خلال دو قرن پیش از میلاد است که با اسامی کتاب هیستاسپ و یا به شکل مشهور در زبان فارسی پیش گویی های گشتاسپ نامیده می شود. این کتاب از ابتدا مورد توجه همگان بود و بنا به اعتقاد دانشمندان، اصلی ایرانی دارد و تاریخ تدوین آن را سال های میان ۱۰۰۰ق.م و ۵۰ ب.م گفته اند. قدیمی ترین

منابعی که از هیستاسپ نقل قول کرده اند، یکی کتاب یوستینوس شهید و دیگری لاکتانتیوس (Lactantius) است که این پیش گویی ها را در اثر خویش نهادهای الهی (Institutiones Divinae) آورده و ما امروزه این پیش گویی ها را از اثر وی باز می شناسیم. به طور کلی در سروش های غیبی هیستاسپ می توان تمام مضامین مکاشفه ای مشهور ایرانی را بازیافت. بنابر روایت لاکتانتیوس از آغاز جهان تا روزی که رستاخیز تن پسین گردد، و میان آدمیان با آتش داوری کرده شود، شش هزارسال است. چون هزاره آخر فرا رسد، بدی و گناه افزون گردد. بنابر آن چه در پیشگویی آمده، این هزاره، همین دوره ای است که ما در آنیم.

«وقایع نامه زوکنن» عنوان کتابی مسیحی به زبان سریانی است که مطالب آن در اثری تاریخی بازمانده، که در اصل نوشته ای

مستقل است که در آن به تفصیل درباره تولد منجی،

ستاره و مغان در شرق گزارشی آمده، و به آسانی می توان در آن ردپای یک روایت محضاً ایرانی را تشخیص داد. تولد منجی طبق اظهارنظرهای گوناگون در ادبیات مسیحی که آشکارا به روایت ایرانی بازمی گردد، توسط شخص زرتشت پیشگویی شده است. او به سه شاگردش اعلام می کند که در آخرت (پایان دوران)، پادشاه بزرگ از باکره ای زاده خواهد شد؛ و بنا به روایات این منجی از خاندان زرتشت است و نشانه اش ستاره درخشانی است که در آسمان نمودار می شود و در درخشش از خورشید برتر است. مغ ها هر ساله، پس از آیین های ویژه تطهیر و یک دعای خاموش، سه روز تولد شاه منجی را انتظار می کشند و در آسمان برای کشف علامت او، ستاره درخشان، غور می کنند.

هنگامی که شاه متولد می گردد، مغ ها به درون «غار گنج» وارد می شوند و به نشانه ادای احترام تاج های خود را به او تقدیم می کنند و روی پاهای وی می گذارند.

فرگرد چهارم با بحثی تحت عنوان «از اوستای اشکانی تا اوستای اسلامی» آغاز می شود که در آن به پیدایش اوستا و چگونگی تغییرات راه یافته در آن از آغاز تاکنون پرداخته شده و نشان می دهیم

روایات سنتی محفوظ در آثار پهلوی و به ویژه مطالب دین کرد درباره چگونگی پیدایش متن کامل اوستا و زندِ آن در دو نسخه به فرمان داریوش سوم، خالی از حقایق تاریخی است. به گفته پروفسور کای بار تمامی این تاریخ نگاری ها بدون شک به دوران خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۵۳۱ – ۵۷۹ میلادی) یعنی همان دوره ای که قسمت اعظم دین کرد تدوین شد، مربوط می گردد و هدف آن بوده که اصالت و صحت مجموعه آثار مذهبی و تعالیم موجود را که اساس و پایه معتقدات روحانیان زرتشتی آن روز بود، ثابت و مدلل دارد. وی در ادامه چنین اظهارنظر می کند که کلیه آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت به وجود آمد، به خود زرتشت منسوب می گردد. برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال ضرورت را داشت که قبل از حمله اسکندر گُجسته و غلبه او بر ایران، نسخ و متون موثق و کامل اوستا وجود داشته و به دنبال پراکندگی آن مجدداً جمع آوری گردیده و سنن و مطالب دیگر بدانها اضافه شده است.

لذا می بینیم

چگونه روحانیت زرتشتی در قرون اولیه تسلط اسلام می کوشید

تا با اصلاحات خود احکام تازه ای در قالبی متشکل به دست دهد و عقاید اصیل دین زرتشتی را به صورتی خالی از زواید و شوائب درآورد، در نتیجه به گفته اشپولر روحانیت در این زمان از عقیده به «زروان» دست کشید و ایمان به «اورمزد» را به صورتی تا حد امکان منزّه تقریر کرد. از سوی دیگر جامعه زرتشتی در این دوران برای فرار از اتهامِ تأثیرپذیری، به شدت از بیگانگان به ویژه

مسلمانان احتراز می کردند و این خود ثمرات و نتایجی در بر داشت که از آن جمله می توان به نفوذ افکار اسلامی به خصوص معتزلی در شالوده بنای دین زرتشت توجه نمود.

بنابراین حتی اگر فرض کنیم اوستای اولیه بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو وجود داشته و تماماً گفته ها و آموزه های اشو زرتشت بوده است، باز بنـابر روایات پس از حمله اسـکندر از بین رفته و دوباره در دوران ساسانی جمع آوری شـده و پس از آن این مجموعه مقـدس در چند نوبت و توسـط افراد مختلف جرح و تعـدیل هـای بسـیاری در آن راه یـافته است. بنابراین آیا می توان این سؤال را مطرح نمود: چگونه می توان به اوستای متأخر که امروزه در میان زرتشتیان مطرح و تماماً پس از نفوذ و گسترش اسلام تهیه و تدوین شده، و در سراسر آن ردپای افکار و عقاید اسـلامی آشکارا مشاهده می شود، به عنوان یک منبع دست اول و قابل اعتماد (مثلاً در موضوع مورد نظر ما یعنی موعود) استناد نمود!؟

در بخشـی دیگر با عنوان «از ایران زرتشتی تا ایران اسلامی» به علل شکست و مغلوبیت ملت ایران در برابر تازیان و دین جدید پرداخته شده تا خواننده محترم به علل اصلی تغییرات راه یافته در دین زرتشتی و به تبع آن در اوستای متأخر موجود و کتب پهلوی هر چه بیشتر و بهتر آگاه شود. در ادامه در بخشـی با عنوان «دستکاری در متون زرتشتی» نشان داده ایم چگونه در قرون نخستین اسلامی، روحانیون و کاتبـان زرتشتی از سرِ اجبار در متون جمع آوری شـده در زمان های مختلف جرح و تعـدیل های بسـیاری انجام دادنـد تا این کتاب مقـدس و روایـات آن بیش از پیش بـا نیازهـای زمـان همسـو گردد. در ایـن دوران روحانیـان و موبـدان در شـاخ و برگ دادن و جعل روایات متون اوسـتایی تا آن جا پیش رفتنـد که می خواسـتند از یک سو به مردم و پیروان دینِ بهی، آسـمانی بودن، قـدمت، اصالت و اعتبار معنوی دین و بنیانگذار آن را گوشـزد نمایند و از دیگرسو نشان دهند که اوسـتا در این موارد نیز با داسـتان های مشـهور اسلامی هماهنگ و همسو بوده و به اصـطلاح اوسـتا چیزی از کتاب آسـمانی مسلمانان کم ندارد. به عبارتی دیگر این موبدان درصدد بودند تا به پیروان دین خویش و نومسـلمانان بقبولاننـد در حقیقت دین اسـلام پیام آور اصول و دسـتورات تازه ای نیست و هر آن چه در قرآن آمـده، قبلاً و به شـکلی دیگر و بعضاً بهتر و کامل تر در اوسـتا ذکر شده است. در اینجا بود که موبدان به شدت کمبود و نبودِ اوسـتای مکتوب (هرچند بنابر روایات اگر در گذشته چنین چیزی موجود بوده باشد) را احساس کردند، و در نتیجه بین سده های دوم تا چهارم هجری موبدانِ مشـهوری چون آذرفرنبغ فرخزادان، امید اشوهیشت و دو برادر منوچهر و زادسپرم جُوان جَمان و دیگران دست به تهیه و نسخه برداری از کتب مقدس و مجموعه ای از تعالیم و احکام دینی در متون و رسالاتی به زبان های

فارسـی میانه (پهلوی) و فارسـی نو جهت اسـتفاده پیروان دین بهی زدند، و در این راه اجباراً یا از سـر آگاهی و سیاست و دخیل کردن سلایق شخصـی تا آن جا که می توانستند در این متون و روایات دخل و تصرف نمودند تا با انجام تغییرات در دین باستانی، مشترکاتی خلق کنند که بیش از پیش نشان دهنده اصالت و الهی بودن دین زرتشت باشد. به

عقیده نگارنده، چنین تلاش هایی نه تنها زخم را التیام نبخشید بلکه بزرگ ترین ضربات را بر پیکر دین مزدیسنا فرود آورد. این نوشته ها و منابع که غالباً مربوط به دوران سلطه اسلام با موضوعات مذهبی و اجتماعی است، در طی ادوار دیدگاه هایی بسیار انحرافی در دین زرتشتی ایجاد کردند به نحوی که پیروان این دین به چند گرایش و فرقه های مختلف منشعب شدند، و امروزه متأسفانه با اتکاء به اوستای متأخر حتی نمی توان از اساسی ترین اصول دین زرتشتی با اطمینان سخن گفت.

پنجمین فرگرد و آخرین فرگرد اختصاص به بررسی ادبیات پیش گویانه و نقش آن و به طور کلی چگونگی سیر تکاملی اندیشه موعود در پیش گویی های

زرتشتی دارد که در آن با استناد به منابع پهلوی و به ویژه

زند بهمن یسن، اولاً تغییرات راه یافته در این رساله را نشان می دهیم و ثانیاً تغییر در شخصیت های موعودهای سه گانه در دوره های

مختلف و نیز ویژگی ها و علائم قبل و بعد از ظهور منجیان چنان چه در روایات آمده، پرداخته شده است. ما در فرگردهای مختلف، تناقضات و دخل و تصرف های راه یافته در متون را بازنمودیم، دیگر نتیجه نهایی به عهده شما خواننده عزیز: «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

***

در آخر لازم می دانم از دوست فرزانه و استاد عزیزم جناب پروفسور کریستین بونو که همیشه مهربانانه و با تبسم از هیچ کمکی به نگارنده فروگذار نبودند و زحمت مقدمه به زبان فرانسه را با رویی گشاده پذیرفتند از صمیم قلب سپاسگزاری کنم. هم چنین از حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای پور سید آقایی، مدیر و مسئول مؤسسه آینده روشن، صمیمانه سپاسگزارم، و باید اعتراف کنم انرژی بی نظیر و شور و اشتیاق و علاقه مفرط ایشان به این مسئله و موضوعاتی از این دست، انگیزه نگارنده را در به ثمر رسانیدن هر چه بهتر کتاب حاضر دو چندان نمود. اینان نیز شایسته تقدیر و سپاس فراوان اند: دوست عزیزم جناب آقای بابک ارشادی که زحمت ترجمه مقدمه فرانسه را با دقت هرچه تمام تر به انجام رساندند، و نیز دوست عزیزم جناب آقای حبیب مقیمی که با نهایت حوصله و صبر امور چاپ کتاب را به عهده داشته اند.

هم چنین به همسر مهربانم از صمیم قلب درود می فرستم و خود را وامدار محبت های بیدریغ او می دانم که در این راه پر نشیب و فراز با ایجاد محیطی آرام و بی دغدغه و بازخوانی قسمت هایی از کتاب همواره تنها یار و مددکارم بوده، و در نهایت به پاسِ زحمات بی دریغ و

مهرورزیهای پرفروغ و عاشقانه پدر و مادرم، به دستانِ پُر مهرشان بوسه می زنم و امیدوارم دادارِ رایومندِ گیتی دارِ فرهمند تا گاهِ واپسین و ظهور موعود به فرّه خویش جان و تن شان را از هر گزند و آفتی بدور دارد، این کتاب را به نام نامیِ این سه عزیز (پدر، مادر و همسرم) تقدیم می کنم.

شادی و بهروزی تا همیشه جاودان به کامشان باد.

سیدحسن آصف آگاه ۲/۱/۱۳۸۶

فرگرد نخست: موعود در دین زرتشت

اشاره

موعود در دین زرتشت

بشر از هنگام آشنایی با مقوله دین و دینداری و زندگی در جامعه دینی و در برابر برخورد با آفات و بلایای طبیعی از یک سو و ظلم و ستم و بیداد حاکمان و جباران ستمگر از دیگر سو، همواره چشم انتظار موعود و نجاتبخشی اصلاحگر بوده تا شاید جامعه ای آرمانی بسازد که در آن ماه و خورشید و فلک بر مدار خویش، بی هیچ آفت و گزندی در گردش بوده، و مردمان در زیر سایه چتر حمایتیِ حاکمانِ راستین و درستکار در کمال نیکی، آرامش و خوشبختی، و بدون هیچ تبعیض و ظلم و ستمی زندگانی کنند. این موعود که در دین زرتشتی «سوشیانس» خوانده می شود، به صورتی همان کالکی هندوان (دهمین تجلی ویشنو)، بودای پنجم بوداییان، ماشیح یهودیان، مسیح مسیحیان و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مسلمانان است. البته چنین اندیشه ای تنها مختص این ادیان نیست، چنین روایاتی در اشکال مختلف از قصص مذهبی گرفته تا اساطیر و افسانه ها، بلکه در میان اکثر اقوام و ملل متمدن و غیر متمدن جهان و حتی قبایل بدوی وجود داشته است؛ مثلاً در میان سرخپوستان امریکای میانی، آزتک ها از کتسال کواتل (Quetzal Coatl) و تولتک ها از سه آکاتل توپیلتسین (Ce Acatl Topiltzin) و مایاها از کوکولکان (Kukulcan) در اساطیر خویش یاد می کنند، که احتمالا منشأ هر سه یکی است.

ایشان بر این باور بودند که این شخصیت های

اسطوره ای، که تدریجاً به مقام خدایی ارتقا

یافتنـد، همـان گونه که به شـکل ناگهانی و اسـرارآمیزی ناپدیـد شدنـد، دوباره روزی مراجعت می کننـد و باعث نجات مردم و سامان بخشیدن به اوضاع جامعه خویش خواهند شد.(۱)

اینکاهـا نیز از ایزدی آفریننـده موسوم به ویراکوچا (Virakocha) نـام می برنـد و معتقدنـد پس از آن که کار آفرینش به دست وی پایـان یافت، دستورهایی برای مردمش بر جای گـذاشت؛ و قبل از آن که در آسـمان ناپدیـد شود، قول داد که روزی مراجعت خواهد کرد. (۲)

ساکنان جزایر ملانئید (Melaneid)، واقع در جنوب اقیـانوس آرام، در این بـاره افسـانه ای دارنـد مبنی بر این که در زمان های دور، پادشاه یک سـرزمین ناشناس – که امریکا نام داشت – به دیدار آنها آمده بود. نام این خدا جان فرام (John Frum) بود، که به آنها قول داد در روزی از روزهـا با پنجاه هزار تن از پیروان آسـمانی اش از دهانه آتشـفشان مازور (Masur) بیرون آیـد و زندگی فقیرانه بومیـان را بهبود بخشـد و برای آنهـا خوشـبختی به ارمغـان آورد. ولی بومیـان می گوینـد این خـدا فقـط در صورتی نزد آنها بازخواهد گشت که آنها سـنت ها را زنده نگاه داشته و خدایان را پرستش کنند. (۳) گذشته از اینها، چنین معتقداتی را می توان در اساطیر کهن مصر باستان، چین و یا افسانه های یونانی بازشناخت.

اعتقـاد به موعود در عقایـد مانوی نیز خودنمایی می کنـد. در قطعه شـماره ۹ اسـناد مکشوفه تورفان (کلکسـیون لنینگراد) پرسش هایی درباره آخرالزمان و علامات آن مطرح می شود. این اسـناد سال ها پس از زمان مانی نوشته شده است، ولی از آنها چنین برمی آید که پیروان مانی به ظهور وی در آخرالزمان معتقـد بوده اند. (۴) تکه هـایی از کتاب شاپورگان مانی وجود دارد که در آنها اشاره به ظهور مانی نمی شود،

اما از قراینی چنین به دست می آید که انتظار ظهور عیسـی را دارند. (۵) در شاپورگان،(۶) ترجمه مولر، نام «خرد شهر ایزد» [خردیشهر یزد/ ایزد جهان خرد – xradišahryazd] آمده که در آخرالزمان باید ظهور بکند. جکسون عقیده دارد که بی شک عیسـی به این لقب نامیده شده است. در قطعات پهلوی لنینگراد به «آمدشنیه بیشو زندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» اشاراتی شده است.

به هر حال، وقایعی که با ظهور مصادف می شود،

عبارت از علامات شـگفت انگیزی است که در آسـمان پدیـد می آیـد و بر آمدن «خرد شـهر ایزد» دلالت می کند، و دانش را پیش از تکمیـل فرشـگرد به دنیـا می آورد. فرشـتگانی از شـرق و غرب به فرمـان او فرسـتاده می شونـد و به همه اهـل دنیـا پیام می فرسـتند. اما اشــخاص شـرور او را انکـار می کننـد و کـاذب می شـمارند. از طرف دیگر، پنـج تـن از نگهبانـان پیروزگر آسـمان هـا و زمیـن هـا با پرهیزگاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می آورند.(۷)

بر خلاف دیگر ادیان، که معمولاً منتظر یک موعود نجات بخش اند، – زرتشتیان منتظر سه موعود هسـتند که هر یک از آنها به فاصـله هزار سال از دیگری ظهور خواهد کرد. در این جا

۱– . دین و اسـطوره در آمریکای وسـطا، مهران کندری ۱۳۷۲، ص۱۲۴– ۱۱۸؛ تاریخ ادیان، هاشم رضـی ۱۳۴۵، ج۵، ص۶۷۸ –۶۸۰، ۷۳۴؛ آفرینش در اساطیر آمریکا، حسینی (آصف) ۱۳۸۳، ص۱۲۹٪۱۳۲ پاورقی.

۲- . در جستجوی افسانه های قدیمی، فون دانیکن ۱۳۷۲، ص۱۰۱؛ فرهنگ و تمدن آمریکای جنوبی، مهران کندری، ص۲۵۰٪۲۵۲؛ آفرینش در اساطیر آمریکا، حسینی (آصف) ۱۳۸۳، ص۲۵۷٪۲۶۳.

۳- . پیام آور گذشته ها، فون دانیکن (بدون تاریخ)، ص۲۴۴.

۴- . بنابر نوشته بیرونی، مانی در انجیلش که بیست و دو باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته فارقلیط که مسیح بدو مژده می دهد اوست و او خاتم پیغمبران است. ر.ک: آثارالباقیه، داناسرشت ۱۳۵۲، ص۲۶۸.

۵- . دکتر احسان یارشاطر پژوهش گر برجسته ایرانی، در تحقیقی که درباره پندار مانویان درباره حضرت عیسی به عمل آورده است چنین می نگارد: مانویان حضرت مسیح را به دو صورت تصور می کردند: یکی مسیحی که عموماً بنام «مسیح تابان» خوانده می شود و از ایزدان مانوی است که در دوره سوم خلقت برای نجات آدمی از خداوند نخستین (شهریار بهشت روشنایی) منبعث می شود. دیگر مسیح فرزند مریم است که به دست یهودا کشته شد و سرگذشت او نشانی از سرگذشت ارواح پاک است که در این جهان تاریکی بردار ماده (ظلمت)، رنج می برند. سوگواری بر مسیح، با این تعبیر مجازی در آثار مانوی مکرر دیده می شود. به عبارت دیگر مانویان حضرت عیسی علیه السلام را به دو وجه در نظر می آورند: یکی عیسی پسر مریم، دیگر به صورت یکی از خدایان مانوی، «شهریار روشنایی» که سایر خدایان از تجلی وی منبعث می شوند، سه ایزد پدید می آورد که نخستین آنها «عیسی» است. همین عیسی است که به موجب متون مانوی منجی بشر است؛ بر «آدم» ظاهر می شود و او را از خواب غفلت بیدار می کند و حال او و چگونگی خلقت را بر وی آشکار می سازد. باز همین ایزد است که گاه با «نور» یکسان فرض شده است و در ماه مسکن دارد، و ذرات وجودش در این عالم پراکنده است و از گرفتاری در چنگ ظلمت (ماده) رنج می برد و از این رو با عیسی مُعذّب (Jesus Patibilis) عیسویان برابر است. به نقل از: ثنویان در عهد باستان، جلالی نائینی ۱۳۸۴، ص۲۳۵٪۲۳۶.

۶- . اولین تألیف مانی که مبین اصول عقاید اوست کتاب شاپورگان یا شاهپورگان است که به زبان پهلوی ساسانی نوشته شده است. این کتاب به نام شاپور اول پسر اردشیر بابکان، و حاکی از مطالب متعلق به فرضیه اصول آفرینش و به ویژه مبحث مبدأ و معاد بود. بعضی از قسمت های آن و ترجمه پهلوی انجیل، در ضمن قطعات مکشوفه تورفان به دست آمده است. عرب ها شاپورگان را شبورقان گفته اند. ر.ک: ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن ۱۳۷۴، ص۲۸۴؛ دانشنامه مزدیسنا، اوشیدری ۱۳۷۱، ص۳۴۲؛ مانی و تعلیمات او، ویدن گرن ۱۳۷۶، ص۱۰۲.

۷- . هدایت (بدون تاریخ)، ص۲۵- ۲۶ پیش گفتار.

لازم است قبل از پرداختن به مسئله سه موعود، اشاره ای گذرا به بحث ادوار جهانی یا سال کیهانی در آیین زرتشت داشته باشیم، که افسانه ظهور این موعودهای سه گانه در چنین چارچوبی جای داده شده است. البته باید یادآور شویم که متن های زرتشتی درباره این که «سال کیهانی» از چند هزاره تشکیل می شود همسخن نیستند. پاره ای می گویند از نُه هزاره، و برخی این دوره جهانی را به مناسبت دوازده برج سال طبیعی و دوازده نشان منطقه البروج متشکل از دوازده هزاره می دانند. قراینی نیز حکایت می کند رقم اصلی شش هزار سال بوده و به تدریج به نُه هزار سال و دوازده هزار سال افزایش یافته است.(۱)

امیل بنونیست (Emil Benveniste) در این باره می نویسد: نُه هزار سال عقیده زروانیان و دوازده هزار سال اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی است.(۲) اما نیبرگ (Nyberg) عقیده دارد که عمر جهان بنا بر رأی زروانیان دوازده هزار، و بنا بر اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی نُه هزار سال است.(۳) با این همه، سال کیهانی کامل، چنان که مشروحاً در فصل اول بندهش مندرج است، دوازده هزار سال است، که خود به چهار دوره یا عهدِ سه هزارساله تقسیم می شود.(۴)

در سه هزاره اوّل، اهورامزدا عالم فروهر، یعنی عالم روحانی را بیافرید، که عصر مینوی جهان بوده است. در سه هزاره دوم از روی صور عالم روحانی، جهان جسمانی خلقت یافت. در این دوره امور جهان و زندگی مردمان فارغ از گزند و آسیب بود و به همین دلیل عصر طلایی تاریخ دینی مزدیسنان نامیده می شود. سه هزاره سوم، دوران شهریاری شهریاران و خلقت بشر و طغیان و تسلط اهریمن است. زرتشت درست در آغاز هزاره اول از دوران چهارم زاده شد؛ یعنی هنگامی که بنا بر سنتْ دوران واپسین از چهار دوره عمر جهان بود. (۵)

به موجب روایات زرتشتی، و بنا به یشت نوزدهم، در آخرالزمان از زرتشت سه پسر متولد می شود که با نام عمومی سوشیانس خوانده می شوند. این نام بخصوص برای تعیین آخرین موعود تخصیص یافته و او آخرین مخلوق اهورامزدا خواهد بود. کلمه «سوشیانس» که از ریشه «سو» به معنی سودمند است، در اوستا سئوشیانت (Saošyant) آمده و در پهلوی به اشکال گوناگونی چون: سوشیانت، سوشیانس، سوشانس، سوشیوس یا سیوشوس آمده است. در فروردین یشت، بند ۱۲۹، در معنی سوشیانت چنین آمده است: «او را از این جهت سوشیانت خوانند؛ برای آن که او به کلیه جهان مادی سود خواهد بخشید».(۶)

این کلمه چندین بار در گاتاها برای شخص زرتشت به کار رفته و پیامبر خود را سوشیانت خوانده؛ یعنی کسی که از وجودش سود و نفع برمی خیزد و سود رساننده است. (۷) هم چنین چندبار دیگر در سرودها این واژه به صورت جمع آمده و زرتشت خود و یارانش را «سودرسانندگان» معرفی کرده است (یسنا، ۳۴/۱۳، ۴۶/۳، ۴۸/۱۲). (۸) در سایر قسمت های

۱- . تاریخ کیش زرتشت، مری بویس، ص۳۹۱.

۲- . دین ایرانی بر پایه متن های معتبر یونانی، بنونیست، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص۷۰ به بعد.

۳- . ر.ک: دین های ایران باستان، ساموئیل نیبرگ، ص۳۸۷؛ آرتور کریستن سن درباره این اختلاف می نویسد: «به نظر من اختلاف در عدد سنوات حاکی از اختلافات این دو فرقه نیست؛ سبب این تفاوت آن است که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی سه هزار سال آغاز جهان را، که کاینات در حال امکانی و جنینی بوده، به حساب می آورند و گاهی نمی آورند. در تمام روایات، اعم از زروانی و غیر زروانی مدت جنگ بین اهریمن و اهورامزدا را نُه هزار سال گفته اند. اما این که در تواریخ ازنیک (Eznik) و الیزه (Elisee) آمده است که زروان قبل از تولد اهریمن و اهورامزدا هزار سال قربانی داد، دلیل این است که زروانیان قبل از نُه هزار سال باز به یک

مدتی از عمر جهان قائل بوده اند». ر.ک: ایران در زمان ساسانیان، ص۲۲۱.

۴- . درباره سال شمار تا زمان تازیان، که دوازده هزار سال بود؛ ر.ک: بندهش، بهار، فصل ۲۲، ص۱۵۵٪۱۵۶؛ بندهش هندی، رقیه بهزادی، فصل ۲۹، ص۱۲۰٪۱۲۱.

۵- . ر.ک: فرهنگ نام های اوستا، هاشم رضی ۲: ۷۷۱٪۷۷۲؛ همچنین درباره ادوار جهانی در آیین زروانی نگاه کنید به: توضیحات ویدن گرن در دین های ایران، ص۳۹۰٪۳۹۶. وی پس از توضیحات مشروح، درباره سه هزاره در (ص۳۹۶) می نویسد: «در نوشته های پهلوی بسیاری زمان ها مسئله سه زمان مطرح است: این مجموعه آثار برای ما نقل می کنند که اورمزد «هست، بود و خواهد بود»: Kē hast, būt ut bavēt. همین طور است در باب زروان (زمان). این همان است «که همه چیز بود و خواهد بود». در چهارچوب آیین زرتشتی، «زمان اُهْرْمَزْد Zamān i Ohrmazd» موجودی است که «بود و هست و همیشه خواهد بود» but ut hast ut hamē bavēt. اما این عبارت سه زمان نیاکان هندو ایرانی دارد، زیرا در اوپانیشادها هم دیده می شود. ایجاد ارتباط میان این عبارت متداول و ۹۰۰۰ سال به روش زیر امکان پذیر به نظر می رسد: بود būt برابر است با سه هزارسال نخستین، هست hast مساوی است با دومین سه هزاره و بَود bavēt برابر است با سال هایی که هنوز انتظار می رود. در نتیجه بدین معناست که ما در واپسین دوره ۳۰۰۰ سال وجود نداریم. زمان کل ۹۰۰۰ سال خواهد بود و هر یک از نمودهایش ۳۰۰۰ سال به درازا می کشد».

۶- . یشت ها، پورداود، ۲: ۱۰۱.

۷- . یسنا، ۴۵/۱۱، ۴۸/۹، ۵۳/۲.

۸- . ر.ک: رساله سوشیانس، پور داوود، ص۷٪۱۳؛ فرهنگ نام های اوستا، هاشم رضی، ۲: ۷۶۹٪۷۷۰. هم چنین درباره کلمه سوشیانس و اشتقاق آن و کاربرد مفرد و جمع آن در اوستای گاهانی و جدید نگاه کنید به: نجات بخشی در ادیان، ص۴- ۹.

اوستا نیز غالباً سوشیانس ها به صورت جمع آمده و منظور از آنها پیشوایان و جانشینان زرتشت است که در تبلیغ کردن دین کوشا هستند و مردم را به راه راست هدایت می کنند.

(۱) در یسنا (۲۶/۱۰)، که از ستایش فروَشی نیاکان یاد شده، آمده است: «همه فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می ستاییم از آن (فروهر) کیومرث تا سوشیانت پیروزگر».(۲) همین موضوع در یسنا (۵۹/۲۸) نیز تکرار شده است.

در یسنا (۲۴/۵) از سوشیانس ها با عنوان نوکنندگان جهان و مردانی که هنوز متولد نشده اند یاد می شود:

«ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین با فروهرهای همه پاکان؛ آن پاکانی که مرده اند و آن پاکانی که زنده اند و آن مردانی که هنوز زاییده نشده، سوشیانت های نوکننده اند».(۳)

و در فروردین یشت کرده ۱ فقره ۷ آمده است:

«ای سپنتمان! فروهرهای نخستین آموزگاران دین و فروهرهای مردانی که هنوز متولد نشدند و در آینده سوشیانس های نوکننده جهان خواهند بود، از فروهرهای سایر مردمان قوی تر هستند».(۴)

در گزارش پهلوی وندیداد (۱۹/۵) سوشیانت به صورتِ «Sut aumand» سودمند آمده و از آن هنگامی سخن رفته که میان زرتشت و اهریمن (انگرمینو) جدالی سخت بوده است. اهریمن دیوان را برمی انگیزد تا زرتشت را هلاک کنند، اما زرتشت با خواندن ادعیه و توسل به کلام مقدس دیوان را می راند و بر آن می شود تا آفرینش شر اهریمنی را نابود سازد. اهریمن به تمنا می خواهد زرتشت را منصرف کند، اما زرتشت در جوابش می گوید:

«ای اهریمن بدسگال! من آفریده های دیو ساخته را تباه می کنم؛ دیو نسو (Nasu) [دیو لاشه و مردار] را برمی افکنم؛ پری خنتائیتی(۵) را هلاک می کنم؛ تا آن گاه سوشیانت پیروزمندانه از آب های دریاچه کسو (۶) (Kasu) در جانب مشرق از سوی خاورگاهان زاییده شود.» (۷)

اما عمده مطالب درباره سوشیانس ها در یشت های سیزدهم و به ویژه نوزدهم آمده است. در یشت ۱۹، بند ۸۸ به بعد، درباره ظهور سوشیانس در آخرالزمان و نو شدن گیتی و سپری شدن جهان چنین آمده است:

«فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما می ستاییم؛ (آن فرّ) بسیار ستوده زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است؛ که به سوشیانت

۱- . ر.ک: یسنا، ۱۲/۷، ۱۳/۳، ۱۴/۱، ۲۰/۳، ۶۱/۵، ۷۰/۴؛ ویسپرد، ۵/۱، ۱۱/۱۳، ۲۲/۱؛ سروش یشت ۱۷؛ فروردین یشت ۳۸. به نقل از رساله سوشیانس، ص۱۰٪۱۱.

۲- . یسنا، پورداود ۱: ۲۲۹.

۳- . یسنا، پورداود ص۲۲۲٪۲۲۳.

۴- . رساله سوشیانس، ص۱۲٪۱۳.

۵- . ختنـائیتی Khnatāiti، خنـائثیتی یا خنه ثئیتی Khnathaiti، نـام یکی از پری هـایی اسـت که گرشـاسب را فریفته است. معنی لفظی این کلمه معلوم نیست و بارتولومه آن را یک واژه اوسـتایی یا ایرانی نمی داند. گزارش تفسیرهای پهلوی این نام را به ساحره ای نسـبت می دهنـد که گرشاسب را به سوی بت پرستی سوق داده است. در وندیداد فرگرد ۱۹، بند ۵ و نیز در نهمیـن فرگرد از این پری یادشـده و در فرگرد ۱۹ از خناثئیتی یک زن بدعمل اراده شده است. ر.ک: دانشـنامه مزدیسـنا، جهانگیر اوشـیدری، ص۲۶۲؛ وندیداد، هاشم رضی ۱: ۲۲۲.

۶- . دریـاچه کسو، کسویه Kasavya یا کَسَه اُیه Kasaoya، همـان دریاچه هامون امروزی واقع در سیسـتان است. این دریاچه در اوسـتا کنس اُیه Kansaoya و در پهلـوی کیانسـیه Kyānsih و در کتب فارسـی همچون صـد در بنـدهش و روایـات هرمزدیـار به صورت کانفسه ضـبط شده است. این نام با قرائت دیگری در اوستا کنسو (Kansu) و در پهلوی و پازندکانسیه خوانده شده است. در اوسـتا از این دریاچه در سه جا (یشت، ۱۹/۶۶ و ۹۲؛ وندیداد، ۱۹/۵) نام برده شده، و تصـریح شده است که سوشیانس ها از این محل ظهور خواهنـد کرد. ر.ک: یشت هـا، ۲: ۲۹۹؛ رساله سوشـیانس، ص۱۹ – ۲۵؛ جسـتار درباره مهر و ناهیـد، محمـد مقدم، ص۲۵ – ۲۹؛ فرهنگ نام های اوستا، ۲: ۹۵۰– ۹۵۸. بنابر روایت بندهش (بهار، ص۷۴) دریاچه کیانسه در سیستان قرار دارد و در آغاز خرفستر و مار و وزغ در آن نبود و آبش شـیرین بوده است. در روایت دیگر همین کتاب (ص۷۶ و ۷۷) افراسیاب هزار چشمه آب کوچک و بزرگ از جملـه رود هیرمنـد و واتَئنی و شـش رودخـانه دیگر قابـل کشـتی رانی را کـه به این دریـاچه می ریخت از میـان برد و مردمـان را از سواحل آنها به بیرون راند. با ظهور اوشیدر این رودخانه ها دوباره به جریان خواهد افتاد.

۷- . فرهنگ نام های اوستا، ۲: ۷۸۱.

پیروزمند و به سایر دوستانش تعلق خواهد داشت. (۱) در هنگامی که گیتی را نو سازد؛ (یک گیتی) پیرنشدنی، نمردنی، نگندیدنی، نپوسیدنی، جاودانِ زنده، جاودانِ بالنده و کامروا. در آن هنگامی که مردگان دگرباره برخیزند و به زندگان بی مرگی روی کند. پس آن گاه او (سوشیانت) به درآید و جهان را به آرزوی خود تازه کند.

پس جهانی که فرمانبردار راستی است فناناپذیر گردد. دروغ دگرباره به همان جایی رانده شود که از آن جا از برای آسیب رساندن به راستی پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود. تباهکار نابود خواهد گردید؛ فریفتار رانده خواهد شد.

در هنگامی که اَستْوَتْ اِرِتَه (= سوشیانت) پیک اهورامزدا، پسرِ «ویسْپَه تَئورْوَئیری»(۲) از آب کیانسیه به در آید، گرز پیروزمند آزنده؛ (گرزی) که فریدون دلیر داشت در هنگامی که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد.

که افراسیاب تورانی داشت در هنگامی که زنگیاب(۳) دروغ گو کشته شد، که کی خسرو داشت در هنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد، که کی گشتاسب داشت (آن) آموزگار راستی از برای سپاهش، با این (گرز) او (استوت ارته) دروغ را از این جا از گیتی بیرون خواهد کرد.

او (استوت ارته = سوشیانس) با دیدگان خرد بنگرد. به همه آفریدگان او نگاه خواهد کرد؛ آن چه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادی را خواهد نگریست و نظرش سراسر جهان را فناناپذیر خواهد ساخت.

یارانِ استوت ارته پیروزمند به در خواهند آمد. نیک پندار، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخن دروغ به زبان نیاورند. در مقابل آنان خشم خونین سلاح بی فرّ رو به گریز نهد. راستی به دروغ زشتِ تیره بدنژاد غلبه کند.

منش بد شکست خواهد یافت. منشِ خوب به آن چیره شود. (سخن) دروغ گفته شده، شکست خواهد یافت. سخن راست گفته شده به آن چیره خواهد شد. خرداد و اَمرداد هر دو را شکست دهند: گرسنگی و تشنگی را. خرداد و اَمرداد گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند. اهریمن ناتوان بدکنش رو به گریز خواهد نهاد.» (۴)

بر اساس روایات پهلوی، نطفه زرتشت در دریاچه هامون، [کیانسیه یا کَسَه اُیه (Kasaoya)] قرار دارد. در آخرین هزاره از عمر جهان (هزاره دوازدهم) سه دوشیزه از این نطفه بارور می شوند و سه موعود مزدیسنان را می زایند. در یشت سیزدهم، بند ۶۲، آمده است:

«فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می ستاییم که نُه و نود و نهصد و نه هزار و نُه بار ده هزار (یعنی ۹۹۹۹۹) از آنان نطفه سپنتمان زرتشت مقدس را

۱- . دوستان سوشیانس جاودان هایی هستند که در روز واپسین رستاخیز کرده و وی را در کار نو نمودن جهان و تازه ساختن گیتی یاری خواهند کرد؛ مانند کی خسرو، نرسی، طوس، گودرز، پشوتن، اَغریرَث و گرشاسب.

۲- . مادر استوت ارته، اردت فذری نام دارد که عنوانش ویسپه تئوروئیری است.

۳- . زنگیاب در اوستا به صورت زئینیگاو Zainigao و در پهلوی زین گاو Zenigav و در فارسی زنگیاب یا زنگیاو آمده است.

وی یکی از دشـمنان ایران در دوره کیکـاووس بـود کـه سـرانجام به دست افراسـیاب کشـته شـد. معنی لفظی این واژه معلـوم نیست اما یوستی (Yusti) آن را دارنـده گاو زنده معنی کرده است. ر.ک: یشت ها، ۲: ۳۵۰؛ اساطیر و فرهنگ ایران، ص۵۴۷؛ فرهنگ نام های اوستا ۲: ۵۷۱ – ۵۷۵.

۴- . ر.ک: یشت ها ۲: ۳۴۸٪۳۵۱.

پاسبانی می کنند.» (۱)

اما در یشت سیزدهم، بندهای ۱۲۸ و ۱۲۹ مهم و قابل توجه هستند. در بند ۱۲۸ مجموعاً از نُه پارسا - که شش تن از آنها یاران سوشیانس و سه تن دیگر موعودهای آینده اند - یاد شده و فروشی شان

ستوده شده است.

بنا به مندرجات کتاب پهلوی دادستان دینیک، هنگامی که در آخرالزمان سوشیانس ظهور کند، قیامت مردگان به مدت ۵۷ سال به طول می انجامد. در این مدت، سوشیانس در کشور مرکزی، یعنی خونیرس،(۲) فرمانروا خواهد بود، و شش تن از یارانش در شش کشور دیگر. اینان در طی مدت فرمانروایی شان، که باید به نوعی فرمانروایی معنوی و روحانی تلقی شود، همواره در حال اطاعت از سوشیانس و مجری فرمان های وی خواهند بود. این شش پارسای جاودانی عبارت اند از:

۱. رَئوچَسْ چَئِشمَن (Raočas-Čaešman) یعنی روشنی پاشنده، که در دادستان دینیک (فرگرد ۳۶، فقره ۴) روشن چشم (Rošan Čašm) یاد شده است، و در کشور اَرِزَه (Arezah) یعنی کشور غربی فرمانده خواهد بود.

۲. هوَرِچَئِشمَن (Hvare-Čaešman) یعنی فروغ خورشید پاشنده، که در دادستان دینیک خور چشم (Xor Čašm) آمده است، و در سَوَه (Savah) یعنی کشور شرقی، فرمانده خواهد بود.

۳. فْرادَت خوارِنَه (Frādāt Xvārenah) یعنی فرّپرور، که در دادستان دینیک فْرادَت - فرّه (Frādat Frrah) آمده است، و در کشور فْرَدَذَفش (Fradažafš) یعنی کشور جنوب شرقی فرمانده خواهد بود.

۴. ویذَت خوارِنَه (Vidhat Xvārenah) یعنی از فرّ برخوردار، که در دادستان دینیک وَرِدَت فَرّه (Varedat Farrah) آمده است، و در کشور ویدَ ذَفشْ (Vida žafš) یعنی کشور جنوب غربی فرمانروا خواهد بود.

۵. وُئورو - نِمَه (Vouru Nemah) یعنی فراخ نیایش، که در دادستان دینیک کامک نیایش (Kāmak Vaxšišn) آمده است، و در کشور وُروبَرِشت (Vorubarešt) یعنی کشور شمال غربی فرمانروا خواهد بود.

۶. وُئورو - سوه (Vouru Savah) یعنی فراخ سود، که در دادستان دینیک کامَک سود (Kāmak Sud) آمده است، و در کشور وُروجَرِشت (Vorujarešt)یعنی کشور شمال شرقی فرمانده خواهد بود. (۳)

پس از این شش نام، در بند ۱۲۸، یشت سیزدهم، از سه تن دیگر نیز یاد شده و فروشی شان

۱- . یشت ها ۲: ۷۳.

۲- . خونیرَس، نام کشور میانه از هفت کشور زمین است که بنا به اساطیر ایرانی در هزاره هفتم پدید آمده است. این نام در اوستا به صورت خونیرث Xvanērəa و در پهلوی خونیرس Xvanēras و در نوشته های فارسی خنیره یا خونیره Xvanērah، خنیرث و خنیرس آمده، و صفتی که برای آن آورده شده، نامی به معنی درخشان است. در بندهش آمده: در آغازِ هزاره هفتم پس از تازش

اهریمن بر آسمان و زمین، ایزدتشتَر با جامِ ابر از آب هایی که در آغاز آفریده شده بود آب برداشت، باد آن آب را به آسمان برد و بر زمین ببارانید، در پی این بارانِ بزرگ نیمه زیرینِ زمین نمناک شد و به هفت پاره گشت، هر پاره را کشور (= اقلیم) خواندند. پاره میانه را خونیرس نام دادند و آن به بزرگی شش کشور دیگر است، در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و زیباتر است. اهریمن در این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد، زیرا که در این کشور، کیانیان و دلیران به وجود آمدند و دین بِهِ مَزدیسنا از این جا برخاست و به سایر ممالک نفوذ کرد و سوشیانس از آنجا ظهور خواهد نمود. برای آگاهی بیشتر درباره هفت کشور، یادداشت ۲۰ فصل بعد و ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایران، ص۵۰۵؛ یشت ها ۱: ۴۳۱٪۴۳۳؛ زند آکاسیه، ص۹۰ و ۲۵۲؛ ویسپرد، ص۱۰۹٪۱۱۷؛ فرهنگ نام های اوستا ۳: ۱۴۲۸٪۱۴۴۰.

۳- . یشت ها، ۲: ۱۰۰، پاورقی ۱؛ وندیداد، ۴: ۱۷۷۵٪۱۷۷۶.

مورد ستایش قرار گرفته است. اینها در اصل همان سه پسرِ آینده زرتشت یا موعودهای نجات بخشی هستند که در هزاره آخر عمر جهان، به فاصله هزارسال از همدیگر، ظهور خواهند کرد. این سه تن عبارت اند از: (۱)

اوخْشْیت اِرِتَه (Ukhšyat ereta) یعنی پرورانده قانون مقدس (نیرو دهنده و رواکننده قانونِ دین و دادِ زرتشت).(۲) امروزه این نام را اوشیدر یا هوشیدر گویند، و در کتب پهلوی به صورت خورشیتدر یا اوشیتر آمده است. گاه کلمه بامی را به آن افزوده، هوشیدربامی می گویند، که به معنی هوشیدر درخشان است.

اوخْشْیت نِمَه (Ukhšyat nemah) یا اوخْشْیت نِمَنگه، یعنی پرورانده نماز و نیایش. امروزه آن را اوشیدرماه یا هوشیدرماه گویند، ولی در کتب پهلوی به صورت خورشیتماه و اوشیترماه ضبط شده است. استاد پورداود می نویسد:

«در واقع بایستی اوشیدرنماز بگویند: چه، کلمه نِمَنگه به معنی نماز است».(۳)

اَسْتْوَتْ اِرِتَه (Astvat ereta)، یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است. در خود اوستا نیز به معنی لفظی این کلمه اشاره شده و در بند ۱۲۹، یشت سیزدهم، می خوانیم:

«کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد و اَستْوَتْ اِرِتَه نامیده خواهد شد. از این جهت سوشیانت، برای این که او به سراسر جهان مادی سود خواهد بخشید؛ از این جهت اَستْوَتْ اِرَتَه، برای این که او آن چه را جسم و جانی است پیکر فناناپذیر خواهد بخشید، از برای مقاومت کردن بر ضد دروغ جنس دوپا (بشر). از برای مقاومت کردن در ستیزه ای که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد».(۴)

و این اَستْوَت اِرِتَه همان سوشیانس، یعنی سومین و آخرین موعود در آیین مزدیسناست. در اوستا هر جا که سوشیانت به صورت مفرد آمده، از او آخرین موعود، یعنی اَستْوَتْ اِرِتَه اراده گردیده است؛ چنان که

امروزه نیز هر وقت به طور عام سوشیانس می گوییم، مقصود همان آخرین نجات بخش و موعود است؛ مثلاًـ در یسنا که ذکرش گذشت (۲۶/۱۰)، در آن جایی که به فروهر نخستین بشر کیومرث تا به سوشیانت درود فرستاده می شود. و یا در یسنا (۵۹/۲۸) که آمده است: «به سوشیانت پیروزگر درود می فرستیم». هم چنین در ویسپرد (۲/۵) به کسی درود فرستاده می شود که به کلام سوشیانت – که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد – متکی باشد. بی شک مقصود از سوشیانت در فقرات مذکور، همان اَستْوَتْ اِرِتَه یا آخرین موعود است. (۵)

چنان که اشارت رفت، این سه برادر از پشت و نطفه زرتشت پیامبر ایران هستند. بنا بر سنت نطفه زرتشت را ایزد نریوسنگ برگرفت و به فرشته آب ناهید سپرد، که آن را در دریاچه

۱– . ر.ک: رساله سوشیانس، ص۱۴٪۱۶؛ یشت ها، ۲: ۱۰۰٪۱۰۱؛ فرهنگ نام های اوستا، ۲: ۷۷۷.

۲– . وندیداد، ۴: ۱۷۵۷.

۳– . رساله سوشیانس، ص۱۵.

۴- . ر.ك: یشت ها، ۲: ۱۰۱٪۱۰۲.

۵- . رساله سوشیانس، ص۱۶٪۱۷؛ یشت ها، ۲: ۹۱.

کیانسیه (هامون) حفظ کرد. در آغاز هزاره یازدهم دوشیزه ای از خاندان بهروزِ خداپرست و پرهیزگار در آن دریاچه آبتنی می کند و از آن نطفه آبستن می شود. پس از سپری شدن نُه ماه، هوشیدر پا به عرصه دنیا خواهد گذاشت. این پسر در سی سالگی از طرف اهورامزدا برانگیخته می شود و دین در پرتو ظهور وی جان می گیرد.

از جمله علامات ظهور وی این است که خورشید دَه شبانه روز غیرمتحرک در آسمان خواهد ماند و به هفت کشور روی زمین خواهد تابید. آن که دلش با خدا نیست، با دیدن این شگفتی، از هول و هراس، جان خواهد باخت و زمین از ناپاکان تهی خواهد گشت.

در آغاز هزاره دوازدهم دگرباره دوشیزه ای از خاندان بهروز در دریاچه هامون تن خود را می شوید و از نطفه زرتشت بارور می شود، و از او هوشیدرماه زاده خواهد شد و در سی سالگی به رسالت خواهد رسید. در هنگام ظهور وی، خورشید بیست شبانه روز میان آسمان می ایستد.

در دورانِ شهریاری روحانی هوشیدرماه، ضحاک از کوه دماوند زنجیر گسیخته، و به ستم گری و بیداد می پردازد. به فرمان اهورامزدا یلِ نامور، گرشاسب، از دشت زابلستان به پا می خیزد و آن ناپاک را هلاک می کند.

در پایان هزاره دوازدهم، باز از خاندان بهروز، دوشیزه ای در آب هامون شست و شو می کند و بارور می شود و از او سوشیانس، آخرین آفریده اهورامزدا، متولد می شود. در سی سالگی مزدیسنا امانت رسالت را به وی واگذار می کند. به واسطه نشانه متوقف شدن خورشید در وسط آسمان، به عالمیان ظهور سوشیانس و نوکننده جهان بشارت داده خواهد شد. از ظهور وی اهریمن و دیو دروغ نیست و نابود گردد. یاران آن موعود، که از جاودانان هستند، قیام می کنند و همراه وی خواهند بود تا مردگان برخیزند و جهان معنوی روی نماید. (۱)

اسامی مادران این سه موعود در اوستا محفوظ مانده، چنان که در یشت سیزدهم، بند ۱۴۱ - ۱۴۲، در این باره آمده است:

«فروهر پاکدین دوشیزه سْروتَتْ فِذْری را می ستاییم. فروهر پاکدین دوشیزه وَنْگهو فِذْری را می ستاییم. فروهر پاکدین دوشیزه اِردَت فِذْری را می ستاییم. کسی که هم چنین ویسپه تئوروئیری نامیده (خواهد شد). از این جهت ویسپه تئوروئیری، برای این که کسی را خواهد زایید که همه آزارهای دیوها و مردمان را دور خواهد نمود.» (۲)

شرح اسامی مذکور به ترتیب ذکر نام ایشان چنین است: سْروتَتْ فِدْری (Srutat fedhri)، مادر هوشیدر، و به معنای کسی که پدرش نامی و مشهور است. وَنگْهْو فِذْری (Vanghu fedhri)، مادر هوشیدرماه، و به معنای کسی که از پدری شریف و نیک است. اِردَت فِذْری

۱- . یشت ها، ۲: ۱۰۱؛ وندیداد، ۴: ۱۷۵۷- ۱۷۵۸.

۲- . ر.ک: یشت ها، ۲: ۱۰۷- ۱۰۸.

(Eredat fedhri)، مـادر سوشـیانس، و بـه معنـای کسـی کـه مـوجب آبروی پـدر و شـرف اوسـت. ویسْپَه تَئورْوئیری (Vispa taurvairi) نام دیگر وی است، و به معنای کسی که همه را شکست می دهد. (۱)

گفتنی است که در یشت سیزدهم هیـچ گونه اشـاره ای به این موضوع که این دوشـیزدگان مـادران سه موعودنـد وجود نـدارد. اما در یشت نوزدهم، مادر سوشیانس، یعنی سومین موعود، با صراحت مشخص گردیده است؛ آن جا که می گوید:

«در هنگامی که اَستْوَتْ اِرتَه پیک اهورامزدا، پسر ویسپه تئوروئیری از آب کیانسیه (هامون) به در آید... .»

چنان که گفته شد، ویسْپَه تَئورْوَئیری نام دیگرِ مادر سوشیانس (اَستْوَتْ اِرتَه) یعنی اِرِدَت فِذْری است.

در کتاب هفتم دین کرد (فصول ۷٪۱۰) شرحی درباره موعودها و مادران آنها است. در کتاب مذکور این دوشیزدگان پانزده ساله، که هر کدام مادر یکی از موعودها خواهند بود، از خاندان بهروز پسر فریان اند.

اسامی این مادران در روایت دین کرد به ترتیب: شمیگ ابو (Shemig-abu)، شپیر ابو (Shapir-abu)، گوباک ابو (Gubak-abu)ذکر گردیده اند. (۲) اما در رساله صد در بندهش این اسامی به صورت «بُد»، «وه بُد» و «اردد بُد» ضبط شده است. (۳)

بنـا به روایـات، زرتشت در آغـاز هزاره دهم یا در آغاز دوران چهارم متولـد شـده است. پس از وی سه پسـر آینـده او، که موعودهای نجـاتبخش در آیین مزدیسـنا هسـتند، به ترتیب: هوشـیدر در آغـاز هزاره یازدهـم، هوشـیدرماه در آغاز هزاره دوازدهم و سوشـیانس در پایان هزاره دوازدهم ظهور می کننـد. ایشان می آینـد تا ادامه دهنده راه زرتشت، زداینده پیرایه ها از دین او و پالاینده جهان از فساد و تباهی، و سرانجام، منجیان مردمان و برپاکننده رستاخیز مردگان باشند.

در مینوی خرد (پرسش ۱، بند ۹۵) می خوانیم:

«اگر کی خسرو بتکده (ساحل) دریاچه چیچست(۴) را نکنده بود، در این سه هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس که جداجدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را بازآراید و پیمان شکنان و بت پرستان را در کشور بزنند، آن گاه آن بدکار (= اهریمن) چنین قوی تر می شد که رستاخیز و تن پسین(۵) کردن ممکن نبود.»

در بندهش (بهار، ص۱۴۲) آن جا که از هزاره ها یاد شـده، درباره چگونگی ظهور این سه موعود توضـیحاتی داده شده است. در زند وهومن یسن (فرگرد ۷٪۹) نیز پیرامون ظهور اوشـیدر و زمان ظهور و وقایعی که رخ می دهـد، مطالبی آمده است. هم چنین در روایت پهلوی (فرگرد

۱- . یشت ها، ۲: ۱۰۸، پاورقی ۱.

۲- . رساله سوشیانس، ص۱۸- ۱۹. کلمه «ابو» در اسامی مذکور به معنی پدر است.

۳- . صـد در بندهش، در ۳۵، بندهای ۱۰، ۲۷ و ۴۰. شادروان اسـتاد پورداود در رساله سوشیانس ص۱۸ درباره این اسامی می نویسد: «در این کلمات بُد به معنی دارنده و صاحب است مثل بُد در سپهبد و موبد».

۴- . چیچست Čaečast، نام دریاچه ارومیه است. این نام در اوسـتا به صورت چیچسته Čaečasta به معنی تابان و درخشان است

و صفاتی که برای آن آمده، ژرف، پهن و دورکرانه است. این دریاچه را کبودان و دریاچه ارمیه و ارمینیه و شاهی و دریاچه تلا ـ و شوردریا هم خوانده اند. در این چند سال اخیر دریاچه رضائیه نامیده شده است. در بندهش (بند ۹۲) و گزیده های زادسپرم (فصل ۳، بند ۲۴) این دریاچه چنین وصف شده است: آب آن گرم و شور و هیچ جانوری در آن زیست نمی کند. بنش به دریای فراخکرد پیوسته است. آتشکده آذرگشسب در ساحل آن قرار داشته، و در ساحل همین دریاچه است که بنا به روایات کی خسرو، ایزد ناهید و درواسپ را نیاز می برد (یشت، ۵/۴۹٪۵۲، ۹/۲۰٪۲۳) و از آنان می خواهد که او را یاری دهند تا بتکده ای را که در کرانه آن است ویران سازد. در بندهش (بند ۱۲۵) و دینکرد (ص۹۹) نیز به برانداختن این بتکده اشاره شده است. ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایران، ص۴۹۴؛ یسنا، پورداوود ۲: ۱۴۴ به بعد؛ فرهنگ نام های اوستا، ۱: ۴۱۹٪۴۲۶.

۵- . تن پسین یا آخرین بدن، تنی است که در روز قیامت مردگان با آن برمی خیزند و برای همیشه در آن باقی می مانند. تن پسین کردن معمولاً ـ مترادف با رستاخیز و فرشگرد کردن (به کمال رسانیدن موجودات) به کار رفته است. در زند وهومن یسن (ص۳۳) اهورامزدا به زرتشت می گوید: «اگر تو را انوشه (= بی مرگ) کنم تور بِرادرْوش (= کشنده زرتشت) هم انوشه باشد و رستاخیز و تن پسین کردن نشاید...» ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایران، ص۴۷۶٪۴۷۷؛ مینوی خرد، ص۱۱، پاورقی ۲.

۴۸) نیز درباره این سه موعود شرحی مفصل نقل شده، اما شرحی که در صد در بندهش آمده مفصل تر و جامع است و تحول شفاهی روایت و تغییرات تازه آن را نیز به نیکی نشان می دهد.

هزاره اوشیدر

اندر دین پیداست که زراتشت اسفنتمان از نزدیک ایزدتعالی بیامد و گفت: ای دادار وِهِ افزونی بعد از این، که باشد که بدین منزلت رسند که من رسیده ام و از تو چیزها نتوانند پرسیدن؟ ایزدتعالی گفت تا آن که اوشیدر سی ساله شود به نزدیک من بیاید و این دین دیگرباره از من پذیرد و هیچ کس به مناجات من نتواند رسیدن و سخن گفتن الا اوشیدر. و اکنون بباید دانستن آن گاه که زراتشت اسفنتمان انوشه روان باد، دین در جهان روابکرد، و آشکار. و دیگر به هفت کشور زمین برسید و مردمان بر دین استوار و بی گمان شدند. زراتشت برخاست که به ایران ویج شود. در مدت سه ماه با زن خویش نزدیکی کرد، هر بار که آن زن برخاستی و برفتی و چشمه آب هست از آن قُهستان (کوهستان) و آن را «کانفسه» خوانند و در آن آب نشستی و سر و تن بشستی و منی در آن آب بگمیختی.

دادار اورمزد نُه بیوَر و نُه هزار و نُه صد و نود و نُه [۹۹۹۹۹] فروهر اَشُوان بر آن منی موکل کرده است تا آن منی نگاه می دارند. چون هزاره زراتشت اسفنتمان برآید، جایی و کوهی است که آن جا را کوهِ خدا خوانند و قومی بسیار از جمله بهدینان آن جا نشسته اند و هر سال روز نوروز و چون مهر جان آید، آن مردمان دختران خانه را بفرستند تا در آن آب نشینند. (۱) چه، زراتشت اسفنتمان آن حال به ایشان گفته است که اوشیدر و اوشیدرماه و سیاوشانس از دختران شما پدیدار خواهند آمدن. و پس چون دختران در آن آب نشینند و سر بشویند، چون آن دختران بیایند، پدران و مادران ایشان را نگاه می دارند

تا آن گاه که وقت دَشتان و بی نمازی ایشان باشد. پس چون گاهِ اوشیدر و اوشیدرماه پدیدار آمدن باشد، دختران بر قاعده هر سال بروند و اندر آن آب نشینند. و دختری باشد که او را «نامی بُد»(۲) باشد، و آن دختر از آن آب آبستن شود. – و چون دشتان باشد نیز دشتان شود، مادر داند – او را نگاه دارند تا نُه ماه برآید. پس اوشیدر از او بزاید. و چون سی ساله شود، به نزدیک اورمزد شود، و با ایزدتعالی همپرسگی کند. و ده شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد و فرونشود تا همه کس بدانند که کارِ نو پدیدار خواهد آمدن.

پس چون دین بپذیرد و بیاید به ایران شهر روا بکند و دیگرباره دین تازه شود. همچنان که در آن روزگار که کسی چیزی از کسی نیایش نکند یا گاهنبار نسازد او را به داور برند و باد اَفراه نمایند و مردم در راحت و ایمنی باشند. و چون تیرست (۱۰۰) سال از روزگار اوشیدر بگذرد،

۱- . درباره چگونگی انجام این مراسم در نوروز میان مردم سیستان و ساکن کنار دریاچه هامون، ر.ك: علی خوروش دیلمانی، جشن های باستانی ایران، ص۳۰ به بعد؛ گاه شماری و جشن های ایران باستان، هاشم رضی، ص۲۸۶- ۲۸۸.

۲- . پهلوی: نامیگ پد namig-pid، به معنای کسی که دارای پدرِ نام دار است.

همه دَد و دام هلاک و نیست شوند. پس چون گرگی پدیدار آید سخت بزرگ و سهمناک، و مردمان از سبب آن گرگ به رنج آیند و بنالند و بسیار کسی هلاک کند. پس به اوشیدر شکایت کنند و اوشیدر یزشنِ یزدان بکند و مردمان را گوید شما سلاح بردارید و به جنگ او شوید. مردم به جنگِ او روند و آن گرگ را هلاک کنند. و بعد از آن هیچ دَد و دام، چون گرگ و شیر و پلنگ و مانند ایشان، هیچ نباشند و جهان از همه بلاها پاکیزه و صافی شود.

و چون تیرست (۱۰۰) سال از روزگار اوشیدر بگذرد، دیوی پدیدار آید که آن دیو را «مَلکوس»(۱) خوانند. و مردمان را گوید پادشاهی عالم به من دهید. و مردمان او را گویند دین بپذیر تا پادشاهی تو را دهیم. او نپذیرد و قبول نکند. پس بر آن ستیزه و لجاج سه سال به جادویی، برف و باران پدیدار آورد و این جهان خراب کند؛ چنان که هیچ کس در این جایگاه بنماند. و چون سه سال برآید، آن دیو بمیرد و برف و باران بازایستد و از «وَرِ جَمکرد»(۲) و ایران ویج و کنگ دژ و کشمیر اندرون راه ها و گذرها گشاده شود، بدین کشور آیند و عالم آبادان کنند و دیگرباره دین در ایران شهر روا شود.

هزاره اوشیدرماه

و چون هزاره برآید، سی سال مانده باشد، دیگرباره دختران در آب نشینند. دختری باشد که او را نام «وه بُد»(۳) باشد. از آن رو آبستن شود. چون نُه ماه برآید، اوشیدرماه از وی بزاید. چون سی سال شود، به همپرسه دادار اورمزد شود. بیست روز و شبان خورشید در میان آسمان بایستد و فرونشود و مردم عالم بدانند دیگرباره عجایبی پدیدار خواهد آمدن. و چون دین بپذیرد و بیاید و در همه جهان روا بکند و مار سرده (= انواع مار) جمله هلاک شوند. و اژدهایی پدیدار آید سخت بزرگ. مردمان به رنج شوند. بیایند و معلوم کنند. و اوشیدرماه یزشنِ امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید شما سلاح برگیرید و به کارزار شوید. و مردمان به حربِ او روند و او را بکشند و جهان از همه خْرَفَسْتَران (= جانوران موذی) و جمبندگان پاکیزه و پاک شود و مردم از بلاها ایمن شوند. - و دار و درخت که در جهان بوده باشد باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد. و مردمان چنان سیر شوند که هیچ حرکتی و قوتی در ایشان نباشد. و اگر بنمیرند و نان و آب به کار نیاید و بی آن که چیزی خورند سیر شوند. و همه مردم دینِ بِهِ مازدَیسنان دارند. به پیغامبری زرتشت اسفنتمان انوشه روان باد را اوشیدر - اوشیدرماه اقرار آورند. دین بِهِ مازدَیسنان بستایند و بپذیرند و کیش های دیگر همه باطل شود، و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند و مردم اندر راحت و آسانی باشند.

۱- . پهلوی: malkūs، اوستا: mahrkūša، از ریشه marək، به معنای کشتن و میراندن. نام موجودی اهریمنی است که در پایان هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد و در مدت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد و سرما نماید. آشکار شدن این دیو در منابع مختلف یکسان نیامده: دین کرد ظهور وی را در سده پنجم از هزاره هوشیدر می داند، روایت پهلوی (ف۴۸، ب۱۰)، سده چهارم نقل شده، در بندهش (ص۱۴۲) پایان هزاره هوشیدر و در صد در بندهش (در سی و پنجم)، سده سوم ذکر گردیده است.
۲- . پهلوی: Warījamkard، به معنای باروی جم ساخته. بنایی است منتسب به جمشید که بنا به روایت وندیداد (فرگرد دوم) جمشید آن را می سازد تا گزیده ای از موجودات را در برابر گزند برف و سرمای عظیمی که در عصر او اتفاق می افتد، حفظ کند. بنا به دیگر روایت ها، بدان سبب آن را می سازد تا گزیده ای از مردم را در آن حفظ نماید تا در پایان هزاره هوشیدر که بر اثر گزندهای ملکوس، مردم و جانوران مفید نابود شده اند، درهای این بارو را بگشایند و جهان از نو پُر مردم و گوسفند شود. در هر دو مورد برف سنگینی می افتد. مرحوم مهرداد بهار می نویسد: به احتمال، در اصل بارو در ارتباط با همین منظور واپسین بوده است. سپس بر اثر تأثیر

اساطیر سامی بر اساطیر ایرانی و اختلاط داسـتان نوح و کشتی وی با داسـتان جمشـید و باروی او، داستان وندیدادی شکل گرفته است. ر.ك: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۰۱.

۳- . پهلوی: وه پد weh-pid، به معنای کسی که دارای پدر خوب است.

پیدایی سوشیانس

و چون روزگار اوشیدرماه به سر شود، دختران برونـد بر آب کانفسه نشینند. دختری باشـد که نام او «اردد بُد»(۱) باشد، از آن آب آبستن شود. و چون نُه ماه برآید، سیاوشانس از وی بزاید. و چون سی ساله شود، به همپرسگی اورمزدِ وِه افزونی رسد. و سی شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد و فرونشود. و مردمان بدانند که دیگرباره شگفتی پدیدار خواهد شدن. پس سیاوشانس بیاید و مردم به یک بارگی دین مازدَیسنان بپذیرند و هر جایگاهی که منافقی یا اَشموغی باشد نیست شود و همه مردمان به یک بارگی بر دینِ بهِ مازدَیسنان بایستند. پس ایزدتعالی به قدرتِ خویش اهرمن را نیست کند. و سیاوشانس فرماید تا یزشن کند. - به گاه اوشَهَن ساخته گرداند که بامداد باشد؛ گاه هاون گیرد و مردم همه جمع باشند. به گاه هاوَن حرکت و جنبش تمام برد؛ پدیدار آید؛ - و چون نماز پیشین باشد همه زنده شوند و خرم و بانشاط باشند. و بعد از آن نماز، دیگر شب نباشد. مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین بپذیرند. پاکیزه شوند و از همه بلاها و دردها برهند. کی خسرو و گیو و طوس و پشوتن و سام و نریمان و جمله اَهوشان [= بی مرگان، جاودانان] آن جا حاضر باشند. (۲)

۱- . پهلوی: گواگ پد gawag-pid، به معنای کسی که دارای پدر موفق است.

۲- . به نقل از: وندیداد، ۴: ۱۷۶۰/۱۷۶۳.

فرگرد دوم: آخرالزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی

اشاره

آخرالزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی

در بخش اول چنـان که اشـاره کردیم، در جهـان بینی زرتشتی عمر جهـان (سال کیهانی) - آغاز و انجام آفرینش در زمانی محـدود به دوازده هزارسال صورت می پذیرد که خود به چهاردوره یا عهد سه هزارساله تقسـیم می شود. براساس تقسیم بندی چهار دوره، دوره اول (سه هزارسال اول) آفرینش مینوی است یعنی امشاسپندان، ایزدان، فروهرها آفریده می شوند. در دوره دوم (سه هزار سال دوم) این آفرینش مینوی صورت مادی به خود می گیرد

امـا حرکت و جنبش در این آفریـده هـا وجود نـدارد. دوره سوم (سه هزار سـال سوم) که بـا هفتمین هزاره از آغاز آفرینش شـروع می شود، دوره آمیختگی خوبی و بـدی، روشـنی و تاریکی و به طور کلی آمیزش اراده هرمزد و اهریمن است. در آغاز این دوره است که اهریمن از تاریکی به مرز روشـنی می آیـد و آفریـدگان روشن هرمزد را می بینـد و به فکر مبارزه با هرمزد و نابودی آفریـدگان او می افتد و به دنبال این اندیشه به آفریدگان او حمله می کند و با هر یک از آنان به نوعی نبرد می کند و جهان مادی را می آلاید.

در این دوره، که در متون فارسی میانه از آن به gumēzišn «آمیزش» تعبیر می شود، گاه کامه هرمزد رواست و زمانی کامه اهریمن. آخرین دوره (یعنی سه هزار سـال چهارم) با ظهور زرتشت آغاز می شود، این هزاره دهمین هزاره از آغاز آفرینش وچهارمین هزاره از آغـاز آفرینش مـادی متحرک یـا هفتمین هزاره پس از آفرینش مـادی غیرمتحرک است. در هزاره چهـارم و به تعـبیری هفتم و به تعبیر دیگر دهم دین بهی در زمین

رواج می یابد و زرتشت گستراننده این آیین از حمایت گشتاسپ نیز برخوردار است.

پس از زرتشت، سه پسر آینده او که موعودهای نجاتبخش آخرالزمان در آیین مزدیسنا هستند و با نام عمومی سوشیانس خوانده می شوند، به ترتیب: هوشیدر در آغاز هزاره یازدهم، هوشیدرماه در آغاز هزاره دوازدهم وسوشیانس در پایان هزاره دوازدهم ظهور می کنند. ایشان می آیند تا ادامه دهنده راه زرتشت، زداینده پیرایه ها از دین او و پالاینده جهان از فساد و تباهی و سرانجام منجیان مردمان و برپاکننده رستاخیز مردگان باشند:

«...در این سه هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس که جداجدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را بازآراید و پیمان شکنان و بت پرستان را در کشور بزنند، آنگاه آن بدکار (=اهریمن) چنین قویتر می شد که رستاخیز و تن پسین کردن ممکن نبود».(۱)

بنابر نوشته های پهلوی و چنان که گذشت در پایان هر هزاره از آخرین دوره از عمر جهان، یکی از پسران زردشت هم چون رهایی بخشی

برای یاری رساندن به دین بهی و شکست اهریمن و یارانش پدیدار می گردد. اندکی پیش از ظهور اولین منجی یعنی هوشیدر، دو نجات بخش دیگر که بنابر متون زرتشتی از جاودانان و بی مرگان(۲) هستند، قیام می کنند و زمینه را برای ظهور و آمدن هوشیدر آماده می سازند.

این دو یکی بهرام ورجاوند(۳) و دیگری پشیوتن یا پشوتن(۴) است که بنابر متون موجود هر یک نقش ویژه و رسالتی خاص بر عهده دارند و با سخت کوشی و فداکاری کلیه آشوب ها و نابسامانی های برهم زننده آرامش و آسایش مزدیسنان را فرو می نشانند.

«...آن هنگام، از سوی کابلستان یکی آید که بِدو فرّه از دوده بَغان است و (او را) کی بهرام خوانند. همه مردم با او بازشوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی، پادشایی کند، همه بَد گِرَوِشان را بردارد، دین زردشت را برپا دارد. کس به هیچ گِرَوشی پیدا نتواند آمدن. به همان سرزمین پشیوتن گشتاسپان از سوی کنگدژ(۵) آید، با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار، و آن بتکده را که زادگاه ایشان بود، بکند و آتش بهرام(۶) را به جای آن بنشاند. دین را همه درست فرماید و برپا دارد».(۷)

در پایان هزاره دهم و اندکی پیش از ظهور هوشیدر، پشوتن یا چهرومیان پسر شاه گشتاسب که بنابر روایات خود یکی از بی مرگان و نجات بخشان است، جهت ترویج، بازسازی و برپا داشتن آیین های دینی قیام می کند و رهبری مؤمنان را به دست می گیرد. وی به همراه یکصد و پنجاه شاگرد گزیده اش - مردان پرهیزگاری که جامه سمور سیاه پوشیده اند - از کنگدژ

۱- . مینوی خرد، احمد تفضلی، پرسش ۱، بند ۹۵.

۲- . در متون فارسی میانه و روایات پهلوی نام جاودانان و بی مرگان با یکدیگر یکسان نیست و در آخرالزمان همه بی مرگان با شیوه واحدی زنده نمی شوند. در ادبیات مذهبی پهلوی درباره آنها به دفعات سخن رفته، لیکن در منابع درباره اسامی و عدد آنها اختلافات مهمی وجود دارد. کریستن سن به این اختلافات این گونه اشاره می کند: «نقش ظهور در دوره آخرالزمان و کوشش در نجات عالم را در تاریخ آیین زرتشتی قدیم و تاریخ داستانی ایرانی به افراد مختلفی نسبت داده اند. مفسران این افراد مختلف را از لحاظ تقدس عدد

هفت، در یک دسته هفت نفری منحصر کرده و مذکور داشته اند، لیکن چون عدد مهدیان مذکور در موارد مختلف اوستایی ساسانی از این حد متجاوز بوده، ناگزیر در کیفیت تشکیل دسته های هفت نفری میان آنان اختلاف قول افتاد. مؤلف بندهش به عدد هفت توجه نکرده بلکه نخست در بندهای (۴- ۵) شش تن را که از شش جای معین هستند، و سپس در بند ۶ سام یعنی کرساسپ را که وظیفه او در دوره آخرالزمان معین و مشخص است، ذکر کرده» (کیانیان، ص ۸۰ -۸۱). در بندهش، نسخه هندی، فرگرد ۲۹، بند ۴ به بعد (نسخه ایرانی چاپ انکلساریا، ص۱۹۷ به بعد) خدیوان جاویدان که در خونیرس به سر می برند، بدین قرارند: دسته اول، پشوتن چهرمینوگ در کنگ دژ؛ اَغریرَث گُوپَت شاه در سَئوکَوستان (بهار: سیستان)؛ فَرداخْشْتِر خومبیگان؛ اَشَم یخمی هُوشْتْ در رودخانه ناوْتاگ؛ وَن یوت بیش در ایران ویج؛ اُوْروتَتْ نَر Urvatat-nar در وَرجَمکَرد؛ دسته دوم، نرسیه پسر ویوَنگهان Vivanghān؛ توس پسر نوذر؛ ویو (گیو) پسر گوَترز (گودرز)؛ بَیرَزد، برانگیزاننده جنگ؛ اَشَوَزد پسر پورواداخشت؛ دسته سوم، سام. در روایت پهلوی (ف۵۴) بی مرگان به سه گروه تقسیم می شوند: گروه اول، گروه بی مرگ و بی نوشند یعنی هم تن دارند و هم جان و اینان اند: ونِ جُد بیش wan ī ĵud bēš ، گوبدشاه gobadša(h)، پشیوتن pēšyōtan ؛ گروه دوم بی مرگانی هستند که فقط جان دارند و از این گروه فقط «یوشت فریان» نام برده شده است. گروه سوم بی مرگانی هستند که تن دارند اما فاقد جان می باشند و اینان توس، گرشاسب و گیو هستند. در دین کرد، کتاب نهم، فرگرد ۱۶، بند ۱۲ (کتاب نهم، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، چاپ پشوتن سنجانا) هفت جاویدان خونیرس این گونه ذکر شده: وَن یوت بیش (درخت رنج زدا) در ایرانویج؛ گوپَت (گوپدشاه) در انیران؛ پشیوتن در کنگ دژ؛ فرتاخشت خومبیگ Fradaxšt ī Xumbīg در آب های کاریزها؛ اشَوَزْدْ Ašawazadپسر پوروتخشت Pōrudaxšt در دشت پیشانسی Pēšanse؛ بَرَزْدْ Barazd (بیرزد Bairazd) که جنگ برمی انگیزاند؛ کی خسرو. و اما در دین کرد نهم، فرگرد ۲۳ (کتاب نهم، فرگرد ۲۲ چاپ سنجانا) از این جاودانان نام برده شده: هئوئیشت Haoišt پسر گئوروَ Gēurva؛ توس؛ کی اپیوه؛ کی خسرو و گرشاسپ. در داتستان دینیگ، فرگرد ۹۰، بند ۳- ۸ هفت خدیوجاویدان که در خونیرس به سر می برند، اینان اند: یوشت فریان (به اعتقاد کریستن سن Yošt e Fryanشاید همان هئوئیشت پسر گئورو باشد)؛ اشم یخمای اوشت -Ašam ē Yaxmāy hušt؛ فرتاخشت خومبیگان Fradaxšt ī Xumbīgān؛ اَشَوَزد پسر پوروُداخْشْت یا اَشَوَزنگ پورودَخْشْت تویه Ašavazang ī Pōrudaxšt tōēh؛ ون یوت بیش؛ گوپت شاه در سرزمین گوپَت مجاور ایرانویج؛ پشیوتن چهرمیهن در کنگ دژ. در همین کتاب فرگرد ۳۶ این گونه آمده: گیوُمرْتْ؛ ییم؛ زردشت؛ کرشاسپ؛ کی خسرو؛ توس؛ ویون Vēvan(= گیو). در مینوگ خِرَتْ فرگرد ۶۲ آمده: سام در دشت پیشانسی؛ گوپت شاه در ایرانویج؛ هوم در دریاچه وو رُوکش. و در زند وهومن یشت، فرگرد ۲، بند ۱: ون یوت بیش؛ گوپت شاه؛ یوشت فریان؛ پشیوتن چِهرمیهَن. و بر اساس نسخه کتابخانه مونیخ (نسخه ۵۲، شماره ۲۶ فارسی از فهرست بارتولومه)، جاویدانانی که همراه کی خسرو خواهند بود عبارتند از: گیو پسر گودرز؛ توس پسر نوذر؛ گستهم (ویستَخْم) پسر نوذر؛ و هزار و یک جاویدان دیگر که در این فهرست ها از آنان نامی برده نشده است. ر.ک: کیانیان، ص۸۴ -۸۷ و ۲۱۹٪۲۲۴؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۹۰؛ نجات بخشی در ادیان، ص۸۹.

۳- . بهرام ورجاوند، پهلوی: kay wahrām، که لقب او به پهلوی warzāwand است. وی یکی از نجات بخشان زرتشتی است. کریستن سن (کیانیان، ص۲۲۴) درباره وی می گوید: وهرام ورجاوند vahrām ē varčāvand پهلوان بزرگی که در حوادث مقدم بر زمان رستاخیز کارهای بزرگی بر دست او خواهد رفت، در شمار جاویدانان نیست بلکه در زمان مقدر ولادت خواهد یافت. درباره این وهرام ر.ک: «کتاب زردشت» تألیف فردریک روزنبرگ، چاپ سن پترزبورگ: Fr. Rosenberg, Le Livre Zoroastre, st.pet.۱۹۴۰, p.۷۶, Not۲. مارکوارت عقیده دارد وهرام ورجاوند همان ثریتَ پدر کِرساسپَ است. ر.ک: یادنامه مودی، ص۷۵۸ و ۷۶۰ به بعد: Markwatt, Dans Le Modi Mem. Vol., p.۷۵۸.۷۶۰ sqq.

۴- . پهلوی: pēšōtan، اوستا: pešō.tanū پسر گشتاسپ کیانی. از او یک بار در ویشتاسپ یشت (بند ۴) یاد شده است. در دیگر متن های اوستایی از او یادی نشده است. او در اواخر هزاره زرتشت، به نجات بخشی از کنگ دژ به ایران شهر می آید. ولی ظاهراً

اسطوره های مربوط به این قدیس دلاور زرتشتی نباید قدمت زیادی داشته باشد و چون پشوتن به دنبال قیام بهرام ورجاوند ظاهر می شود، بعید نیست که در اصل تنها بهرام ورجاوند در اسطوره ها بوده است و بعدها زرتشتیان نام این پسر گشتاسپ را هم به سبب علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانان قرار داده و بعضی اسطوره های بهرام ورجاوند را به او نسبت داده باشند. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۹، یادداشت ۴۶. کریستن سن در کیانیان (ص۸۵) می نویسد: «پشیوتن» پسر ویشتاسپ همان «پیشی شی اُثْنَ pišišyaothna در یشت ۱۳، بند ۱۰۳ ملقب به «چهرمینوگ» است. به نقل از نیبرگ Nyberg در: Le Monde Oriental, ۱۹۲۹, p.۳۴۵.

۵- . کنگ دژ، پهلوی: Kang diz، اوستا: Kangha. مرحوم مهرداد بهار می نویسد: گمان بر آن است که کنگ دژ شهری آسمانی است که در پایان جهان کی خسرو آن را بر زمین فرود می آورد و بر روی سیاوشگرد قرار می دهد. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۵، یادداشت ۲۷. بنا بر روایات کنگ دژ، دژی است که سیاوش پسر کاووس در سیاوشگرد ساخته است. بر مبنای آن چه در بندهش (۱۳۸) و روایت پهلوی (فرگرد ۴۹) آمده، این دژ بر سرِ دیوان ساخته شده و تا زمان ظهور کی خسرو متحرک بود، وقتی کی خسرو آمد مینوی کنگ را خواهر خویش خواند، زیرا سیاوش پدر کی خسرو آن را با دست ساخته بود، کنگ از آسمان به زمین آمد و در زمین توران آن جا که سیاوشگرد است بایستاد و دیگر حرکت نکرد و کی خسرو مردم ایران را در آن جا استقرار بخشید. کنگ دژ هفت دیوار دارد، دیوار نخست سنگین و یا زرین است، دیوار دوم پولادین و یا سیمین، دیوار سوم آبگینه ای یا پولادین، دیوار چهارم سیمین یا برنجین، دیوار پنجم زرین یا آهنین، دیوار ششم کهربایی یا شیشه ای و دیوار هفتم یاقوتی و یا لاجوردی است. پنجاه دروازه دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر هفتصد فرسنگ فاصله است. پشوتن پسر گشتاسب با هزار شاگرد که همگی قبای سمورِ سیاه دربردارند، درون آن است و از آن جاست که برای بازآرایی دین به همراه شاگردان خویش بیرون می آید و دشمن را از ایران شهر بازمی دارد (زند بهمن یسن، ص۴۱، یادداشت ۸۱). بنابر روایات پهلوی و یشت ها این قلعه در شمال و میان کوه ها واقع شده و رودخانه «چهرومیان» از آن جا می گذرد و آرامگاه خورشید چهر یکی از پسران زرتشت می باشد. مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار هستند و به ایران شهر برنمی گردند مگر روزی که پشوتن آنها را به جنگ دشمنان ایران شهر راهنمایی بکند و دست به کار اصلاح بزنند. زند وهومن یسن، ص۷۵، و نگاه کنید به: A. Christensen, Les Kayanides, p.۸۲٪۸۵.

۶- . در حال حاضر در آیین زرتشتی و در میان زرتشتیان سه آتش مقدس وجود دارد که برحسب درجه احترام و تقدس به ترتیب عبارتند از: آتش بهرام، آتش آذران، آتش دادگاه. آتش بهرام قرن ها مقدس ترین آتش به شمار می رفته و به «آتش پادشاه پیروزگر Pādixša Pērōzgar Adurān» موسوم است. شکوه و فر این آتش است که با دروغ و تباهی می جنگد و بدون حفاظت این آتش برای هیچ بهدینی زندگی در روی زمین میسر نیست. آتش بهرام از ترکیب شانزده نوع آتش به وجود آمده و ترکیب و تقدیس آن عملی بسیار مهم و مشکل و طولانی است. پس از آن که آتش به دست آمد مراسم «تخت نشین» انجام می گیرد و آتش را با مراسم پرشکوهی به آتشکده برده و در محل خاص خود قرار می دهند. چهار موبد در حالی که چتری بالای آتش دارند آن را حمل می نمایند و جلوی آنان موبدانی که شمشیر و گرزی که سر آن شکل گاو نری دارد در دست گرفته اند حرکت می نمایند و به دنبال آنان شخصیت های برجسته و سایر بهدینان با وقار گام برمی دارند. پس از آن که مراسم تخت نشین به اتمام رسید موبدان چند عدد از شمشیرها و گرزها را به دیوار حریم آتش آویزان می کنند تا اولاً نشانی از جنگ دائمی بر ضد بدی باشد و ثانیاً در مواقع لزوم در محافظت و دفاع از آتش به کار آید. آتش بهرام در هند آخرین بار در سال ۱۷۶۵ در نوساری تقدیس و برپا داشته شد و از آن روز تاکنون همراه با پنج آتش بهرام دیگر در آن سرزمین مورد ستایش و احترام است. فقط موبدانی که دارای رتبه مخصوص و حائز شرایط خاص باشند حق دخول در حریم آتش و خدمتگذاری بدان را دارند و مراسم خدمت به این آتش و تشریفات دینی که مخصوص آن است در نهایت دقت و پاکیزگی و احترام انجام می گیرد. در ایران مدت ها قبل – که تاریخ آن بر کسی معلوم نیست – دو آتش بهرام در یزد و تهران برپا گردیده است. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نیز آتشکده های دیگری برپا شده که از تاریخچه برخی از آنها اطلاع صحیحی در دست نیست. تقدیس و برپا داشتن آتش آذران ساده تر است. زیرا فقط از ترکیب چهار نوع آتش به

وجود می آید. مراسم «تخت نشین» آن با شکوه کمتری انجام می گردد و برعکس آتش بهرام همواره با شعله های فروزان شعله ور نیست. موبدان می توانند در حریم آتش نیایش های خاصی از جانب خود یا سایر عبادت کنندگان به جای آورند. آتش سوم آتش دادگاه است که از یک نوع آتش به وجود می آید و پس از آن که توسط موبدی تقدیس شد و با تشریفاتی نظیر آن چه در مورد دو آتش فوق انجام می گیرد به محل خاص خود برده شد، مورد نیایش و پرستش موبدان و مردم عادی قرار می گیرد. تاکنون چند خانواده متمکن زرتشتی در خانه های خود آتش دادگاه داشته اند. پس از آن که آتش مقدس به وجود آمد آن آتش در هر درجه ای که باشد دارای «موجودیت» خاص می گردد و باید تا آن جا که قدرت بشری اجازه می دهد نسل بعد از نسل پاسداری شده و مورد احترامات مربوط به خود قرار گیرد. هر آتش به طور جدا دارای «شخصیت» مخصوص به خود است. نه می توان آنها را با هم ترکیب کرد و نه آن که می توان درجه هر یک را ترقی داد. سه آتش اصلی فرنبغ، گشنسب و برزین مهر از نوع آذر بهرام انـد. برای اطلاع بیشتر درباره آتش های مقدس و آتشکده های باستانی ایران ر.ک: یسنا، ۲: ۱۲۲٪۱۹۶؛ مزدیسنا و ادب پارسی، ۱: ۲۷۳ – ۳۷۵؛ دستورنامه پهلوی، نیبرگ، ۳۵:۲؛ دیانت زرتشتی، ص۱۸۸ ؛ Mary Boyce, On the Sacred fires of the Zoroastrians, BSOAS XXXI, ۱۹۶۸, ۵۲٪۶۸, ۲۷۰٪۲۸۹.

۷- . بندهش، ص ۱۴۱٪۱۴۲.

بیرون می آیند و تمامی نیروهای اهریمن را شکست داده و جهان را از آلودگی پاک می کند. طبق مستندات زردشتی روز قیام پشوتن روز ششم فروردین ماه است:

«ماهِ فروردین، روزِ خرداد،(۱) بهرام ورجاوند از هندوگان به پیدایی آید. ماه فروردین، روز خرداد، پشوتن ویشتاسپان، از کنگدژ به ایرانشهر آید و دین مزدیسنان رواکند».(۲)

بنابر متون پهلوی برای ظهور بهرام ورجاوند نشانه هایی ذکر شده که بیشتر آنها همانند وقایع و رخدادهایی است که در ابتدای هر یک از هزاره ها (به ویژه

هزاره هوشیدر) از آنها یاد می شود. در یک قصیده پهلوی در توصیف وی چنین آمده:

«بیاید آن شاه بهرام ورجاوند از دوده کیان،

بیاوریم کین تازیان چنان که رستم آورد صد کین جهان؛

نیز مسجدهای آنها را فرود آوریم و برنشانیم آتش ها.

بتکده ها برکنیم و پاک سازیم از جهان،

تا ناپدید شوند دروغ ها و گشودگان (بستگان دروغ) از این جهان».(۳)

و در جاماسب نامه

فارسی (ص۸۸) نشانه های ظهورش چنین یاد شده است:

«...آن چه در باب آن پرسیدی که نشان و علامت و شمار فرزندان ورجاوند هماوند چه باشد یک علامت خروج رومیان که مختصر گفتم، دیگر علامت ها چون از دین پیداست که یکیک یاد کنم:

الف) که اول آن که شب روشن تر باشد. ب) دیگر بنات النعش یعنی هفتورنگ(۴) به میان آسمان آید و جایگاه خویشتن رها کند و سر سوی خراسان کند. ج) سدیگر نیک مردان و دستوران به سختی و بیچارگی رسند و خیرات بر دست ایشان کمتر رود. د) آن که بدان بر نیکان افسوس کنند و خیرات و مزد نکنند. ه-) آن که مردم با یکدیگر کین و عداوت و حسد برند. و) آن که گرگان و ددان گناه بیشتر کنند و آن که نشان های آسمان پدیدار آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند و علامت دیگر. ز) آن که مرد جوانان بیماری ها و نکبت ها و آفت ها هرچه آفریده است ایزد عزاسمه بیشتر بد رسد. ح) آن که بدگوهران چابکتر و کامگارتر باشند. ط) آن که بدان با نیکان هیچ نیکی نکنند و هم بدان نفرمایند تا آن که مال و خواسته ایران (=آزادگان) و آن چه در زمین نهان کرده باشند پیدا شود به دست بدان و گنهکاران رسند.» (۵)

۱- . در آیین زرتشتی روز ششم هر ماه به روز خرداد موسوم است و این روز در ماه فروردین بنا بر معتقدات دینی از روزهای بسیار

مهم و مقدس به شمار است. بر مبنای روایت زرتشتی بسیاری از رویدادهای دینی در این روز انجام می گیرد. «ماه فروردین روز خرداد» عنوان رساله کوتاه فارسی میانه است که در آن شرح و بیان همه وقایعی که در طول تاریخ در این روز اتفاق افتاده و یا خواهد افتاد، فهرستوار اشاره شده است. این متن نخستین بار توسط دستور کی خسرو جاماسب جی جاماسب آسا در سال ۱۹۰۰ ترجمه و در «K. R. Cama Memorial Volome» ص۱۲۲- ۱۲۹ انتشار یافت. و دیگر پژوهش ها به زبان فارسی عبارتند از: الف) ترجمه چند متن پهلوی، محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۴۷، نشر سپهر، ص۹۱- ۹۵. ب) ماه فروردین روز خرداد، صادق کیا، ایران کوده، شماره ۱۸، سال ۱۳۳۱. ج) متون پهلوی، جاماسب آسانا، گزارش سعید عریان، ۱۳۷۱، ص۱۴۱ – ۱۴۵. د) روز هرمزد ماه فروردین، ماه فروردین روز خرداد، برگردان ابراهیم میرزای ناظر، انتشارات ترانه، مشهد، ۱۳۷۳.

۲- . ماه فروردین روز خرداد، میرزای ناظر، بند ۲۹، ص۶۵٪۶۷.

۳- . ترجمه چند متن پهلوی، ص۸۳.

۴- . هفت اورنگ بنا به ضبط نیبرگ (۲: ۸۹) پهلوی: Haftōring، اوستا: Haptō-iringa. به پارسی هفت اورنگ و هفت برادران نامیده شده و به تازی آن را بنات النعش اکبر Ursa major گویند که در فارسی به معنای هفت تخت یا هفت نشانه آمده است. در ادبیات پهلوی او سپاهبد شمال و از سیارات به شمار است و هرمزد دشمن اوست، و به گفته مهرداد بهار (ص۶۴) محتمل است وی همان سماک رامح باشد. توضیحات بیشتر ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۶۴- ۶۵.

۵- . نجات بخشی در ادیان، ص۲۰.

زرتشتیان ایران براساس پیش گویی ها و بشارت هایی که در منابع مختلف دینی درباره ظهور بهرام ورجاوند شده بود، دائماً چشم انتظار ظهور و قیام وی در سده دهم هجری بودند که در واقع سده پایانی هزاره است. چونان بنابر پیش گویی ها ظهور بهرام ورجاوند در آخر هزاره در سرزمین هندوستان است، بنابراین در این باره زرتشتیان به هم کیشان خود در هندوستان نامه های متعددی نوشتند که در آنها جویای خبر از ظهور و قیام بهرام ورجاوند بودند. به بعضی از این پرسش و پاسخ ها در کتاب روایات داراب هرمزدیار (۲: ۶۸٪۷۰) اشاره شده:

«پرسش این که بهرام کی خواهد آمدن؟ جواب آن که آفتاب آمدن در میانه هندوچین، در آن جانب گفته اند و نشان زاییدن ایشان آن چه در دین معلوم شده ستاره باریدن. آن چه در این جانب معلوم شده نه صد و سه پارسی از یزدجرد شهریار معلوم شد. باقی غیبدان خداست».

(از روایت کامدین شاپور)

یکی شاه باشد ز هند و ز

چین

ز تخم کیان اندر

آن وقت کین

مر او را یکی پور شایسته کام

نهاده بر آن پور بهرام نام

نشان آن که چون زاید اندر جهان

ستاره فرو بارد از آسمان

به هنگام آبان مه

و روز باد

بزاید همان خسرو پاکزاد

(از روایت کامدین شاپور)

«دیگر در ضمیر منیر دستوران و هیربدان و موبدان جانب هندوستان روشن گردد که هزاره اهریمنی آخر شده و هزاره اورمزدی نزدیک شد. امید به دیدار ورجاوند شهی فیروزگر است و هُشیدر و پشوتن بی شک و شبهه باشند و یقین و بی گمان که خوره

ورجاوند دیده شود؛ بیت:

بدارند از حق همه کس امید

که تا این شب تیره گردد سفید

شب تار بگذشت و آمد سحر

سحر هم به زودی نماید بسر

(از روایت بهمن پونجیه)

«دیگر آن که در آمدن اوشیدر زرتشت و پشوتن وشتاسپان و بهرام هماوند، و در دین چند نشانه گفته بودند جمله نشان های، یک نشانه تحقیق واقع شده که پادشاه از کوهستان ترکستان خروج کند و نشانه او تاج سرخ بود. به مذهب حق مدد فرماید و تا به زمین بابل رسد. اکنون قبل از این تاریخ تا غایت نُه سال است

که با دولت و سعادت این پادشاه خروج کرده است، و درباره این فقیران شفقت تمام امداد نموده و در دین چنین می نماید که آن ورجاوند از شهر تبّت بیرون آید و کینکان شهر نیز گویند. تحقیق آن که این شهر میانه خطا و هند است. التماس آن که پیش آن عزیزان آن چه معلوم است نبشته بازنمایند. و دیگر سخنان در باب این مهّمات بود که نبشتنِ آن مصلحت ندید».

(از روایت نریمان هوشنگ)

«درآمدن ورجاوند که هر گروهی او را به نامی خوانند، همه کس چشمِ انتظار به راه داریم. هروسپ آگاه می داند که کی [در چه زمانی] ظهور خواهد کرد، اما نشانی چند پیش از آمدن ورجاوند گفته اند و نشانه ها بعضی اثر کرده. امیدواری چنان است که در این زودی ظهور خواهد کرد».

(از روایت دستور بُرزو)

علائم آخرالزمان – نشانه های ظهور منجی زرتشتی

«و همه آفریدگان اورمزد باز چنان بی آفت شوند که در آغاز وی آنان را آفرید و خلق کرد».

(مینوی خرد، پرسش ۷، بند ۱۶)

«هنگامی که سه ماه به رستاخیز مانده است همانا نبردی بزرگ باشد، همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با اهریمن کارزار بود. کارزاری که سی شبانروز آن به صورت باران خرفسترکش (=کشنده جانداران زیان کار) [بود]، سی شبانروز به صورت تابش شبنم(؟) که بدان گیاه رویید، سی شبانروز به صورت باد که آب را براند، زمین را زیردار (=پست) و زبردار (= بلند)، گود و تخت (= هموار) بکرد.

اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و [وزیدن] باد، آب افزای بود، آن که [در پایان است] با تابش و تَفِ (=گرما) آتش و باد سخت، آتش افروز است.

چنان که آن نبرد و جنگ های ایزدان با دیوان در نود شبانروز بود، در آن پایان، آشکاره به پیدایی (= به وضوح) شب ها در فضا، باره آتشین، اسب مانند [و] آتش پیکر، مردديس (= به شکل مرد)، دارای اندیشه مینوی دیده شود، [جهانیان

به رستاخیز] سخت بی گمان شوند (=یقین حاصل کنند)».

(گزیده های زادسپرم، ۵۴/۳۴٪۵۲؛ وزیدگی های زادسپرم، ص۹۹)

«درباره رستاخیز و تن پسین»(۱) عنوان بخش نوزدهم از بندهش است، که در آن از این رویداد عظیم و نقش انسان در برپایی آن سخن رفته است. در آغاز این بخش، چگونگی تغذیه انسان ها از مهم ترین نشانه های پایان هزاره ها و فرارسیدن آخرالزمان و منجی آن است. در آخرین هزاره از عمر ۱۲هزارساله جهان (هزاره اوشیدرماه) آدمیان به تدریج خوردن را رها می کنند:

«گوید به (نامه) دین که از آن جای که مشی و مشیانه،(۲) هنگامی که از زمین بررُستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند. مردم نیز به هنگام مُردنشان، نخست از گوشت و (سپس از) شیر و سپس از نان خوردن نیز بایستند و تنها، تا به مردن، آب خورند. ایدون نیز به هزاره اوشیدرماه نیروی آز ایدون بکاهد که مردم به یک خوراک خوردن سه شبانروز به سیری ایستند. پس از آن، از گوشت خوردن بایستند و گیاه و شیر گوسپندان خورند، سپس، از آن شیرخواری نیز ایستند، سپس، از گیاه خواری نیز ایستند و آب خوار بُوَند. ده سال پیش از آن که سوشیانس آید، به ناخوردن ایستند و نمیرند. سپس سوشیانس مرده برخیزاند».(۳)

در متن فارسی بهمن یشت آمده که وقتی هوشیدرماه ظهور می کند و هزاره اش آغاز می شود چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید می شود به طوری که ده نفر از شیر گاوی سیر می شوند:

«و هزاره اوشیدر چون بسر شود زمانه اوشیدرماه بامی درآید و اوشیدرماه بهم پرسه اورمزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند. بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان بازایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه یک بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدرماه بامی دروج پتیاره آشموغ با ماری اژدها سهمگین در جهان رسد و چنان سطبر باشد که بسیاری مردم و چهارپای و پرنده تباه کند و اوشیدرماه بخره و رج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم بازدارد و جهان پاک کند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و کژدم و مگس و پشه و هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و دروج آشموغ(۴)فریفتاری از جهان بشود و چون زمانه اوشیدرماه بسر شود پس زمانه ساسان پرخره باشد، ورجاوند به سی سالگی بهم پرسه اورمزد شود و دین زرتشت

۱- . تن پسین عبارت است از زندگی مجدد مردمان پس از نابودی اهریمن و نیروهای اهریمنی و انجام یافتن رستاخیز. زندگی در دوران تن پسین ابدی است و به این موضوع در همین کتاب در بخشی به روایت از بندهش با عنوان «درباره رستاخیز و تن پسین» به تفصیل پرداخته شده است.

۲- . در پهلوی به صورت های مختلف ضبط شده: mahlēmašē، mišē، mihrē و mihriyānē، mašyānē، mahliyānē و malhiyānē. نام نخستین جفت انسانی در ادبیات پهلوی است. در اوستای حاضر نام این دو نیامده ولی ظاهراً در بخش های مفقود اوستا ذکر ایشان رفته بوده است. چنان که در دین کرد هشتم درباره چهرداد نسک اوستا آمده است: «چهرداد اساساً درباره تخمه مردمان است، چون آفریدن هرمزد کیومرث را [که] نخستین مرد است به آشکار، پیکری و درباره چگونگی هستی نخستین جفت، مشی و مشیانه، و درباره فرزند و نسل ایشان تا گسترش مردم اندر میانه خونیرث کشور و بخش یافتن ایشان به شش کشور پیرامون خونیرث».)دین کرد مدن، ص۶۸۸(بر طبق مندرجات بندهش که افسانه خلقت را به تفصیل بیان می دارد کیومرث وجودی نیمه الهی است. وی فرزند اورمزد و اسپندارمذ (زمین) می باشد شکل آن گرد و بسان خورشید درخشان است. سی سال پس

از آن که اهریمن زمین را با پلیدی ها و زشتی های خود آلوده ساخت کیومرث وفات یافت اما در هنگام مرگ از تخمه خود بر خاک ریخت و پیش گویی نمود که از آن انسان پدیدار خواهد شد. در وقت معین مشی و مشیانه به صورت دو ساقه ریواس از زمین روییدند اما بعد صورت مرد و زنی به خود گرفتند و اولین زوج انسان را تشکیل دادند. آنان سه بار به طریق مختلف علی رغم میل اورمزد با دروغ و ناسپاسی گناه کردند و تا پنجاه سال فرزندی نیافتند. پس از پنجاه سال دو فرزند توأمان دختر و پسری برای آنان به دنیا آمد. از بس فرزندان شیرین بودند هر یک یکی از آنها را خورد. پس از آن اورمزد شیرینی را از فرزند گرفت تا تخمه انسان در جهان پایدار بماند. در شاهنامه سخن از مشی و مشیانه نیست و سیامک مستقیماً فرزند کیومرث خوانده شده است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن سن.

۳- . بندهش، ص۱۴۵.

۴- . در پهلوی اشموگ یا اشموغ و در اوستا اَشِمَئوغَ و لفظاً به معنی بر هم زن اشا (راستی) است، که در اوستا غالباً به معنی گمراه کننده آمده، از آن جمله در بند ۱۰ هرمزد یشت در تفسیر پهلوی (زند) همین فقره از هرمزد یشت سه قسم اشمئوغ تشخیص داده شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند)، سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل داده وی را پیروی کند. آشموغ و آسموغ هم گویند و آن نام دیوی اهریمنی است که سخن چینی و فتنه انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت به هم رسانیدن به او تعلق دارد. گفته اش جملگی دروغ بود او سخن چین چو آسموغ بود دانش نامه مزدیسنا، ص۱۱۲

در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین به تمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین بپذیرند و ساسان دین اوشیدرماه در جهان افروخته تر کند و همه زور و نیرو و دیوان درُجان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاک و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمان را برانگیزاند و اهرمن دروند را با دام او نیست کند، فیروزباد خره گوه اویژه دین مازدیسنان».(۱)

در دنباله ظهور هوشیدرماه در متن فارسی شرح می دهد که به محض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر می شوند و چون از هم پرسه خود با اورمزد برمی گردد

خورشید به مدت ۲۰شبانه روز در آسمان می ایستد،

درنتیجه دوثلث مردم دنیا به دین زرتشت می گروند.

از این به بعد خوردن گوشت متروک می شود و مردم فقط شیر و کره می خورند و هزارنفر از شیر گاوی سیر می شوند.

هوشیدرماه مار سهمگین را که دنبال آشموغ است به وسیله خوره خود و کلمات اوستایی می کشد و هرگونه خرفستر را از جهان نابود می سازد.

در آن زمان جانوران درنده بی آن که زیانی برسانند در میان مردم زندگی می کنند. بدی و آشموغی و فریفتاری ناپدید می شود و جهان پر از جمعیت و خوشنما شده، مردم از دروغ می پرهیزند.

پس از آن که پانصدسال از زمان هوشیدرماه گذشت، سوشیانس آخرین منجی ظهور کرده و همه دروج هایی که آتش را می زدند، تباه می کند. خورشید سی شبانه روز می ایستد و همه مردمان به دین زرتشت می گروند و سال ۳۶۰روز تمام می شود.

دهاک (ضحاک) از بند آزاد گشته و یک روز و نیم فرمانروایی جابرانه نماید. سوشیانس، سام نریمان را بیدار کند که دین را بپذیرد و بی مرگ بشود. سام به دهاک پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او می گوید که هر دو ما باید که با آسمان برابری کنیم. سام او را می کشد و همه بدی ها از جهان ناپدید شود. مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد، چنان که در بندهش شرح آن آمده است.

چنان که قبلاً اشاره شد، دست کشیدن از گوشت خواری مقدمه ای است بر فرارسیدن رستاخیز. در روایت پهلوی (۴۸/۱۰۵) در خصوص گوشت خواری در آخرالزمان آمده:

«به طوری که ایشان را پس از آن گوشت خواری نباید (= مطلوب نباشد)، زیرا همیشه مزه و لذت همه گوشت ها در دهان ایشان ایستد».

و در زادسپرم می خوانیم:

«هنگامی که نزدیک فرشگرد کرداری باشد، نیوشیداران (= پذیرندگان) فرمان اردیبهشت از گوسپندکشی [و] گوشت خواری بگردند (= صرفنظر کنند) و یک

۱- . ر.ک: زند وهومن یسن، ص۱۵۳٪۱۵۴.

چهارم نیروی آز کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود. تاری و تیرگی به تدریج کاسته شود، مینوی پاک بیشتر به چهر پوشیده شود، دانش ها روشن تر یافته شود».

(زادسپرم، ۳۴/۳۹)

مردمانی که دیگر از خوردن بی نیازند

دارای طبیعتی روحانی و چهره هایی نورانی اند:

«نیز آن زاده شدگان به سبب نخوردن، خوشبوی، کم تاری (=دارای تاریکی کمتر)، مینوچهر و نازا باشند».

(زادسپرم، ۳۴/۴۱)

بنابر سنت و آیین زروانی، خوردن و به ویژه خوردن گوشت، از اثر و نفوذ آز در آدمی است؛ گوشت خواری لازمه کشتن و بی جان کردن حیوانات بی آزار و اورمزدی است و همانا عملی اهریمنی به شمار می رود برای مبارزه با آز و اهریمن باید از کشتن و خوردن گوشت جانوران دست کشید و از سویی چون آز به انتخاب اهریمن به سپهسالاری نیروهای اهریمنی برگزیده شد، وظیفه همه آدمیان است که برای نابودی قطعی و نهایی اهریمن ابتدا برگزیده اش را قلع و قمع نمایند، زیرا آز بیشترین نیرودهنده به اهریمن است:

«در فرشگرد نخست چاره آز خواسته شود زیرا که سپاهبد سالار است. اهریمن بد دین را از او بیشتر از دیگر دروجان (=دیوان) نیرو است».

(زادسپرم، ۳۴/۳۴)

پس در آخرالزمان هنگامی که انسان ها از خوردن دست می کشند، آز نیرویش را به سوی اهریمن برمی گرداند

تا دیوان را نابود کند. بدینسان آفرینش شریر، به سبب تعارضی که در درون آن وجود دارد خود را نابود می کند و درنتیجه اورمزد بر اهریمن ظفر یافته و یگانه نیروی پاک جهان خواهد شد:

«(زروان به اهریمن) گفت که: اگر در سر نه هزار سال چنان که تهدید کردی، پیمان کردی و زمان کردی به پایان نرسانی، [دیو] آز با این سلاح آفرینش تو را بخورد و خود [نیز] به گرسنگی فرو میرد».

(زادسپرم، ۱/۳۰)

و در جای دیگر آمده:

«و پس دیو آز [به سبب] نیافتن نیرو از آفریدگان اورمزد، با اهریمن - که او را به

عنوان سپهسالار تعیین کرد و از نظر آز، در میان آفریدگان رد است – مجادله کند که: مرا سیر کن و پر کن زیرا از آفریدگان اورمزد خوراک زوران (=نیروهای دیوی) را نیابم. به فرمان اهریمن خرده دیوان (=دیوهای کوچک) را نابود کند. سرانجام آن چهار سپاهبد بمانند و دیگر دو، که اهریمن و آز است، به زمین فراز آیند. اورمزد، اهریمن، سروش، آز [برای این که] آن اورمزد اهریمن را بکشد [اما] تا آنگاه که آز با اهریمن متحد باشد، چاره نیابد – نیز از آنرو که اورمزد آفریننده همه روشنی هاست تاریکی اهریمن دشمن اوست، سروش پرهیزگار، متعادل است [یعنی] مینوی تعادل است و افراط و تفریط آز دشمن اوست [اینان] دوش به دوش در جنگ اند. اما چون [اهریمن] با آز متحد نباشد، اهریمن تنهاست و او را سه دشمن است، دو جداگوهر که اورمزد و سروش است و یک هم سرشت که متحدترین [همدست] او بود، که آز است. هنگامی که یاوری او (=آز) به دشمنی مبدل شد، دشمن (=اورمزد و سروش) پیروز شود».

(زادسپرم، ۴۵/۳۴/۴۲٪)

این اتفاقات و تحول عظیم در زمانی خواهد بود که سوشیانس و به عبارتی آخرین منجی موعود ظهور کرده باشد. بنابر روایات دینی پنجاه و هفت سال مانده به فرشگرد،(۱) سوشیانس زاده خواهد شد، به عبارت دیگر «هزاره او که تن کردار است، پنجاه و هفت سال بُود».(۲)

در زادسپرم درباره ظهور سوشیانس و زمان و نشان رستاخیز می خوانیم:

«پنجاه و هفت سال به فرشگرد کرداری مانده سوشیانس زاده شود [برای] به انجام رسانیدن آن چه که با زردشت آفریده شد. درباره زردشت چنان پیداست که در سی سالگی به دیدار اورمزد آمد و دین پذیرفت و قانون را رواج داد. در طول پنجاه و هفت سال به تدریج دین به هفت کشور(۳) بیامد. چون دین به رواج آمد، دروغ (=اهریمن) از آشکارگی به زیر زمین [گریخت]. به تدریج نیروی ایشان (=دیوان) ناکار (=بی اثر) شد. هنگامی که آن فرسته (=پیام آور) به فرجام رسانده، که سوشیانس است، به راهنمایی ایریمن به زمین پیدا شود، به همین اندازه در سی سالگی با مینویان دیدار کند داد فرشگرد کرداری (=قانون زندگی نو) هم در طول پنجاه و هفت سال با رواج کامل [دین] به هفت کشور برود و با رواج کامل آن، دروج (=اهریمن) از [میان] آفریدگان نابود شود. از هنگامی که اهریمن به سوی آفرینش آمد، تاکنون شش هزارسال شمردنی (=غیرکبیسه) است، [که هر سال]از فروردین ماه اورمزد روز (=روز یکم) است تا آن گاه که دوباره فروردین ماه اورمزد روز شود، که به سپری شدن شش هزارسال وهیزگی (=کبیسه) چهارسال

۱- . فِرَشکَرد، پهلوی: fraš(a)gird، اوستا: frašo.kərətay. جهان نوساخته در پایان دوره دوازده هزارساله و برقراری جاودانه پاکی و تقوی. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۴۱، یادداشت ۳۴

۲- . بندهش، ص۱۴۲.

۳- . در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده و بنا به اساطیر ایرانی و روایات دینی هفت کشور نام هفت پاره زمین است که در آغاز آفرینش و پس از بارندگی پدید آمد. این نام در اوستا به صورت هَپْتوکَرْشْوَر Haptōkaršvar و در سانسکریت سَپت دویپا septa dvipaو در گات ها به صورت هفت بومی Hapta būmi و در پهلوی هفت کشور و در فارسی هفت کشور یا هفت اقلیم گفته شده است. و در آیین برهمنان نیز روی زمین به هفت کشور بخش شده و ستویس یکی از ایزدان و از یاوران تشتر ایزدباران، آب ها را به هفت کشور روی زمین می رساند. نام هفت کشور به ترتیب در اوستا چنین آمده است: ۱. ارزهی Arezahiکشوری که در

مغرب واقع شـده و در پهلوی اَرِزَه. ۲. سَوهی Savahiکشوری که در مشـرق است و در پهلوی سوه. ۳. فرَدَزَفشو Fradazafšu نام کشـور جنوب شـرقی، در پهلوی فردذَفش. ۴. ویدَزَفشو Vidazafšu نـام کشـور جنوب غربی، در پهلوی ویـدَذَفش. ۵. واوروبرشتی (وئوربَرشتی) Vourubareštiکشور شمال غربی، در پهلوی وئوربَرِشت. ۶. واوروجرشتی Vourujarešti کشور شمال شرقی، در پهلوی وئورجَرِشت. ۷. خـونیرث Xvanirəa کشـور مرکزی، در پهلـوی خونیرس یـا خوانیرس. در اوسـتا از خونیرس بیشـتر از سـایر کشورها نام برده شده و این کشور در میان کشورهای دیگر قرار گرفته و آن جا را مسکن ایرانیان گفته اند.

مانده است،(۱) زیرا هر چهارسال یک روز کبیسه افزوده نشده است و در شش هزارسال چهارسال باشد. در آن هنگام نشان رستاخیز [آشکار] باشد و سپهر بجنبد، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و در فضا یکی شوند مانند سپهرگردان و چهره دریاها [و] همه ساکنان زمین تغییر کند. در زمین بسیار جای ها چشمه های آتش مانند چشمه های آب بیرون آیند. زیرا که آن چه را که اورمزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود. زیرا آب طبعی دارد که روشن کننده و رویاننده است [اما] آتش سوزنده و بازدارنده تخم است».

(گزیده های زادسپرم، ۳۴/۵۰٪۴۶)

برای پاک شدن زمین از تمامی موجودات اهریمن آفریده و آماده شدن جهان هستی برای انقلاب نهایی به وسیله منجی موعود به گاه رستاخیز و ظهور سوشیانس، آتش سوزی های مهیبی زمین را فراگیرد، چنان که در بسیاری جای ها چشمه های آتش همانند چشمه های آب از زمین می جوشد. هم چنین بنابر متنی که گذشت یکی از نشانه های رستاخیز، وقوع انقلابات کیهانی و سماوی از جمله تغییر مسیر خورشید، ماه و ستارگان است که در دیگر متون پهلوی نیز به صورتهای مختلف بدان اشاره شده است. به طور مثال در زند وهومن یسن چنان که

قبلًا ذکر شد به هنگام ظهور هر یک از منجیان زرتشتی خورشید به ترتیب: به گاه هوشیدر ۱۰شبانه روز؛ به گاه هوشیدرماه ۲۰شبانه روز و به گاه سوشیانس یعنی آخرین موعود ۳۰شبانه روز در آسمان بایستد. جاماسب نامه توقف خورشید در آسمان را از معجزات هوشیدر دانسته که با وقوع آن مردمان جهان به دین حق می گروند:

«جماعتی از او (=هوشیدر) معجزه خواهند و او دعا کند و آفتاب ده روز در میان آسمان بایستد، سر به بالا کند چون مردم جهان آن معجز ببینند در دین حق بی گمان شوند. پس خورشید برود و طراق عظیم آید، آن جا که آفتاب است، و هرکس که دلش با خدای تعالی راست نباشد زهره او بترقد و جهان از گناه کاران صافی شوند».

(جاماسب نامه فارسی، ص۸۹)

به روایتی دیگر که در دین کرد(۲) ذکر شده، هنگامی که اهریمن زمانه خویش را رو به پایان می بیند، می کوشد تا خورشید را که برشمارنده روزها و سال ها است، از حرکت بازدارد تا مگر واپسین روز فرا نرسد:

«اهریمن پلید را کوشش متوجه سپری نشدن این درنگاست به[وسیله] بازآهیختن

۱- . در زمان ساسانیان دو نوع سال درگاه شماری ایرانیان معمول بود. یکی سال عرفی یا شمسی ناقص که بر اساس احتساب سال به ۳۶۵ روز می شد بدون حساب کردن کسر آن، یعنی تقریباً یک چهارم روز در سال و هر چهار سال یک روز؛ دوم سال ثابت شمسی که کسر یک چهارم را هر چهار سال یک روز و یا هر ۱۲۰ سال و یا ۱۱۶ سال و یا به حساب درست تر ۱۲۸ سال، یک ماه کبیسه می کردند. روز و ماه درست و سالی را که کبیسه گرفته بودند «وهیگک Vahigak» می نامیدند. این نام پهلوی بنا بر تفسیر وست (E. W. West)به معنی «متعلق به آن چه حقیقتاً خوب است» می باشد. این نام به صورت های «وهیکک، وهیجک، وهیژک، وهیزک و بهیزک به معنی «مَکْبُوس یا سال کبیسه شده» است. توضیحات بیشتر درباره چگونگی کبیسه و سال وهیزک ر.ک: گاه شماری در ایران قدیم، تقی زاده، ص۱۱- ۳۹؛ گاه شماری و جشن های ایران باستان، ص۱- ۲۵.

۲- . دین کرد مدن، ص۳۹۱ به بعد.

خورشید و از حرکت افکندن [آن]. [بدین روی] شگفت تر، به آغاز آفرینش نود شبانه روز کوشیدن و [به] فرجام،به نیروی دادار،اندر این کوشش شکست یافتن و خورشید از بالا [به] همانگونه برفتن.

دیگر نزدیک به پایان هزاره زردشت، باز به این کوشش آمدن و شگفت کوشیدن و نیز بدان روی است ده شبانه روز درنگ [خورشید به] فرجام هزاره زردشت و آغاز رسیدن اوشیدر به همپرسگی هرمزد، که ایستادن خورشید است به بالا [به] همان گونه. به نیروی دادار، [اهریمن] در آن کوشش نیز شکست یافتن و خورشید از همان جای باز به حرکت و سپری کردن آن درنگ آمدن.

از آن پس نزدیک به فرجام هزاره اوشیدر [اهریمن] باز به کوشش آمدن و شگفت کوشیدن، نیز بدان روی است بیست شبانه روز درنگ [خورشید به] فرجام هزاره اوشیدر و آغاز رسیدن اوشیدرماه به همپرسگی هرمزد و ایستادن خورشید به بالا، [به] همان گونه. به نیروی دادار، [اهریمن] اندر آن کوشش نیز شکست یافتن و خورشید از همان جای [باز به] حرکت و سپری کردن آن درنگ کردن.

از آن پس نزدیک به فرجام هزاره اوشیدرماه، [اهریمن] باز به این کوشش آمدن و شگفت تر کوشیدن. نیز بدان روی است سی شبانه روز درنگ [خورشید به] فرجام هزاره اوشیدرماه و آغاز رسیدن سوشیانس پیروزگر به هم پرسگی هرمزد و ایستادن خورشید به بالا [به] همان گونه. به نیروی دادار، [اهریمن] اندر کوشش به کلی شکست یافتن و خورشید از بالا [به] همان گونه برفتن».(۱)

علاوه بر ایستادن خورشید در آسمان، در آخرالزمان تغییرات شگفتی در آسمان و جهان خاکی رخ می دهد که خود باعث بروز دگرگونی های

اساسی در نظام طبیعت است. از آن جمله می توان به: رنگ باختن خورشید و ماه، کوتاه شدن سال و ماه و روز، بروز زمین لرزه های شدید، و باران های نابهنگام اشاره نمود:

«...خورشید نشان سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد؛(۲) به آسمان نشان های گوناگون پیدا آید، و زمین لرزه بسیار باشد؛ و باد سخت تر آید و به جهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید...».

(زند وهومن یسن ۶/۴)

«و در آن هنگام سخت، شب روشن تر و سال و ماه و روز سه یک بکاهد، و سپندارمذ زمین برآید و آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت تر

۱- . نقل از پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۰۰.

۲- . درباره تاریک شدن خورشید و ماه و به طور کلی تغییرات انجام شده در آسمان و زمین در آخرالزمان در ادیان دیگر نیز مطالبی ذکر شده: «و فوراً بعد از مصیبتِ آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّت های افلاک متزلزل گردد. آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد...». انجیل متی، ۲۴/ ۲۹٪۳۰؛ و نیز نگاه کنید به: انجیل مرقس، ۱۳/ ۲۴٪۲۷ «زیرا که ستارگان آسمان و برج هایش روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید». کتاب اشعیاء نبی، ۱۳/۱۰ «از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمان ها مرتعش می شود. آفتاب و

ماه سیاه می شوند و ستارگان نور خویش را بازمی دارند». کتاب یوئیل نبی، ۲/۱۰؛ و نیز یوئیل نبی، ۳/ ۱۶٪۱۵ «خورشید به ظلمت و ماه بخون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیمِ مشهور خداوند». کتاب اعمال رسولان، ۲/۲۰ «امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و این گونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین تا این وقت واقع نشده پس در این وقت حساب منجمان باطل می شود». ترجمه جلد ۱۳ بحارالأنوار مجلسی، ص۲۱۷ «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور نمی کند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشم های حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده اند». ترجمه جلد ۱۳ بحارالأنوار مجلسی، ص۲۲۵

باشد».

(زند وهومن یسن ۴/۶۴)

و نیز:

«خورشید راست تر و نهفته تر، و سال و ماه و روز کوتاه تر باشد».

(زند وهومن یسن ۴/۱۶)

«و اندر وای (اتمسفر – در هوا) آشفتگی و باد سرد و باد گرم وزد و بَرِ اورووران (نباتات) کم بباشد و زمین از بَر بشود. و بوم گزندك (زمین لرزه) بسیار بباشد و بس ویرانی بکند و باران بی هنگام بارد و آن که بارد بی سود باریده شود، و ابر بر آسمان گردد».

(جاماسب نامه فارسی، در ۱۶ بند ۱۳.٪۱۲)

در آن هنگام بادهای سرد و گرم فراوان می وزند و نظم فصول سال به هم می خورد، ابرهای بی باران بر فراز آسمان ظاهر می شود و به جای آب از ابرها جانوران زیان کار می بارد:

«و باد سرد و زیانکار [و پرزیان] بس وَزَد و به هنگام گرما، بادِ گرم بَر شود [و بِوزَد، چنان] که تخم و بَر [و بارِ] خورش (=گیاهان خوردنی) بسوزد و باران به هنگام خویش نبارد و [اگر] بارد، [با آن] خرفسترِ بس زیانکار [و پرزیان] به پیدایی آیند».

(م.او۲۹، ص۳۰۹)

«و ابر کامکار و باد تندرو، به هنگام و زمان خویش باران نشاینـد کرد. ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند. باد گرم و باد سرد بیاید و بَر و تخمه دانه ها را ببرد. باران نیز به هنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر (=جانوران زیانکار) ببارد تا آب. و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد».

(زند وهومن یسن، ۴۲٪۴/۴۶)

بدان هنگام ستارگان گناهکار (=سیارات هفتگانه) از بند رها می شوند و با رهاشدن آنها، آشوب و ویرانی افزایش یافته و جهان را فرامی گیرد:

«...نشان های آسمان پدیدار آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند».

(جاماسب نامه فارسی، ص۸۸) (۱)

۱- . نجات بخشی در ادیان، ص۶۴.

«...در یک ماه، خورشید [از یک سوی] آسمان به [سوی دیگر] آسمان آید. همه مردم و این جهان مرگمند [و میرنده] شود و پس [بر] این زمین دیوان پراکنده شوند [و آن را آکنده کنند]».

(م.او۲۹، ص۲۵۸)

در آن دنیای وانفسا، تقدیر ستارگان سرنوشت ساز نیز وارونه گردد و تیر و اورمزد سامان بخش

امورِ بَدان می شوند:

«...و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بیشتر پدیدار آید و [ستاره] تیر (=عطارد) و اورمزد (= مشتری) پادشاهی بدان را سامان بخشند».

(زند بهمن یسن، ۶/۴)

به هر حال به هر سو می نگری زمین و زمان دچار انواع بلاها، وبا، قحط و نیاز و به طور کلی حوادثی است که وقوع آنها سبب ویرانی و تباهی زندگی زمینی انسان ها و موجودات است.

جهان و اوضاع آن پیش از ظهور منجیان

جهان در پیش از ظهور منجیان جهانی است انباشته از ظلم و ستم، سیاهی و تباهی که در آن همه کس و همه چیز گرفتار سختی ها، زشتی ها و نابسامانی هاست و راهی جز فساد و نابودی نمی پیماید. بنابر متن زند وهومن یسن در ابتدای هزاره زرتشت که از آن با عبارت «پست ترین زمان» یاد شده، دیوانِ گشاده موی خشم تخمه بر ایران چیره می شوند و به زشت کامی و ستم فرمانروایی کنند و همه چیز را تباه و ویران سازند:

«ای زرتشت سپیتمان! در آن زمانِ شگفت یعنی پادشاهی خشم خونین درفش ودیوِ گشاده موی خشم تخمه ، پست ترین بندگان به فرمانروایی نواحی ایران فراز روند».

«...چنان که بسیار چیز سوزند و خانه خانه داران، دهِ دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست دینی و پیمان و زنهار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباه کنند. این دینِ پاک مزدیسنان، آتش بهرام [که] در دادگاه (=آتشکده) نشانده شده است، به نیستی رسد و زنگان و آوارگان به پیدایی رسند. و آن ناحیه شهری، و آن شهرِ بزرگ دهی و آن دِه بزرگ دوده ای و آن دوده بزرگ استخوانی (=فردی) باشد.

ای زردشت سپیتمان! این ده های ایران که من اورمزد آفریدم، به زشت کامی و ستم و فرمانروایی بد بکنند (=خراب کنند). دیوان گشاده موی ، فریفتار هستند یعنی آن چه گویند، نکنند. و بد دین هستند یعنی آن چه نگویند، کنند».

(زند بهمن یسن، ۴/۲۶ و ۷٪۱۰)

«پس بر همه شهرها در ایران، بدی و رنج و ویرانی بسی [به] پیدایی آید».

«و بسیار زر و سیم بر دست اَنیران [و ناایرانیان] افتد و بر [مصرف] گناهِ مرگرزان(۱) رسد. به جز زر و سیم، [دیگر] فلزات [نیز] همه به دست بدکرداران به پیدایی شود [و پدید آید] و [ایشان] توانگر شود. جز این پادشاهی از دست ایرانیان به [دست] بتّران رسد».

(م.او۲۹، ص۳۰۶ و ۳۱۱٪۳۱۰)

در آن زمانه پست همه مردم نیز چون حاکمانشان فریفتار و ناراست اند و دیو آز بر همگان چیره شده و آنان را به سختی و گناه کاری کشیده است:

«ای زرتشت سپیتمان! در آن زمان همه مردم فریفتار باشند یعنی بدِ یکدیگر خواهند و دوستی بزرگ دیگرگون شود. و آزرم و عشق و دوستی روان از جهان برود. مهرِ پدر از [دلِ] پسر و برادر از [دلِ] برادر برود، داماد از خُسر (=پدرزن) جدا خواسته باشد و مادر از دختر جدا و جداکامه (=با خواست و نیاز متفاوت) باشند».

«ای سپیتمان زرتشت! اندر آن سده دهم که هزاره تو به پایان رسد، همه مردم آزپرست [و] ناراست دین باشند».

«و چشم آز ایشان از خواسته پر نباشد، خواسته جهان گرد کنند و در زیر زمین نهان کنند و به سبب گناه کاری، لواط و دشتان مرزی (=نزدیکی در حالت ناپاکی زنانه) بسیار کنند و بسیار شهوت زشت ورزند».

(زند بهمن یسن، ۴/۱۳، ۴۱، ۶۲)

«پس چنان در آن هنگام شگفت [و سخت] همه مردم فریفتار باشند و بدی کنند که بر دهان [و زبان] با یکدیگر مهر ورزند و در دل کین دارند و بدخواه یکدیگر باشند و آزرم هومت [و اندیشه نیک] ورزیداری و مهر [ورزیدن] از جهان بربشود [و برود] و مهر دروجی در گیتی بسیار شود و دوستی روان [و عشق به رستگاری آن] از جهان بشود [و برود]. و پدران از فرزندان مهر ندارد و فرزند خویش را بر

۱- . مرگ ارزان Margarzān: نام گناهانی است که ارتکاب آنها حد شرعی مرگ را در پی دارد. برای اجرای این حکم سرِ محکوم را افراد تعلیم دیده و کارآمد به شیوه ای خاص قطع می کردند، و یا بدن آنان در تخته بندهای مخصوصی آن چنان تحت فشار قرار می دادند که همه استخوان ها خرد شود. چنان که در وندیداد، روایت پهلوی، روایات داراب هرمزدیار، صد در بندهش، وِجَرکرد دینی و... آمده، زنده پوست کردن، مثله کردن (تکه تکه کردن اندام ها) و خرد کردن استخوان ها، سر بریدن، وارونه دفن کردن و غیره از انواع رایج اجرای حکم اعدام بوده است. برای اطلاعات بیشتر درباره انواع گناهان و تاوان هر یک ر.ک: مقاله

«درجات گناه، تاوان و پتت در دین زرتشتی» از نگارنده، هفت آسمان، شماره ۲۸، ص۱۸۷ به بعد.

جدایی [از خود و دور از زن پادشایی خود] پدید آورد و [یا آن] که بر [رسم] جُد دینی [فرزند] پدید آید؛ و پس زر و سیم، کم اصلان [و نااصیلان] بس دارند و مردم مهتر و بهتر، دوستی با ایشان کنند».

(م.او۲۹، ص۳۰۶)

همه چیز باژگونه شده و نه تنها شیرازه امور فردی و اجتماعی از هم گسیخته است بلکه نظام طبیعت نیز جریان طبیعی و همیشگی خود را از دست داده است. ظهور ابرهای بی باران در آسمان، وزش بادهای بی موقع سرد و گرم و ایجاد فصول نامنظم سال همراه با گرما و سرماهای سخت و طاقت فرسا،

خشک شدن چشمه ها و بی برشدن دانه ها وغله ها از آن جمله اند که پیش از این بدان ها اشاره شد.

انسان ها نیز همانند گیاهان کمتر زاد و ولد کنند و این تغییرات به چارپایان نیز راه یافته است، به طوری که چهارپایان اهلی چون گاو و گوسفند و اسب کمتر می زایند و شیر آنها کم چربی و موی آنان کمتر و پوست شان تُنک تر است و اسب کارزاری زور و نیروی کمتری دارد:

«و تخم، بَر ندهد و بَرِ دانه ها در ده، هشت بکاهد [و] دو بیفزاید و آن که بیفزاید سپید نباشد. و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد [و] دَه بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد.

مردم کمتر زایند و هنر و نیروی ایشان کم [باشد] و فریفتار و بد دادتر (=ستمگرتر) باشند و سپاس و آزرم نان و نمک ندارند، ایشان در نود [سالگی] نیز محبت ندارند».

(زند بهمن یسن، ۱۸٪۴/۲۰)

«و ستور و گاو و گوسفند کمتر زایند و بد هنرتر زایند و بار کمتر گیرند و موی [آنان] کمتر و پوست [آنان] تُنک تر باشد و شیر [شان] نیفزاید و چربی کم دارد. و گاو ورزا را نیرو کم و اسب اروند (=تندرو) را هنر کم [باشد] و به تاخت کم بَرَد».

(زند بهمن یسن، ۴۷٪۴/۴۸)

«و ستوران و گاوان کمتر زاید؛ شیر ایشان کمتر شود و نیز اگر زاید،]شیر آنان] چربی کمتر داشته باشد؛ و گاو ورزای نیرومند که زاید و اسب کارزاری بار کمتر کشَد. و مردمان گمانور [و بدگمان] شوند».

(م.او۲۹، ص۳۱۰٪۳۰۹)

کسی حرمت نان و نمک نگه ندارد و مردم نسبت به یکدیگر مهر و محبت کمتر دارند:

«و مردم را که در آن زمان زاید، زور و نیرو کمتر باشد و بدگمانتر و فریفتارتر بس شوند، که مهرِ روان [و دلبستگی به رستگاری روان] کمتر دارند و آزرم [و حرمت] نان و نمک ندارند. پس چون مردم بتر و بداندیش و بدکیش اهلموغ(۱) [باشند]، آن [مردم] را دوست خویش شمارند».

(م.او۲۹، ص۳۰۷)

در آن زمان کشتن مرغی و انسانی نیک، برابر شود. کار نیک و کرفه (=ثواب) از دست مردمان کمتر رود. خردان به بزرگی و پادشاهی رسند و بزرگان به بندگی و بینوایی:

«در آن زمانه بد، مرغی بیش از مردم آزاده دین بردار آزرم دارد. و مزد ایشان در برابر کار کم است و کار و کرفه از دست ایشان کم رَود و انواع جداکیشان برای ایشان خواستار بدی باشند».

«آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکوهی (=بینوایی) و بندگی رسند. و [مردمان] تندخو و خرد به بزرگی و فرمانروایی رسند. و خردانِ آواره به پیشگامی و راینیداری (=حکومت و اداره کشور) رسند».

(زند بهمن یسن، ۴/۲۱ و ۳۶)

«...و مردم خرده [و پست] به بزرگی رسند و بنده، آزاد [و] آزاد بنده شوند...».

«آزادگان و بزرگان به درویشی رسند و بندگان [و] مردم خرده [و پست و ناداشت] به بزرگی و پادشاهی رسند».

(م.او۲۹، ص۳۰۵ و ۳۰۸)

«این که مردم بتر و بدکار و دژآگاه و بیدادتر در جهان، تواناتر [و مقتدرتر] بشود و فرمانروای گیتی باشد».

(م.او۲۹، ص۳۴۷)

دفن مردگان در همه جا رایج شده و انجام آیین ها و آداب و رسوم دینی (هم چون کستی بستن، برشنوم و غیره) به دست فراموشی سپرده شده، احکام دین واژگونه گردد و بهدینان آرزوی مرگ کنند:

۱- . همان اشموغ است. ر.ک: یادداشت ۱۶ همین فرگرد.

«و [در] همه جهان دفن مرده و پوشانیدن مرده (=کفن کردن) رایج باشد. و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردنِ مرده و خوردنِ مرده را به داد دارند و [از آن] نپرهیزند».

«و دین دارانی که کستی (=کمربند ویژه دین زرتشتی)(۱) به کمر دارند پادیابی (=تطهیر) داشتن نتوانند. زیرا در آن پست ترین زمان، مردار و نجاست آن گونه بسیار باشد که [هرگاه] مرد گام بر گام نهد، بر مردار رود، یا اگر [خود را] به برشنوم شوید [چون] پای از مَغ بیرون نهد،(۲) بر مردار رود. یا اگر در نساکده (=جای مرده) بدون فراز گستردنِ برسم،(۳) درون(۴) یزند جایز باشد».

(زند بهمن یسن، ۴/۲۴٪۲۳ و ۳۰٪۲۷)

«ای زرتشت سپیتمان! در آن زمان شگفت مردمی که کستی بر میان (=کمر) دارند [به سبب] بدخواهی و فرمانروایی بد و داوری دروغ بسیار که بر ایشان آمده است، زندگی ایشان را بایسته نیست [و] مرگ را به آرزو خواهند».

(زند بهمن یسن، ۴/۴۹)

در آن دنیای وانفسا دین و دینداری و روحانیون مذهبی که نگهدارندگان قوانین دینی محسوب می شوند و داعیه دار صیانت از آداب و رسوم و آیین های مذهبی هستند آنچنان به فساد و تباهی کشانیده می شوند که دین داران و روحانیون در میان خلق، گناه کارترین مردم اند به طوری که از پنج گناه، سه گناه را ایشان مرتکب می شوند. آنان بدون هیچ دغدغه ای از انجام وظایف دینی خویش سرباز زنند و بیمی از دوزخ ندارند. در حق هم بدگویی کنند و یکدیگر را به سخره گیرند و به همین دلیل مردم نیز به قول و فعل شان بی اعتمادند و گفتار و فتوای دروغ زنان و افسوس گران را به جای ایشان ارج می نهند:

«و گفتار دین برداران، مهر و فتوای داور راست (=قاضی عادل)، گفتار راستان و پرهیزگاران تحریک شمرده شود. گفتار خردان، بدگویان، واژگونگان (=نابکاران) و افسوس گران (=دلقک ها) و داوری های دروغ را راست و باور دارند و بدان سوگند دروغ خورند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست درباره من، اورمزد، گویند.

ایشان که به هیربدی و هاوشتی (=آموزگاری و شاگردی) ناموَرَند، بدِ یکدیگر خواهند و آهو (=عیب) گویند و آهو بینند. اهریمن و دیوان بر ایشان بیشتر پتیاره برده است. و از گناهی که مردمان کنند، سه گناه از پنج گناه هیربدان و هاوشتان

۱- . کوستی، کوستیک، کُستی، کُشتی Kustik بند مقدسی است که زرتشتیان بر کمر بندند و آن ریسمانی است که از ۷۲ رشته پشمی بافته شده و زرتشتیان و پارسیان آن را سه دور به دور کمر پیچیده با چهار گره می بندند (فرهنگ پهلوی، فره وشی). کُستی یا کُشتی را بند دین هم می گویند و هر فرد زرتشتی، پس از سن پانزده سالگی ناگزیر بوده آن را به دور کمر ببندد. صورت اوستایی آن ائیویانگهن Aiwyānhanaکه به معنی کمربند و نیز بندِ دین آمده و در پهلوی به صورت کُستیک و در فارسی کُستی یا کُشتی گفته می شود. جهت اطلاعات بیشتر و آیین های کُستی بستن ر.ک: خرده اوستا، پورداود، ص۵۸ -۷۴ و منابعی که در آن ذکر شده است.

۲- . «برشنوم» آیین تطهیر و غسل برای کسی که به مرده دست زده و یا چیز ناپاکی را لمس کرده است. «مَغْ» اصلاً به معنای گودال است. در دین زرتشتی اصطلاحاً به ردیف سنگ هایی گفته می شود که به کیفیتی خاص کنار هم چیده می شوند تا کسی که می

خواهد «برشنوم» کند بر روی آن بنشیند و یا وقتی از آب بیرون می آید پای بر روی آن بگذارد.

۳- . برسم شاخه های باریکِ دسته شده درخت انار و یا مفتول های نازک نقره ای یا مسی است که موبد هنگام برگزاری آیین های یسن، ویسپرد و ویدیوداد به دست می گیرد. شماره شاخه ها از ۳ تا ۳۳ شاخه گفته شده اند. در یسن ۵۷، بند ۶، شماره آنها ۳، ۵، ۷ و ۹ شاخه یاد شده است. زند بهمن یسن، ص۳۱، یادداشت ۳۳

۴- . درون در پهلوی drōn و اوستا draona، نام سفره و نانی است که در آیین های دینی زرتشتی وجود دارد. این نان که به صورت کوچک یا بزرگ، از آرد گندم تهیه می شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه ای فرا گرفته است. گوشودا gošoda، که روغن نهاده در میان نان است، نماد چگاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نان نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می شود، نماد ماه است؛ سه تکه چوب بویایی که در سفره است نماد اندیشه، گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه نماد دریاها، مرغزارها و جنگل ها است. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۶۲، یادداشت ۱۵ جهت اطلاعات بیشتر درباره درون ر.ک: «باج و درون زرتشتی» ,Mary Boyce and Firoze Kotwal "Zoroastrian bāj and drōn", BSOAS, Vol.XXXIV, ۱۹۷۱, I, ۵۶/۷۳; II, ۲۹۸/۳۱۳.

کنند و دشـمن نیکان باشند یعنی که درباره یکدیگر بد و عیب گویند و یزش که پذیرند، نکنند (عبادتی که انجام دادن آن را بپذیرند، انجام ندهند) [و] از دوزخ بیم ندارند».

(زند بهمن یسن، ۳۷٪۴/۴۰)

«...این که مردِ دُژآگاه بر دستوران [و پیشوایان] دین - که با آگاهی از دین، اوستا و زند بداند - افسوس گری [و تمسخر] و ریشخند بیش کند؛ که [این افسوس گری] بر راه [و از روی] گناه کاری [باشد]».

(م.او۲۹، ص۳۴۸)

«و فتـوا گفتـنِ دیـن داران و رَدان را بشـکنند [و آن را نپذیرنـد] و گفتـارِ دروغ زنـان و افسـوس گران (=تمسـخرکنندگان و خوارشـمرندگان) [دین را] به رَدی دارنـد [و از آن پیروی کنند] و دروغگویی پیش دارند [و آن را رجحان نهند]؛ و سوگند دروغ بس خورنـد و من، که اورمزدم، به زور - [یعنی] که دروغ - بر [نام] من بس [سوگنـد] گویند. و کسـی اگر هیربد شد و یشتِ ایزدان کنند، [دیگران] نتوانند دید [یا] که اگر [کسی هیربد شد، بر او] افسوس گری کنند. و هیربدان برای یکدیگر بد خواهند [و بدخواهی کنند] و کار اهلموغی دیوان (=بـدعت های ناروا و اهریمنی) را پیشتر کننـد [و مقـدم دارنـد و رجحان نهنـد]؛ پس [آن که] سه گناه هیربدان و هاوشـتان است، [آن را] بسـی پیش دارند [و پیش گیرند] که چنین [است]: دشـمنی با نیکان؛ و [به] بیداد [و نادرست] یزشن را کنند؛ و بیم از دوزخ نبرند [و ندارند]».

(م.او۲۹، ص۳۰۹٪۳۰۸)

در آن هنگـامه از هر هزار یـا ده هزار تن، تنهـا یک نفر به دین گرود و آن یک نیز بـدان عمل نکنـد. در نتیجه دین به طور کلی نزار و ناتوان شود و فساد، تباهی، روسپی گری، غلامبارگی، دروغ و مرگ همه جهان را فرامی گیرد:

«و فروتنی و رامش و دوسـتی از همـه آفرینشِ اورمزد و از ایـن جهـان بشـود [و برود] و از آن، دیـن بهی نزار و بی تـوان شـود و بر آن تباهی رسد».

(م.او۲۹، ص۳۰۵)

«یا که در آن پست ترین زمان، یزش کردنِ با دو مرد جایز باشـد، تا که این دین به نیستی و نزاری نرسـد، در یکصد، در یک هزار، در ده هزار یکی باشد که به این

دین گرود. آن که گرود، نیز از آن کار نگیرد (=بر طبق آن عمل نکند). آتش بهرام به نیستی و نزاری رسد از یک هزار [آتش] یکی را نگهدارند، آن [یکی] را نیز، چنان که باید، هیزم و بوی ندهند. یا اگر مردی پشت کرده باشد، و نیرنگستان(۱) نداند به نیک اندیشی [آتش] بیفروزد، جایز باشد».

(زند بهمن یسن، ۴/۳۲٪۳۱)

«ای زرتشت! دیگر تو را گویم که مردم دیندار و اشو که در آن زمان بتّر [در حیات] باشند، کار کرفه(۲) را کمتر توانندکردن و کار ایزدی [و خیر] بر دست ایشان کمتر رود [و انجام گیرد]، زیرا که جُدکیش و دشمنِ دین بسیار و فریفتار باشد؛ از این روی، مردمِ دین دوست را رنج و سختی و بدی رسد و همه جهان، بدخواه ایشان بباشد.

پس آن گاه، مردم در [کارِ] نساخوران و نساسوزان و نساپوشان(۳) بسی باشد و [نسا را به] آتش برند [و این کار را] منطبق بر داد [و قانون دینی] دارند [و شمارند] و بر بدی و اباروني(۴) (=نادرستی و ناراستی و گناه)، [به] راهِ دوزخ شوند. و مردم دینی که کشتی [بر میان] بندد و یزشنِ ایزدان کنند [نیز آن نیایش را] به پادیابی [و پاکیزگی] ندارند [و به پاکی برگزار نمی کنند]؛ و در آن هنگام که مردم گیتی، از صدهزار و بیور هزار، یکی به راه دین روَد، [نیز] پس آن [یکی] هم کارِ دین را کمتر کرده، بی توانی آتش بهرام را خواهد [و روادارد]. و مردان [و] زنانِ آزادگان و نیک کرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کشتی(۵) [و بی سدره و کشتی راه] روند [و باشند]. و آزادگان، دیگرگوهران [و بیگانگان و بدنژادان] را دخت (=دخترِ دیگرگوهران را)، خود به روایی [و با میل و رغبت] به زنی کنند تا [آن] که مردم دینی را، بر پایه [و اساس] جُِد دینی، فرزند به جِه کاری (=فحشا) زاده شود و به ایشان [نیز] مردم دینی، دخت خویش به زنی دهند...».

(م.او۲۹، ص۳۰۸٪۳۰۷)

«پس همه خواسته گیتی را در زیرِ زمین نهان کنند و در آن زمان، کار روسپی و جِه مرزی(۶) و غلامبارگی و همخوابگی با زنان حائض در جهان بسی آشکارا [و نمایان و رایج] شوند و سیج(۷) نهان و مرگ و وبا و نیاز در جهان بیشتر شود و تباهی و کام اهلموغِ دیوان و دروجان چیره تر شود [و غالب آید]».

(م.او۲۹، ص ۳۱۱)

۱- . نیرنگ به معنی دعاست و نیرنگستان نام کتابی است متأخر که مجموعه دعاها و وردهای دینی را دربردارد.

۲- . کرفه به معنی ثواب و «کار کرفه» با هم می تواند به معنی «کار نیکو و ثواب» باشد.

۳- . نسا به معنای جسد و جسم مرده یا بخش مرده از جسم آدمی است؛ جسد جانورانی مانند سگ و میمون و روباه هم نسا به شمار می آید. نام این سه گناه بزرگ در نوشته های پهلوی تکرار می شود و «نساپوشان» به معنای پوشاندن و دفن هر گونه نسا و «نساسوزان» به معنای سوزاندن نسا و احیاناً رسم سوزاندن جسد مردگان و به هر حال برابر با «بردن نسا به آتش» است و «نساخوران» احتمال دارد بیشتر به معنای خوردن گوشت جانورانی باشد که حلال به شمار نمی رفته اند. (بررسی دست نویس م.او ۲۹، ص۳۰۷، یادداشت ۹)

۴- . اباروني به معنای روش و رفتار اهریمنی داشتن است و این واژه خلاف «فراروني» به کار می رود.

۵- . برای هر فرد زرتشتی پس از سن پانزده سالگی کُشتی بستن و سدره پوشی (= پیراهن مقدس) از واجبات بوده، و بدون آنها راه رفتن، گناه محسوب می شده که به آن در اصطلاح «وِشاد دوبارشنی» یا «گشاده کُشتی» گفته می شود.

۶- . جِه در پهلوی Jeh و اوستا جَهی Jahī به معنای روسپی، نام دختر اهریمن است. او نه تنها انگیزاننده اهریمن به تازش بر جهان هرمزدی است، بلکه فریبنده و اغواگر مردان نیز هست و بنا به اساطیر زرتشتی زنان از او پدید آمده اند (ر.ک: بندهش، بهار، ص۸۳) – و اصطلاح «جِه مرزی» به کسانی اطلاق می شود که با روسپیان و فاحشگان عشق ورزی می کنند.

۷- . سیج در پهلوی Sēj به معنی «خطر، نابودی، زوال و مایه هلاکت و گزند اهریمنی» است و نام دیوی است. این واژه اغلب با صفت «نهان رَوِش» یعنی «نهان رفتار و نهان رونده» به کار می رود.

جهان و اوضاع آن پس از ظهور منجیان

همان طور که در ابتدای این گفتار اشاره شد، سه موعود زرتشتی یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس که سه فرزند زرتشت محسوب می شوند، هر یک در سرِ هزاره ای ظهور می کنند تا سامان بخش اوضاع نابسامان جهان و مردمان باشند. در روایات و متون زرتشتی در چگونگی پیدایش و تولد هر یک از این سه تن و ویژگی آنها و نیز اوضاع جهان در زمانه ای که ظهور می کنند مطالب نسبتاً مفصلی ذکر گردیده که در اینجا خلاصه ای از تلفیق این روایات براساس سه کتاب بندهش، دین کرد و روایات پهلوی(۱) نقل می گردد:

بنابر روایات زرتشت سه بار با زن خود «هِوُو hvōv» نزدیکی کرد و نطفه او به زمین رفت. ایزد نریوسنگ روشنی و زور آن نطفه را گرفت و برای نگهداری به ایزد ناهید سپرد تا به هنگام آن در آخرین هزاره از عمر جهان (هزاره دوازدهم) به ترتیب سه دوشیزه از این نطفه ها بارور شوند و سه موعود زرتشتی به پیدایی رسند. برای پاسبانی از این نطفه ها ۹۹۹۹۹ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسان گماشته شده اند. (۲) جای نگهداری این نطفه ها دریاچه کیانسیه (=هامون) است و گویند مانند سه چراغ در بُن این دریاچه می درخشند.

(۳)

گاه هوشیدر

سی سال(۴) به پایان سده دهم از هزاره چهارم یعنی هزاره زرتشت، دوشیزه ای پانزده ساله موسوم به «نامیگ پد» (نامی پد) در آب دریاچه می رود و می نشیند و از آن می خورد. نطفه زرتشت او را بارور کرده و از آن هوشیدر به وجود می آید و این همان نطفه ای است که مرتبه سوم قبل از آخرین بار زرتشت در هِوُو(۵) نهاده بود. آن دوشیزه نه قبل از پانزده سالگی و نه پس از آن با هیچ مردی هم بستر نمی شود تا هوشیدر متولد شود:

آن گاه سی زمستان [از] آن دهمین سده سپری نشده - یعنی سی زمستان باقی مانده - دوشیزه ای که [نامش] «نامی پد» است، یعنی مادر آن هوشیدر نامی - از دوده ایست واستر،(۶) پسر زردشت - به آن آب رود و اندر آن آب نشیند و [از آن] خورد و آن نطفه ایشان به بالا تابد [همان نطفه ای که] زردشت سدیگربار از پایان (=سوم از آخر) به بن «هِوُو» فراز هشت و آن پسر در آن داده شد که او را نام بالنده پرهیزگاری(۷) است اگرچه آن کنیز (دوشیزه) پانزده ساله است نه پیش از آن با مردان خوابید و نه پس از آن تا [آن] هنگام که آبستن بود (=شد) تا آن که او (هوشیدر) بزاد.

(دین کرد هفتم مَدن، ص۶۶۶؛ سنجانا، ج۷، ف۷ بند ۵۶) (۸)

۱- . بندهش، به کوشش تهمورث انکلساریا، ص۲۲۰ و ۲۳۶؛ بندهش به کوشش بهار، ص۱۴۲٪۱۴۳ و ۱۵۲؛ دین کرد، به کوشش مدن، ص۶۶۱، س۲۱٪۶۷۶؛ روایات پهلوی، به کوشش دابار، فصل ۴۸ (ص۱۴۱- ۱۵۹).

۲- . درباره ۹۹۹۹۹ فروهرهای نیک که از نطفه زرتشت نگهداری می کنند ر.ک: بندهش، بهار، ص۱۵۲؛ فروردین یشت (یشت سیزدهم، بند ۶۲) در یشت ها، پورداود (۲/۷۳)؛ و نیز رساله سوشیانس پورداود در این خصوص به تفصیل بحث نموده است.

۳- . ر.ک: بندهش، بهار، ص۱۴۲، بندهش، انکلساریا، ص۲۲۰؛ زند آکاسیه، ص۲۸۲.

۴- . بنا به روایات زرتشتی، زرتشت در ۳۰ سالگی به پیامبری برگزیده شد: درباره زردشت چنان پیداست، که به سی سالگی به هم پرسی[= ملاقات] هرمزد آمد، دین پذیرفت و [آیین] ایزدی را رواج داد. (گزیده های زادسپرم، ۳۴/۴۷)

۵- . اوستایی hvōvī صورت مؤنث از hvōva از خانواده hvōgva به معنی «دارنده گاو نیک»، نام سومین زن زرتشت، دختر فرشوشتر است. در سنت و بنا بر روایات دینی منجیان و موعودان آینده همگی از نسل او می باشند. زرتشت از او در یک جا به عنوان گوهری عزیز یاد می کند که فرشوشتر به او داده است (یسن ۵۱، بند ۱۷) و در جای دیگر فروهر او به عنوان یکی از زنان پرهیزگار ستوده می شود (یشت ۱۳، بند ۱۳۹). نجات بخشی در ادیان، ص۹۶، یادداشت ۸۱

۶- . ایستواستر isatwāstar به معنی «خواهنده چراگاه، جوینده مرتع» نام بزرگ ترین پسر زرتشت از نخستین زن اوست. زرتشت از این زن سه فرزند دارد که به عنوان سه تن پرهیزگار ستوده می شوند (یشت ۱۳، بند ۹۸) و این سه، ایستواستر، اروتت نر urwatatnar و خورشید چهر (وُروچهر) هستند که در سنت، نخستین به عنوان پیشوای دینی و دومی کشاورز و سومی جنگاور است. از ایستواستر در یسن ۲۶، بند ۵ و یسن ۲۳، بند ۲ نیز به عنوان نخستین پسر زرتشت سخن به میان می آید: ایستواستر آسروُن (= روحانی)، موبدان موبد بود، به یکصدسالگی دین درگذشت. (بندهش، بهار، ص۱۵۲)

۷- . بالنده پرهیزگاری در ترجمه waxšēnidār ahlāyīh که خود ترجمه صورت اوستایی نام هوشیدر است.

۸- . ر.ک: نجات بخشی در ادیان، ص۲۴- ۲۵.

در آن هنگام کشور گرفتار نابسامانی و آشوب است. با زادن هوشیدر، مردی سیاه درفش در خراسان پیدا می شود(۱) و بدشخواریان را بیرون رانـده و کشور ایران را به پریشانی و بی سامانی می کشد و چندسالی پادشاهی بد کند. پس از او هیون و ترک به ایران تاخته و چنـدسالی بـا ویرانی و تبـاهی حکومت می کننـد تا این که مردی از سوی کابلستان یا هندوستان که او را «کی بهرام خواننـد» برمی خیزد و زمام امور را در دست می گیرد.

پس از بهرام ورجاونـد، و به قولی یک سال پیش از او، پشیوتن گشتاسپان از کنگدژ قیام می کند و دین مزدیسـنان را رواکند. در این هنگـام هوشیدر به سـی سـالگی می رسـد و با آغاز هزاره وی خورشید به مـدت ده شـبانه روز در اوج آسـمان در همان جایی که در ابتدای خلقت آفریده شده بود، می ایستد. بدین ترتیب مؤمنان می دانند که هزاره زرتشت به پایان رسیده و بر ناباوران و همگان روشن می گردد که پدیده ای شگفت و خارق العاده به وقوع پیوسته است. (۲)

در همین زمان هوشیدر (در روز ششم ماه فروردین در هندوستان یا چین) با اورمزد و امشاسپندان به گفتگو (=همپرسگی) می نشیند و فردای آن روز، روزی روشن و بارانی است: (۳)

«ماه فروردین، روز خرداد (=روز شـشم فروردین) هوشیدرِ زرتشتیان به دیدار و هم پرسی هرمزد خدای رسد و دینِ مزدیسنان از هرمزد به یک باره به آموزد و ورم (=حفظ) بکند و خورشـید را به میان آسـمان بر نیمروز، ده شبانروز بازگیرد و مردمان را به دینِ مزدیسنان بی گمان بکند و هزاره هوشیدران بُن بود و آنِ زرتشتان (=هزاره زرتشتان) به سر بُوَد».

(ماه فروردین روز خرداد، بند ۳۰)

پس از این دیدار، هوشیدر به انجام رساننده همان وظایفی است که پیش از او به پدرش زرتشت محول شده بود. (۴) وی پاک سازی دین را براساس هادمانسری(۵) به عهده می گیرد. (۶) آفرینش هرمزد را می گسترانـد و جهان را از زشتی ها پاک کرده و بـدفعلان و بـدتخمگان را نـابود می سـازد. در هزاره او آشـتی و مهرورزی به جـای دشـمنی و کین رواگردد و خشـکی و تنگی از جهـان بکاهـد. مردمان در پرتو مهر او در کمال ایمنی و آسایش زندگی می کنند، بدی کاهش یافته و کارهای نیک می افزاید.

در ایران زمین به جای درونـدی (=شرک) دگربار نور دین فروزان می شود. (۷)

در دوران هوشیدر وقایع شـگفت انگیزی رخ می دهد که عمده آنها عبارت است از: ایسـتادن خورشـید و ایزدمهر به مدت دَه شبانروز در اوج آسمان؛ به مدت سه سال گیاهانی که به کار نیایند خشک نمی شوند و یا به روایت دین کرد برای گیاهان سه سال همیشه بهار خواهد بود.(۸) سیصدسال پس از آغاز هزاره، انواع درندگان و جانوران وحشی به هلاکت می رسند و گرگ

۱- . مرد سیاه درفش که در خراسـان پیـدا می شود ظاهراً همان ابومسـلم خراسانی است. کلیه وقایع تاریخی و اتفاقات ناگواری که در طول قرون اولیه هجری برای زرتشتیـان روی داده به نـام پیش گویی های دینی وارد متونی شـده که همه آنها تحت عنوان ادبیات پیش گویـانه زرتشتی شـناخته می شونـد و این بسـیار طبیعی است. به طور مثال متنی چون بنـدهش که در قرن سوم و چهارم هجری تـدوین شده تمامی مصیبت های وارده بر ایرانیان را به نام پیش گویی های دینی ذیل مطالبی که درباره سوشیانس ها و زمینه سازان ظهور آنها آورده، ذکر می کنـد. در کتاب های دیگر نیز اشاره به درفش های سـیاه از سوی خراسان دیـده می شود: برآیـد نشان از خراسان سـیاه

چو آیـد بود وقت و هنگام و گاه که گردد هشیـدر ز مادر جـدا بـدین وقت اندر که گفتم تو را زراتشت نامه، بیت ۱۴۷۴– ۱۴۷۵ و نیز زند بهمن یسن، فرگرد ۷، بند ۶ به بعد.

۲- . روز هرمزد ماه فروردین، ص۶۷؛ دین کرد سنجانا (ج۷، فرگرد ۷، بند ۵۸)؛ روایت پهلوی. (فرگرد ۴۸، بند۲)

۳- . و نیز نگاه کنید به: دین کرد سنجانا (ج۷، فرگرد ۷، بند ۶۰)؛ زند بهمن یسن (فرگرد ۷، بند ۳).

۴- . ر.ک: بندهش، بهار، ص۱۴۲.

۵- . هادمانسری؛ پهلوی :hādamānsar، نـام گروهی از متن هـای اوسـتایی است که با مسایل آیینی مربوط است. هادمانسـری به صورت صـفت، آن چه مربوط به این متن هـاست (پژوهشـی در اساطیر ایران، ص۲۸۸، یادداشت ۲). کتاب اوسـتا بنا بر تقسیم بندهای سنتی زرتشتی، به سه بخش جداگانه تقسـیم می شود: ۱. بخش گاهانی که بیشتر دربردارنده قوانین و دسـتورات مربوط به زندگی آن جهانی است. ۲. دادی بیشتر قوانین جهان مادی را دربردارد. ۳. هادمانسری (هاتمانسری) که آمیخته ای از دستورات و قوانین مربوط به دو جهان است. بر مبنای مطالب یادشـده در کتاب روایت پهلوی، هوشـیدر کارها را بر وفق دسـتورات اوسـتا و قوانین هادمانسـری نظم خواهد داد و هوشـیدرماه قوانین دادی را به کار خواهد گرفت و بالاخره سوشیانس قوانین گاهانی یعنی همان قوانین اصیل که زرتشت خود نیز عامـل آن بوده است، رعایت خواهـد کرد و بـدین ترتیب حکومت دین اسـتقرار خواهـد یافت. ر.ک: نجات بخشـی در ادیان، ص۹۸، یادداشت ۹۰؛ و: Widengeren, g; pahlavi and new persian, unvala memorial volum bombay ۱۹۶۴, pp.۶۶٪۷۵.

۶- . ر.ک: روایت پهلوی، فرگرد ۴۸، بند ۴.

۷- . به این مطالب در جاماسب نامه فارسی که متن کامل آن خواهد آمد و کتاب صد در بندهش (در سی و پنجم) اشاره شده است.

۸- . ر.ک: تعلیقات بر مینوی خرد، تفضلی، ص۸۹؛ در دین کرد سنجانا (ج۷، فرگرد ۸، بند ۱) این عبارت این گونه آمده: سه زمستان فراوانی برای گیاهان.

سردگان (=انواع گرگ) نابود می شوند:

«چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد، همه دَد و دام هلاک و نیست شوند».

(صد در بندهش، در سی و پنجم ب۱۶)

«گرگ سرده در ایام او (=هوشیدر) نیست».

(جاماسب نامه فارسی، ص۸۹)

انواع گرگ ها در یک جا گرد آیند و از اجتماع آنها گرگی واحد پدید آید به درازای چهارصد و سی و سه گام و پهنای چهارصد و پانزده گام. مردم به دستور هوشیدر ابتدا می خواهند این جانور را با یزش (=دعا) نابود سازند، اما با دعاهای دینی از عهده او برنمی آیند.

سرانجام سپاهی می آرایند و با اشتر، کارد، گرز، شمشیر، نیزه، تیر و سلاح های دیگر آن دروج (=دیو) را از پای درمی آورند. زهر این حیوان تا یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاهان موجود را می سوزاند. از آن دیو، جهی بدکاره ای به پیک ابر یا مگس سیاه بیرون می جهد و برای انجام کارها به پیش مار می رود و در مار جایگزین می شود و بدین سبب ستمگری و آزارش کاهش می یابد. به عبارتی از این پس چند نوع از ماران دین مزدیسنا را می ستایند. (۱)

افراط و تفریط دیوآفریده ضعیف و نزار می شود و پیمان (=اعتدال) نیرومند می گردد. وی مَزَنها(۲) را که از نژاد دیوان اند سرکوب می کند:

«شگفتی [زمان] هوشیدر... نزارشدن افراط و تفریط و زورمند شدن پیمان... و نابودکردن مزن هاست».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۸، بند ۱، دین کرد مدن، ص۶۶۸)

یکی از رویدادهای شگفت انگیز

هزاره هوشیدر رسیدن دیو ملکوس خطرناک، جادوگر چهار یا هفت ساله است. او که از تخمه «تور برادَروش»(۳) قاتل زرتشت است در سده چهارم یا پنجم و یا بنابه روایتی در پایان هزاره هوشیدر ظهور می کند و به جادویی سرما و باران ایجاد می کند. روحانیان و دین داران به هنگام فرارسیدن زمان باران، به مردم توصیه می کنند که آذوقه و مایحتاج خویش را انبار کنند. اما برخلاف پیش بینی و انتظار، آن سال بارانی نمی بارد و سال دوم و سوم نیز بدینسان سپری می شود.

سال چهارم ناباوران سست ایمان گفته دین داران را گزافه و بی اساس دانسته و می گویند: امسال (=سال چهارم) نیز هم چون سال های گذشته بارانی نخواهد بارید و توشه ای که ذخیره کرده ایم به مدت دَه سال کافی است. آن سال نکارند

۱- . آقای راشد محصل پس از ذکر این مطلب، در پاورقی توضیح می دهد: استنباط بر پایه عبارتی است از دین کرد (مدن، ص۶۶۸؛

سنجانا، ج۷، فرگرد ۸، بند ۱): ud stayīdan ī čand sardag marēn(?) اما آقای تفضلی در تعلیقات مینوی خرد، ص۸۹ همان طور که در متن اشاره شد، واژه را «ماران» ترجمه نموده است.

۲- . دیوان مزنی در پهلوی mazan، اوستا:- mazan به معنای عظیم لقب گروهی از دیوان عظیم الجثه است. mazandar صفت تفضیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. در نامه دین کرد (مدن، ص۸۱۲ -۸۱۳) درباره قد و بالای مزندران یا مزنان چنین آمده است: «ایشان را بلندی [چنان] است که دریای فراخکرد تا میان ران [رسد] و باشد که تا ناف؛ و از آن جا که ژرف ترین جای است تا دهان آید» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۹۰، یادداشت ۹) و نیز نگاه کنید دستورنامه پهلوی، ج۲، ذیل mazan.

۳- . توربرادروش یا توربراتروش Turbrātrōš، نام کشنده (= قاتل) زرتشت؛ او یکی از برادران خاندان کَرپ و از نسل خواهر منوچهر، و جادوگر بوده است. در روایات و نوشته های دینی زرتشتی همه جا از وی به بدی یاد شده و او را دیو بدکار و زاده اهریمن خوانده اند. در گزیده های زادسپرم آمده: «بدان گاه که زردشت زاده شد، پنج برادر بودند که ایشان را نام «برادروش brādrōš»، «برادرویشن brādrōyišn»، «تور برادروشن tūr ī brādrōšn»، «از آن azān»(؟) و «ودست wadast»(؟) بود. پنج برادری ایشان، که آن که میانه بود «تور برادروشن» [بود] که زردشت را مخالف تر [بود]، همانند پنج برادری فرزندان پورشسب است که آن که میانه [بود] زردشت بود» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۴۶). این اسامی به صورت های مختلفی ضبط شده نگاه کنید به: گزیده های زادسپرم، راشد محصل، ص۲۴؛ اسطوره زندگی زردشت، ص۱۳۰؛ اساطیر و فرهنگ ایران، ص۴۷۷.

و آذوقه ای ذخیره نسازند. اما در آن سال باران ببارد. سال اول سه بار در تابستان و سه بار در زمستان باران بازایستد و سال دوم دوبار در زمستان و دوبار در تابستان و سال سوم یک بار در زمستان و یک بار در تابستان. سال چهارم در ماه خرداد، روز «دی به مهر» برف شروع می شود و تا ماه دی، روز «دی به مهر» بازنمی ایستد.

در اثر این آفات چهارساله، بیشتر مردم و گوسفندان (=چهارپایان اهلی) می میرند و گوسفند چنان کمیاب می شود که اگر کسی جای پای گوسفندی را ببیند شگفت زده می شود.

سرانجام این دیو در زمستان چهارم به نفرین مزدیسنان (به روایت دین کرد به وسیله «دهمان آفرین») به هلاکت می رسد. آن گاه مردمان و چارپایان از وَرِ جمکرد(۱) بیرون می آیند و در جاهای مختلف اقامت می کنند و نسلشان فزونی می یابد. این نسل از نظر بدن و جثه بزرگتر و شایسته تر و نیکوکارترند، زیراکه آن دروج (=دیو) نیرومند نمی تواند آنان را در کارزار بکشد. گوسفندان نیز از نظر جسمی بهتر و شایسته ترند و شیر فراوانی می دهند. این فراوانی شیر سبب افزایش مردمان می شود.

دَد کوهی و دشتی ایمن می شوند و چنین می پندارند که آدمیان آنان را به سان فرزند خویش می شمارند و بدین سبب به آنان روی می آورند. ایزد اردیبهشت، نگهبان چارپایان، بر مردم بانگ می زند که: «گوسفندان را چونان گذشته مکشید زیرا نژادشان رو به کاهش است. دَد کوهی و دشتی چون به سن پیری و ناتوانی رسند، نزد آدمیان آیند و به رغبت تن به کشتن دهند تا از شر مار گزنده (و یا مار خزنده) و طعمه او شدن، در امان باشند. (۲)

پس از گذشتن سده پنجم از این هزاره دوسوم مردم جهان پرهیزگار و پارسای اند و یک سوم گنهکار و بدکاراند:

«این را نیز گوید که هنگامی که پنج سده بگذرد... دوسوم ایرانشهر پرهیزگارند و یک سوم دروند و هم ایدون (=همچنین) توران [و] آن پیرامون ایران».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۸ بند ۱۳)

بنابر روایات دوران هوشیدر در زمین یکصد و پنجاه سال طول می کشد و در این مدت و دیگر هزاره ها بلاهای جانکاهی چون قحط و نیاز گران، برف سیاه و تگرگ سرخ(۳) و نیز چندین بار جنگ و خونریزی روی می دهد:

«اوشیدر بامی صد و پنجاه سال بماند و هزاره او پانصد سال(۴) باشد».

(جاماسب نامه فارسی، ص۸۹)

۱- . درباره ورجمکرد ر.ک: پی نوشت فرگرد اول، شماره ۴۵.

۲- . ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۷ تا ۲۲؛ نجات بخشی در ادیان، ص۳۱.

۳- . درباره انواع بلاها و قحط و نیازِگران هم چنین ر.ک: جاماسب نامه فارسی، بخش IV در همین کتاب.

۴- . دربـاره ظهـور نجـات بخشـان در متون پهلوی تناقضـات بسـیاری وجود دارد که در آخرین فرگرد همین کتـاب به تفصـیل بـدانها پرداخته شـده است. یکی از این موارد، هزاره هوشـیدر و پیـدایش وی است که ذکر نکـاتی دربـاره آن الزامی است. چنـان که در متن

اشاره شد اگر هزاره هوشیدر ۵۰۰ سال باشد لازم است چون وی در ۳۰سالگی به همپرسگی هرمزد شود بنابراین باید هوشیدر در ۴۷۰ پس از هزاره خود به دنیا آیـد و این مطلب با آن چه در بنـدهش و دین کرد آمـده است اختلاف دارد. بر مبنای روایت پهلوی، بنـد ۱، فصل ۴۸، از هزاره زرتشت هزار و پانصد سال سپری شده که هوشـیدر به سی سالگی می رسد، و این نیز با جاماسب نامه منطبق ولی با دین کرد و بندهش در تنـاقض است. در زنـد وهومن یسن نیز در این خصوص اشاره ای مبهم آمـده: «پیـداست که هوشـیدر به هزار و هشـتصد سال زاییـده شود؛ به سـی سالگی به همپرسه من اورمزد رسـد و دین پـذیرد» (در نهم، بند ۱). چنان که می بینیم هوشـیدر در هشـتصدمین سال هزاره خود به دنیا می آیـد، که این نیز با دیگر مطالب در تضاد آشـکار است. در متن وست ۱۶۰۰ سال آمده که آن نیز نـادرست به نظر می آیـد. آقـای هـدایت پس از اشـاره به متن وست، در توضـیح تناقضـات آورده: هر گاه هزاره زرتشت را در نظر بگیریم به موجب این نظریه هوشـیدر در هشـتصدمین سـال هزاره خود به دنیـا می آیـد و نه در آغـاز آن چنان که از (در هفتم، بنـد ۲) اسـتنباط می شود و نه سـی سال قبل چنان که در دین کرد آمـده است (در شـشم، بنـد ۱۳). وست آغـاز هزاره را ۵۹۳ – ۶۳۵ قرار می دهـد. از این رو نویسـنده انتظار تولد هوشـیدر را در ۱۳۹۳– ۱۴۳۵ میلادی داشـته است. زمانی که این کتاب نوشـته شـده هنوز به این تاریـخ خیلی مانده بوده است. چون هوشـیدر سـی ساله شود باید بهرام ورجاوند به دنیا بیاید (در هفتم، بند ۲؛ در نهم، بند ۱) و انتظار می رفته که در سی سالگی به سوی ایران بیاید (در هفتم، بند ۷) و کارزار بزرگ بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم، بند ۱۰؛ در هفتم، بند ۸ –۹؛ در هشـتم، بند ۷) ولی برحسب این سـنوات اتفاقات پیش بینی شـده رخ نـداده و از موعد آنها گذشـته است. (زند وهومن یسن، ص۶۷، پاورقی ۱)

گاه هوشیدرماه

سی سال مانده به پایان هزاره هوشیدر، دوشیزه ای به نام «وه پد» که نسبش به زرتشت می رسد، در آب دریاچه کیانسه رفته، می نشیند و می خورد و نطفه زرتشت در بدن وی جای می گیرد و از آن هوشیدرماه متولد می شود:

«آن گاه سی زمستان از آن دهمین سده سپری نشده کنیز]ی [که [نام او [وه پد است، به آب می رود، که او [مادر [هوشیدرماه است – و از دوده «ایستواستر»، پسر زردشت،... آن گاه اندر آن آب نشیند [و از آن [بخورد و آن نطفه به بالا رود که زردشت پرهیزگار پیش از آخرین بار در بن «هوو» هشت و آن پسر از آن آفریده شود که او را نام «بالنده نیایش»(۱) است، – زیراکه رادی را می افزاید – اگرچه آن کنیز پانزده ساله است نه پیش از آن با مردان خوابیده است و نه پس از آن که آبستن بود تا آن که آن [فرزند [بزاد».

(دین کرد مدن، ص۶۷۴، دین کرد سنجانا، ج۷، ف۸، بند ۲۰– ۱۸)

هوشیدرماه نیز هم چون هوشیدر، در سن سی سالگی به دیدار هرمزد و امشاسپندان نایل می شود و به نشانه این دیدار خورشید به مدت بیست شبانه روز در اوج آسمان توقف می کند.(۲) با وقوع این حادثه مؤمنان متوجه می شوند که هزاره هوشیدر به پایان رسیده و ناباوران نیز شاهد تغییراتی در آسمان می شوند. فردای آن روز روشن و بارانی است (دین کرد مدن، ص۶۷۱).

اتفاقات عمده زمان هوشیدرماه عبارتند از: خورشید به مدت بیست شبانه روز در میان آسمان می ایستد.

شش سال گیاهانی که به کار نیایند، خشک نمی گردند،(۳) یا به روایت بندهش شش سال به گیاهان سرسبزی داده می شود. (۴) شیر گوسفندان و چهارپایان اهلی به حداکثر افزایش می رسد به طوری که شیر یک گاو برای هزار نفر کافی است (دین کرد سنجانا، ج۷، ف۹، بند ۱). دیو گرسنگی و تشنگی نزار می گردند به گونه ای که مردم به یک وعده غذا به مدت سه شبانه روز سیر می شوند:

«شگفتی هوشیدرماه... نزاری [دیو] گرسنگی و تشنگی است، چنان که گوید که از یک غذا سه شبانه روز سیر باشند».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۹، بند ۱)

پیری و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کاستی می پذیرد و آشتی، دوستی، رادی و رامش افزایش می یابد:

«...کمی پیری و افزونی زندگی، رشد آزادگی و آشتی بهترین رادی و رامش».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۹، بند ۲ و ۳)

۱- . فارسی میانه این واژه waxšēnidār - niyāyišn است که ترجمه صورت اوستایی است. (نجات بخشی در ادیان، ص۱۰۱، پاورقی ۱۰۷)

۲- . روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۲۲ و ۲۳؛ بندهش، بهار، ص۱۴۲.

۳- . روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۲۴.

۴- . بندهش، بهار، ص۱۴۲. در صد در بندهش، در سی و پنجم آمده: «... و دار و درخت که در جهان بوده باشد، باز دیدار آید و

دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد».

در آن دوران به روایت صد در بندهش، همه کیش ها و آیین ها جز کیش مزدیسنی باطل می شود و همه مردم به پیغامبری زرتشت و رسالت موعودهایش ایمان می آورند:

«...و همه مردم دین بِه مازدیسنان دارند به پیغامبری زردشت اسفنتمان انوشروان باد را، اوشیدر، اوشیدرماه اقرار آورند. دین به مازدیسنان بستایند و بپذیرند و کیش های دیگر همه باطل شود و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند، مردم اندر راحتی و آسانی باشند».

(صد در بندهش، در سی و پنجم، ب۳۸)

چون دَه سال از هزاره آخر بگذرد مزدیسنان احتیاج کمتری به خوراک و پوشاک دارند و دوستی شان به گوسفندان کامل تر می شود. در هزاره آخرین کسی نمی میرد مگر این که او را با اسلحه بکشند و یا از پیری بمیرد. (۱) پنجاه و سه سال به پایان این هزاره مانده شیرینی و چربی در شیر و گیاه چنان کامل می گردد که مردم به علت بی نیازی از گوشت، گوشت خواری را رها می کنند و خوراک آنان شیر و گیاه باشد. سه سال مانده به پایان هزاره، شیرخواری را نیز رها کنند و آشامیدن و خوراکشان از گیاه است:

«هنگامی که از آن هزاره (=هزاره هوشیدرماه) پنجاه و سه سال مانده، شیرینی و چربی [که] اندر شیر و گیاه است ایدون کامل شود که به سبب بی نیازی از گوشت، مردم گوشت خوردن را رها کنند و خورش ایشان شیر و گیاه بود. هنگامی که سه سال مانده است، شیر خوردن را نیز رها کنند و آشامیدنی و خوردنی ایشان آب و گیاه بود».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۹، بند ۸ و ۹)

در این هزاره انواع مار به یک جای گرد آیند و به هم آمیزند و ماری به پهنای ۸۳۳ گام و به درازای ۱۶۵۶ گام به وجود آید. مزدیسنان به دستور هوشیدرماه سپاه آرایند و به کارزار آن مار روند و یزش (=اجرای مراسم دینی و دعا) کنند تا آن دیو را نابود کنند. (۲) بر اثر یزش بهدینان دیو گداخته شود و زهری که از او بیرون می آید تا یک فرسنگ زمین و گیاهان را می سوزاند. پس جهی (=زن بدکاره) سیاه، به شکل مگس یا ابر از دیو بیرون می آید و در دروجی که از تخمه و نژاد دو پایان (=آدمیان) است درمی آمیزد و بدین سبب آزارش کمتر می شود. (۳)

ضحاک که در کوه دماوند به بند کشیده شده است، در اواخر دوران هوشیدرماه از بند

۱- . در این باره در زند بهمن یسن (در نهم، بند ۱۲) آمده: «و در آن هزاره هوشیدرماه مردم در پزشکی چنان ماهر باشند و دارو و درمان چنان به کار آورند و برند که جز به مرگِ دادستانی (= مرگ مقدر) نمی میرند، اگرچه به شمشیر و کارد بزنند و کشند». زند بهمن یسن، راشد محصل، ص۱۸ و نیز نگاه کنید به: بندهش، بهار، ص۱۴۲.

۲- . این مار عظیم الجثه بر مبنای صد در بندهش بر اثر دعای هوشیدرماه و کارزار مردمان با مار است: «... مار سرده جمله هلاک شوند و اژدهایی پدید آید سخت بزرگ، مردمان به رنج شوند، بیایند و معلوم کنند و اوشیدرماه یزشن امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید: «شما سلاح برگیرید و به کارزار شوید» و مردمان به حرب او روند و او را بکشند» (صد در بندهش، در سی و پنجم، بند ۳۱-۳۵).

۳- . ر.ك: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۲۶٪۳۰. و نیز نگاه کنید به: مینوی خرد، تعلیقات، ص۹۲٪۹۳؛ نجات بخشی در ادیان، ص۳۶٪۳۷.

فریدون رها می شود و فرمانروایی خود را بر دیوان و مردمان از سرمی گیرد و دستور می دهد که هرکه آب و آتش و گیاه را نرنجاند به نزد او آورند تا او را بجود. پس آب و آتش و گیاه از بدی مردم، پیش هرمزد گله کنند و گویند که فریدون را برخیزان تا ضحاک را بزند، در غیراین صورت در زمین نمی مانیم.

هرمزد به همراه امشاسپندان به سوی روان فریدون رود و او را گوید که: «برخیز و ضحاک را بکش!» روان فریدون گوید که: «من نمی توانم،

نزد گرشاسپ روید».(۱) اورمزد همراه امشاسپندان پیش روان گرشاسپ رود تا او را برخیزاند، هرمزد به سروش و نریوسنگ ایزد فرمان دهد که: «تن گرشاسپ را بجنبانید تا برخیزد»، سه بار بانگ کنند و برنخیزد اما چهارم بار برخیزد و به جنگ ضحاک رود و گرز پیروزگر به سرش کوبد و او را بکشد و این پیروزی در روز ششم ماه فروردین باشد:

«ماه فروردین، روزِ خرداد سامِ نریمانان آژدهاک را به کشد و خود به هفت کشور خدایی به نشیند، تا کی خسرو به دیدار آید».

(ماه فروردین روز خرداد، ص۶۹، بند ۳۱)

ضحاک در این مدت آن قدر باقی می ماند که یک چهارم یا یک سوم گوسفندان (=چهارپایان اهلی کوچک) را بخورد(۲) و آب و آتش را نابود کند؛ اما با مرگ او بار دیگر آشوب و پریشانی و ظلم و ستم از جهان و به ویژه ایرانشهر رخت بربندد. (۳)

گاه سوشیانس

سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزاره هوشیدرماه، دوشیزه ای پانزده ساله به نام «گواگ پد» که از نسل زرتشت است به دریاچه کیانسه می رود و در آب می نشیند و از آن می خورد. این دوشیزه که هرگز با مردی هم بستر

نشده است، از نطفه زرتشت بارور شده و سوشیانس از او متولد می گردد. وی آخرین نجات بخشی است که به زمین می آید تا جهان را از آلودگی ها و ناپاکی ها، پاک کند. (۴) سوشیانس همانند خورشید نورانی است که فرّه کیانی با اوست. با ظهور او دین مزدیسنی کمال می پذیرد و استوار می ماند. با شششم چشم به هر طرف می نگرد و چاره درد ناشی از دروج را می یابد. دوران او فقط پنجاه و هفت سال است. سوشیانس نیز هم چون دو موعود دیگر، در سی سالگی به دیدار هرمزد و امشاسپندان می شتابد و با آنان گفتگو می کند. به نشانه این دیدار، خورشید به مدت سی شبانه روز در میانه آسمان می ایستد، درست به همان گونه که در آغاز آفرینش بود، و مردمان می فهمند که بار دیگر با حادثه شگفت انگیزی روبرو خواهند شد:

۱- . در دین کرد (مدن، ص۸۱۱) درباره علت این که فریدون ضحاک را نکشت چنین آمده: «درباره غلبه فریدون [بر] ضحاک. برای میرانـدنِ [ضحاک]، گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که او را مَشکاف که ضحاک است، زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مورِ گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ».(نقل از پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۱٪۱۹۲، یادداشت ۸)

۲- . «ضحاک آن اندازه زمان کند (= فرصت یابد) که [از] گوسفندان در ایران شهر یک چهارم را بجود (= بخورد). روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۳۶. در زند بهمن یسن (در نهم، بند ۱۶) آمده: [ضحاک] یک سوم از مردم و گاو و گوسپند و آفریدگانِ دیگر اورمزد را بیوبارد (= فرو برد، ببلعد) و آب و آتش و گیاه را نابود کند و گناه گران (= سنگین) کند.

۳- . ر.ک: نجات بخشی در ادیان، ص۳۸- ۳۹؛ تعلیقات مینوی خرد، ص۹۳.

۴- . در این که سوشیانس آخرین آفریده هرمزدی است، در اوستا و متون فارسی میانه اشارات فراوانی شده است. در این روایات فره وشی آدمیان از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر بارها و بارها ستوده شده و چنین برمی آید که آغاز آفرینش بشری با کیومرث و پایان آن با سوشیانس مشخص می گردد، چنان که در فروردین یشت، بند ۱۴۵ آمده: «فره وشی پاکان نیک توانا را می ستاییم از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر.» هم چنین درباره این که سوشیانس آخرین آفریده هرمزدی در زمین است، در پتیت ایرانی، بند ۲۲ آمده: «آخرین کسی که به زمین می آید سوشیانس است که جهان را پاک کند» (نقل از: نجات بخشی در ادیان، ص۴۰).

«چون سی ساله شود، به همپرسه (=دیدار) اورمزد افزونی رسد و سی شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد، فرونشود و مردمان بدانند که دیگرباره شگفتی پدیدار خواهد آمدن».

(صد در بندهش، در ۳۵، ب۴۵٪۴۲)

به هنگام بازگشت از این گفتگو، کی خسرو

سوار بر «وای درنگ خدای»(۱) به استقبال سوشیانس می آید و کارها و افتخارات خویش را ازقبیل برافکندن بتکده کنار چیچست و کشتن افراسیاب تورانی برای وی بازگو می کند. سوشیانس او را ستوده و از او می خواهد دین را بستاید. کی خسرو دین را ستایش می کند. در طول مدت پنجاه و هفت سال (دوران سوشیانس) کی خسرو

فرمانروای هفت کشور و سوشیانس موبدان موبد است:

«پنجاه و هفت سال کی خسرو هفت کشور [را] خدایی بُوَد و سوشیانس موبدان موبد بُوَد».

(ماه فروردین روز خرداد، ص۶۹، ب۳۲)

سوشیانس برگزیده ای

همانند زرتشت است و هر آن چه با زرتشت آغاز شده، مأمور به انجام رسانیدن آن است. در طول هزاره وی کلیه کارها بر مبنای گاهان جریان می یابد. (۲) او سودمند است و تن کردار، یعنی همه جهان مادی را سود می بخشد و همه مردمان تن دار و جاندار را بی رنجی:

«...ایدون سودمند که همه جهان مادی را سود دهد و ایدون تن کردار که همه مردمان تن دار و جاندار را بی رنجی بخشد».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۹، بند ۱۷)

بنا به روایات در زمان سوشیانس، سال ۳۶۵ روز کامل است و کبیسه ندارد:

«در روزگار سوشیوس «ل» روز (=۳۰روز) خورشید در میان آسمان ایستد و این دفعت خورشید به جایگاه خویش شود و بعد از آن سال ۳۶۵روز راست شود و آفتاب از سر حمل تا سر حمل رسند چنان که اکنون چهار یک شبان روز بازپس افتد، آن زمان نباشد، کبیسه نکند».

(جاماسب نامه فارسی، ص۸۹)

در زمان اوست که طوس به نزد گرشاسب می رود و او را می گوید به گاهانی یشت کن و گرز بیفکن چه اگر چنین نکنی تو را بکشم. گرشاسب از بیم تیر طوس گرز خود را بر زمین

۱- . «وای که سلطنت او طولانی است» (تعلیقات مینوی خرد، ص۹۴). وای در پهلوی wāy و اوستایی -vayu-/vayav به معنای فضا و باد و نیز نام ایزد جنگ است و پانزدهمین یشت اوستا به نام اوست. در متون متأخر زرتشتی وای به دو موجود هرمزدی و اهریمنی تقسیم می شود: یکی «وای وه» وای نیک که هرمزدی است و دیگری «وای بد»، که اهریمنی است. وای وه در متون فارسی میانه «وای درنگ خدای» نیز نامیده و با ایزد رام (اوستا: rāman) یکی شده است. فضای میان جهان روشنی و تاریکی به این دو وای تعلق دارد. بخش زیرین که در روشنی هرمزد قرار دارد «وای به» و از ایزدان به شمار می رود و بخش زیرین که در تاریکی اهریمنی است، «وای بد» و از دیوان به شمار است. وای بد در متون میانه با دیو اَستْویهاد، که گیرنده جان آدمی است، یکی شده است. وای خوب ایزد بادهای باران زا و وای بد ایزد باران های سیل آساست. (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۴۰، یادداشت ۱۴؛ نجات بخشی در ادیان، ص۱۰۴، یادداشت ۱۲۲)

۲- . کار راندن بر مبنای گاهان در دین کرد تصریح شده: «اندر آن طول هزاره بند کردن دهاك و برانگیختن گرشاسب برای زدن دهاك و رسیدن کی خسرو و یاران به کمك سوشیانس برای فرشگرد کرداری و آراستن بیشتر مردم به داد و خوی گاهانی است» (دین کرد سنجانا، ج۷، فرگرد ۹، بند ۱۰). بنا بر متن روایت پهلوی هوشیدر کارها را بر مبنای قوانین هادمانسری، هوشیدرماه قوانین دادی و سوشیانس قوانین گاهانی به آن جام می رسانند. بنابراین استقرار حکومت کامل قوانین دینی در آخرالزمان تحقق می یابد. و نیز نگاه کنید به: پاورقی ۵۲ همین فرگرد.

افکنده و دین را پذیرا می شود. (۱)

پس از آن هیچ انسان زنده ای نمیرد. همه مردمان دین بهی را برگزینند و با یکدیگر به دوستی و مهربانی رفتار کنند. پیش از برانگیختن مردگان سوشیانس سپاهی برمی انگیزد و به کارزار با دیو بدعت (=اهلموغی) می رود، یشتی می خواند و آن دیو به بالا و پایین زمین می دود و سرانجام در سوراخ زمین می رود و شهریور امشاسپند، که پاسدار و نگهدارنده فلزات در جهان مادی است، بر این سوراخ فلز گداخته می ریزد و او را محبوس می کند و سرانجام این دیو به قعر دوزخ فرومی افتد.

(۲)

سوشیانس بعد از به کیفر رسانیدن گناهکاران، پنج بار یشت می کند و هر بار یک پنجم دیوان را نابود می سازد، و بدین ترتیب همه دیوان از میان رفته و تنها دیو آز(۳) و اهریمن باقی می مانند. ایزد سروش به نابودی دیو آز برمی خیزد و هرمزد اهریمن را با تمام مظاهر پلیدش، یعنی تاریکی و بدی، از طریق همان سوراخی که در آغاز آفرینش از آنجا آمده بود، از آسمان بیرون می کند و برای همیشه از کار می افکند به گونه ای که دیگر نتواند بازگردد و این پایان کار اوست. (۴)

دوره پنجاه و هفت ساله هزاره سوشیانس، دوره کمال و رشد موجودات اورمزدی است. همه دیوان از نسل دوپایان و چهارپایان نابود می شوند، و همه زشتی و دروغ دیو آفریده از میان می رود. بیماری، پیری، مرگ، آزار، ظلم، بدعت و همه بدی ها از میان می رود و مردمان مطیع فرمان های دینی هستند و همه در کنار یکدیگر به خوشی و شادمانی زیست می کنند. گیاهان همیشه در رویش اند و سرسبز و خرم. از پنجاه و هفت سال دوره او، هفده سال خوراک مردم گیاه است، سی سال آب می خورند و ده سال پایانی خوراکشان مینوی است:

«و این نیز [گفته شده است] که اندر پنجاه و هفت سال او (دوره سوشیانس)، نابودی دروغ دوپای تخمه است و [نابودی] بیماری، پیری مرگ، درد و همه بدی و ستم و کفر. گیاه همیشه زریون بود و همه آفرینش به شادی باشند، هفده سال خوراک گیاه، سی سال خوراک آب و ده سال خوراک مینوی باشد».

(دین کرد سنجانا، ج۷، ف۱۰، بند ۳)

۱- . این نکته فقط در روایت پهلوی (فصل ۴۸، بندهای ۵۰ و ۵۱) بیان شده است.

۲- . ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بندهای ۷۳- ۸۸.

۳- . دیوآز، پهلوی āz، اوستا – āzay، به معنای حرص و آز، از همکاران و آفریدگان اهریمن است که تا واپسین روز در آلودن جهان هرمزدی اهریمن را یاری می کند. او در اوستا دشمن آذر است (وندیداد ۱۸، بند ۱۹، ۲۱ و ۲۲). به کار بردن شیر و چربی در آیین قربانی او را از پای درمی آورد (یسنه ۱۶، بند ۸، یسنه ۶۸، بند ۸). اهریمن و آز در آخرین روز، با دعاهای گاهانی زبون می شوند و برای همیشه در تاریکی فرو می افتند.

۴- . برای آگاهی بیشتر ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۸۹ –۹۷.

فرگرد سوم: متون مکاشفانه و پیشگویانه

اشاره

متون مکاشفانه و پیشگویانه

چنـان که گـذشت آن چه که امروزه در میان زرتشتیان به عنوان نجات بخشـی و موعود و مسائلی چون آخرالزمان و علامات و ویژگی آن در ادبیـات مکاشـفه ای و پیش گویـانه زرتشتی مطرح است، در فرگرد اول و دوم به تفصـیل از آنهـا سـخن گفتیم. در ضـمن بیـان مطـالب و ذکر شواهـد به متون فارسـی میانه برخوردیم که از آنها با عنوان متون پیش گویانه یاد می شود که مهم ترین آنها زنـد بهمن یسن (بهمن یشت) و جاماسب نامه فارسی است. در این فرگرد جهت اطلاع خوانندگان عزیز و بی نیاز شدن از رجوع به منابع مختلف، بر آن شـدیم تـا متون پهلوی که در آنهـا موضوعـات یادشـده مطرح است، تماماً (ماننـد بهمن یشت، جاماسب نامه فارسـی) و یا بخش هایی از آنها (همانند یادگار جاماسب، زراتشت نامه، روایت پهلوی، بندهش و غیره) آورده شود.

***

بهمن یشت مهم ترین اثر پیش گویـانه در ادبیـات زرتشتیـان است که در رونوشت فارسـی میانه به خط پهلوی حفظ شـده، و پازنـد (به خط اوسـتایی در فارسـی میانه) آن نسـخه تحریف شـده ای است که ترجمه فارسـی نوین آن سال ۱۴۹۶م به منصه ظهور رسـیده است (ر.ک: وست، کتب مقدس شرق، آکسفورد ۱۸۸۰، جلد پنجم، ص(۱).(lvi–lviii) در فرگرد ۱/۳ متن پهلوی، منبع این

۱- West, "Sacred Books of the East", Oxford ۱۸۸۰, V.

اثر به نام زندی وهمن یسن (zand ī wahman yasn) آمده است (که وست آن را بی دلیل به یشت تصحیح کرد). این واژه می بایست ترجمه فارسی میانه متن اوستایی باشد. تقریباً به طور قطع هیچ بخشی از متنِ اصلی اوستایی حفظ نشده، چرا که حتی اگر این روایت حقیقت داشته باشد که یشت ۲۴/۱٪۳۲ باقیمانده ای از بهمن یشت گمشده می باشد (دارمستتر، زند - اوستا II، پاریس ۱۸۹۲٪۹۳، چاپ مجدد ۱۹۶۰، ص۳۳۱)، (۱) این بخش هیچ چیز

مشترکی با متون تأییدشده بهمن یشت ندارد. بر طبق نظر ف. ژینیو Ph. Gignoux متنِ اصلی اوستایی هرگز وجود نداشته است. (۲) (درباره نبودن بهمن یشت اوستایی، مجله مطالعات آسیایی و آفریقایی، ۳۲، توکیو، ۱۹۸۶، صص۵۳٪۶۴) (۳)

تاوادیا (J. C. Tavadia) درباره بهمن یشت می گوید:

«این کتاب، بنا بر متن اصلی که مبنای کار انکتیل دوپرون (Anquetil du perron) بوده، «بهمن یشت» نامیده می شد، ولی نام دقیق را از سخنان آغازین فصل دوم که با آنها اصل کتاب آغاز می شود، می توان دریافت و آن «یسْنْ» است نه «یشْتْ». این دو واژه غالباً به جای هم به کار می روند». (۴) ویدن گرن (G.Widengren) در این خصوص می گوید: «(بهمن یشت) بر مبنای ترجمه پهلوی متن گمشده اوستایی بنا شده است، ولی در کنار بهمن یسن، هردت یسن (Hordat-y. [خرداد یسن]) و اشتات یسن (Aštat-y. [اشتاد یسن]) به عنوان گواه یاد شده باشد. به هر حال این اثر یکنواخت نیست، بلکه پیش تاریخ بسیار پیچیده ای

دارد». (۵) بنا به نظر تاوادیا (درباره نبودن بهمن یشت اوستایی، مجله مطالعات آسیایی و آفریقایی، ۳۲، توکیو، ۱۹۸۶، ص۱۶۸) «این یشت باید پس از یک فاجعه، که انگیزه ای برای توصیف وضع اسف بار به دست داده، نوشته شده باشد. آن چه در اینجا به صورت رویدادهای آینده و نام های بعدی یاد می شود، افزوده های مترجم یا دستکاری های دوباره وی است. این افزوده ها را چنان که می خواسته اند گنجانده اند، تا بدین وسیله پیش گویی کامل و مناسب با زمان درآید».

وست west بر این گمان است که متون موجود (بهمن یشت)، نسخه هایی از چکیده فارسی میانه زندی وهمن یسن، قرن یازده یا دوازده می باشد که در پایان قرن هفتم نوشته شده است (کتب مقدس شرق، جلد پنجم، صصliii-lvi، ص۱۹۴، ش۴)، و این که متن اوستایی احتمالاً جمع آوری

مآخذ قدیمی تر می باشد که در اوایل دوره ساسانیان صورت گرفته است (صصlvliv). مری بویس M. Boyce (قدمت مکاشفات زرتشتیان، ۱۹۸۴ ،۴۷.BSOAS، ص۶۸) (۶) بر این باور است که متن اصلی احتمالاً ـ یک متن اوستایی تازه و از زمان مشقت بار کشورگشایی مقدونیه می باشد،

حال آن که ساموئیل ک. ادی S. K. Eddy تلاش می کند تا یک «نسخه اصلی و اولیه روزگار هلنی (یونانی)» را بازسازی کند(۷) (شهریار مرده است، لینکلن ۱۸۶۱، ص۳۴۳٪۳۴۹). (۸) و بالاخره ویدن گرن می گوید:

«آن چنان که متن پهلوی به دست ما

۱- J. Darmesteter, "Le Zend-Avesta II, Paris, ۱۸۹۲٪۹۳, repr. ۱۹۶۰, p.۳۳۱.

۲- . ر.ک: مدخل Bahman yašt، دایره المعارف ایرانیکا، ج۳، ص۴۹۲.

۳- . "Sur l'inexistence d'un Bahman yasht avestique", Journal of Asian and African Studies ۳۲, Tokyo, ۱۹۸۶, pp.۵۳/۶۴.

۴- . ر.ک: ج. تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی فارسی میانه، ترجمه س. نجم آبادی، ص۱۶۷- ۱۶۸.

۵- . ر.ک: جهان معنوی ایرانی از آغاز تا اسلام، گئو ویدن گرن، ترجمه محمود کندری، ص۱۷۰.

۶- . M. Boyce, "On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic", BSOAS.۴۷, ۱۹۸۴.

۷- . ر.ک: ایرانیکا، جهان معنوی ایرانی از آغاز تا اسلام، گئو ویدن گرن، ترجمه محمود کندری، ص۴۹۳.

۸- . "The King is Dead", Lincoln, ۱۸۶۱. هم چنین در این باره ر.ک: اثر دیگر ادی: آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، ص۵۶۹ به بعد.

رسیده، بارها تجدیدنظر و اصلاح شده است. همه چیز به شکل کنونی بر سقوط شاهنشاهی ساسانی تنظیم شده است، آخرین کسی که به این کتاب پرداخته در این زمان می زیسته است. اوضاع وصف شده، به ویژه وصف دشمنان، آن چنان که تحلیلِ تضادهای آیینی - اجتماعی که در اوستا دریافتنی هستند بر ما آشکار کرده اند، فقط با اوضاع دوره باستانی در شرق ایران مطابقت دارد».(۱) بنا بر آن چه هم اکنون در دست است، دارمستتر تاریخ تألیف زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار می دهد. (۲)

به هر حال زند بهمن یسن دربردارنده آگاهی های سودمند در زمینه های گوناگون فرهنگ ایرانی است که مانند آنها را جز در متن هایی از نوعِ جاماسپ نامه، یادگار جاماسپی و زراتشت نامه - که هر چند پاره ای از آنها از سنتی کهن مایه می گیرند، اما دست نخورده باقی نمانده اند(۳) نمی توان دید.

ویدن گرن متن بهمن یشت را در سه فصل آورده است، اما این کتاب بنا بر متن ویراسته انکلساریا(۴) از نُه فصل تشکیل شده است؛ و ما هر دو متن را تماماً ذکر کرده ایم. در فصل نخست، زرتشت از اورمزد بی مرگی می خواهد، اورمزد خردِ همه دان خود را به شکل آب بر دست او می نهد و او را از آن می نوشاند، زرتشت به حال جذبه فرو می رود و پس از هفت شبانه روز، آن چه بر وی گذشته بر اورمزد آشکار می سازد، و اورمزد رمز و راز دیده های زرتشت را می گشاید و آن را تفسیر می کند. بنا بر آن چه در این فصل آمده، زرتشت در حال بیهوشی درختی را با چهار شاخه زرین، سیمین، پولادین و آهن گمیخته می بیند. اورمزد این چهار فلز را تمثیلی برای چهار دوره

تاریخی می داند که عبارتند از: شاخه زرین پادشاهی گشتاسپ، سیمین پادشاهی اردشیر، پولادین پادشاهی خسرو انوشیروان و شاخه آهن گمیخته

اشاره ای به فرمانروایی دیوان خشم تخمه است. مطالب دیگر فصل های کتاب در واقع همگی بیان ویژگی های همین دوره است. فصل دوم ارتباطی با فصل های دیگر کتاب ندارد و در آن از چند موبد نام برده شده که انوشیروان آنان را مأمور صیانت اوستا کرد تا دشمنی پیروان مزدک بدان آسیبی نرساند.

فصل سوم تکرار نوشته های فصل نخست است و افزوده ای است پسین، زیرا در آن به جای

چهار دوره، که پیشینه ای کهن دارد و نوشته دین کرد نیز آن را تأیید می کند، از درختی با هفت شاخه و تقسیم جهان به هفت دوره

تاریخی سخن رفته است. فصل چهارم به بیان ویژگی های

هزاره زرتشت و دوره چهارم یعنی آهن گمیخت اختصاص دارد. در این بخش اورمزد تاخت و تاز بیگانگان را به ایران و آثار و پیامدهای مخرب و ناخوشایند آن را پیشگویی می کند.

۱- . جهان معنوی ایرانی، از آغاز تا اسلام، گئو ویدن گرن، ترجمه محمود کندری، ص۱۷۱.

۲- . Darmesteter, Études iraniennes II, p.۶۹.

۳- . از میان این متون به طور مثال زراتشت نامه بی تردید تحت تأثیر مستقیم متنی چون زند بهمن یسن بوده است. هر چند خانم بویس معتقد است (Hand buch der Orientalistik p.۵۴۹٪۵۵۰)جاماسپ نامه از سنتی کهن تر مایه می گیرد.

۴- . Anklesaria B. T., Zand i Vohuman Yasn, Bombay ۱۹۵۷.

فصل پنجم که افزوده ای است کوتاه، به جواب اورمزد به پرسش زرتشت اختصاص دارد و در آن تشریح شده که در آن هنگامه که پایه های دینِ بهی، اخلاق و نهادهای اجتماعی رو به تباهی و ویرانی می گذارد، در این اوضاع نابسامان وظیفه مردمان و به ویژه روحانیون چه خواهد بود. فصل ششم نیز تکرار پاره ای از گفته های فصل چهارم است و سخن تازه ای

دربرندارد. فصل هفتم از پیدایش و قیام بهرام ورجاوند و کارهای او و امیدی که با ظهور او در دل دین داران ایجاد می شود، و هم چنین از ظهور پشیوتن و ۱۵۰ سوار و یار او و نقش آنان در بازسازی جهان و بازگشت آرامش به ایران شهر سخن می گوید. مطالب این بخش آمیزه ای است از رویدادهای پایان جهان و وقایع دوره ظهور نجات بخشان که دنباله آنها در فصل هشتم ادامه می یابد. فصل نهم واپسین قسمت کتاب و آگاهی کوتاهی است درباره سه نجات بخش دین زرتشتی یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس و پاره ای از رخدادهای زمان آنها. (۱) از مجموع تمامی اینها می توان گفت که مطالب فصل های دوم، سوم و ششم یا تکراری است و یا با فصل های دیگر بی ارتباط، بنابراین به هیچوجه نمی توان اصالت آنها را مورد تأیید قرار داد. چنین ویژگی را در پاره ای از گفته های بخش نهم نیز قابل مشاهده است.

۱- . ر.ک: زند بهمن یسن، راشد محصل، پیشگفتار، ص هشت تا نُه.

بخش اوّل: بهمن یشت

خش اوّل: بهمن یشت(۱)

به زرتشت وحی می شود

۱

۱. آن چنان که از ستوتکر ([Stūtkar ستودگر] نسک)(۲) پیداست زرتشت از اورمزد (Ohrmazd) بی مرگی خواست؛ پس اورمزد خرد همه آگاه را به این طریق به زرتشت نمود که درختی با چنان تنه ای دید که چهار شاخه است: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن گمیخته.

۲. پس او پنداشت که در خواب رؤیایی دیده است و چون از خواب بیدار شد، زرتشت گفت: «پادشاه آسمانیان و جهانیان! به نظرم رسید تنه درختی را دیدم که چهار شاخه به آن بود».

۳. اورمزد به زرتشت سپیتامان ([Spitāmān سپیتمان]) گفت: تنه درختی که تو دیدی و آن چهار شاخه، چهار دوره جهان است که فراخواهند رسید.

۴. آن که زرین است هنگامی که من و تو همپرسی کنیم، زمانی که گشتاسب شاه دین پذیرد و پیکر دیوان نابود سازد و سپس آنان بگریزند و نهان شوند.

۵. و آن که سیمین است، شهریاری اردشیر، پادشاه کیانی است و آن که پولادین است پادشاهی خسرو انوشیروان، پسر قباد است و آن که آهن گمیخته بُوَد، حکومت بَد دیوان پراکنده موی از تخمه خشم است.

۶. و زرتشت سپیتمان، چون سده دهم از هزاره تو به پایان رسد، آن گاه در شرح و تفسیر

۱- . ر.ك: جهان معنوی ایرانی، ص۱۷۲ به بعد؛ و نیز نگاه کنید به: Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Univers. Hafniensis, Vol,V. Kopenhagen ۱۹۳۶. Fol.۲۶۲ r/.۲۷۵v; K. A. D. Nosherwān, The Text of the Pahlavi Zand i Vohuman Yašt, Bombay, O. J.; E. W. West, Bahman Yašt, SBE V/۱۸۸۰ (Englische Übersetzung, veraltet); F. Spiegel, Die Traditionelle Literatur, Wien ۱۸۶۰, S. ۱۲۸/.۱۳۵ (verallet).

۲- . ستوتکر و ستودگر شکل های دیگر و تازه ای است برای سودگر. بنابر آن چه در کتاب دین کرد آمده است اوستای دوره ساسانیان دارای ۲۱ نسک (= کتاب) بوده است که آنها را به سه دسته هفت تایی بخش می کرده اند. بخش نخست یعنی «گاهانی» که دربردارنده کارها و امور مربوط به مینو بوده است، بخش «دادی» که دربردارنده کارهای مربوط به جهان بوده و بخش سوم «هاتمانسری» که دربردارنده کارهای میان این دو بوده است. بخش گاهانی هفت نسک زیر را شامل می شده است: «ستودیسن»، «سودگر»، «وَرْشْتْ مانْسْر»، «هادخت»، «بغ»، «وَشْتَگْ» و «سپند». بنابراین سودگر و یا چنان که در این جا آمده است ستوتکر (ستودگر)

دومین نسـک از مجموعه نسـک هـای گاهـانی اوسـتای دوره ساسانی بوده است. مطلب کلی سـتودگر نسک درباره سـتایش اورمزد و دوری از اهریمن و آفریـدگان بـد او و سـتایش کرفه هـای دین و نکوهش عیب هـا و بزه هـاست. سودگر نسـک به بیست و دو فرگرد بخش می شـده است که فهرست مطالب هر یک از فرگردها نیز در دین کرد آمـده است. به گفته وست در مقدمه کتب مقدس شـرق، این نسـک دارای چهار هزار و هفتصـد (۴۷۰۰) کلمه اوسـتایی و ده هزار و پانصـد (۱۰۵۰۰) کلمه پهلوی بوده و اسـاس محتویـات آن راجع به تقوی و دینداری بوده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: دین کرد سنجانا، ج۱۵، ص۲، ۷، ۸ و ج۱۷، ص۶۵٪۲؛ دین کرد مدن، ص۶۷۷، ۶۸۰ و ۸۱۸ –۷۸۷؛ گفتاری درباره دین کرد، مشکور، ص۷۷ به بعد.

(زند) بهمن یسن و خرداد یسن و اشتاد یسن پیداست که در آن موقع مزدک (Mazdak) منفور،(۱) پسر بامداد ([Bāmdātمزدک بامدادان])، دشمن دین ظهور کند(۲) و برای کسانی که به دین خدا تعلق دارند، مخالفان آماده شوند.

۷. آن انوشیروان خسرو پسر ماه دات (Māhdāt [ماهونداد]) و وهشاپور - دات - اورمزد ([Vehšāpūr-dāt-...نیوشاپور دادار])، دستورِ آذربایجان و آذرفرنبغ اَمین و آذرپاد (Āturpāt) و آذرمهر (Āturmihr) و بخت آفرید (Baxtāfrīt)را نزد خود خواند و از آنان پیمانی بدین شرح خواست: «این قوانین را پنهان مدارید، ولی زند را جز به حلقه خویشان خویش میاموزند». هر یک با خسرو همداستان شدند.

۲

۱. در زند بهمن یسن پیداست که زرتشت دوم بار از اورمزد بی مرگی خواست و چنین گفت: «من، زرتشت در میان آفریدگان تو پرهیزگارتر و کاری تر

خواهم بود، اگر مرا بی مرگ کنی، هم چون بهمن بی رنج،

گوبدشاه (Gōpatšāh)، یوشت فریان (Yavišt i Fryān) و چترکمیان (Čitrakmiyān) پسرِ گشتاسب (چهرومیان گشتاسپان) که پشوتن (Pišōtan)درخشان است.

۲. اگر مرا مانند آنها بی مرگ کنی، آن گاه به دینِ بِهی تو ایمان آورند، یعنی آن دین بُردار که دینِ بِهی ناب مزدیسنان را از اورمزد پذیرفته است، بی مرگ است و آن گاه هر آدمی به دینِ بهی تو ایمان آورد.

۳. اورمزد به او گفت: «زرتشت سپیتمان، اگر تو را بی مرگ کنم آن گاه موبد بُت ها،(۳) تورِ برادروش (Tūr i Brātarōš)(هم) بی مرگ شود، ولی رستاخیز و تن پسین را نتوان (این چنین) کرد.

۴. زرتشت را در اندیشه به نظر دشوار آمد که این را شناسد. اورمزد با خرد همه آگاه دانست که زرتشت سپیتمان با فره وشی (Fravaši) پرهیزگار چه اندیشد و دست زرتشت بگرفت.

۵. و اورمزد، مینوی فزونی، آفریدگار دادگر موجودات مادی، خرد همه آگاه را به پیکر آب در دست زرتشت گذارد و گفت: «زرتشت، آب را بنوش!».

۶. و او آن را نوشید و خرد همه آگاه در زرتشت با او درآمیخت. زرتشت هفت شبانه روز در تملک خِرَد اورمزدی بود.

۷. و زرتشت در هفت کشورِ زمین، در مردمان و ستوران دید که در کجا مویی بود، چقدر زیبا بودند و برپشت، در کجا هر یک انتهای خود را داشت.

۸. و او دار و درخت را دید که تارهای ریشه گیاهان چند تا و چقدر در زمین سپندارمذ

۱- . هدایت واژه گجسته آورده، ر.ک: زند وهومن یسن، ص۳۱.

۲- . در بنـدهش بزرگ (چاپ انکلساریا در ۲۷٪۳۴، ص۲۱۵) آمـده: «در پادشاهی کواد، مزدک بامدادان به پیدایی آمده، داد (آیین) مزدکی نهـاد، کـواد را بفریفت و شـیفته کرد، فرمـود: زن و فرزنـد و خواسـته به همه و همگی بایـد داشت. و دین مزدیسـنان را از کـار بازداشت، تا انوشه روان خسـرو پسـر کواد فرواکی آمد (به سن بلوغ رسید) و مزدک را بکشت و دین مزدیسنان بیاراست و آن خیونان (هون هـا) که همواره به ایران شـهر تـاخت و تاز می کردنـد سـرکوبید و رانـد و ایران شـهر را بی بیم کرد». نقل از: زنـد وهومن یسن، هدایت، ص۳۱، یادداشت ۷

۳- . در متن اصـلی ویـدن گرن Gōtzenpriester آمده و آقای محمود کندری در توضـیح می نویسد: شاید پرسـتنده بت مناسـب باشد.

(Spandārmat) بودند، کجا و چگونه رسته اند و چگونه آمیخته اند.

۹. و در شبانه روز هفتم خرد همه آگاه را از زرتشت بگرفت. زرتشت با خود فکر کرد: «در خوابِ شیرینِ اورمزد داده رؤیایی داشتم، از این خواب (هنوز) برنخواسته ام».

۱۰. و با هر دو دست تن خویش لمس کرد (در حالی که می گفت): «مدت مدیدی خوابیده ام و (هنوز) از این خواب شیرینِ اورمزد داده به خود نیامده ام».

۱۱. اورمزد به زرتشت سپیتمان گفت: «در خواب شیرینی که اورمزد به تو داد چه دیدی؟»

۱۲. زرتشت به او گفت: «اورمزد، مینوی فزونی، آفریننده موجود مادی، آفریدگار هستی مادی! من توانگری را با اموال بسیار دیدم که با جسمی بدنام و روان لاغر و نزار در جهنم بود و او مرا خوش نیامد و درویشی دیدم که هیچ چیز نداشت و بی افزار یاری بود و روانش فربه و خودش در بهشت بود و او مرا خوش آمد.

۱۳. و توانگری دیدم که هیچ فرزندی نداشت و مرا خوش نیامد و بینوایی با فرزندان بسیار دیدم و مرا خوش آمد.

۱۴. و درختی دیدم که هفت شاخه داشت: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی مسین، یکی ارزیزین [یکی پولادین] و یکی از آهن گمیخته».

۱۵. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، این است آن چه پیش گویم: تنه درختی که تو دیدی، دنیایی است که من، اورمزد، آفریده ام. هر یک از آن هفت شاخه که تو دیده ای، آن هفت زمان است که فراخواهد رسید».

۱۶. آن که زرین است، شهریاری گشتاسب شاه است هنگامی که من و تو همپرسی کنیم و شاه گشتاسب دین را پذیرد و کالبد دیوان ویران کند، بدون آشکارسازی در خفا رود و اهریمن و دیوان به دوزخ تاریک بازدوند و مراقبت از آب و آتش و گیاهان و زمین سپندارمذ آشکار شود.

۱۷. آن که سیمین است، شهریاری اردشیر کیانی است که او را «بهمن پسر اسفندیار» (Spanddāt [بهمن اسفندیاران]) نامند. اوست که دیوان را از مردمان جدا کند و همه جهان را پاک سازد و دین را رواج دهد.

۱۸. و آن که روئین است شهریاری اردشیر، آراینده و سامان دهنده

جهان است و آن یک شاهپورشاه، هنگامی که جهانی را که آفریده ام بیاراید و نجات را درون مرزهای جهان به جریان اندازد و نیکی آشکار شود و آذرپاد پیروزبخت، سامان بخشنده دین بر حق با روی آماده شده برای (آزمون دینی)، این دین را همراه با جداراهان به راستی آورد.

۱۹. و آن که مسین است شهریاری پادشاه اشکانی است که جداراهی را از جهان بَبَرد و آن

اسکندر «کرسانی» (Keresanische Sikandar) (؟) دروند بر اثر این دین نابود شود، از جهان محو شود، نادیدنی و نامریی.

۲۰. و آن که ارزیزین است شهریاری وهران گور (Vahrān Gōr [بهرام گور]) در موقعی است که او بینش مینوی شادی را ظاهر سازد و اهریمن همراه با جادوگران به تاریکترین مکان دوزخ بازگریزد.

۲۱. و آن که پولادین است شهریاری شاه خسرو، پسر قباد در هنگامی است که او مزدک نفرت انگیز، پسر بامداد، دشمن دین را همراه با جداراهان بازدارد.

۲۲. و زرتشت سپیتمان آن که از آهن گمیخته است، فرمانروایی بد دیوان پراکنده موی از تخمه خشم، پایان هزاره توست به هنگامی که آخرین زمستان از دهمین سده تو به پایان رسد، ای زرتشت سپیتمان».

۲۳. زرتشت به او گفت: «ای آفریدگارِ موجود مادی، مینوی فزونی، نشانه سده دهم زمستان چه باشد؟».

۲۴. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، می خواهم آن را روشن کنم: نشانه ای که هزاره تو به پایان می رسد و دورانِ بَد می آید این است که ۱۰۰ نوع،

۱۰۰۰ نوع، ۱۰۰۰۰ نوع دیوان پراکنده موی از تخمه خشم از سرزمین خراسان، این پست ترین نژاد و نژادخشم به سرزمین ایران هجوم آورند.

۲۵. آنها پرچم برافراشته دارند. آنها سلاح سیاه حمل می کنند و موی پراکنده دارند، بر پشت (بیاویخته اند)، کوچک هستند و پست ترین

بندگان، آنها مقتدرترین اند و استاد در کشت و کشتار، ای زرتشت سپیتمان. آن نژاد خشم زاده است و خاستگاه آن معلوم نیست.

۲۶. با جادوگری به روستاهای ایران تازند که من، اورمزد، آفریده ام همچنان که بسیار چیزها را سوزانند و خانه خانه داران و ده دهداران و آبادی و بزرگی و مِلک و دین و راستی و پیمان و اطمینان و مسرت و تمام داده هایی را تباه کنند که من، اورمزد، داده ام. دین پاک مزدیسنان و آتش بهرام که در جای درست نشانده شده است، نابود خواهد شد و کشتن توسط مرتدان به پیدایی رسد.

۲۷. آن چه ناحیه ای بزرگ است، شهری خواهد شد و آن چه شهری بزرگ است، ده و آن چه ده است، خانواده ای و آن چه خانواده ای (بزرگ) است فقط گذری شود.

۲۸. ای زرتشت سپیتمان، روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریده ام به وضع ویرانگری، ستم و فرمانروایی بد درآورند. آن دیوان پراکنده موی چنان فریبکارند که آن چه را گویند، نکنند و آنها بد دین اند، طوری که آن چه را نگویند، بکنند.

۲۹. و عهد و پیمان آنها هیچ حقیقت و هیچ شکل (ثابتی) ندارد و ایمنی (عهدشده) نگاه ندارند و به عهدی که بندند پایدار نیستند. با فریب و خودرأیی بد روستاهای ایران را که من، اورمزد، آفریده ام ویران کنند.

۳۰. ای زرتشت سپیتمان، در آن زمان تمام مردم فریبکار باشند و دوستی بزرگی (نهانی) از جانبِ فِرَقِ مختلف باشد و تکریم و رضایت و دوستی معنوی از جهان محو شود؛ دوستی پدر با پسر و دوستی برادر با برادر از بین برود. داماد از پدرزن جدا شود و مادر از دختر جدا شود و خواست ها

گوناگون باشد.

۳۱. هنگامی که پایان دهمین سده زمستان تو فرا رسد، ای زرتشت سپیتمان، خورشید ناپیدا و کوچک تر خواهد شد و سال و ماه و روز کوتاه تر شوند و زمین سپندارمذ تنگ تر و پر از غارتگران باشد و بَذر بَر ندهد و از تخم غله ها دَه از هشت بکاهد و دو فزون شود و آن چه فزون شده است، سپید (یعنی رسیده) نشود و گیاهان، چوب ها و درختان کاهش یابند. اگر صد بگیرد، ۹۰ بکاهد، ده فزون شود و آن چه فزون شده است، مزه و لذت ندهد.

۳۲. و مردمان کوچک تر زاده شوند و تقوا و نیروی آنان کمتر و فریب دهنده باشد. آنان بدخلق هستند. آنان هیچ سپاس و هیچ احترامی برای نان و نمک قائل نیستند و نسبت به یتیمان نیز گذشت ندارند.

۳۳. و در این زمانه بد به مرغی بیش از دارایی مردم دین بُردار توجه شود و در کار آنها مزد کمتر شود و از کارشان هیچ تکلیف و تقوایی پیش نیاید و همه گونه جداکیشان برای ایشان خواستار بدی باشند.

۳۴. و تمام جهان مردگان را دفن کنند و مردگان را در تابوت گذارند و دفن کردن

مردگان و سوزاندن مردگان طبق قانون انجام دهند و سوزاندن مردگان و دگرگونی در آب و خاکستر و غذا از مردار را بنا بر قانون کنند و (از آن) نپرهیزند.

۳۵. آنان (این کار) را تکلیف بزرگ و تقوا شمرند. و به دشمنی دین که راه به دوزخ بَرَد، پایبند شوند و به دلیل پناه در گناه کاری و میل به خشم و آز به دوزخ روند.

۳۶. و در این زمانه وحشتناک، ای زرتشت سپیتمان، (در خلال) فرمانروایی خشم با پرچم خونین و دیوان پراکنده موی از نژاد خشم، پست ترین بندگان علیه مردم روستاهای ایران بتازند و آنانی که پیرو دین اند که کمربند به کمر دارند قادر نخواهند بود تطهیر آیینی را انجام دهند، زیرا در آن پست ترین زمانه مردگان و امور ناپاک آن چنان فراوانند که آدم گام به گام بر مردار رود و یا اگر خود را به آیین برشنوم (Baršnom)بشوید و پایش را از مَغ ([Magaمغاک]) (۱) بیرون نهد، بر مردار رود و یا اگر در نساکده هر آدمی شاخه برسم (Barsom) را بگسترد و

۱- . مَغ در آیین مزدیسنا به معنی چاله ای بوده که دور از شهر برای مراسم شستشو می کنده اند. بعدها به سنگی که بر برشنومگاه می گذاشته اند نیز اطلاق شده است. این واژه در پهلوی مغ آمده و صورت اوستایی آن مَغَ است. و نگاه کنید به: یادداشت ۳۰ فرگرد

دوم.

درون (Drōn)را به جا آورد، (حتی) این جایز باشد.

۳۷. یـا در آن پست ترین زمـانه مراسم یزش (فقـط) با دو مرد جایز باشـد تا بـدینسان این دین به نیستی نرسـد و زیان نبینـد. از صـد، از هزار، از ده هزار یکی باشد که به این دین معتقد باشد و آن هم کسـی که فکر می کند وظیفه است، به آن عمل نکند. و آتش بهرام به نیستی رسـد و زیان بیند. از هزار فقط به یکی اکتفا کنند و آن نیز طبق دسـتور با هیزم و بخور نباشد. یا چون مردی یشت (Yašt) کند و نیرنگستان (Nirangastān)نشناسد، ولی با نیک اندیشی

(آتش) بیفروزد، چنین نیز جایز باشد.

۳۸. زندگی مطلوب همه به جداکیشان رسد، به مردمانی با رسومی دیگر و وظیفه شناس ترینان از خاندان نجبا تا مغ – مردان عزل شده سرگردان بگردنـد و مردمـان خُرد دختران نجبـا، بزرگـان و مغ – مردان را به زنی گیرنـد. نجبـا و بزرگـان و مغ – مردان به فقر و پیشـه رسند.

۳۹. رنجوران و خُردان به بزرگی و فرمانروایی رسند و پیمان شکنان و خُردان به نخستین مقام و حکومت نائل شوند و پیام فرستاده دین و مُهر و تصـمیم قاضـی عـادل و گفتـار راسـتکاران و نیز رسـتگاران به مفتریـان تحویـل شود و نابکـاران و دلقکان و هر کس را با حق دروغین عادل و امین پندارنـد و بـدینسان سوگند به دروغ خورند و شـهادت کذب دهند و در برابر من، اورمزد، غلط و ناراست سـخن گویند.

۴۰. آنانی که به نام «موبدِ آتش» (هیربد hērbad) و شاگرد (هاوشتی Hāvašti) نامیده شده اند، می کوشند

تا به یکـدیگر بـدی کننـد و عیب گوینـد و عیب بیننـد و دشـمنی اهریمن و دیوان به توسط آنان به شدت حمایت شود و از گناهی که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه را «موبد آتش» و «صـحابه» [شاگرد] کند و آنان دشمن نیکان شوند، طوری که بر اثر آن با یکدیگر به بدی و زشتی سخن گویند و مراسم یزش که پذیرند، انجام ندهند و از دوزخ هیچ ترسی ندارند.

۴۱. ای زرتشت سپیتمان: در آن دهمین سده زمسـتان، هنگامی که پایان هزاره فرا رسد، تمامی مردمان پرستندگان شهوت باشند و دینِ بی خدا داشته باشند، چنان که ابر آزاد و باد درست نتوانند باران را در زمان خاص خویش ببارند.

۴۲. و همه آسـمان را ابر مِهی [«ابر و مه»] شب ظلمانی کند، و باد گرم و باد سـرد آید، و بَر و تخم غله ها ببرد، و باران در زمان خاص خویش نبارد و هنگامی که ببارد بیشتر جانورانِ زیانکار به جای آب ببارد و آب رودها و چشمه ها کاهش یابد، دیگر فزونی نیابد.

۴۳. و اسبان و ستوران و مواشی کوچک تر و ضعیف تر زاده شوند و کمتر بارآور باشند و موی

آنـان کمتر و پوسـتشان نـازکتر باشـد و شـیر نیفزایـد و خامه کمتری دارد و نیروی کار گاو ورزا کمتر است و اسب تیزپا کمتر کارآمد است، در تاخت کمتر تواند بَرَد.

۴۴. ای زرتشت سپیتمان! و در آن زمانه هراس انگیز

مردمانی که کمربنـد مقـدس به کمر دارنـد و (با وجود این) بدی و فرمانروایی بد و هر گونه قانون دروغ را می جویند (هر چه) بر سـر ایشـان آمـده است، زنـدگی را برایشـان ناممکن می سازد، پس در پی مرگ به عنوان پاداش باشـند. و جوانان و کودکان با درد به آن اندیشند

و شوخی و شادی دل در بین آنان نباشد.

۴۵. و یسـنا را کـه (پـدران) پیشـین معیـن کرده انـد، نـذر و خیرات ایزدان، یشت و تکریم حاملاـن گاثـا، جشن هـای سـال و روزهـای فروردیگان Fravartīkān را در مکان های مختلفی جشن گیرند، اما آن چه را جشن گیرند بی تردید

به آن ایمان ندارند و پاداش طبق دستور ندهند و بخشش و صدقه را نشناسند و نیز آن چه را دهند، پشیمان شوند.

۴۶. و (حتی) آن مردمی که نیک دین مزدیسنان را ستوده اند به روش راه و رسم آن مردم باشند و (دیگر) به دین خواص خویش یقین ندارند.

۴۷. و نجبـا و بزرگان و دهکانان (Dēhkāne [دهقـان]) که شأن آنان برازنـده است، از زادگاه و خانواده خود برونـد و از حقیران و بدان به نیاز یاری طلبند و به فقر و بیچارگی رسند. در میان آن مردم از هر دَه تن نُه نفر در ناحیه شمالی چنین آدم هایی شوند.

۴۸. در طی فرمانروایی بد آنان هر چیز به نیستی، بیچارگی و حقارت و سقوط دچار شود. زمین سپندارمذ (باید) دهان خویش گشاید، تمامی گوهرها و فلزات هم چون زر و سیم و مس و ارزیز و سرب (باید) آشکار شوند.

۴۹. و پادشاهی و فرمانروایی به بنـدگان غیر ایرانی [انیرانی] هم چون هیونان، ترکان، ختلان، تبتیان رسد، از سوی دیگر نیز فرمانروایان کوهسـتان و چینیـان و کابلیـان و سـغدیان و رومیـان و هیونان سـرخ، هیونان سپیـد در دهات ایران (که من اورمزد، آفریـده ام) فرمانروا باشند. (۱) فرمان و خواست آن مردم در جهان رایج و متداول باشد.

۵۰. شـهریاری آن کمربنـد چرمینان، تاجیک ها (Tāĵiken [تازیـان]) و رومیـان به (دیگران) رسـد. اینان فرمانروایی بـد خود را چنان انجام دهند که اگر مرد نیک و درستکاری را بکشند و سپس مگسی را، این دو در چشم آنان یکسان باشد.

۵۱. و حفاظت و آبادانی و سعادت و ده و خانواده و زندگی و ملک اربابی و آب رو (ab-row) و رود و چشمه که به ایرانیانِ نیک دین تعلق دارد به این غیر ایرانیان رسد، سپاه و درفش سرزمین به آنان رسد و در پادشاهی خشم در جهان روند.

۵۲. و چشم طمعکار ایشان از مال و منال سیر نشود و تمام مال در جهان گرد آورند و در

۱- . در متن نام اقوام و قبایلی ذکر شده که برخی شناخته شده و بعضی ناشناخته اند. منظور از هیونان اقوامی هستند که در تاریخ ایران تحت عنوان «هیاطله» نام برده می شوند و هیونان سپید اقوام هون هستند که اصلاً از نژاد تاتار بوده و از اطراف کوه های آلتایی به نقاط دیگر انتشار یافته اند. در قرن ششم به «هیاطله» عنوان هون سپید داده شده است. استاد بهار درباره هیون ها می نویسد: «پهلوی :hiyōn، اوستا – hyaōna هیون ها که در اصل مردمی ساکن آن سوی ماوراءالنهر بودند، از اقوام ایرانی به شمار می آمدند. این قوم که سپس در انقیاد رؤسایی ترک قرار گرفت، در نیمه اول قرن چهارم میلادی به سرزمین کوشان، در شرق ایران رسید و آن را تصرف کرد. هون ها که مستقل از ایران بودند، در آغاز به دوستی با ایران پرداختند و سپاهیان خود را حتی به یاری شاهپور اول در نبرد با رومی ها فرستادند. هیاطله یا هفتالان همین قوم اند» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۷۳٫٪۲۷۴). به هر حال هیون ها از دیرباز به عنوان دشمن دین مزدیسنا شناخته می شده اند، ارجاسب بر مبنای آن چه در یادگار زریران آمده، پادشاه هیونان بوده و با گشتاسپ در نبردی سخت بر سر پذیرفتن دین زرتشتی درگیر می شود و شکست می خورد (زند بهمن یسن، ص۳۲؛ درباره هیاطله، هون ها و مرکز آنها نگاه کنید به: وهرود و ارنگ، مارکوارت، ترجمه منشی زاده، ص۵۰ به بعد)

زیر زمین نهان کنند و به سبب بی دینی بسیار لواط و هتک ناموس کنند و کاملا تسلیم شهوت گناه آمیز شوند.

۵۳. و در آن زمانه هراسناک شب روشن باشد و سال و ماه و روز به یک ثلث کوتاه تر شود؛ زمین سپندارمذ بالا آید؛ کمبود، خطر و مرگ در جهان بزرگ باشد».

۵۴. اورمزد به زرتشت سپیتمان، گفت: «این است آن چه پیش گویم، آن مینوی بدِ دروند، آن گاه که باید نابود کند همواره ستمکارتر شود و پیوسته بدتر فرمانروایی کند.

۵۵. چنین گفت اورمزد به زرتشت سپیتمان: «از بر کن زند و پازند و آشکار ساز زند را. با «موبدانِ آتش» [هیربدان] و «شاگردان» [هاوشتان] بگو، در جهان به کسانی بگو که پس از (دهمین) سده زمستان آگاه (نشده)اند، آن گاه به آنان بگو که به امید تن پسین و برای نجات روان خویش، خشم و بلاـ و مقاومت آن مردمی که بی دین اند و (با این حال) مراسم سرود یسنای دینی را به جا می آورند، خوار شمرند.

۵۶. و ای زرتشت سپیتمان این را به تو گویم که کسی که در این زمان تن را جوید، قادر نخواهد بود روان را نجات دهد، زیرا فربهی تن به معنای نزاری روان و درد در دوزخ است، اما آن که روان را جوید، نزاری تن و درد در جهان دارد و پر زحمت و فقیر است، اما روان او در بهشت خوش و فربه (= سالم)

باشد».

۵۷. زرتشت از اورمزد پرسید: «اورمزد، مینوی فزونی، آفریننده پرهیزگاران و هستی مادی خدا خواسته، آیا (هنوز) کسی خواهد بود که اورمزد را پرهیزگار خواند و (ایزدان) باقیمانده را بستاید که آفریدگار را پرهیزگار نامند، ای آفریدگار، در آن زمانه هراسناک (هنوز) پرهیزگارانی باشند و دین دارانی باشند که کمربند به کمر بندند و درون (drōn) را با دسته های برسم به جا آرند و در خاندان ایشان ازدواج با نزدیکان که در دین است، رایج باشد؟».

۵۸. اورمزد به زرتشت سپیتمان گفت: «در آن میان برترین مردان کسانی باشند که در آن زمانه هراسناک کمربند به میان بندند و درون را با دسته های برسم به جا آرند، (هر چند) نه (چنان باشد که) در شهریاری گشتاسب شاه بود.

۵۹. کسی که در آن زمانه هراسناک «ایدا - آت - یزَه - مئیده» (idā-āt-yaza-maide [ایثا آت یزمئیده])(۱) و «اشم وهو» (ašem vohu) (۲) گوید و آن را از بر کرده باشد، (او را) چنان (زیاد) است که گویی در پادشاهی گشتاسب شاه دوازده هُماست (Hōmāst) (۳)با آب تقدیس شده؟

۶۰. و کسی که یشت را به جا آرد و گاهان را بخواند، این وی را چنان (زیاد) است که گویی در پادشاهی گشتاسب شاه یشت خوانده و [مراسم خواندن] گاهان برگزار شده باشد.

۱- . عبارت برگرفته شده از بندِ یکِ یسن سی و هفتم است که متن اوستایی و ترجمه فارسی آن چنین است: iϑā āt yazamaidē ahurəm mazdam y gamčā ašəmča dāt. apasčā dāt urvarāsčā vanuhīš raočāsčā dāt

būmīmča visāčā vohnū. ایدون اورمزدا را می ستاییم که گاو (= چهارپا) و راستی را آفرید، آب ها را آفرید، گیاهان نیک و روشنایی را آفرید، زمین و همه نیکی ها را [آفرید]. ر.ک: زند بهمن یسن، ص۳۴، یادداشت ۴۸

۲- . یکی از مهم ترین نمازهـای دین زرتشـتی است که متن آن در بنـد چهـاردهم یسن بیست و هفتم آمـده است. صورت اوسـتایی و ترجمه فارسـی آن چنین است: ašəm vahištəm astī uštā astī uštā ahmāi hyat ašāi vahištāi ašəm. راستی بهترین نیکی است [و نیز] نیک بختی است، نیک بختی برای کسـی که خواستار بهترین راستی است. در روایات داراب هرمزدیار (ج۲، ص۲۷۱) درباره معنی و زنـد اشم وهو آمده است: ز کردار نیکو تو بشـنو سـخن اگر باز گویم نیاید به بن زنیکی تو پرهیزدان بهترین ز پرهیزکـاران بود مهترین شـریف است پرهیز هم بهتر است ذخیره ز پرهیز نیکوتر است بسـی بهترین طـاعتی آن بود که پـذرفته در پیش یزدان بود زمعنی پرهیز جزوی دگر بگویم تو نیکو درو کن نظر نکوکار باش و نکوگوی باش کم آزار و هم راد و خوشـخوی باش هر آنچت نیاید پسـندیده بس نیاید پسـندیده کردن به کس همیشه بدین سان تو را آرزوی نیت خوب و گفتار و کردن نکوی نکو بایدت آشکارا و راز یکی جزو گفتم نکردم دراز

۳- . پادشـاهی گشـتاسب دوران طلا‌یی دین زردشتی است. زمانی است که پیامبر دین، همه دسـتورها را چنان که اورمزد مقرر داشـته است به اجرا درمی آورد. وظیفه دین داران نیز در چنین شرایطی دشوارتر و عمل به احکام آن سخت تر است. اما در دوران سستی و به سخن دیگر در طول هزاره هـا، پـای بنـدی به دسـتورهای دین کمتر می شود و از این رو پاره ای از خطاهای کوچک گرونـدگان قابل گـذشت است. همـاست شامل مراسم یسـنا و وندیـداد است و برای زنـدگان یا مردگان برپا شود. در نیرنگسـتان به چهار نوع همـاسـت اشاره می شود: یک هماست، دو هماست، ده هماست و دوازده هماست. «دوازده هماست» که در اینجا به آن اشاره شده است، عبارت است از خواندن یسـنا و وندیداد که در ۲۶۴ روز به احترام ۲۲ ایزد خوانده می شود که عبارتند از: اورمزد، تیشتر، خورشـید، ماه، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سـپندارمذ، بـاد، سـروش، فروهراشـوان، بهمن، اردیبهشت، شـهریور، مهر، بهرام، رام، دین، رشن، گـوش و اشـتاد. ر.ک: زند بهمن یسن، ص۳۵، یادداشت ۵۰ و نجات بخشی در ادیان، ص۹۳، یادداشت ۶۸

۶۱. پرهیزگارترین پرهیزگاران آن باشد که به بهدین مزدیسنان (بزید) و در دودمانش ازدواج دینی با نزدیکان انجام شود.

۶۲. اورمزد به زرتشت پرهیزگار [اَشو] گفت: «در این نُه هزار

سال که من، اورمزد، آفریده ام، مردم در آن زمانه هراسناک هراسناکتر باشند، زیرا در فرمانروایی بد ضحاک و افراسیاب تورانی (هنوز) مردم بهتر و طولانیتر می زیستند و ایشان را از جانب اهریمن و دیوان ستیزه جویی کمتر بود.

۶۳. زیرا در حکومت بد آنان در سرزمین ایران هفت ده ویران نبود آنچنان که خواهد بود در هنگامی که هزاره تو به پایان رسد ای زرتشت سپیتمان، چون تمام روستاهای ایران زیر سُم اسبان آنان ویران شود و درفش این مردم تا به پتشخوارگر (Patašxvārgar [پدشخوارگر])(۱) رسد و از آن جا با حکومت زور، ای زرتشت سپیتمان، مَقرّ دین را برکنند و مردگان را از این مکان بیرون اندازند. این است آن چه پیش گویم.

کارزار پایانی و شهریاری هزارساله

بهمن یشت:

۳

۱. زرتشت از اورمزد پرسید: «اورمزد، نیروی فزونی، آفریدگارِ جهانِ موجودات مادی، پرهیزگار، از کجا این دین بِهی مزدیسنان بازآرایند، این دیوان پراکنده موی از تخمه خشم را با چه افزاری زنند؟

۲. ای آفریدگار، مرا مرگ ده و بازماندگان مرا به بختِ خوش [؟] مرگ ده تا آنان در آن زمانه هراسناک زندگی نکنند؛ زندگی راست ده، تا آنان بی خدایی و راه دوزخ مهیا نکنند».

۳. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، طبق نشانه های شهریاری سیاه آن مردمانی که از نژاد خشم اند، از سرزمین های

سلمِ شیطان شیدسپیک (Šētāspīk [ ] شیدسپی) پدید آیند که کرسانی است».

«ماه ونداد (Māhvindāt) گفت که آنها رومیانند و روشن (Rōšn) (۲) گفت که آنها سلاح سرخ و درفش سرخ و کلاه سرخ دارند».(۳)

۴. ای زرتشت سپیتمان، هنگامی که حرکت آنان شروع شود، چون بیایند، این اتفاق رخ دهد که خورشید به عنوان نشانه تیره شود و در ماه رنگ های مختلفی دیده شوند؛ که در

۱- . «پدشخوارگر» سرزمین مازندران است و جایی است که به وسیله تورانیان غصب شد اما منوچهر آن را پس گرفت و بار دیگر ضمیمه ایران شهر کرد (نگاه کنید به: بندهش، ص۱۳۹. مینوی خرد، پرسش ۲۶، بندهای ۴۱.٪۲۶). در اوستا از پدشخوارگر نامی به میان نیامده است. در متن های زند واژه اوستایی – varəna، که ناحیه ای از گیلان بوده است، به پدشخوارگر تفسیر شده است.

۲- . ماه ونداد و روشن نام دو تن از مفسران متن های پهلوی است.

۳- . اشاره های این بند ظاهراً دربرگیرنده قیام هایی مانند ابومسلمیان، خرم دینان باشد. متن زراتشت نامه و پازند نیز توضیح بیشتری دربرندارد. در زراتشت نامه (بیت ۱۴۴۹/۱۴۴۶) آمده است: چو آید به گیتی نشان سیاه دگرگون شود ساز و آیین و راه برآید همه کامه دیو خشم از آن ترک بی رحمت تنگ چشم بدانگه بیاید سپاهی ز روم بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم اَبا جامه سرخ و با سرخ زین یکایک به کردارِ دیو لعین و در متن پازند (ص۳۴۵) آمده: «پس از این نشان سیاه جامگان خشم تخمگان، پادشاهی دوال کستیان، ترکان سلم دهان، دروج شیدسپی کلیسایی هجوم آورند (متن: andar dvārand). زند بهمن یسن، ص۳۷، یادداشت ۵۸

جهان مِهی (از) زیرین ترین ظلمت آید؛ که در آسمان نشانه های گوناگونی پدیدار شود؛ که زمین لرزه بسیار رخ دهد و بادی سخت تر آید؛ که در جهان تنگی و نیاز و دشواری فزون شود و تیر [عطارد] و هرمزد [مشتری] شهریاری را بر امور بد صدبار، هزاربار و ده هزاربار سامان بخشند.

۵. شیطان شیدسپی که «کرسانی» است، درفش سرخ دارد و با حرکت ایشان بسیاری به روستاهای ایرآن که من، اورمزد، آفریدم تا ساحل ارنگ (Arang)(۱) بتازند. بعضی گفته اند: «تا رود فرات» تا ناحیه مسکونی یونانیان در آسورستان (Asūristan) موجبات گزارش کردار یونانیان فراهم آید و ناحیه مسکونی آسوری به این معناست که آنها مردمان آسوری و تمام اقامت گاه های

آنان را بزنند. بعضی گفته اند: «پناهگاه دیوان».

آنها بدین شیوه بکشند.

۶. کسانی از تخمه خشم، صدگانه، هزارگانه و ده هزارگانه

بازگردند. درفش ها، نشانه ها و سپاه بی شمار این دیوان با موی پراکنده به این روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم برسند.

۷. و سپاه بزرگ تا دوردست، دشمنِ گسترده است: ترکان و هیونان سرخ که درفش های برافراشته دارند، زیرا درفش ها را به تعداد بسیار علیه روستاهای ایرآن که من، اورمزد آفریدم، (چنان انبوه) بالا گیرند که هم چون یال اسب بایستد.

۸. ترکان چرمین کمربند، رومیان، شیدسپی که کرسانی است با گام های

هماهنگ به جلو تازند و سه بار در سه مکان نبردی بزرگ درگیرد، ای زرتشت سپیتمان.

۹. نخستین بار در پادشاهی کیکاووس (Kai kāus) رخ دهد، هنگامی که دفع این دیوان با کمک امشاسپندان صورت پذیرد و بار دوم هنگامی است که تو ای زرتشت سپیتمان دین پذیری و همپرسی کنی و هنگامی که گشتاسب شاه و ارجاسب خشم زاده، در کارزاری برای دین در «سپید بیشه» با هم رویارو شوند، بعضی گفته اند: «در فارس [پارس]». سومین بار، ای زرتشت سپیتمان هنگامی رخ دهد که هزاره تو به پایان رسد. هنگامی که هر سه، ترک و تازی و رومی در این مکان گرد آیند. بعضی گفته اند:

«دشتِ نشانه».(۲)

۱۰. همه روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم از مالکیت آنان به پدشخوارگر رسد. بعضی گفته اند که آذر گُشنسپ (Gušnasp)(۳) در دریاچه چیچَست (Čēčast)است که ژرف و بی دیو، با آب گرم است؛ آنچنان که پیداست، در آن جا است.

بعضی «بر آب» گفته اند (در مکان پر آب).

آتورک (Āturak [آدورگ])(۴) گفت که کردان (Kurdān) بودند که بدین طریق به روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم از جانب این مردمان خشم تخمه هجوم بردند، ای

۱- . ارنگ و «وِه Weh» نام دو رود افسانه ای است که در دوره های جدید اولی را بیشتر بر «اروند» و دومی را بر «سند» اطلاق کرده اند. این دو رود نزد ایرانیان مقدس شمرده می شدند و گمان بر این بود که در سرزمین ایرانویج جاری بوده اند. بعدها، در دوره ساسانیان، ایرانیان نام این دو رود را بر دجله و سند نهادند و دجله را اروند یا ارنگ (اوستا: ranghā) و سند را وه (پهلوی: weh، dāītī و weh dāītī، اوستا: dāitayā) رود خواندند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: وهرود و ارنگ، ترجمه منشی زاده، صفحات متعدد؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۱۵، یادداشت ۵.

۲- . واژه پهلوی چنین خوانده می شود. «دشت نشانه» چیست و کجاست، دانسته نیست. انکلساریا nihawandag (= نهاوند) خوانده و هدایت احتمال داده است که منظور فتح الفتوح است. نگاه کنید به: زند وهومن یسن، ص۵۵، یادداشت ۱، و ص۵۷، یادداشت ۷. در روایات داراب هرمزدیار (۲/۹۳) آمده است: «... و از هیشم کشندگان و خارزمی و کرکی و فرنک و رومی و دول کشتی سه بار جنگ بزرگ و کارزار کنند کز آن یکی به سپید و یکی لاجورد و یکی به دست نشانی باشد که به ور سه تخمه باشد...». نیز نگاه کنید به: نجات بخشی در ادیان، ص۸۷، یادداشت ۵۷.

۳- . آذرگشنسپ، پهلوی، ādur gušnasp، دومین آتشکده مهم دوره ساسانیان، که ویژه سپاهیان بوده و محل آن را در آذربایجان نوشته اند. درباره این آتش در بندهش (بهار، ص۹۱) آمده: «آذرگشنسپ تا پادشایی کی خسرو بدان آیین پاسبانی جهان می کرد. چون کی خسرو بتکده (کنار دریای چیچست) را همی کند، بر یالِ اسبِ (کی خسرو) نشست و تیرگی و تاریکی را از میان بُرد و (جهان را) روشن بکرد. تا بتکده ویران شد، به همان جای بر فراز اَسنَوند (کوه)، آتشگاهی نشانده شد. بدان سبب (آن را) گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشانده شد». گشنسپ به معنای دارنده اسب نر است. این واژه در پارسی و پهلوی به صورت گشسب و گشنسپ هر دو آمده است.

۴- . آدورگ یا آتورک نام یکی از مفسران متون پهلوی است.

زرتشت سپیتمان، طوری که این مردمان تا پدشخوارگر و پارس و نزد غارنشین، کوه نشین و دریانشین و حتی جنگل نشین آیند(؟)

۱۱. زیرا اگر بخواهد زندگی او نجات دهد، آن گاه زن و فرزند و مال مهم نماند». در اینجا زرتشت گفت: «ای آفریدگار، مرا مرگ ده و بازماندگان مرا با بخت خوش]؟] مرگ ده تا آنها در آن زمانه هراسناک نزیند، زیرا در آن روزی که (ده) سده زمستان از هزاره زرتشت به پایان رسد، موقعی است که دیگر چیزی از این هزاره نباشد که دُروند (نَه) بُوَد».

۱۲. زرتشت از اورمزد پرسید: «ای اورمزد، مینوی فزونی، آفریدگار جهانِ موجوداتِ مادی، آفریدگار راستکار، اگر آنان چنین بی شمارند با چه ابزاری می توانند نابود شوند؟».

۱۳. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، هنگامی که دیوان پراکنده موی از تخمه خشم در ناحیه خراسان پدیدار شوند، نخست نشانه سیاهی ظاهر شود و هوشیتر (Hušētar [هوشیدر، اوشیدر])، پسر زرتشت، در دریاچه فرزدان (Frazdān)زاده شود. بعضی گفته اند: «در دریاچه کیانسه (Kayanseh)». بعضی گفته اند: «در کاوولستان(Kāvulistān [کابلستان])».

۱۴. ای زرتشت سپیتمان، او در سی سالگی،

با من اورمزد، همپرسی کند.

«در ناحیه چینستان (Čēnistān) گفته اند»،

بعضی گفته اند: «در هندوستان» یک کی(Kai) زاده شود. پدر این «کی» از تخمه کیانیان باشد. او به یاری هوشیدر به هندوستان رود. در صدسالگی او را میل به زنان باشد و از او «کی» دین به نام وهرام ورجاوند (Vahrām i Varčāvand [بهرام ورجاوند]) به وجود آید.

بعضی گفته اند:

«شاهپور (Šāhpuhr [شاپور])».

۱۵. در شبی که «کی» زاده شود، نشانه ای برای جهان ظاهر شود: ستاره ای از آسمان بیفتد؛ هنگامی که این «کی» زاده شود، ستاره نشانه ای دهد.

دات (Dāt [داد]) اورمزد(۱) گفته است که روز وات (Vāt [باد]) در ماه آبان پایانِ زندگی پدرِ آن «کی» باشد.

۱۶. او در میان کنیزان شهریار پرورش یابد، زنی شاه شود.

۱۷. هنگامی که این «کی» سی ساله شود – بعضی تاریخ را داده اند – سپاهیان گوناگون هندو و چینی با درفش های بی شمار آیند که درفش های برافراشته دارند، یعنی درفش ها را بالا گرفته اند، با درفش های افراشته، سلاح های

بالابرده. ای زرتشت سپیتمان، تا وه – روت (Vēh-rōt [بهرود، وه رود])(۲) به تازش بتازند. بعضی بومْ ([Bumb بوم]) ده گفته

اند تا حوالی ساحل بخارا (Buchāra [بهران]).

۱۸. هنگامی که ستاره هرمزد به اوج خود رسد و اناهیت (Anāhit[ناهید]) را فروفکند،

۱- . داداورمزد یا دات اورمزد، یکی از مفسران است.

۲- . برای وه رود یا بهرود نگاه کنید به: یادداشت ۱۴ همین فرگرد.

آن گاه شهریاری به «کی» رسد.

۱۹. بسیار بی شمارند، سپاه باهمت با درفش های آراسته.

بعضی گفته اند: «از سگستان (Sagistān [سیستان]) و پارس و خراسان».

بعضی گفته اند: «از دریاچه پدشخوارگر».

بعضی گفته اند: «از اریان (Aryān) و کوفستان (Kōfistān)».

بعضی گفته اند: «از تبرستان».

و از این ناحیه جوانی برگزیده ظهور خواهد کرد.

۲۰. درفش های

آراسته وجود دارد و سپاه پدشخوارگر بی شمارتر از مسلحان و سپاهیان و سپاه پادشاهی ایران است.

بعضی گویند: «آنها را که کرت (Kart [کرد]) و کریت (Karīt) و کرمانی نامند، پیداست که آنان با نیرویی واحد و درفشی واحد تعداد بسیاری از آدم ها را در ده های ایران بکشند».

۲۱. آن (مردم) خشم تخمه و سپاه فراخ شیدسپی که نام آنها «گرگ های دوپا» است و دیوان چرمین کمربند سه کارزار کنند: (یکی) در ساحل اروند، یکی در «سپید بیشه» و یکی در «دشتِ نشانه».

بعضی گفته اند: «در دریاچه سه تخمه».(۱)

بعضی گفته اند: «در مروِ درخشان».(۲)

بعضی گفته اند: «در پارس».

۲۲. برای حفاظت از روستاهای ایران از خراسان سپاه بی شمار با درفش های افراشته آید، یعنی آنها درفش از پوست ببر دارند و درفش های کاملا سپید دارند و با سپاه بی شمار تا اقامت گاه دیوان فروتازند و چنان بکشند که اگر ۱۰۰ زن

بعداً (فقط) یک مرد را ببینند، وی را بخواهند.

۲۳. ای زرتشت سپیتمان، هنگامی که زمان به پایان رسد، دشمنان بسان تنه درختی چنان نابود شوند که چون شب سرد زمستانی بدان رسد، در این شب تمام برگ ها نابود شود. آنان روستاهای ایران را که من، اورمزد، آفریده ام، دیگربار بیارایند.

۲۴. ای زرتشت سپیتمان، مینوی بد همراه با دیوان از تخمه ظلمانی خشم با گرز خونین (سخت) بتازد، برای حمایت و یاری دیوپرستان

از تخمه خشم شتابند.

۲۵. من، آفریدگار اورمزد آیم و (با من) ایزد نریوسنگ(۳) و سروش پرهیزگار(۴) به کنگ دژ (۵)(Kangdiz) که سیاوش درخشان ساخت تا به چهرومیان (Čitrakmiyān)، پسر گشتاسب،

۱- . منظور از دریاچه «سه تخمه»، دریاچه هامون است. سبب آن که آن را «سه تخمه» گفته اند، آن است که نطفه زردشت که سه پسر آینده او یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس از آن خواهند زاد، در این دریاچه نگهداری می شود.

۲- . مرو درخشــان، (پهلــوی: marw ī šēdān) در یادگــار زریران «مرو زردشــتان» (متن هــای پهلــوی، ص۳). در روایـات داراب هرمزدیار (۲/۹۳): مورشیدان (به جای «مرو شیدان»). منظور همان مرو شاه جهان یا مرو شایگان است.

۳- . نریوسنگ، اوستایی: – naniryō.sagha پهلوی: nēryōsang فارسـی نو: نرسه، نرسی، ایزدِ پیام آورِ اورمزد و یاری دهنده یلان و کیان است. او تخمه کیومرث را نیز می پاید. نریوسـنگ شاید به معنای «جلوه مرد» یا «جلوه مردمان» باشد. او یکی از مهم ترین پیام آوران هرمزد است (وندیداد ۱۹، بند ۳۴). نگاه کنید به: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۷۹، یادداشت ۱۶

۴- . سروش، اوستایی: – sraoša پهلوی: srōš، نماینده فرمانبرداری و اطاعت اورمزد است. کار اساسی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشـیدن بـدان است. او آدمیان را در شب می پاید و آنان را از دست دیوان نگه می دارد. دیوان از ترس او به دوزخ می گریزند. به صـفات دلیر، فرمانبردار، نیرومند، جنگاور، خوب رُسـته، پیروزمند، پیشـرفت دهنده جهان و سـرور جهان سـتوده می شود. پناه دهنده درمانـدگان است و در پرهیزگـاری از همه برتر است. شـبانه روز بـا دیوان بزرگ در جنگ است. او آموزگارِ دین است و در واپسـین روز به همراه مهر و رَشن کارهـای آدمیـان را می سـنجد و نخستین بـار شـاخه هـای سه تـایی، پنـج تایی، هفت تایی و نه تایی برسم را گسترده و گاهـان را خوانـده است. یشت یازدهم و یسـنه پنجاه و هفتم متعلق به سـروش است. وی در ادبیات پهلوی واپسـین امشاسـپند است و خشم که واپسـین کماله دیو است، در برابر او قرار دارد. سروش وی را در پایان عمر دوازده هزارساله جهان از میان برمی دارد. او پیوسته بر دست راست مهر حرکت می کند و در واپسین داوری همکار اوست. او حافظ آتش است و آتش بدو بازمی گردد.

۵- . درباره کنگ دژ نگاه کنید به: یادداشت ۵ فرگرد دوم.

فرّه کیانیان، بازآراینده راستینِ دین چنین گویند: «اینک پشوتن(۱) درخشان، برو به روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم و آتش و آب را بستا !»...

۲۶. ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار از قله نیک رود دائیتی(۲) به کنگ دژ رونـد که سیاوش درخشان ساخت و بانگ زننـد: «برو پشوتن درخشـان، چهرومیـان، این پسر گشتاسب [چهرومیـان گشتاسپان]، تو ای فره کیانیـان، تو بازآراینـده دینِ راستین، برو به سوی روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریده ام؛ دگربار سریر و شهریاری دین را برقرار ساز».

۲۷. آسـمانیان ظاهر شونـد و ۱۲ همـاست (Hōmāst) را بـا آب مطهر بـه جـا آرنــد و پشـوتن درخشـان بـا ۱۵۰ مرد پرهیزگــار که «شاگردان» پشوتن اند پیش آیند و جامه های پوست سمور سیاه... به تن دارند.

۲۸. به نـام «انـدیشه نیـک»، «گفتـار نیـک»، «کردار نیک» جلو رونـد، آتش و آب را سـتایند. هادخت بغان – یسن (۳) را خواننـد؛ مرا، اورمزد، همراه با امشاسپندان بستایند، آن گاه یک سوم دشمن نابود کنند. (۴)

۲۹. پشوتن درخشان با ۱۵۰ مرد که پوست سمور سیاه به تن دارند به سوی آتشی آیند که آن را فرّه مند با پیکر روشن نامند، آذرفرنبغِ پیروزمنـد را بر سـریر قـانونی نشاننـد (؟) و با جـدیت آیین پرسـتش به جا آورنـد. شاخه های برسم بگستراننـد و خرداد و مرداد یسن با کتاب آیینی نیرنگستانِ دینِ (راستین) انجام دهند و او یک سوم دشمن نابود سازند.

۳۰. پشوتن، پسر گشـتاسب به یاری آذرفرنبغ و آذرگشـنسپ و آذر برزین مهربه سوی بتکده بزرگ و اقامت گاه مینوی بد پیش رود. خشمِ دُروند با گُرز خونین و تمام دیوان و شـیاطینِ دروغِ بد تخمه «خشمْ» به ژرف ترین دوزخ اندازند. آن بتکده را پشوتن درخشان با جنگِ تن به تن نابود کند.

۳۱. و من، آفریـدگار اورمزد بـا امشاسـپندان به کوه هوگر(۵) آیم و به امشاسـپندان(۶) فرمـان دهم که آنهـا به تمام ایزدان آسـمان ها گویند: «پیش روید، به یاری پشوتن درخشان رسید!».

۳۲. و مهر(۷) دارنده دشت های پهناور و سروش دلیر و رَشن(۸) راست و بهرام(۹) زورمند و اشتاد(۱۰) پیروزمند و فرّه دین مزدیسنان، نیایش راستین، آراینده جهان به فرمان من، آفریدگار، به یاری و حمایت پشوتن درخشان آیند و دیوان ظلمانی تخمه تاریک را بزنند.

۳۳. مینوی بدِ دُروند به مهر دارنده دشت های پهناور بانگ زند: «بایست برای راستی، تو ای مهر دارنده دشت های

پهناور!».

۳۴. پس مهر دارنـده دشت هـای پهنـاور بانگ کَنَـد: «به مـدت ۹۰۰۰ سـال، تاکنون، پیمانی با او بسته شـده است، ضـحاک بـد دین و افراسیاب تورانی و اسکندر رومی و هر دیو پراکنده موی

۱- . درباره پشوتن نگاه کنید به: یادداشت ۴ فرگرد دوم.

۲- . دائیتی، اوستایی: – dāityā، نـام رودی افسانه ای است که در ایرانویـج (مرکز قوم آریا) جاری بوده است و نیز نام قله ای که پل

چینود بر فراز آن قرار دارد. این قله به بلندی هزار مرد است و در میان جهان قرار دارد و شاهینِ ترازوی ایزدِ رَشن بر آنِ تکیه دارد (نگاه کنید به: بندهش، بهار، ص ۴۱، ۷۵ و ۷۶).

۳- . بغان یسن، نام نسک چهاردهم از اوستای دوره ساسانی بوده است. از اشاره دین کرد می توان چنین دریافت که همه اوستای موجود بخشی از بغان یسن ساسانی است (نگاه کنید به: یشت ها، ج ۱، ص ۴).

۴- . بنابر اساطیر زردشتی، نقش اساسی نجات بخشان، پالودن جهان از بدی ها و آراستن آن به نیکی ها و پاکی هاست. از این رو جهان در پایان، از هر جهت به آغاز همانند است. در آغاز، اهریمن بر جهان مسلط نبود و وقتی به آفریدگان اورمزد حمله کرد، اورمزد با خواندن «اهونور» او را ناکار کرد و به تاریکی ها فرو افگَنْد، آن گاه که یک سوم اهونور را بخوانْد، اهریمن از بیم تن بگذشت. آن گاه که یک سوم دیگر را بخوانْد به زانو فرو افتاد و وقتی سومین بهره آن را خواند ناکار شد. آن چه از بند بیستم تا پایان این فصل عنوان شده قرینه ای است برای آن چه در آغاز روی داده. برای رویدادهای آغاز جهان و به ویژه خواندن اهونور و بازتاب اهریمن از شنیدن آن نگاه کنید به: بندهش، بخش اول و گزیده های زادسپرم، فرگرد نخست. زند بهمن یسن، ص ۴۳، یادداشت ۸۸

۵- . هوگر، اوستایی: – hukairya، بلندترین قله کوه هرئیتی (= البرز) است که بر فراز آن ایزد هوم برای مهر قربانی آورد و از همین قله است که رودخانه اردویسور جاری می شود و نیز جمشید ایزد ناهید را نیاز می فرستد.

۶- . امشاسپندان، اوستایی: – amaša.spanta ، بی مرگان مقدس، شش ایزد والای دین زردشتی هستند که به همراه اورمزد هفت تن می شوند و پاک ترین آفریدگان بشمارند. در اوستای گاهانی از امشاسپندان نامی برده نشده است. واژه هایی که بعدها بر این ایزدان اطلاق شده است، مفاهیم مجردی هستند که هر یک معرف یکی از جنبه های اورمزدند مثلاً «اردیبهشت» در آن جا به معنی «راستی» و بهمن «اندیشه نیک»، شهریور «شهریاری» و... که هر یک از اینها از صفات اورمزدند. در اوستای جدید، امشاسپندان نخستین آفریدگان اورمزدند که پیش از آفرینش آسمان و زمین و آب و گیاه آفریده شده اند. سه تن از اینان یعنی «بهمن»، «اردیبهشت» و «شهریور» مذکر و سه تن دیگر یعنی «اسفندارمذ»، «خرداد» و «امرداد» مؤنث اند. سه ایزد مرد در سوی راست اورمزد و سه ایزد زن در سمت چپ او قرار می گیرند. در متن های متأخر سروش نیز در ردیف امشاسپندان نام برده شده است (نگاه کنید به: بندهش، ص ۴۸٪۵۰).

۷- . مهر، اوستایی: – miθra، نام یکی از ایزدانِ توانای دین زردشتی است. در گاهان واژه «مهر» معنی «پیمان» می دهد، اما در اوستای نو ایزدی است که راستی و پیمانداری از ویژگی های اوست. وصف مشروح او در مهر یشت می آید و از خلال مطالب آن پیوستگی او با خورشید نیز احساس می شود یعنی مهر و خورشید غالباً در کنار یکدیگر حرکت می کنند. در متن های فارسی میانه او یکی از سه ایزدی است که داوری کارهای جهانیان را در روز پسین به عهده دارد. او به صفت «دارنده دشت های فراخ» توصیف می شود و دارای ده هزار گوش و ده هزار چشم است. نیز نگاه کنید به: نجات بخشی در ادیان، ص ۹۲٪۹۱.

۸- . رشن، اوستایی: – rašnu، پهلوی: rašn، نام ایزدی است که به همراه مهر و سروش کارهای بندگان را می سنجد به صفات: راست ترین، بلند، توانا و پاک ستوده می شود و به فریاد رسنده گله داران و براندازنده دزدان است. بنابر متن های میانه، مینوی راستی است. یشت دوازدهم به نام او «رشن یشت» گفته شده و ویژگی ها و صفات او را برشمرده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: هفت آسمان، شماره ۲۰، دانش نامه «رشن»، نگارنده.

۹- . بهرام، اوستایی: vərəθraγna، پهلوی: wahrām، اصلاً به معنی پیروزی و اصطلاحاً نام ایزدی است که یاری دهنده رزم آوران و درهم شکننده دروغ گویان است. آتش بهرام که مهم ترین آتش دین زردشتی است به او منسوب است. توصیف بهرام و کارهای او در یشت چهاردهم به تفصیل آمده است.

۱۰- . اشتاد، اوستایی: arštāt، پهلوی: aštād، در اوستا ایزدی مؤنث است که در کنار سروش ستوده می شود. او فزاینده و بالاننده جهان است و کار او این است که به همراه ایزد زامیاد روان را به ترازو می گذارد تا رشن کارهای او را بسنجد. اشتاد اصلاً به معنی

راستی و درستی است و «راهنمودارِ مینوان و جهانیان است». (نگاه کنید به: بندهش، ص۱۱۶٪۱۱۷)

چرمین کمربند ۱۰۰۰ سال بیش از آن که پیمان شده بود، فرمانروایی کرده اند».

۳۵. مینوی بـد دُرونـد هنگامی که این شـنَوَد، گیج شود. مهر دارنده دشت های پهناور، خشم خونین گرز را بزند. آن مینوی بدِ دُروند، ناتوان تلوتلو خورد و با زاد و رود بد تخمه به ظلمت و تاریکی دوزخ رَوَد.

۳۶. و مهر دارنـده دشت هـای پهناور به پشوتن بانگ زنـد: «بتکـده و اقامت گاه دیوان بزن و نابود کن! به روسـتاهای ایران رو! دگربار سریر و شهریاری دین بر دُروندان برقرار ساز! هنگامی که تو را بینند، (از حرکت خود) دست کشند».

۳۷. و پشوتن درخشان و آذرفرنبغ و آذر برزین مهرِ پیروزمند(۱) پیش رود، آن شیطان دروغِ پُر نیرو بزنَد، نیروی او نابود سازد.

شاخه های برسم بگسترانند، ۱۲ هماست به جای آورند. مرا، اورمزد، با امشاسپندان بستایند. این است آن چه از پیش گویم.

۳۸. پشوتن درخشان به روسـتاهای ایران که من، اورمزد، آفریـدم رود، به بهرودِ تندروان. هنگامی که دُروندان او را ببینند، آن تاریکی تخمگان، آن ناشایستان (از حرکت خود) دست کشند.

۳۹. و آن پیروزمنـد، گمـارده بـا سـریر رئیس مؤبـدان و سـریر حکم دین راسـتین، دگربـار روسـتاهای ایران را بیارایـد که من، اورمزد، آفریدم. آز و خشم، شهوت و رشک و دُروندی از جهان محو شود.

۴۰. پشوتن درخشان چنین گفت: عصر گرگ زمان به سر آید و بره [میش] زمان فرا رسد. و آذرفرنبغ و آذرگشنسب و آذر برزین مهر دوباره در جای خویش نشانده شوند و چوب و بوی خوش طبق رسم و آیین دهند و مینوی بد با دیوان بد تخمه گیج و آشفته گردد.

۴۱. پشوتن درخشـان چنین گویـد: «نـابود بـاد دیوان و مینوی دروغ و پلیـدی! نـابود بـاد دیوان تاریـک تخمه! شـاه اورمزد، دانـاترین با امشاسپندان، شهریاران خوب، نیک اندیشان

و پرهیزگاران، مؤثران، نیک آرایندگان، بخشایندگان و راست کرداران افزوده باد! سریر و شهریاری دین (او را) باد».

۴۲. پشوتن درخشان پیش آید. با ۱۵۰ مرد پیش آید که «شاگرد»اند و پوست سـمور سیاه به تن دارند. آنان جای خاص خویش، سریر و شهریاری دین را مالک شوند».

۴۳. اورمزد به او، به زرتشت سپیتمان گفت: «این است آن چه پیش گویم». هنگامی که هزاره زرتشت به پایان رسد.

۴۴. درباره هوشیدر پیداست که او پس از ۸۰۰ سال (از هزاره) زاده شود. در سی سالگی

با

۱- . در یـادداشت ۱۶ درباره آذرگشـنسپ توضـیحاتی داده شد، و اینک توضـیح درباره آذرفرنبغ و آذربرزین مهر: [آذرفرنبغ] پهلوی: ādur farrōbay، برترین آتشـکده دوره ساسانیـان که از آنِ موبـدان و اشـراف بوده است. بنـا به روایات برجای مانـده، در اعصار

کهن در خوارزم بود و سپس در فارس جای داده شد. فرنبغ یا فروباگ به معنای دارنده فرّ ایزدی است. در پارسی به صورت آذرفرنبغ، آذرخره، آذرخراد، آذرخرداد و آذرخرین آمـده است. آذربُرزین مهر، پهلـوی: ādur burzēn mihr، سومین آتشکده مهم دوره ساسانیان و از آن تولیدکننـدگان کشاورز بوده است. در دوره ساسانیان در خراسان جای داشـته است. بُرزین مهر به معنای مهر بلندپایه است. جالب توجه ارتباط مهر است با دهقانان و تولیدکنندگان. اگر به صفت معروف مهر، دارای چراگاه های فراخ، نیز توجه کنیم، از این دو امر به خوبی اهمیت مهر به عنوان ایزد طبقه تولیدکنندگان و کشاورزان روشن می شود (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۱۶). در بخشـی از بندهش (بهار، ص۹۰-۹۱) دربـاره این سه آمـده: «این سه آتش را، (که عبـارت)انـد (از) آذرفَرنَبغ، گُشـنَسپ و بُرزین مهر، هرمزد در آغاز آفرینش، چون سه فَرّه، به پاسبانی جهان فراز آفریـد. بـدان تن، فَرّه منـدانه، همی در جهان اند.... جم اندرشاهی [خود] همه کاری را بیشتر به یاری این هر سه آتش بهتر همی کرد و آذرخره را به دادگاه (آتشـکده)، به خره اومنـد کوه (= فرهمنـدکوه)، به خوارزم نشانیـد. هنگامی که جم را ببریدنـد، فرّه جمشـید را از دست ضـحاک، آذرخره رهایی بخشـید. اندرشاهی گشـتاسب شاه، شاه چنان چه در دین آمـده است، از خوارزم به روشن کوه کاریان نشاندنـد، همان گونه که اکنون نیز آن جا است. آذرگشـنسپ تا شاهی کی خسـرو، [بدان آیین، پاسداری جهان همی] کرد. چون کی خسـرو بتکده را همی کَند، بر یال اسب [او] نشست و تیرگی و تاریکی را نابود کرد و روشـنی آورد. چون بتکـده کنـده شد، [کی خسـرو] به همان جای، بر اسـنوند [کوه]، آتشـگاهی فراز نشانید. بدان روی [آن را] گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشسته بود. آذربُرزین مهر تا پادشایی گشتاسپ شاه به همان گونه در جهان می وزید، پاسبانی می کرد. چـون انـوشه روان زردشـت دین آورد و برای رواج بخشـیدنِ دین و بی گمـان کردنِ گشـتاسپ و فرزنـدان (وی، تـا) به دین ایزدان ایسـتند، بس چیز به آشـکارگی نمـود و کرد، گشـتاسپ (این آتش را) به کوه ریونـد، که (آن را) پشـته گشتاسـپان خوانـند، به دادگاه نشانید. این هر سه آذر آتش بهرام اند و همه را تن همان آتش گیتی است...» (و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۶ فرگرد دوم).

من، اورمزد، همپرسی کند و دین را پذیرد.

۴۵. هنگامی که او از همپرسی بازآید، به خورشید تیز اسب بانگ زند که بایست.

۴۶. خورشید تیز اسب ده روز و ده شب ایستد و هنگامی که این رخ دهد، تمام مردم دنیا به دینِ بهی مزدیسنان ایستند.

۴۷. مهر دارنده دشت های پهناور به هوشیدر، پسر زرتشت بانگ کند: «هوشیدر، تو آراینده دینِ راستین به خورشید تیز اسب بانگ کن: «برخیز، چون تاریکی در کشور ارزه است!»

۴۸. و پسر زرتشت، هوشیدر، به خورشید تیز اسب بانگ کند: «برخیز!»

۴۹. خورشید تیز اسب شکوهمند حرکت کند و تمام مردمان به دینِ بهی مزدیسنان ایمان آورند.

۵۰. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، این است آن چه پیش گویم که این آفرینش دگربار به هستی خویش بازگردد».

۵۱. و هنگامی که پایان هزاره نزدیک است، پشوتن، پسر گشتاسپ به پیدایی آید با فرّه پیروزمند کیانیان ظاهر شود، (اما) آن دشمن که به دروغ فراز نشیند، هم چون ترکان، تازیان و رومیان و مردمان بد ایرانی، (همزمان) با ستمگری و بی پروایی و دشمنی شهریاری بتازند و آتش را خاموش کنند و به دین آسیب رسانند. آنهایی که به دلخواه و یا بی دلخواه بتازند، هر دو قانون و دین را بزنند تا پایان دین فرا رسد.

۵۲. و پس از آن، هنگامی که هزاره هوشیدرماه آید، آفرینش بر اثر هوشیدرماه بهتر به جریان افتد و نیرومندتر باشد و او شیطان دروغ را که سینه آز است، فرو زَنَد و پشوتن، پسر گشتاسب، همچنان داور و حکم دهنده

در جهان باشد.

۵۳. و در این هزاره که به هوشیدرماه تعلق دارد، مردمان چنان در درمانگری باتجربه باشند و در این زمینه، چنان (ماهرانه) دارو و درمان به کار برند و مهیا کنند که حتی اگر به مرگ عادی نزدیک باشند، نمیرند، هر چند

آنها را با شمشیر و کارد بزنند و بکشند.

۵۴. پس از آن چون از بی دین پاداش مرسوم را خواهند، به دلیل بدی بی دینی آن را ندهند.

۵۵. اهریمن از کین برخیزد و در جهت دماوند، جایی که بیوَرَسپ [Bēvarasp بیوراسپ / ضحاک](۱) است، بانگ زند: «اکنون ۹۰۰۰)

سال) سپری شده است، فریدون(۲) (دیگر) زنده نیست. چرا تو برنخیزی، حتی هنگامی که بندهایت گسسته نیستند زیرا این دنیا (اکنون) پر از مردم است و آنها را از دژی [ورجمکرد] که جمشید(۳) ساخته است، برآورده اند.

۵۶. سپس اهریمن این را به همین شیوه بانگ زند. ضحاک از فرط ترس، از ترس آن که

۱- . ضحاک، پهلوی: azdahāg، اوستا: aži-dahāka، فارسی: اژدها و ضحاک. جزء نخستین واژه اوستایی به معنای افعی و اژدها است و جزء دوم نام خاص است. در اوستا، اژی دهاک اژدهایی است سه کله، سه پوزه و شش چشم که می خواهد جهان را از مردمان تهی کند. و ظاهراً تا حدی این کار را نیز انجام می دهد و بر زمین چیره می شود. اما فریدون سرانجام بر او می شورد، با وی نبرد می کند و از میانش برمی دارد (یشت ۵/ ۳۳- ۳۵). اژی دهاک با آذر هرمزد آفریده نیز در به دست آوردن فرّه می جنگد و در آن نبرد نیز شکست می خورد. آن چه مسلم است این است که از اژی دهاک در اوستا به عنوان شاه ذکری نرفته است. بلکه از او به عنوان اژدهایی که به نابود کردن مردم و آن چه بر زمین است سخن به میان آمده و به عنوان قوی ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی آفریده یاد شده است (یشت ۵/ ۳۳- ۳۵). البته این اژدهای اوستایی قادر است مانند مردم ایزدان را نیایش کند، برای آنها بسیاری اسب و گاو و گوسفند قربانی کند و از ایشان پیروزی در نبرد را بخواهد، ولی در اوستای موجود سخنی از نشستن او به جای جمشید نیست و حتی سخنی از این نیست که او فرمانروای جهان بوده و فریدون سلطنت را از دست او به در آورده است. می توان گمان برد که ضحاک در اوستا دقیقاً اژدهای مخوفی است که مانند برابر خود در وداها، ویشوه روپه (višvarūpa) سه سر، گاوها را می دزدد و شاهان و پهلوانان با این اژدهاکشی کار ویژه خود، یعنی برکت بخشی را انجام می دهند. اما در ادبیات پهلوی او مردی است تازی که به ایران می تازد، بر جمشید فائق می شود و پس از یک هزار سال سلطنت بد، سرانجام از فریدون شکست می خورد و به دست وی در کوه دنباوند (دماوند) زندانی می شود و در پایان جهان از بند رها می گردد و به نابودی جهان دست می برد و آن گاه، کرشاسب او را از میان برمی دارد. او در ادبیات پهلوی دارای لقب bēwarasp، بیوراسب، می شود، به معنای دارنده ده هزار اسب. نکته جالب توجه درباره ضحاک در ادبیات پهلوی و فارسی این است که او پس از سلطنت دراز خود، در زندان دماوند، در واقع عمری تا پایان جهان می یابد و این امر او را پرعمرترین فرد در اساطیر ما می سازد. به گفته استاد بهار: آیا این امر، به بیانی دیگر، گویای پوچی و بیهودگی ابدیت زندگی برای انسان نیست؟ در نوشته های پارسی و عربی ما گاه با ضحاکی دیگر نیز روبرو می شویم که از او در شاهنامه خبری نیست. این ضحاکی است که با رسیدن به فرمانروایی و از میان برداشتن جمشید، خانه ها را از مالکان آنها بازمی ستاند و ظاهراً اموال و زنان را نیز از آنِ عموم می شمارد (آثار الباقیه، ص۲۹۳). محتملاً- می توان انگاشت که از دوره ادبیات پهلوی، شخصیت کهنِ نیم اسطوره ای - نیم تاریخی دیگری با شخصیت اژدهاگونه ضحاک، که همه اساطیری است، درمی آمیزد و ضحاکی ماردوش - بازمانده اژی دهاک سه سر - و پادشاه پدید می آید. ممکن است آن شخصیت شاهانه که خواسته و زن را از آنِ همه می شمارد، معرف قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۰٪۱۹۱، یادداشت ۷

۲- . فریدون، پهلوی: frēdōn، اوستا: - θraētaona، با معنایی که روشن نیست. در اوستا اشاره به فریدون اندک است. او پسر - āθwya است که دومین کس بود که گیاه هوم را برفشرد تا عصاره آن در آیین های دینی نوشیده شود (یسنه ۹، بند ۷- ۸). او کسی است که بر اژی دهاک غالب می شود و دو زن او را از وی می رباید (یشت ۵، بند ۳۳- ۳۵). فریدون فرّشاهی را که به پیکر مرغِ وارَغْنَه از جمشید جدا شده بود، به دست می آورد. (یشت ۱۹، بند ۳۶) در دین کرد درباره علت این که فریدون ضحاک را نکشت و وی را در بند کرد چنین آمده است: «درباره غلبه فریدون [بر] ضحاک. برای میراندنِ [ضحاک]، گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که او را مَشکاف که ضحاک است، زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مورِ گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ». ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۱٪۱۹۲

۳- . درباره ورجمکرد نگاه کنید به: یادداشت ۴۵ فرگرد اول.

مباد فریدون مثالی به پیکر فریدون برخیزد، نخست (بندها) نگسلد تا بی دین این بندها و زنجیرها از پیکر او بگسلد.

۵۷. پس زور ضحاک افزون شود، بند از پیکر بگسلد، شروع به حمله کند و در جای آن بی دین را ببلعد، در تازش خود در جهان گناه کند، بله، گناهانِ بی شمارِ

گران. یک سوم از مردم و ستوران و مواشی و آفریدگان دیگر اورمزد را ببلعد و آب و آتش و گیاهان را نابود کنند، چیزی که گناهی گران است.

۵۸. پس از آن آب و آتش و گیاه نزد شاه اورمزد شکوه و چنین گله کنند: «فریدون را (دیگربار) زنده کن، باشد که ضحاک را در بند کند و او را بکشد، زیرا اگر تو، اورمزد، اگر تو این نکنی، آن گاه (به هیچوجه) ما نمی توانیم

در جهان مادی باشیم». و آتش گوید: «نمی توانم شعله کشم». و آب گوید: «نمی توانم روان شوم».

۵۹. پس از آن من، آفریدگار اورمزد، سروش و ایزد نریوسنگ را گویم: «تن کرشاسپ سامان

(Saman Keršāsp [گرشاسب سام])(۱) را طوری تکان دهند که برخیزد».

۶۰. و پس از آن سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسب روند، سه بار

بانگ زنند، چهارمین بار سام با پیروزمندی برخیزد و به مقابله با ضحاک رود.

۶۱. و او سخن او نشنود و گرز پیروزمند به سر او خورد، او را بزند و بکشد.

آن گاه ستمگری و دشمنی از جهان برود و به مدت ۱۰۰۰ سال دگرباره آغاز (جهان را) برقرار سازم.

۶۲. سپس سوشیانس (Saošyant) آفرینش را دگرباره پاک کند، رستاخیز و تن پسین بیایند.

۱- . گرشاسپ، پهلوی: karsāsp، karišasp، اوستا: – kərəsāspa، فارسی: گرشاسپ، از پهلوانان اوستایی است که ظاهراً، در شاهنامه، بسیاری از افسانه های مربوط به او و عظمت شخصیتش جذب رستم شده است. او پسر ثریته – θrita است و از خاندان – sāma. در ادبیات پهلوی گاه او را سام خوانند، ولی در ادبیات فارسی، این لقب خانوادگی، خود به صورت شخصیت مستقل درآمده است و پدر زال سام خوانده شده است. در اوستا، کرشاسپ اژدهای شاخدار را می کشد؛ اژدهایی که اسب ها و مردمان را می اوبارید (یسنه، های نهم). او گندرو (پهلوی: gandarw، اوستا: gandarəwa) زرین پاشنه و هیدسپ (پهلوی: hīdasp، اوستا: – hītāspa) زرین تاج را که نخستین ایشان دیوی است و دیگری قاتل برادر او است، می کشد و نیز سناویذک شاخدار را (یشت پنجم، بندهای ۳۷ تا ۳۹؛ یشت نوزدهم، بندهای ۴۰/۴۴؛ یشت پانزدهم، بند ۲۶ تا ۲۹). در وندیداد، فرگرد نخستین، بند دهم آمده است که هفتمین جایی را که هرمزد آفرید، وئه کرته (اوستا: – vaēkərəta= کابل) بدسایه بود، و آن گاه به دشمنی با آن، اهریمن پری خنثیتی (اوستا: – xnaθaitī) را آفرید که به کرشاسپ پیوست. «آن گاه، من که هرمزدم، هفتم از جای ها و روستاها، کابل بدسایه را برتر فراز آفریدم. اهریمن به پتیارگی، بر آن پُرمرگی را فراز آفرید. آن پری کامگی (= بت پرستی) که کرشاسپ را

همراهی کرد». ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۳۹، یادداشت ۱ گرشاسپ سومین مردی است که بنا بر روایات، هوم را فشرده و در ازای این کار نیک، دو پسر به او عطا شده است به نام اورواخشید و گرشاسپ. وی به صفت نرمنش و مجعد موی ستوده شده است (یسنا ۹، بند ۱۰ به بعد). گرشاسپ در متون پهلوی یکی از جاویدانان به شمار رفته است.

بخش دوم: زند بهمن یسن

ستایش دادار اورمزدِ نیک افزاینده رایومندِ (= باشکوه)

فره مند و امشاسپندان را. آفرین (= ستایش)

بهدینِ پاک مزدیسنان را. تندرستی و دیرزیستی و کامیابی برای او که این را می نویسم.

۱

۱. از ستودگر [نسک] چنین پیداست که: زردشت از اورمزد بی مرگی خواست. ۲. پس اورمزد خردِ همه آگاه (= خرد اورمزدی) را به زردشت نمود (= نشان داد). ۳. و با آن درختِ یک ریشه ای دید که در آن چهار شاخه

بود، یکی زرین، یکی سیمین یکی پولادین، یکی آهنِ برآمیخته. ۴. آن گاه پنداشت که در خواب دیده است. ۵. هنگامی که از خواب بیدار شد، زردشت به او (= اورمزد) گفت که: «ای خدای مینویان و جهانیان! به من نشان دهید که درخت یک ریشه ای که دیدم، که چهار شاخه بدان بود [چیست]؟». ۶. اورمزد به زردشتِ سپیتمان گفت که: «آن درخت یک ریشه ای که دیدی، آن جهان است که من اورمزد آفریدم. ۷. آن چهار شاخه، آن چهار زمان است که رَسَدْ. ۸. آن که زرین است، پادشاهی گشتاسپ شاه(۱) است، هنگامی که من تو را [برای] دین دیدار کنم و گشتاسپ شاه دین بپذیرد(۲) و کالبدِ دیوان بشکند و دیوان از آشکارگی به گریز و نهان روشی(۳) ایستند (= زردشت قالب مادی دیوان را در

۱- گشتاسپ، پهلوی: wištāsp، اوستا: - vīštāspa، به معنای دارنده اسبِ آماده. در گاهان زردشت از وی یاد شده است و برمیآید که شخصیتی تاریخی بوده است. بنا به یشتها، او از خاندان نوذریان است (یشت ۵، بند ۹۸) و به دین زردشت میگرود (یشت ۵، ۱۰۵٪۶). او کسی است که با نیرومندی برای گسترش دین میکوشد (یشت ۱۳، بند ۹۹٪۱۰۰). ضمناً نسکی مستقل به نام او در ستایش او موجود بوده که در آن از زندگی و صفات وی یاد شده بوده است (دینکرد مدن، ص۶۸۶). در یادگار زریران (بخش ۱۸) نیز از او و خاندانش و نبرد وی در راه دین بهی یاد شده است. مهرداد بهار درباره وی مینویسد: «ظاهراً برمیآید که در ایران دو سنت داستانی درباره گشتاسپ وجود داشته است: یکی سنتی است که موبدان زردشتی حافظ و ناقل آن بودهاند و بنا بر آن او شاهی نیرومند و دادگستر بوده است. روایت دوم به ظاهر متعلق به مردم بوده است که در شاهنامه منعکس است و بر اساس آن گشتاسپ نه چندان عادل که ستمگر بوده است. او مردی حسود، خودخواه و نیرنگ باز بود و در برابر تورانیان قادر به دفاع از میهن نبود و فرزند خود، اسفندیار، را آگاهانه به کشتن داد و سعی داشت پهلوان نامی ایران، رستم، را با تحقیر و توهین، دست بسته به دربار خود احضار کند. در مجموع، داستان گشتاسپ در شاهنامه یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است». پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۶ یادداشت ۲۹

۲- در زمان سلطنت گشتاسپ، زرتشت به دربار او رفته و بنا بر روایات، اوستایی که بر روی ۱۲ هزار پوست گاو به خط طلایی نوشته شده بود عرضه داشت. گشتاسپ به دین زرتشت گروید و آتشکدههایی بنا نهاد. این اتفاق در سیامین سال سلطنت گشتاسپ رخ میدهد و چهارمین هزاره آغاز میگردد. زند وهومن یسن، هدایت، ص۳۰، یادداشت ۶

۳- «نهان روشی» به معنی «زندگی مخفی داشتن» است. بنابر اسطورههای زردشتی، پیش از زردشت، دیوان به شکل آدمی بر زمین راه

میرفتند. اما زردشت پس از پیامبری آنان را از زمین بیرون کرد و ناچار به زیرزمین گریختند و در آنجا نهانی به زندگی ادامه دادند. در یسن نهم، بند ۱۵ آمده است: «تو ای زردشت! همه دیوان را به زیرزمین نهان کردی [دیوهایی] که پیش از این به شکل آدمی بر این زمین میرفتند...». آقای هدایت «روش نهانی» آورده و در توضیح مینویسد: «یعنی مخفی شدن به صورت آدمی یا جانوران. دارمستتر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت میکند: «به شکل مخصوص دیوان و نه آدمیان، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر به خود میگیرند». سپس از شرح پهلوی نقل میکند: «آنهایی که قادر به نامریی کردن کالبد خود میباشند. او (زردشت) کالبدشان را شکست، آنهایی که نمیتوانستند نامریی شوند خودشان را شکست (نابود کرد). شکستن کالبد عبارت از این است که از این لحظه به بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمیتوانند آزار برسانند. چنانکه کنون که به شکل جانوران و آدمیان میباشند، نمیتوانند زیان برسانند». در کارنامه اردشیر پایکان (در نخستین – ۶) نهان روشی در مورد ساسان به کار رفته است. (زند وهومن یسن، هدایت، ص ۳۰، یادداشت ۷)

هم شکند و اینان از آن پس در نظرِ آدمیان آشکار نباشند و زندگی مخفیانه را آغاز کنند). ۹. آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر، پادشاه کیانی است. ۱۰. آن که پولادین است، پادشاهی انوشروان خسرو قبادان (= خسرو پسر قباد) است. ۱۱. و آن آهنِ برآمیخته، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بدِ دیوانِ گشاده موی(۱) خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم) است [در] هنگامی که سده دهم تو سر بود. (= به پایان رسد) (۲)

۲

۱. در زندِ بهمن یسن، خرداد یسن، اشتاد یسن(۳) پیداست که یک بار

گجسته (= ملعون)

مزدک بامدادان،(۴) دشمن دین، [برای] دشمن کردن ایشان (مردمان) با دینِ ایزدان، به پیدایی آمد. ۲. آن انوشروان خسرو قبادان، خسرو پسرِ ماهونداد، نیوشاپور پسرِ دادار اورمزد، دستورِ آذربایجان و آذرفرنبغِ بی دروغ و آذرباد، آذرمهر و بخت آفرید را به پیش خواست. (۵) ۳. و از ایشان پیمان خواست که: «این یسن ها را پنهان مدارید، جز به پیوند خویش زند میاموزید». ۴. ایشان در آن باره با خسرو پیمان کردند.

۳

۱. در زند بهمن یسن پیداست(۶) که: زردشت دیگربار از اورمزد بی مرگی خواست، ۲. و گفت که: «زردشتم ای دادار! میان این آفریدگان تو، پرهیزگارتر و کاری ترم، اگر مرا بی مرگ کنی، چون «ون جد بیش»، «گوبدشاه» و «یوشت فریان» و «چهرومیان گشتاسپان»، که پشوتن بامی است،(۷) که اگر مرا چون ایشان بی مرگ کنی [مردم] به دین تو بهتر گروند [گویند] که آن دین بُردار (= زردشت) که بهدینِ مزدیسنان از اورمزد پذیرفت، بی مرگ شد، و مردمانِ دیگر به دین تو بهتر گروند».

۳. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! اگر تو را بی مرگ کنم، آن گاه «تور برادروشِ» کرب(۸) بی مرگ شود و اگر تورِ برادروشِ کرب بی مرگ شود، رستاخیزِ تن پسین کردن نشاید.

۴. شاید که زردشت را در اندیشه (= به نظر) دشوار آمد. ۵. اورمزد با خردِ همه آگاهی دانست که زردشت سپیتمانِ ستوده فروهر، چه اندیشد. ۶. دست زردشت را فراز گرفت و اورمزدِ پاک، مینوی افزونی، دادارِ جهان مادی، خرد همه آگاهی را به پیکرِ آب (= به شکل آب) بر دست زردشت کرد و او را گفت که: «از آن بخورا». ۷. زردشت از آن بخورد و خردِ همه آگاهی از او (= اورمزد) به زردشت اندر آمیخت. ۸. هفت شبانروز زردشت در خردِ اورمزدی بود. ۹. و زردشت مردمان و گوسپندان را در هفت کشور زمین بدید که هر یک را چند موی بر پشت

۱– آقای راشد محصل مینویسد: «دیوان گشاده موی» برگردان ترکیب dēwān ī wizārd/agwars است (ر.ک: نجاتبخشی در ادیان، ص۱۰۶، یادداشت ۱۳۸). در یادگار جاماسپی، ص۶۳ ضمن یادکرد وقایع تاریخی و سلطنت ساسانیان میگوید: «یزدگرد شهریار بیست سال [پادشاهی کند] و از آن پس ایشان خود به خود نابود شوند پس بیایند تازیان گذارده موی از تخمه خشم به اندک زور و

نیرو ایران شهر فراز گیرند سیصد و هشتاد [و] دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان (= ساعت).

۲- مطالب این فصل با آنچه درباره مطالب فرگرد هفتم سودگر نسک در دینکرد آمده برابر است. ترجمه نوشته دینکرد چنین است: «فرگرد هفتم تاوِرَتْ (صورت پهلوی واژههای اوستایی tā və urvātā که در آغاز یسن سیام آمده است) درباره نشان دادن چگونگی چهار زمان به زردشت در هزاره زردشتان، نخست زرّین، آن [زمان] که اورمزد در آن دین را به زردشت نشان داد، دیگر سیمین آن [زمان] که در آن گشتاسپ دین را از زردشت پذیرفت. سدیگر پولادین آن زمان که آذرباد مهراسپندان آراینده پرهیزگاری بزاد، چهارم زمان، آهن برآمیخته که پرزایی و پادشاهی (= توالد و تسلّط) اهریمن و دیگر بدان است (نگاه کنید به: دینکرد سنجانا، ج۱۷، ص۱۲ و دینکرد مدن، ص۷۹۲). پیداست که مطلب با آنچه در این فصل و فصل سوم زند بهمن یسن آمده است اختلاف دارد. صورت یادشده در دینکرد به پادشاهی اردشیر کیانی و خسرو انوشیروان اشارهای ندارد و نشان میدهد که این دو مورد افزودههای پسین است. زند بهمن یسن، ص۲۳، یادداشت ۷

۳- نکته قابل توجه در این بند این است که با آن که امروزه، متن اوستایی خرداد یشت و اشتاد یشت در دست است اما متن زند هیچ کدام باقی نمانده است. بنابراین میبینیم آنچه در این متن آمده با مطالب متنِ اوستایی دو یشتِ مذکور اختلافاتی دارد از آن جمله در متنِ دو یشت اشارهای به مزدک نشده، و این نشانگر آن است که مطالب متن حاضر بعدها توسط موبدان و جهت تخریب شخصیت مزدک افزوده شده است. و نیز نگاه کنید به: یشتهای پورداود، ۱/ ۱۵۱- ۱۵۸ و ۲/ ۲۰۱٪۲۰۶؛ اوستای گلدنر ۲/ یشت ۴ و ۱۸.

۴- درباره پیدایش مزدک و رواج آیین او، روایت بندهش (بهار، ص۱۴۱) در یادداشت شماره ۴ بخش پیشین (بهمن یشت) ذکر گردید. روایتی نیز از زند بهمن یسن که در «روایات داراب هرمزدیار» آمده و بنا بر گفته تاوادیا (زبان و ادبیات پهلوی، ص۱۶۹) از روی نسخه پازندی نوشته شده است که امروزه از آن هیچ نشانهای نداریم، درباره مزدک چنین آورده: «در زند بهمن یشت و خورداد یشت پیداست که در هنگام انوشیروان خسروقباد گجسته بدگوهر مزدک پدیدار آید و بسیار آیینِ بد نهد و خسرو انوشه روان دستوری خویش دماوند بن شاپور و آدر اورمزد دین دستوری آدر بادکان و کادر فزاینددار باد و آذر مهر بخت آفرین بخواند و با گجسته مزدک پیغام کند که اگر ایشان را جواب بکند حق باشی وگرنه به کشتن ارزانی کند باشد چه پیمان کند و از گجسته مزدک ده سخن دینی بپرسد و یکی را جواب کردن نداند پس خسرو انوشه روان او را به زودی نیست کند و جهان از پتیارهمندی پاک کند. (روایات داراب هرمزدیار، ج۲، ص۸۶ -۸۷)

۵- از موبدانی که در اینجا نام برده شده است، برخی مشهورند و در متنهای دیگر نیز به آنها اشاره شده است مثلاً «نیوشاپور» گویا موبدان موبد زمان انوشیروان بوده است. داد اورمزد یا چنانکه در اینجا آمده است «دادار اورمزد» نه به عنوان پدر «نیوشاپور» بلکه به عنوان یکی از موبدانِ زمان انوشیروان درونددیداد پهلوی نام برده شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: نیرنگستان سنجانا، مقدمه، ص۱۲٪۱۰). نقل از: زند بهمن یسن، ص۲۴، یادداشت ۱۰

۶- آقای راشد محصل در توضیح مینویسد: «نسخه پازند (متنهای پازند، ص۳۴۸- ۳۳۹) از اینجا آغاز میشود. مطالب این فصل نیز مؤید این نکته است که دو فصل گذشته افزودههای بعدی است و احتمالاً همین فصل آغاز کتاب بوده است. در متن پازند آمده است: در زند بهمن یسن پیدا[ست] که زردشت از... «دیگربار» که در این متن آمده نیز افزوده پسین است». ر.ک: زند بهمن یسن، ص۲۴، یادداشت ۱۱

۷- در متن پازند از: «ونِ جد بیش»، «گوبدشاه» و «پشوتنِ گشتاسپ» نام برده شده است. بنا بر متنهای پهلوی و روایات دینی زردشتی برخی از مردمان پرهیزگار تا بازپسین روز زنده میمانند و در پایان جهان نجاتبخشان را در بازآرایی گیتی یاری میرسانند. از این گروه زیر نام «بیمرگان» یا «جاودانگان» سخن میرود. شمار بیمرگان و شیوه ادامه زندگی و زنده شدن مجددشان در متنها یکسان نیست. (نگاه کنید به: محمدتقی راشد محصل، «بیمرگان و فرشگردکرداران»، فروهر، سال ۲، شماره ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۶۴، ص۲۰٪۲۶؛ و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۲ فرگرد دوم همین کتاب)

۸- یکی از پنج برادر جادوگر و دشمن زرتشت، که سرانجام زرتشت به دست وی کشته شد (ر.ک: یادداشت ۵۸ فرگرد دوم).

است و تـک تک سر به کجا دارد. ۱۰. و چگونگی دار و درخت بدیـد، که چنـد ریشه گیاهان در سپندارمذ، زمین، است که چگونه رُسته است، چگونه آمیخته است. ۱۱. شبانروز هفتم خردِ همه آگـاه را از زردشت بازستاند. ۱۲. زردشـت پنـداشت که: «[این را] در خوابِ خوشِ اورمزد آفریـده دیدم [و] از خواب برنخاسته ام». ۱۳. و هر دو دست را برد و پیکر خـویش را بازمالیـد (لمس کرد): که دیرزمان است خفته ام و از خوابِ خوشِ اورمزد آفریده برنخاستم.

۱۴. اورمزد به زردشت سپیتمـان گفت که: «در خواب خوش اورمزد آفریـده چه دیـدی؟». ۱۵. زردشت گفت که: «ای اورمزد، مینـوی افزونی، دادارِ جهان مادی! توانگرِ بسیار خواسته دیدم که به تن (= در گیتی) بدنام و روانِ [او] لاغر و نزار و در دوزخ بود و مرا خوش نیامد. ۱۶. و درویش بی چیزِ بیچاره دیدم که روان او در بهشت، شاد [بود] و مرا خوش آمد. ۱۷. و توانگرِ بی فرزند دیدم و مرا خوش نیامد. ۱۸. و بینوای بسیار فرزند دیدم و مرا خوش آمد. ۱۹. و درختی دیدم که هفت شاخه بر آن بود، یکی زرین، یکی سیمین، یکی رویین و یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهنِ برآمیخته».(۱)

۲۰. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم (= پیشگویی

من این است). ۲۱. درختِ یک ریشه ای که دیـدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریـدم. ۲۲. آن هفت شاخه که دیـدی، آن هفت زمان است که رسد. ۲۳. آن که زرین است، شاهی گشـتاسپ شاه است که من و تو [برای] دین دیدار کنیم، گشتاسپ شاه دین بپذیرد و کالبدِ دیوان را بشکند و دیوان از آشکاری به گریز و نهاد روشی ایستند و اهریمن و دیوزادگان دوباره به تاریک ترین

دوزخ تازند و پرهیزِ (= نگهداری،

مراقبت) آب و آتش و گیاه و سپندارمذ، یعنی زمین، آشکار شود. ۲۴. آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر کیانی است که، بهمن اسفندیاران خوانده شود،(۲) که دیو را از مردمان جدا کنـد و همه جهان را بپیرایـد و دین را روا کنـد. ۲۵. [و آن] رویین، پادشاهی اردشیرِ آراستار و ویراستارِ (= آراینـده و سامان بخشنده) جهان است و آن [پادشاهی] شاهپورشاه است که جهان را، که من اورمزد آفریدم، آراید و در پایان جهان نجات را روا کند و نیکی پیدا شود. و آذربادِ پیروز بختِ راست ویراستار دین، به وسیله

روی، که پساخت (= آزمایش

ایزدی) این دین است، با جداراهان (= مخالفان) پیکار کنـد و [دین را] دوباره به راستی آورد. (۳) ۲۶. آن که برنجین است، پادشاهی بلاش اشکانان شاه است که جداراهی (= اختلاف)

را که بُوَد، از جهان بِبَرَد و آن ترسای یَدِگَرِ بد دین، نابود شود، از جهان محو و ناپیدا شود. ۲۷. و آن که ارزیزین است، پادشاهی شاه بهرام گور است که مینوی رامش را پدیدار [و] پیدا کند و اهریمن با جادوان دوباره به تیرگی و تاری دوزخ تازند.

۲۸. آن [که] پولادین است، پادشاهی خسرو قبادان است که مزدک بامدادانِ گجسته،

۱- چنانکه میبینیم در اینجا بر خلاف فصل گذشته و مطالب یادشـده در دینکرد، به درختی با هفت شاخه اشاره شـده است. تاوادیا در این باره مینویسد: «تقسیمبندی زمان به چهار دوره (۱/ ۱– ۵) از تقسیم آن به هفت دوره (۲/ ۱۴٪۲۲) اصلیتر است، زیرا نخست آن که

این تقسیم واقعاً از یک سرچشمه کهن، سوتْکَر، (دینکرد مدن، ۷۹۲/۵ به بعد) گرفته شده، دیگر آن که با افسانههای مردم همسایه ایران، با چهار دوره (یوگَ) هندیان و چهار نژاد یونانیان یکسان است» (ر.ک: زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱).
۲- از بهمن پسر اسفندیار در تقسیمات چهاردورهای ذکری نرفته است. در بندهش (بهار، ص ۱۴۰) آمده: «... چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران شهر) ویران شد، ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان هُمای، دختِ بهمن را به شاهی نشاندند». در متن پازند نیز از بهمن اسفندیار ذکری نیست و شاخه سیمین نشانی از پادشاهی گشتاسپ پنداشته شده است.

۳- در متن پازند (ص ۳۴۱) آمده است: «آن رویین پادشاهی گیهان ویراستار شاپورشاه که این جهان اورمزد آفریده را آراید و نجات گیهان را پیدا کند، آذرباد ماراسپندان پیروزبختِ افزونیِ دین آراستار به وسیله وَرْ و پساخت این دین، [با] دین جداراهان و آهوکیشان [پیکار کند] و باز [آن] را به راستی و ایوری (= اطمینان، بی تردیدی) آورد». زند بهمن یسن، ص۲۶، یادداشت ۲۱ در بندهش (بهار، ص ۱۴۰٪۱۴۱) آمده: «پس، در همان هزاره (= هزاره زرتشت) اردشیر بابکان به پیدایی آمد. آن کرده - خدایان را کشت، شاهی را (از نو) آراست. دین مزدیسنان را رواج بخشید و آیینهای بسیار آراست که در تخمه او رفت. در شاهی شاپور هرمزدان تازیان آمدند و اوله رودبار را گرفتند و سالهای بس به آوار و تازش داشتند، تا شاپور به شاهی آمد، آن تازیان را سپوخت. شهر را از ایشان بستد. بس شاه تازیان را نابود کرد و بیمر شانه را افسار کرد». «وَر یا پساخت» که در مورد آذرباد ماراسپندان از آن نام برده شده آزمایشی بوده است که به وسیله آن بیگناه از گناهکار بازشناخته میشده، خوردن آبِ گوگرد، گذشتنِ از آتش، بریدنِ با کارد و مانند آن از شیوههای معمول ور در ایران باستان بوده است. چنان چه شخصِ مورد آزمایش از این آزمایشها آسیب نمیدیده، حقانیت او ثابت میشده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: ویسپرد، گزارش پورداود، صص۱۷۲٪۱۲۰). بنا بر آنچه در گزیدههای زادسپرم آمده است زردشت خود از سه وَرْ گذشته است و از هیچ یک آسیبی ندیده است، گذشتن از کوره آتش، بریدن شکم با کارد و... (نگاه کنید به: گزیدههای زادسپرم، صص۳۴٪۳۲). آذرباد ماراسپندان که در اینجا به پساخت او اشاره شده است موبدان موبد در دوره پادشاهی شاپور دوم ساسانی بوده و گردآورنده «خرده اوستا»ست. او برای اثبات حقانیت و راستی خود در دین «پساخت روی» را انجام داد و پساخت روی، ریختنِ روی مذاب بر سینه است؛ آذرباد از این آزمایش موفق بیرون آمد. زند بهمن یسن، ص۲۷، یادداشت ۲۱

دشمن دین، را که با جداراهان ایستد (= با مخالفان همراه باشد) از این دین بازدارد. ۲۹. آن که آهن برآمیخته است، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بدِ دیوانِ گشاده موی در سر (= پایان) هزاره توست یعنی آن گاه که سده دهم تو به سر

رسد».(۱)

۴

۱. زرتشت گفت که: «ای دادار جهان مادی! مینوی افزونی! نشان سده دهم چه باشد؟». ۲. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! نشانه هایی که در سر هزاره تو باشد، روشن کنم». ۳. در آن پست ترین

زمان، یکصدگونه، یک هزارگونه و بیورگونه (= ده هزارگونه) دیوانِ گشاده موی خشم تخمه برسد. ۴. پست ترین نژادها از سوی خراسان به ایران شهر تازند، درفش برافراشته اند،

سلاح سیاه بَرَند

(= حمل کنند) و موی، گشاده به پشت دارند و بیشتر بندگانِ خردِ پست و پیشه ور [و] پیشکارِ خشن باشند.

۵. ای زردشت سپیتمان! بن و زادِ آن تخمه خشم پیدا نیست. ۶. به سرزمین های ایران که من اورمزد آفریدم و به جادوگری بتازند. ۷. چنان که بسیار چیز سوزند و خانه خانه داران،

ده دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست دینی و پیمان و زنهار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباه کنند. این دینِ پاک مزدیسنان، آتش بهرام [که] در دادگاه (= آتشکده)(۲) نشانده شده است، به نیستی رسد و زنگان و آوارگان به پیدایی رسند (= به نام و آوازه رسند). ۸. و آن ناحیه شهری، و آن شهرِ بزرگ دهی و آن دهِ بزرگ دوده ای و آن دوده بزرگِ استخوانی (= فردی) باشد.

۹. ای زردشت سپیتمان! این ده های ایران که من اورمزد آفریدم. به زشت کامی و ستم و فرمانروایی بد بکنند (= خراب کنند). ۱۰. دیوان گشاده موی، فریفتار (= فریبکار) هستند یعنی آن چه گویند، نکنند. و بد دین

هستند یعنی آن چه نگویند، کنند. ۱۱. ایشان را عهد، پیمان و راستی و آیین نیست و زینهار ندارند و به عهدی که کنند، نایستند (= به عهدی که بندند پایدار نیستند). ۱۲. این ده های ایران که من اورمزد آفریدم، با فریفتاری و آز و فرمانروایی بد بکنند. ۱۳. ای زردشت سپیتمان! در آن زمان همه مردم فریفتار باشند یعنی بدِ یکدیگر خواهند و دوستی بزرگ دیگرگون شود. ۱۴. و آزرم و عشق و دوستی روان از جهان برود. ۱۵. مهرِ پدر از [دلِ] پسر و برادر از [دلِ] برادر برود، داماد از خُسر (= پدرزن) جدا خواسته باشد و مادر از دختر جدا و جداکامه (= با خواست و نیاز متفاوت) باشند.

۱۶. ای زردشت سپیتمان! هنگامی که سده دهم تو سر آید، خورشید راست تر و تنگ تر و سال و ماه و روز کوتاه تر. ۱۷. و سپندارمذ،(۳) یعنی زمین، تنگ تر و تنگ راه تر [باشد]. ۱۸. و

۱- ترتیب این هفت دوره بدان گونه که در متن زند آمده است با تاریخ تطبیق نمیکند. متن پازند (صص۳۴۱٪۳۴۰) در این مورد نظم دقیقتری دارد و آن چنین است: «و من درختی دیدم که در آن هفت ازگ بود یکی زرین، یکی سیمین، یکی رویین، یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهنین برآمیخته». پس اورمزد گفت: «ای سپیتمان زردشت! درختی که تو دیدی جهان است که من اورمزد آفریدم، آن هفت ازگ هفت زمان (= دوره)، آن که زرین بود، [آن گاه] که من و تو دیدار کنیم، آن سیمین پادشاهی گشتاسپ شاه، که گشتاسپ دین مزدیسنان پذیرد کالبدِ دیوان بشکند، [دیوان] از آشکارگی به نهان دوارشنی (= زندگی نهانی و مخفی) ایستند، اهریمن با اهریمن زادگانِ پستتر دین، دوباره به تارترین دوزخ هجوم برند، پرهیز آب و آتش و گوسپند و گیاه و زمین پیدا شود و آن برنجین پادشاهی اشکانان(؟)... آن رویین پادشاهی... شاپور... ارزیزین پادشاهی بهرام گور که مینوی رامش به جهان آشکار (متن: vī.nā.vada) و پیدا بود و پولادین پادشاهی خسرو پسر قباد که انوشیروان خوانند، آهنِ برآمیخته که در سرِ هزاره تو باشد (= پایان هزاره تو باشد) پادشاهی دیوانِ سیاه جامه گذارده موی (متن: vajāratsarš) خشم تخمه». زند بهمن یسن، ص۲۸، یادداشت ۲۴

۲- درباره آتش بهرام که یکی از سه آتش مقدس در میان زرتشتیان است ر.ک: یادداشت ۶ فرگرد دوم.

۳- سپندارمذ، پهلوی: سپندارمت Spandarmat (خرد کامل)، اوستا: سِپَنْتَه آرمئیتی Spentā Ārmaiti (فروتنی و بردباری مقدس)، یکی از امشاسپندان و ایزدان در آیین مزدیسنی است که در فارسی به صورت سپندارمذ، سپندارمد، اسفندارمذ و اسفند آمده است. در گاه شماری ایران باستان روز پنجم هر ماه و ماه دوازدهم هر سال سپندارمذ روز و سپندارمذ ماه نامیده میشده که نگهبانی این روز و ماه با این امشاسپند بوده است. این فروزه اهورامزدا در شکل معنوی و مینویاش (مینوگ) مظهر فروتنی، بردباری و سازگاری اهورامزداست و در نمود جهان مادی و خاکیاش (گیتیک) نگهبانی زمین، باروری و سرسبزی به وی سپرده شده است. و به همین مناسبت آن را مؤنث دانسته و دختر اهورامزدا خواندهاند. این ایزد همانند زمین شکیبا و بردبار است، و بهویژه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ایزدان آبان، دین، اَرد (ارت)، اَسپند از همکاران و یاران وی میباشند. در گاهان، سپنته آرمئیتی پرورشدهنده آفریدگان و برکت بخش آنان شمرده شده و هموست که رمهها را مرغزارهای نیکو میبخشد. در اوستای نو، او دارنده هزار داروی درمان بخش دانسته شده و به گفته بندهش در میان گلها «فرنجمشک» به اسفندارمذ اختصاص دارد. ر.ک: هفت آسمان، شماره ۱۹، «سپنته آرمئیتی (سپندارمذ)»، ص۲۰۲٪۲۰۴، از نگارنده و منابعی که در آن معرفی شده است.

تخم، بَر (= میوه) ندهـد و بَرِ دانه هـا (= غله ها) در دَه، هشت بکاهـد [و] دو بیفزایـد و آن که بیفزایـد سپیـد نباشـد. و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد [و] دَه بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد.

۲۰. مردم، کمتر زایند و هنر و نیروی ایشان کم [باشد] و فریفتار و بددادتر (= ستمگرتر)

باشند و سپاس و آزرم نان و نمک ندارند، ایشان در نود [سالگی] نیز محبت ندارند.

۲۱. در آن زمـانه بـد، مرغی بیش از مردمِ آزاده دین بُردار آزرم دارد. ۲۲. و مزد ایشـان در برابر کار کم است و کار و کرفه از دسـت ایشان کم رَوَد و انواع جداکیشان (= مخالفان) برای ایشان (= دین

برادران) خواستارِ بدی باشند. ۲۳. و [در] همه جهان دفن مرده و پوشانیـدن مرده (= کفن کردن) رایج باشد. ۲۴. و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردنِ مرده و خوردنِ مرده را به داد دارند و [از آن] نپرهیزند. ۲۵. و کار و کرفه بزرگ شمارند. گناه کاری [ورزند] و راه دوزخ را هموار سازند و به سبب واژگونگی (= بدسرشتی)، پستی و گمراهی دیرِ خشم و آز، به دوزخ تازند.

۲۶. ای زردشت سپیتمـان! در آن زمانِ شـگفت یعنی پادشاهی (= تسلّط) خشمِ خونین درفش و دیوِ گشاده موی خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم)، پست ترین بندگان به فرمانروایی نواحی ایران فراز روند. ۲۷. و دین دارانی که کستی (= کمربند

ویژه دین زردشتی) به کمر دارنـد پادیابی (= تطهیر) داشـتن نتوانند. ۲۸. زیرا در آن پست ترین زمـان، مردار و نجاست آن گونه بسـیار باشـد که [هر گاه] مرد گام بر گام نهد، بر مردار رود. ۲۹. یا اگر [خود را] به برشـنوم شوید [چون] پای از مَغ بیرون نهد، بر مردار رود. ۳۰. یا اگر در نساکـده (= جای مرده) بـدونِ فراز گستردنِ برسم، درون یزند، جایز باشد. (۱) ۳۱. یـا که در آن پست ترین زمان، یزش کردنِ با دو مرد جایز باشد، تا که این دین به نیستی و نزاری نرسد، در یکصد، در یک هزار،

در ده هزار یکی باشد که به این دین گرود آن که گرود، نیز از آن کار نگیرد (= بر طبق آن عمل نکند). آتشِ بهرام به نیستی و نزاری رسـد از یک هزار [آتش] یکی را نگهدارنـد، آن [یکی] را نیز، چنان که باید، هیزم و بوی ندهند. ۳۲. یا اگر مردی یشت کرده باشد، و نیرنگستان نداند به نیک اندیشی (= با نیت خوب) [آتش] بیفروزد، جایز باشد.

۳۳. خواسـته و احـترام همـه به جـداکیشان [و] جـداراهان (= کفّـار، آنـان که دینی جز دین زردشـتی دارنـد) رسـد. ۳۴. و کرفـه گرِ(= ثوابکـار)نیـک از دودهـآزادمردان [و] مُغ مردان، به گشـاده رفتن(۲) ایسـتند (= بـدون کستی راه برونـد). ۳۵. خُردان، دختر آزادگـان، بزرگان [و] مُغ مردان را به زنی گیرند. ۳۶. آزادگان و بزرگان و مُغ مردان به شکوهی (= بینوایی)

و بندگی رسند. و [مردمانِ] تندخو و خرد به بزرگی و فرمانروایی رسند. و خردانِ آواره به پیشگاهی و راینیداری

۱- درباره معانی برشـنوم، مَغ، برسم، درون و نسا ر.ک: یادداشتهای ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۳۵ فرگرد دوم. لازم به ذکر است که در متن شماره ۲۹ و ۳۰ توسط نگارنده و با استفاده از منابع دیگر گذاشته شده است و گرنه در کتابآقای راشد محصل به اشتباه این شمارهها موجود نیست و پس از شماره ۲۸ شماره ۳۱ آمده است.

۲- «گشـاده رفتن»، راه رفتن بـدون بسـتن کُستی را گوینـد و در دین زرتشتی از گناهـان محسوب میشود. دربـاره کُستی نگاه کنیـد به:

یادداشت ۲۹ فرگرد دوم.

(= حکومت و اداره کشور) رسند. ۳۷. و گفتار دین برداران، مهر و فتوای داور راست (= قاضی عادل)، گفتار راستان و پرهیزگاران تحریک شمرده شود. گفتار خردان، بدگویان، واژگونگان (= نابکاران) و افسوس گران (= دلقک ها) و داوری های دروغ را راست و باور دارند و بدان سوگند دروغ خورند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست درباره من، اورمزد، گویند.

۳۹. ایشان که به هیربدی و هاوشتی (= آموزگاری و شاگردی) ناموَرَند، بدِ یکدیگر خواهند و آهو (= عیب) گویند و آهو بینند. اهریمن و دیوان بر ایشان بیشتر پتیاره برده است. ۴۰. و از گناهی که مردمان کنند، سه گناه از پنج گناه هیربدان و هاوشتان کنند و دشمن نیکان باشند یعنی که درباره یکدیگر بد و عیب گویند و یزش که پذیرند، نکنند (عبادتی که انجام دادن آن را بپذیرند، انجام ندهند) [و] از دوزخ بیم ندارند.

۴۱. ای سپیتمان زردشت! اندر آن سده دهم، که هزاره تو به پایان رسد، همه مردم آزپرست (= حریص) [و] ناراست دین باشند. ۴۲. و ابرِ کامگار و بادِ مقدس را به هنگام و زمان خویش باران کردن نشاید. ۴۳. ابر و مِه همه آسمان را تیره کند. ۴۴. و باد گرم و باد سرد رسد [و] بَرْ و تخمِ دانه ها را ببرد. ۴۵. باران نیز به هنگام خویش نبارد، خرفستر (= جانداران

زیانکار) بیشتر از آب ببارد. ۴۶. و آب رودها و چشمه ها بکاهد و [آنها را] افزایش نباشد. ۴۷. و ستور و گاو و گوسفند کمتر زایند و بدهنرتر زایند و بار کمتر گیرند و موی [آنان] کمتر و پوست [آنان] تُنُک تر [باشد] و شیر[شان] نیفزاید و چربی کم دارد. ۴۸. و گاو ورزا را نیرو کم و اسبِ اروند (= تندرو) را هنر کم [باشد] و به تاخت کم بَرَد.

۴۹. ای زردشت سپیتمان! در آن زمان شگفت مردمی که کستی بر میان (= کمر)

دارند، [به سبب] بدخواهی و فرمانروایی بد و داوری دروغ بسیار که بر ایشان آمده است، زندگی ایشان را بایسته نیست [و] مرگ را به آرزو خواهند.

۵۰. و جوانان و کودکان اندیشناک

باشند و از دلشان شوخی، بازی و رامش برنیاید. ۵۱. و جشن و نهاده (= آیین و رسم) پیشینیان و اوسفریدِ (= نذر، خیرات) (۱) ایزدان و یشت و یزش (= عبادت) و گاهنبار و فروردیگان(۲) جای جای کنند و بدان چه کنند، با بی گمانی (به یقین) نگروند. ۵۲. و پاداش به داد (= به حق) ندهند و دهش (= بخشش

عطا) و اهلوداد (= صدقه) ندهند نیز آن چه را دهند، پشیمان شوند. ۵۳. و آن مردم بهدین، که این دین به مزدیسنان ستوده است، بدان راه و رسته، شیوه [و] روش ایشان فراز روند، به دین خویش نگروند.

۵۴. و آزاد و بزرگ و دهقانِ نیک از ده و جای خویش به تبعید از بن جای (= زادگاه) و دوده خویش بروند و از خردان و بدان چیز به نیاز (= گدایی) خواهند [و] به درویشی و بیچارگی رسند.

۱– پهلوی: us(t)ōfrid، اوستا: – usəfriti به معنای قربانی و نذر.

۲– گاهنبار به جشنهای ششگانه سال گویند که در اوقات مختلف سال برگزار میشده است. پهلوی: گاسنبار Gāsanbār، اوستایی:

گاتو یائیریه Gātu Yāirya (به معنی هنگام سال) و در فارسی گاهنبار یا گهنبار گویند. بر اساس اسطوره خلقت به یک سال، در پی هر آفرینشی جشنی برپا میشود و چون بنا بر روایات شش آفرینش وجود دارد، شش جشن نیز در طی سال برگزار میشود که به این جشنها گاهنبار گفته میشود. نخستین گاهنبار به شکرانه آفرینش آسمان در پانزدهم اردیبهشت، دومین به پاس آفریدن آب در پانزدهم تیرماه، سومین در سیام شهریورماه برای آفرینش زمین، چهارمین به پاس آفرینش گیاهان در سیام مهرماه، پنجمین در بیستم دی ماه برای آفریدن گوسفند و بالاخره ششمین گاهنبار به شکرانه و سپاس از آفرینش مردمان در سیصد و شصت و پنجمین روز سال بوده است. هر یک از این جشنها پنج روز ادامه داشته و مهمترین روز هر گاهنبار پنجمین روز آن بوده است. – فروردیگان (فروردگان)، نام آیینهایی بوده که در ده روز پایان سال برای شادی روان درگذشتگان برگزار میشده است، و شاید به دلیل وقتِ برگزاری این جشن، اغلب جشن نوروز را با جشن فروردیگان یا فرودگ در هم میآمیزند. به طور کلی دو جشن به نام فروردیگان مرسوم بوده و هست. نخست ایام فروردگان است که پنجه دزدیده یا خمسه مسترقه باشد که بعضی پنج روز پایان اسفند یا پنج روز آغاز سال را نیز بدان افزوده و ده روز فروردگان گیرند که جشن فروهرها یا روانان درگذشته میباشد که بسیار مهم و با تشریفات فراوان برگزار میشد. دوم روز نوزدهم فروردین است که به مناسبت تقارن دو نام جشن گرفته و عید میکردند. این جشن را امروزه زرتشتیان فرودگ مینامند و در گورستان جهت یادبود و شادی روان درگذشتگان خود مراسمی عمومی برگزار میکنند که این مراسم با اوستاخوانی همراه است. استاد تقی زاده درباره فروردگان می¬نویسد: «عید فروردگان که در آخر سال گرفته میشد ظاهراً در واقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن. چنانکه بیرونی راجع به همین روزهای آخر سال در نزد سغدیها گوید که در آخر ماه دوازدهم (ماه خشوم) اهل سغد به اموات قدیم خود گریه و نوحه سرایی نموده و چهرههای خود را میبرند و برای مردگان خوردنیها و آشامیدنی¬ها میگذارند، و ظاهراً به همین جهت عید نوروز که بعد از آن میآید روز شادی بزرگ بوده...» (گاه شماری در ایران قدیم، ص۷۳٪۷۷). همچنین وی میگوید: «پارسیان هند فروردگان را ده روز میگیرند و آن را مقتات یا مقتاد (Muktad) مینامند که واژهای هندی است به معنی روحی که از برزخ به بهشت میآید» (گاه شماری در ایران قدیم، ص۷۶). همچنین درباره فروردینگان یا روزهای فروشیها و تعداد روزهای این جشن نگاه کنید به: Modi, J. J. The Religious Ceremonies and Customs of the Parsis, ۲nd.ed., Bombay ۱۹۳۷, pp.۴۳۷٪۴۵۱. Boyce, A Person Stronghold of Zorostrianism, Oxford, ۱۹۷۷, Ch.۹. و تاریخ کیش زرتشتی، ترجمه همایون صنعتی زاده، ص۱۶۸٪۱۷۱.

۵۵. از [هر] دَه [تن] این مردم نُه [تن] در سوی اباختر (= سمت شمال) نابود شوند.

۵۶. در فرمانروایی بدِ ایشان هر چیز به نیستی و بیچارگی و سبکی (= خواری) و نیستی رسد. ۵۷. سپندارمذ، [یعنی] زمین، دهان بازگشاید، هر گوهر [و] فلز مانند زر و سیم و روی و ارزیز و سرب به پیدایی رسد (= آشکار

شود).

۵۸. و پادشاهی و فرمانروایی به بندگان انیرانی (= غیر ایرانی) چون هیون، ترک، ختل و تبتی رسد که بیابان نشین و کوهیار]اند[و چینی و کابلی و سغدی و رومی و هیونِ سپیدِ سرخ جامه بر این ده های ایرانِ من فرمانروا باشند. فرمان و کامه (= میل و خواست) ایشان در جهان روا باشد.

۵۹. پادشاهی، از دوال کستیان (= چرمین کمران)(۱) و تازیان و رومیان به ایشان رسد. ۶۰. ایشان چنان فرمانروایان بد]ی[باشند که اگر مردِ پرهیزگارِ نیکی یا مگسی را بکشند هر دو به چشم ایشان یکسان باشد. ۶۱. و کاخ و خویدی (= سرسبزی، خرّمی) و آبادی و ده و دوده و خواسته و دستگرد و قنات و رود و چشمه بهدینانِ آزاده به این انیران رسد و سپاه و مرز و درفش [نیز] به ایشان رسد. و پادشاهی در جهان به کامه خشم رود. ۶۲. و چشمِ آز ایشان از خواسته پر نباشد، خواسته جهان گرد کند و در زیر زمین نهان کنند و به سبب گناه کاری، لواط و دشتان مرزی (= نزدیکی در حالت ناپاکی زنانه) بسیار کنند و بسیار شهوت زشت ورزند.

۶۴. و اندر آن زمانِ شگفت شب روشن تر [باشد] و سال و ماه و روز بکاهد و سپندارمذ [یعنی] زمین، بالاـ آید و خطر مرگ و نیازمندی در جهان سخت تر باشد».

۶۵. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن چه از پیش گویم، ۶۶. آن گنامینو (= اهریمن)ی گناهکار را آن گاه باید نابود کردن [که] ستمبه تر (= ستیزه گرتر، ستمکارتر) و بدفرمانرواتر باشد».

۶۷. ایدون نیک گفت اورمزد به زردشت سپیتمان که: «بخوان و از بر کن و از طریق زند، پازند و گزارش بیاموز، به هیربدان و هاوشتان بگوی تا در جهان بگویند، پس ایشان به آنهایی که از سده آگاه نیستند بگویند، به امید تن پسین(۲) و برای نجاتِ روان خویش هرزه و پتیاره (= بلا) جدا دینان [و] دیوپرستان را برگیرند و ببرند (= تحمل کنند)».

۶۸. و این را نیز به تو گویم ای زردشت سپیتمان! که: «کسی که در آن زمان، تن خواهد، نجات روان را نتواند، چه [اگر] تن فربه [باشد] روان لاغر، نزار [و] در دوزخ [باشد] کسی که روان خواهد، تن [او] لاغر، نزار [و] در گیتی فقیر و درویش [باشد، اما] روان او در بهشت فربه (= شاد) [باشد].

۱– منظور از «دوال کستیان» ظاهراً ترکانانـد، زیرا در بند ششم فصل ششم از «ترکِ دوال کستی» نام برده شده است. تاوادیا (زبان و ادبیات پهلوی، ص۱۷۱) اشاره میکند که ترکیب دوال کوستیکان در دو قطعه پاپیروس یونانی نیز آمده است. در متن پازند (ص۳۴۴) آمده: «پادشاهی از ایشان (ظاهراً به ایشان) دوال کستیان، ترکان رسد» (زند بهمن یسن، ص۳۳، یادداشت ۴۳).

۲– درباره تن پسین ر.ك: یادداشت ۴۱ فرگرد اول و یادداشت ۱۳ فرگرد دوم.

۵

۱. زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، ای پرهیزگار! مینوی افزونی، دادار جهان مادی - بدان که اورمزد را با [صفتِ] اهلو باید خواند(۱) و دیگر [صفات را] باید به عنوانِ ستایش [گفت] کسی هست که «دادار اهلو» را [صفت خواندنی] گوید - ای دادار! آیا در آن زمانِ شگفت، پرهیزگاران و دیندار[انی] باشند که کستی بر میان دارند و دین را با برسم بستایند و دینِ (= رسم، آیین) خویدوده (= ازدواج

با نزدیکان) در دوده [ایشان] رود (= رایج باشد) ؟».

۲. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: «در آن زمان شگفت، برترین مردان آن باشد که کستی بر میان دارد و دین را با برسم بستاید [گرچه] نه چنان [باشد] که در پادشاهی گشتاسپ شاه بود. ۳. کسی که در آن زمان شگفت «ایثا آت یزمئیده» و «اشم وهو»(۲) بگوید یا از بَر کرده

باشد، چنان است که در پادشاهی گشتاسپ شاه دوازده هماستی با زوهر(۳) یشت کرده باشد. ۴. و کسی که یشت کرده باشد و گاهان سروده باشد، چنان است که در پادشاهی گشتاسپ شاه آب را یشته و گاهان را سروده باشد.

۵. برترین پرهیزگاران آن باشد که به دین مزدیسنان ایستد (= باقی بماند) و دینِ خویدوده (= آیین ازدواج با نزدیکان) در دوده او رود».

۶. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! در این نُه هزار سال که من اورمزد آفریدم(۴) مردم در آن زمان شگفت سخت تر باشند. ۷. چه در زمانه سختِ پادشاهی بدِ اژدهاک(۵) [و] افراسیابِ تور(۶) مردم دارای زندگی بهتر و دارای زندگی بیشتر بودند و ایشان را پتیاره (= رنج و بلا) از اهریمن [و] دیوان کمتر بود.

۸. چه در آن پادشاهی بد ایشان، در ایران شهر پنج ده ویران نبود، مانند آن هنگام که هزاره تو به سر رسد ای زردشت سپیتمان! ۹. چه همه ده های ایران به سمِ اسب ایشان کنده شود (= ویران

شود) و درفشِ ایشان به پدشخوارگر(۷) رسد، گاه (= تخت) دین [و] دیهیم پادشاهی از آن جای ببَرَند و زنش (= ضربه) ایشان از آن جای رسد.

۱۰. ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم؟ ۱۱. از هستان (= موجودات) یزِش (= عبادت) کسی بهتر و برتر است، که اورمزد را بیشتر یزش کند. اورمزد از هر گونه

پرهیزگاری آگاه است. یعنی اورمزد آگاه از پرهیزگاری مزد و پاداشِ کار و کرفه را بدهد. انجمنیان نر و ماده را یزِم امشاسپندان که نر و نیز ماده اند، ایشان نیک هستند.

۶

۱. زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادارِ جهان مادی، ای

۱- آقای راشد محصل در توضیح اهلو مینویسد: «برخی از صفات مانند «اهلو» قدیم هستند یعنی در حکم نام دیگری برای اورمزدند و میتوان او را با آن مخاطب قرار داد، پارهای صفات دیگر مانند «مینوی افزونی» یا «دادار جهان مادی» حادثند یعنی اورمزد پس از آفرینش است که «دادار» نامیده میشود». مؤید این نکته اشاره¬ای است که در بندهش (ص۸) آمده: «اورمزد پیش از آفرینش خدای نبود، پس از آفرینش خدای، سود خواستار، فرزانه، ضد درد، آشکاره، رهبر همیشگی، افزونی و پاینده همگان شد» (ر.ک: زند بهمن یسن، ص۳۴، یادداشت ۴۷).

۲- برای توضیح درباره این دوره ر.ک: یادداشت ۸ و ۹ بخش پیش (بهمن یشت).

۳- زوهر، نثاری است برای آتش یا آب و از این رو در آیین زردشتی به دو نوع زوهر، یعنی «آتش زوهر» و «آب زوهر» برمیخوریم: آتش زوهر، عبارت است از پیه دنبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش نثار میشود. و آب زوهر، آمیزهای از شیر و شیره گیاه هوم است که با آب دعا خوانده شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. نیز نگاه کنید به: مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، صص۱۰۵٪۱۰۳.

۴- درباره دورههای عمر جهان و وقایعی که در هر دوره رخ میدهد ر.ک: فرگرد اول و دوم.

۵- درباره اژدهاک یا ضحاک ر.ک: یادداشت ۳۶ بخش قبل.

۶- افراسیاب، پهلوی: frāsiyāb و frāsiyāg، اوستا: – frangrasyan. در یسنه ها و یشتها از او یاد شده است. در یشت نوزدهم به تفصیل از او یاد شده و آن درباره تلاش وی برای به دست آوردن فرّه کیانی است که در میان دریای فراخکرد قرار دارد و سرانجام نیز آن را به دست نمیآورد (یشت ۱۹، بند ۵۶ -۶۴). در یشت نوزدهم سخن از در بند کشیده شدن او به دست کی خسرو میرود (یشت ۱۹، بند ۷۷).

۷- درباره پدشخوارگر ر.ک: یادداشت ۱۱ بخش قبل.

پرهیزگـارا! از کجـا دینِ بهِ مزدیسـنان را باز بیاراینـد و به وسـیله چه افزار (= نیرویی) این دیوِ گشاده موی خشم تخمه را بزننـد (= نابود کنند؟)».

۲. ای دادار! مرا مرگ ده و اخلاف مرا مرگ ده تا در آن زمانه سـخت (متن: شـگفت) نزینـد (= زنـدگی نکننـد)، زندگی کوتاه ده تا گناه کاری و راه دوزخ نیارایند. (۱)

۳. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! پس از نشانه های سیاه، پادشاهی از این خشم تخمگان [به] دروجِ شیدسپی و کلسیایی [در] شهرهای سـلم رسد – «ماه ونداد» گفت که رومی باشـند و «روشن» گفت که سـرخ کلاه و سـرخ سلاح و سرخ درفش باشند. یعنی که نشانه ایشان باشد –(۲)

۴. ای زردشت سپیتمـان! هنگـامی که بیاینـد، خورشـید نشـان تیره بنمایـد و مـاه از گونه بگردد (= رنگ ماه تغییر کنـد) در جهان مِه و تیرگی و تاری باشـد. در آسـمان نشانه گوناگون پیـدا باشد و زمین لرزه بسـیار باشد و باد سـخت تر آید، و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بیشتر پدیدار آید و [ستاره] تیر (= عطارد) و اورمزد (= مشتری) پادشاهی بدان را سامان بخشند.

۵. دروجِ شـیدسپی و کلسیایی یکصدگانه و یک هزارگانه و ده هزارگانه باشند، درفش سرخ دارند و حرکت ایشان بسیار [باشد] به ده های ایران که من اورمزد آفریـدم، تا ساحل ارنگ(۳) بتازند – کسـی بود که رود فرات گفت – تا دشت آسورستان(۴) مسکن [ایشان] است، دشتِ سختِ هموار و آن مسکن آسوریان است یعنی مردم آسوری در آن مسکن دارند و نشیمن آنان آن جاست، کسی بود که سوراخِ دیوان گفت –

۶. ایشان ایدون آن خشم تخمگان صدگانه و یک هزارگانه و دَه هزارگانه را بکشـند و بازگردند. درفش، نشان [و] سـپاه بی شمار این دیوان گشـاده موی به این ده های ایران، که من اورمزد آفریـدم، برسـند و هیون، دشـمنِ فراخ پیشانی ترک و کرمیر(۵) – که برافراشته درفش

هسـتند، زیرا درفش را بالاـ گیرنـد. با شـمارِ بسـیار به ده های ایران که من اورمزد آفریـدم چون بُش (= یال) اسب بایسـتند ترک دوال کستی، رومی، شیدسپی و کلسیایی با هم فراز رسند. ۷. سه بار در سه جای به هم نبردی جنگ بزرگ بوده باشد، ای زردشت سپیتمان! ۸. یکی در پادشـاهی کـاووس، هنگـامی که به همراه دیوان [او را] بـا امشاسـپندان نبرد بود. (۶) ۹. و دوم هنگـامی که تو ای زردشـت سپیتمـان دین پـذیرفتی و تو همپرسـی (= دیـدار) [کردی و] گشـتاسپ شـاه و ارجـاسپِ خشم زاده در کارزارِ دین، در سپیـدبیشه با هم جنگیدند – کسـی بود که در پارس گفت(۷) – ۱۰. و سوم هنگـامی که هزاره تو به پایـان رسـد، ای زردشت سپیتمان! که آن هر سه، ترک و تـازی و رومی در یـک جـای رسـد – بـود کسـی که دشت نشـانه گفت – همه ده هـای ایران که من اورمزد آفریـدم، از جـای خویش به پدشخوارگر رسد. بوده است که

۱- شـبیه بـه همین مضـمون در زراتشت نـامه بیت ۱۴۴۱ نیز آمـده است: که جـانم ز تیمـار گریـان شـدست دلم زین شـر و شور بریـان شـدست در متن پازند (ص۳۴۵) نیز آمـده است: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاـف من مرگ ده که درونـدی [و] راه دوزخ نیابنـد». زند بهمن یسن، ص۳۷، یادداشت ۵۶

۲- ر.ک: یادداشت ۱۲ و ۱۳ بخش قبل.

۳- ر.ک: یادداشت ۱۴ بخش قبل.

۴- آسورستان یا اسورستان نام کهنی است برای بینالنهرین که در قدیم از جانب ایرانیان به کار میرفت.

۵- فراخ پیشانی، (پهلوی: frāxanīg) معادل اصطلاح اوستایی: - pərəθuainika است که لفظاً به معنی «دارای پیشانی گسترده» است و توصیفی است برای سپاهیان دشمن. «ترک و کرمیر» که به عنوان دشمن نام برده شدهاند، دانسته نیست که معرف چه تیره یا قومی هستند. هدایت (زند وهومن یسن، ص۵۳، یادداشت ۸) آن را کلمیر خوانده و در زیرنویس آورده است که «در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام «کله میر» وجود دارد». در متن پازند (ص۳۴۶): «ترک و خرمیر». زند بهمن یسن، ص۳۷- ۳۸، یادداشت ۶۰

۶- اشاره به عملی است که کاووس به وسوسه دیوان انجام داد و به آسمان پرواز کرد. نگاه کنید به: پورداود، یشتها، ج۲، صص۲۳۷٪۲۲۷.

۷- اشاره است به جنگی که گشتاسپ با ارجاسپ بر سر پذیرفتن دین انجام داد. محل این جنگ را زند بهمن یسن «سپید بیشه» میگوید که در یادگار زریران به «بیشه هوتس» (پهلوی: hutos rezūr) تحریف شده است (نگاه کنید به: متنهای پهلوی، ص۳). «سپید رزور» که محل جنگ گشتاسپ و ارجاسب گفته شده است در بندهش (ص۱۰۰) به صورت اروس رزور (= سپیدبیشه) آمده و رَدِ جنگلها نامیده شده است. درباره محل این جنگ متنها با یکدیگر اختلاف دارند. مارکوارت گمان میکند که «پارس» در اینجا تحریفی از «پارت» باشد (نگاه کنید به: وهرود و ارنگ، صص۱۸۶٪۱۷۴). هدایت به جای سپیدبیشه، «سپیذ رزور» آورده و در توضیح مینویسد: جکسن جنگل سپید را بین نیشابور و مشهد قرار میدهد. در هنگامی که سپاهیان ایران نزدیک بوده متواری بشوند، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث میگردد که به «مدن فریاد» یعنی فریادرس ملقب گردید (نیرنگستان، چاپ تهران، ۱۳۱۲، ص۱۱۹٪۱۲۲، داستان شهربانو). در یشت نوزدهم ۳۳٪۳۱ راجع به کی خسرو و سپید رزور اشاره شده است و در جاماسب نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سپید در سپید رزور گفتگو میشود که در ناحیه پذشخوارگر اتفاق میافتد. زند وهومن یسن، ص۵۴، یادداشت ۵

آذرگشنسپ در دریاچه چیچستِ(۱) ژرفِ گرم آب، بـدون دیو که از آن جا نیز دین پیـدا شد - بود کسـی که [در برج] ماهی گفت، آدروگ گفت که در خرچنگ - ایدون ای زردشت سپیتمان! در ده های ایران که من اورمزد آفریدم، خشم تخمگان

در تازش باشـند. که از این مردم، در پدشـخوارگر و پارس و سوراخ نشـین (= غارنشـین) و کوه نشین و دریانشین آن گاه اندك بماند چه اگر شوی خویش را نجات دادن تواند، آن گاه او را زن و فرزند و خواسـته به یاد نباشد. ۱۲. پس زردشت گفت که: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاف مرا مرگ ده که در آن زمانه سخت نزیند».

۱۳.... ای زردشت!(۲) آن روز که سده [دهم] هزاره تو به پایان رسد - که [هزاره] زردشتان است - آن گاه هیچ گناهکار از این هزاره در آن هزاره نرود. (۳)

۷

۱. زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی ای پرهیزگار!، دادار! اگر ایشان چنین بی شمار هستند به چه ابزار [ایشـان را] توان نـابود کردن. ۲. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمـان! هنگـامی که دیو گشـاده موی خشم تخمه در نـاحیه خراسان به پیدایی آید، نخست نشان سـیاه پیدا شود، هوشـیدر زردشـتان (= هوشیدر پسر زردشت) در دریاچه فَرَزْدان(۴) زاید - کسی بود که دریاچه کیانسه(۵) گفت، کسی بود که در کابلستان گفت - ۳. ای زردشت سپیتمان! در سی سالگی به دیدار من اورمزد رسد - کسـی بود که در ناحیه چینستان گفت، کسی بود که در هندوستان گفت - ۴. پادشاهی زاید که پدر آن پادشاه از تخمه کیان [باشد و] به یـاری هوشـیدر به هندوسـتان رود. ۵. در یکصـد سـالگی [او را] میـل بـه زنـان باشـد و از او پادشـاهی کـه در دیـن به نـام «بهرام ورجاونـد» خوانند، زاده شود - کسـی بود که شاپور گفت - ۶. آن شب که آن کی زاید، نشان به جهان رسد، سـتاره از آسـمان بارد، هنگامی که آن کی زاده شود، سـتاره نشان نمایـد، «داد اورمزد»(۶) گفته است که آبـان مـاه و بـاد روز (= روز بیست و دوم ماه آبان) پایان [زندگی] پدرِ آن پادشاه (= پدر بهرام ورجاوند) باشد. (۷)

به وسـیله کنیزان شاه پرورش یابـد، زنی پادشاه باشد. (۸) ۷. هنگامی که آن پادشاه سـی ساله باشـد - کسـی بود که زمان را گفت (= کسی بود که روز و ماهِ رسیدنِ او را به سی سالگی

مشـخص کرد) - با سپاه و درفش بی شـمار، سپاهِ هنـدی و چینی، درفش برگرفته - یعنی که درفش بالا گیرند - [که] افراشـته درفش اند، افراشته سلاح اند، به تازش تا بهرود(۹) بتازند - کسی بود که «بوم ده» گفت تا میان ساحل بهران(۱۰) - ای زردشت سپیتمان!

۱- ر.ک: یادداشت ۴۰ فرگرد اول.

۲- هدایت این بند را این گونه آغاز میکند: اورمزد گفت که: ای سپیتامان زرتشت! بیم مدار.... زند وهومن یسن، ص۵۶

۳- هدایت (ص۵۶، یادداشت ۲) در توضیح مینویسد: «وست در ترجمه بهمن یشت (ص۲۱۹، یادداشت ۱) متذکر میشود که این مطلب بـا ازمنه تاریخی وفق نمیدهـد. ولی به نظر میآیـد که هزاره زرتشت پیش از آشـفتگی در مـذهب و قبل از هجوم دیوان به پایان رسـیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا هفتم شـرح داده شده است. به موجب بندهش در سـی و چهارم ۶٪۷ فاصله بین «ظهور دین» در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال میشود. اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آن وقت سی ساله بود. از این قرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان متولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت

خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزاره او باید انجام گرفته باشد. چنین به دست میآید که نویسنده بهمن یشت همان تاریخ بندهش را اقتباس کرده است. هر گاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از این رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ – ۵۹۵ میلادی بوده است. به موجب تعیین زمان ناقصی که در بندهش دیده میشود، دهمین هزاره عالم در برج جدی با ظهور دین آغاز میشود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان به پایان میرسد. و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدر تطبیق مینماید. به نظر میرسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ – ۶۳۵ تا ۱۵۹۳– ۱۶۳۵ بوده است».

۴– فِرَزْدان، اوستایی – frazdānu، بندهش (بهار، ص۷۷) محل آن را سیستان، و درباره آن گوید: «دریاچه فرزدان در سیستان است. گویند که مرد پرهیزگار که چیزی بدو درافکند، پذیرد؛ اگر پرهیزگار نیست، باز به بیرون افگند. بن چشمه آن به فراخکرد پیوسته است». در شهرستانهای ایران (متون پهلوی، ص۶۷) آمده است: «شهر بست را بستور زریران ساخت بدانگاه که گشتاسپ شاه (برای) دین یشتن به فِرَزدان بود...» و نیز در «شگفتی و ارزشمندی سیستان» (متون پهلوی، ص ۷۰) آمده: «یکی این که گشتاسپ شاه دین را به دریای فرزدان روایی بخشید» و «یکی این که رود هیرمند و دریای فرزدان و دریای کیانسه و کوه اوشد اشتار اندر سرزمین سیستان (قرار دارد)».

۵– درباره دریاچه کیانسه ر.ک: یادداشت ۲۱ فرگرد اول.

۶– یکی از مفسران متون پهلوی است.

۷– برای نشانههای ظهور بهرام ورجاوند ر.ک: فرگرد دوم.

۸– آقای راشد محصل در توضیح مینویسد: یعنی در مدت کودکی بهرام ورجاوند، پادشاهی به عهده زنی خواهد بود. متن پازند (ص۳۴۷)، ظاهراً واژه پهلوی را hendui خوانده است. عبارت در آنجا چنین است: «... آن که او را پرورد هندو زنی است». روایات داراب هرمزدیار چنین است (ص۹۳): «... و پادشاهی آن شهر زنی باشد و آن زن پرورد و او را سپاهی از دشتر هندوان بیاید»(؟). زند بهمن یسن، ص ۴۰، یادداشت ۷۲

۹– آقای هدایت مینویسد: «یوستی حدس میزند ارنگ رود باشد اما به موجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود مینامیدهاند» (زند وهومن یسن، ص۵۸، یادداشت ۳).

۱۰– آقای هدایت (زند وهومن یسن، ص۵۸، یادداشت ۴) مینویسد: «احتمال میرود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده می¬شده. به مناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است».

۸. هنگامی که ستاره اورمزد بالا، به بالست (= شرف) رسد، ناهید را فرو افگند، پادشاهی به [آن] کی رسد، سپاه بی شمار مسلّحِ درفش آراسته اند.

۹. بود کسی که از سیستان و پارس و خراسان گفت، بود کسی که از وَرِ (= حصار) پدشخوارگر گفت، بود کسی که از کوهستانِ هرات گفت، بود کسی که از تبرستان گفت.

۱۰. و از آن ناحیه کودکی خواهنده(۱) [با] درفش آراسته و بسیار سپاهِ بی شمارِ

پدشخوارگر از لشکر و سپاهِ مسلحِ ایران شهر به پیدایی آمد - کسی بود که گفت [ایشان را] کرد و کرمانی نیز خوانند، پیدا نیست.
۱۱. که به یاری و هم درفشی

(= در زیر یک درفش واحد) شمارِ بسیاری از خشم تخمگان شیدسپی و هیونِ فراخ پیشانی آفریده شده، گرگ دوپا آفریده و دیوِ دوال کستی را در این ده های ایران بکشند.

۱۲. در کرانه اروند سه کارزار کنند... (۲) یکی در سپیدبیشه و یکی در دشت نشانه. (۳) ۱۳. کسی بود که در دریاچه سه تخمه گفت، کسی بود که در مروِ درخشان گفت،(۴) کسی بود که در پارس گفت -

۱۴. در پشتِ شهرهای ایران سپاه خراسانی بی شمارِ

درفش افراشته اند، که درفش از پوست بَبَر (= سگ آبی)(۵) دارند و درفش ایشان باد و بندوقشان سپید است.

۱۵. و سپاه بی شمار تا به سوراخ دیوان بشتابند و چنان بکشند که [اگر] هزار زن پی مردی بینند، ببویند.

۱۶. ای زردشت سپیتمان! هنگامی که زمان سر شود، دشمنان چنان نابود شوند، مانند ریشه درختی که به یک شبِ زمستانِ سرد که فرا رسد، به یک شب برگ بیفگند.

۱۷. این ده های ایران که من اورمزد آفریدم، دوباره بیارایند.

۱۸. ای زردشت سپیتمان! گنامینو همراه با دیوان و بدتخمگان و خشم خونین درفش برای تازش بتازد و به پشتی و یاری دیوپرستان و خشم تخمگان رسد. ۱۹. و من، دادار اورمزد، ایزد نریوسنگ، سروشِ پرهیزگار را به کنگ دژ، که سیاوش بامی (= سیاوش درخشان) ساخت به سوی چهرومیان گشتاسپان (= چهرومیان پسرگشتاسپ) آراینده فرّه کیان و دینِ راست بفرستم که: ای پشوتن بامی! برو به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم و هادخت(۶) و دوازده هماست

را به وسیله آتش و آب ها فراز یزْ (= بستای) یعنی به وسیله آتش آب ها،(۷) آن چه را که با آتش و آب ها پیداست، فراز یزْ. ۲۰. و ایزد نریوسنگ و سروشِ پرهیزگار از چکادِ (= قله) به دائیتی به کنگ دژ، که سیاوش بامی ساخت، برود و بانگ کنند که: «فراز رو ای پشوتن بامی! چهرومیان گشتاسپان، آراینده فرّه کیان و دینِ راست. فراز رو به این ده های ایران، که من اورمزد آفریدم، گاهِ (= تخت) دین و پادشاهی(۸) را دوباره بیارای!». ۲۱. ایشان به

۱- آقای راشد محصل (زند وهومن یسن، ص۴۰، یادداشت ۷۴) در توضیح مینویسد: منظور از این کودکِ خواهنده (پهلوی: aburnāyag ī xwāstār) همان بهرام ورجاوند است. متن پازند ندارد. زراتشت نامه (بیت ۱۴۸۹) چنین است: بدانگاه بینی که بندد کمر یکی مرد دین در بدشخوارگر اما آقای هدایت (زند وهومن یسن، ص۵۹) این قسمت را این گونه آورده: «و از آن سوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود».

۲- این مطالب با تغییراتی مختصر و بعضاً به کار بردن عباراتی دیگر تکرار نوشتههای فصل ششم است که گذشت.

۳- ر.ک: یادداشت ۱۵ بخش قبل.

۴- برای توضیحات درباره دریاچه سه تخمه و مروِ درخشان به ترتیب ر.ک: یادداشتهای ۲۰ و ۲۱ بخش قبل.

۵- در بندهش هندی، بخش سیزدهم انواع سگ را دَه نوع شمرده است: ۱. پَسوش هورْوْ، یا سگ گله. ۲.ویس هورو، یا سگ نگهبان خانه. ۳. وُهونَزْگْ، یا سگ ولگرد، که به دنبال خون و لاشه میرود. ۴. توله. ۵. بَبَر Babar یا سگ آبی. ۶. روباه. ۷. راسو. ۸. ژوژَه یا خارپشت. ۹. گربه آبی. ۱۰. موش فرخو. (توضیحات بیشتر ر.ک: بندهش هندی، رقیه بهزادی، ص۹۲٪۹۳؛ وندیداد، هاشم رضی، ۲/۶۲۷ به بعد)

۶- هادخت نسک، یکی از نسکهای اوستاست. بنابر نوشته دینکرد نسک بیستم از اوستای بزرگ زمان ساسانیان بوده است، اما امروز جز اندکی از آن بر جای نمانده است. یشت یازدهم اوستا که به نام ایزد سروش است «سروش یشتِ هادخت» نیز گفته شده است. از هادخت نسک چند بند پراکنده باقی مانده است که از نوشتههای اصلی اوستایی به شمار نمیآید و خطاهای دستوری زیاد دارد. بر پایه نوشتههای کتاب گزیدههای زادسپرم «هادخت نسک» رد نسکهاست. (نیز نگاه کنید به: یادداشت ۲ بخش قبل)

۷- آقای راشد محصل در توضیح آورده: «منظور از «آتشِ آبها» روشن نیست. شاید آتشِ موجود در ابر و باران یعنی «آتش وازشت» باشد. میتوان چنین نیز پنداشت که منظور از آب و آتش در این عبارت، ستایش دوازده هماست و هادخت نسک از طریق آب و آتش است». زند بهمن یسن، ص۴۲، یادداشت ۸۳

۸- آقای راشد محصل در توضیح این عبارت مینویسد: «گاه دین و پادشاهی» در برابر gāh i dēn ud xwadāyih. در بند سی و ششم همین فصل به صورت gāh dēn xwadāyih به کار رفته است. ترکیب dēn xwadāyih معنی «حکومت دین، حاکمیت دین» میدهد. بنابراین احتمال دارد منظور نویسنده از این عبارت «بازآرایی و حاکمیت مجدد دین» باشد (زند بهمن یسن، ص۴۲، یادداشت ۸۶). هدایت این عبارت را به این صورت آورده: «... و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای» (زند وهومن یسن، ص۶۲).

مینویی بروند و دوازده هماست را با زوهر فراز یزَند. ۲۲. و پشوتنِ بامی با یکصد و پنجاه مردِ پرهیزگار، که هاوشت (= شاگرد) پشوتن اند و به مینویی جامه سمورِ سیاهِ نیک دارند، فراز رود به وسیله اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بالا روند و با آتشِ آب ها

هادختِ بغان یسن و من اورمزد را با امشاسپندان فراز ستایند.

۲۳. پس از آن یک سوم [نیروی] پتیاره (= اهریمن) بشکند.

۲۴. پشوتن بامی که با یکصد و پنجاه مرد که [جامه] سمورِ سیاه دارند، به سوی آذر فره مند – که روشن پیکر خوانند و در دادگاه نشانده است که جان آذرفرنبغ پیروزگر است – فراز رود و به هم زوتی (= پیشوایی) او یزش فراز سازند (= آیین

عبادت به جای آورند) برسم بگسترند و خرداد و امرداد یسن را با نیرنگ و نیرنگستان دینی فراز یزَند.

۲۵. و یک سوم [دیگر نیروی] پتیاره بشکند.

۲۶. پشوتن گشتاسپان به یاری آذرفرنبغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر(۱) به بتکده بزرگ، نشیم (= جایگاه)

گنامینوی گناهکار، فراز رود. خشمِ خونین درفش و همه دیوان و دروجان بدتخمه و جادوگران به آن ژرف ترین دوزخ رسند. به هم کوشی (= همکاری) پشوتنِ بامی آن بتکده را بکنند (= نابود کنند).

۲۷. و من، دادار اورمزد با امشاسپندان به گریوه «هوگر»(۲) آیم و به امشاسپندان بفرمایم که: «به همه ایزدان مینوی گویند که: "بروید به یاری پشوتن بامی برسید"».

۲۸. و مهر دارنده چراگاهِ فراخ و سروشِ دلیر و رشنِ راست و بهرامِ نیرومند و اشتادِ پیروزگر(۳) [و] فرّه دینِ مزدیسنان، [یعنی] نیروی آراینده رهبری جهان، به فرمان من دادار برسند.

۲۹. من دادار، برای پشتیبانی به یاری پشوتنِ بامی رسم. ۳۰. دیوانِ تارتخمه را بزنند (= نابود کنند). ۳۱. گنامینوی گناهکار به مهرِ دارنده چراگاهِ فراخ بانگ کند که: «برای راستی، بایست! تو ای مهر دارنده چراگاه فراخ». ۳۲. پس مهر دارنده چراگاه فراخ بانگ کند که: «این نُه هزارسال پیمانی که او (= اهریمن) کرد، تاکنون اژدهاک بد دین و افراسیابِ تور و اسکندرِ رومی و دوال کستیان [و] دیوانِ گشاده موی مدت یکهزارسال پیش از پیمان پادشاهی کردند».(۴)

۳۳. آن گنامینوی گناهکار که چنین شنید، بیهوش شود. ۳۴. مهر دارنده چراگاهِ فراخ، خشم خونین درفش را بزند و به ستوهی بگریزد. ۳۵. آن گنامینوی گناهکار با زادگانِ بدتخمه دوباره به تاری و تیرگی دوزخ گریزد. ۳۶. و مهر دارنده چراگاه فراخ، به پشوتن بامی بانگ کند که: «بِکن، بزن (= نابود و تباه کن) بتکده نشیمِ دیوان را ! به این ده های ایران که من اورمزد

۱– درباره آذرگشنسپ، آذرفرنبغ و آذربُرزین مهر نگاه کنید به: یادداشتهای ۱۶ و ۳۵ فرگرد قبل.

۲– نگاه کنید به: یادداشت ۲۹ بخش قبل.

۳– درباره مهر، رشن، بهرام و اشتاد نگاه کنید به: یادداشتهای ۳۴٪۳۱ بخش قبل.

۴- آقای هدایت در توضیح این بند مینویسد: «از این مطلب چنین برمیآید که نویسنده پایان فرمانروایی ملحدین را در خاتمه هزارسال منتظر بوده است و پایان هزاره هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵/۱۵۹۳ میلادی تطبیق می¬کند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ میباشد (زند وهومن یسن، ص۶۴، یادداشت ۴ و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۴۰ همین بخش).

آفریدم، برو! گاه دین و پادشاهی را دوباره بیارای! گناهکاران هنگامی که تو را ببینند، بشکنند (= شکست خورند)».

۳۷. و پشوتن بامی و آذرفرنبغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر رسد، و آن دروج پر نیرو را بزند و آن بتکده نشیم دیوان بکند و یزش فراز سازند، برسم فراز گسترند و دوازده هماست یزَند و منِ دادار را با امشاسپندان بستایند.

۳۸. این است آن چه پیش گویم. ۳۹. پشوتن بامی به اروند و بهرود و این ده های ایران، که من اورمزد آفریدم، فراز رسد. هنگامی که تارتخمگان، ناشایستان، او را ببینند، بشکنند (= شکست خورند).

۸

۱. درباره بهرام ورجاوند پیداست که به پر فرهی

فراز رسد و دیهیم فراز بندد، گمارده در مقامِ موبدان موبدی و مقامِ داورِ راستِ دین و این ده های ایران، که من اورمزد آفریدم، دوباره بیاراید.

۲. آز و نیاز و کین و خشم و شهوت، رشک و گناه کاری از جهان کاستی گیرد. ۳. گرگ زمان برود و میش زمان درآید. ۴. آذرفرنبغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر را دوباره به جای خویشتن بنشانند و هیزم و بوی خوش به داد (= مطابق رسم و آیین) بدهند. ۵. و گنامینوی گناهکار با دیوان و تارتخمگان گیج و بیهوش باشد.

۶. پشوتنِ بامی چنین گوید که: «نابود بادا دیو و پری، نابود بادا دیو دروغ و بدی، نابود باشند دیوانِ تارتخمه و افزوده بادا (= کامیاب بادا) اورمزد خدای، داناترین، با امشاسپندان، خدایان نیک، نیک آفریده شده و فره دین مزدیسنان و افزوده بادا زاد و رودِ رادان و راستان و نیک کرداران.

نیک آراینده بادا

گاهِ دین و پادشاهی!».

۷. پشوتنِ بامی فراز رسد با یکصد و پنجاه مردِ هاوشت (= شاگرد) که [جامه] سمورِ سیاه دارند، فراز رسد. تختگاه دین و پادشاهی خویش بگیرند.

۸. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن چه پیش گویم، هنگامی که هزاره زردشتان به سر شود (= به پایان رسد) و آغاز [هزاره] هوشیداران باشد؟

۹

۱. درباره هوشیدر پیداست که در سال یک هزار و هشتصد بزاید، در سی سالگی به دیدارِ من اورمزد رسد و دین بپذیرد. (۱) ۲. هنگامی که از دیدار [باز] آید، به خورشیدِ تیز اسب بانگ

۱- نگاه کنید به: یادداشت ۶۲ فرگرد دوم.

کند که: «بایست!». ۳. خورشید تیز اسب دَه شبانروز بایستد. ۴. چون چنین باشد (= چنین اتفاق افتد)، همه مردمِ جهان به دینِ مزدیسنان بایستند (= ایمان آورند).

۵. مهر دارنده چراگاهِ فراخ به هوشیدرِ زردشتان بانگ کند که: «ای هوشیدر، آراینده دین راست، به خورشید تیز اسب بانگ کن که: "برو!" زیرا کشور ارزه، وروبرش و وروجرش و نیمه خونیره بامی تاریک است».(۱) ۶. و هوشیدر زردشتان به خورشید تیز اسب بانگ کند که: «برو!». ۷. خورشید تیز اسب ورجاوند (= باشکوه)

برود و همه مردم به دینِ به مزدیسنان بگروند.

۸. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آن چه پیش گویم که این [رویداد] آفرینش را دوباره به هستی خویش آورد».

۹. و هنگامی که نزدیک آغازِ هزاره باشد، پشوتنِ گشتاسپان به پیدایی آید، فرّه کیانِ پیروزگر به او رسد. ۱۰. آن دشمن که به دروغ برنشست، چون ترک و تازی و رومی و شاهانِ بد ایرانی، به چیری و ستمگری و دشمنی با خدای روند و آتش را بزنند (= خاموش کنند) و دین را نزار کنند و نیرومندی و پیروزگری را از آن ببرند و هر کس که خواه و ناخواه آن داد و دین (= رسم و آیین) را بپذیرد، آن داد و دین را همی زنند (= از میان ببرند) تا آن گاه که هزاره به سر شود.

۱۱. و پس هنگامی که هزاره هوشیدرماه آید، در [هزاره] هوشیدرماه آفرینش رواتر و به نیروتر باشد و دروغِ مارچهره را بزنند و پشوتنِ گشتاسپان همان گونه دستور و رَدِ جهان باشد.

۱۲. و در آن هزاره هوشیدرماه مردم در پزشکی چنان ماهر باشند و دارو و درمان چنان به کار آورند و بَرَند که جز به مرگِ دادستانی (= مرگ مقدّر) نمیرند اگرچه به شمشیر و کارد بزنند و کشند.

۱۳. پس اهلموغی (= بی دینی) (۲) از بهره (= درآمد)

مقرری خواهد (= از

درآمد، مقرری مرسوم را طلب کند)، به سبب اهلموغی و بدی [بدو] ندهند. ۱۴. و اهلموغ از آن کین برخیزد، بالای آن کوهِ دماوند، سویی که بیوراسپ (= ضحاک) است، گوید که: «اکنون نُه هزارسال

است، فریدون زنده نیست، چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی زیرا که این جهان پُر از مردم است، و ایشان را از ورِجمکرد(۳) برآورده اند». ۱۵. پس آن اهلموغ چون ایدون گوید، اژدهاک از بیم آن که دیسه (= پیکر) فریدون به پیکر فریدون، پیش [او] برخیزد، نخست آن بند را نگسلد، تا آن گاه که اهلموغ آن بند [و] چوب را از بن بگسلد. ۱۶. پس زور دهاک افزوده شود، بند را از بن بگسلد، به تازش ایستد (= شروع به حمله کند) و در جای (= فوراً)

آن اهلموغ را بیوبارد (= فرو برد، ببلعد) و گناه کردن را، در جهان بتازد و بی شمار

گناه گران کند. یک سوم از مردم

۱– درباره هفت کشور نگاه کنید به: یادداشت ۲۰ فرگرد دوم.

۲– اهلموغ یا اشموغ، نگاه کنید به: یادداشت ۱۶ فرگرد دوم.

۳– نگاه کنید به: یادداشت ۴۵ فرگرد اول.

و گاو و گوسپند و آفریدگانِ دیگر اورمزد را بیوبارد و آب و آتش و گیاه را نابود کند و گناه گران (= سنگین) کند.

۱۷. پس آب و آتش و گیاه، پیش اورمزد خدای به گله ایستند (= شکوه کنند، بنالند). ۱۸. چنین گله کنند که: «فریدون را باز زنده کن! تا اژدهاک را بکشد، چه اگر تو، ای اورمزد!، تو این نکنی، ما در جهان نشاییم بودن (= نتوانیم در جهان باشیم)». ۱۹. آتش گوید که: «روشنی ندهم» و آب گوید که: «نتازم (= جریان نیابم)». ۲۰. و پس من، دادار اورمزد، به سروش و ایزد نریوسنگ گویم که: «تن گرشاسپ سام را بجنبانند، تا برخیزد!». ۲۱. و پس سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسپ روند، سه بار

بانگ کنند. ۲۲. و بار چهارم سام با پیروزگری برخیزد، پذیره (= مقابله) اژدهاک رود و او (= اژدهاک)

سخن او (= گرشاسپ)

نشنود و گرزِ پیروزگر بر سر [اژدهاک] بکوبد و [او را] بزند و بکشد. ۲۳. پس رنج و پتیاره از این جهان برود تا هزاره را به پایان رسانم. ۲۴. و پس سوشیانس آفرینش را دوباره پاک بسازد و رستاخیز و تن پسین باشد (= واقع شود).

***

فرجام یافت به درود (= سلامت) و شادی و رامش، به کام ایزدان باد!

ایدون باد! ایدون تر نیز باد!

بخش سوم: پیش گویی های جاماسپ

اشاره

پیش گویی های

جاماسپ(۱) ظاهراً پس از برافتادن خاندان هخامنشی، تسخیر ایران از طرف اسکندر مقدونی و استیلای شاهان سلوکی بر سرزمین های آسیایی، به تدریج از بطن ضد هلنی «مغان» زرتشتی ایران شکل گرفته است. این پیش گویی ها که در محافل غیر ایرانی

به عنوان «پیش گویی های هیستاسپ (۲)«Apocalypsed' Hystaspes» شهرت یافت، با پیش گویی های

بهمن یشت همانندی بسیار دارد، حتی منشاء این دو را یکی دانسته اند که بیانگر علائم ظهور سوشیانس در اوایل عصر پارتی (اشکانی) است. (۳) پیش گویی های

جاماسپ در دو بخش آمده: یکی به عنوان «جاماسپ نامه» (پهلوی: Ĵāmāsp-nāmag) درباره پایان هزاره زرتشت و در پاسخ به ویشتاسپ شاه در چهار فصل و دیگری به عنوان «یادگار جاماسپی» (پهلوی: Ayādgar ī Ĵāmāspig) درباره تاریخ جهانی ایران، که از تلفیق این دو اثر می توان به روایت نسبتاً کاملی از پیش گویی های جاماسپ دست یافت. درباره جاماسپ نامه تاوادیا می نویسد:

«فصل یکم شرح احوال و اوضاع در پایان هزاره زرتشت است، شبیه آن چه که در زند وهومن یشت ۲/۲۳ به بعد است. فصل دوم از آفت های طبیعت و آشوب ها و جنگ ها یاد می کند. ولی قطعاً جاماسپ نمی توانسته است پیش گویی کند، چه پاره ای از این پیش آمدها پیش از روزگار وی روی داده است. فصل سوم به صورت یک گفتگو میان اُهرمزد و زَرَتوشت و بر سر رستخیز

۱- . جاماسپ (ĵāmāspa) به تصریح اوستا از خاندان هوگو (Hōgva) یاد شده، هم از خردمندان و دانایان روزگار که او را حکیم خوانده اند، هم از دولتمردان زمان خود که وزیر و پیشکار کی گشتاسپ (ویشتاسپ)شاه کیانی بوده است. برادر جاماسپ، فراشئوشترا نیز وزیر بزرگ ویشتاسپ شاه، پدر زن زرتشت سپیتمان پیامبر و خودِ جاماسپ داماد زرتشت بود، یعنی پوروچیستا puručistā یکی از سه دختر زرتشت را به زنی داشت (یسنا ۵۳/۳). جاماسپ بنا به روایات نخستین کسی است که آموزه های زرتشت را در کتاب اوستا جمع و تدوین کرد، گویند نوشتن «اوستا و زند» را جاماسپ حدود سال ۵۹۱ ق.م به انجام رسانید؛ آن گاه وی پس از زرتشت که موبدان موبد و پیشوای دین شده بود، بنا به گزیده های زادسپرم (۲۵/۷) در شصت و چهارمین سال دین و ۱۶ سال پس از رحلت زرتشت، و چنان که جکسن و پیروان او معتقدند به سال ۵۶۷ ق.م درگذشت. Jackson, Zoroaster..., ۱۹۳۲, pp.۲۱, ۶۷, ۷۶, ۱۱۷, ۱۳۶, ۱۳۷, ۱۸۱.

۲- . در این باره ر.ک: بخش سروش های غیبی هیستاسپ (پیشگویی گشتاسپ) در همین کتاب.

۳- . درباره همانندی های پیش گویی های گشتاسپ و بهمن یشت و منشاء این دو رساله ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ک. ادی، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۲۰٪۲۱، ۴۰٪۴۴، ۸۸، ۲۹۱٪۲۹۲ و ۵۴۰.

سراسر جهان است. پس این دو فصل یکسره از افزوده های بعدی است».(۱)

قدیمی ترین نسخه های جاماسپ نامه به روایت پارسی از اوائل سده نهم (ه-ق) است. پرسش هایی که وی پاسخ گفته درباره آفرینش، تاریخ فرمانروایان از کیومرث(۲) تا لهراسب،(۳) مردم شش کشور دیگر جهان، درباره البرز و کنگ دژ، ورجمکرد و ایرانویج، هندوستان و چینیان، ترکان و تازیان و بربرها، نژادهای دگرگشته آدمی، دریازیان و جز اینها؛ و این که چرا انسان خلق شد تا به دوزخ رود، آیا مردم مازندران و ترکستان آدم اند یا دیو، کارهای نیک شاهان و دل مشغولی های ویشتاسپ؛ سپس شاهان آینده ایران، خروج پشوتن و ظهور اوشیدر موعود، مسائل معادشناسی و روز رستاخیز، تازش عرب ها و بالاخره سرنوشت آینده دین و مردم. تاوادیا درباره یادگار جاماسپی می نویسد: «پرسش ها تنها به بخش تاریخی ایران محدود نمی شود، بلکه موضوعات مربوط به تاریخ افسانه ای و افسانه ها و هم چنین جهان شناسی و جهان دیگر را دربرمی گیرد. کوتاه سخن آن که یک تاریخ جهانی (همگانی) را به معنای ایرانی آن مجسم می کنند، و کتاب از این نظر قابل استفاده است. نام ها و تاریخ سال های ساسانیان (فصل ۱۵) بی شک بر بنیاد یک روایت خاصی است و آگاهی هایی که درباره فرمانروایی عربان است و ۳۸۲ سال و ۹ ماه و ۷ روز و ۴ ساعت طول کشیده است (۱۵/۲۸)، به نظر می رسد که محاسبه ای بر پایه ستاره شناسی از یک رویداد تاریخی است. (۴)

این کتاب هم با نام جاماسپی جذابیت مردم پسندانه ای به دست آورد و سبب شد که با افزوده های خیال پردازانه ای، به حسب روح زمان، رفته رفته انباشته و پُر حجم شود، تا جایی که نسخه گجراتی آن اندک شباهتی با اصل دارد».(۵)

و اینک توضیحاتی درباره جاماسب نامه و یادگار جاماسبی به نقل از تاریخ ادبیات ایران، مرحوم استاد احمد تفضلی(۶) عیناً نقل می گردد:

جاماسب نامه

«جاماسب نامه که بخشی از متن پهلوی آن در دست است به سه فصل تقسیم شده است، در فصل اول گشتاسب از جاماسب می پرسد که دین زردشتی تا چند سال رواج دارد و پس از آن چه دوره و زمانه ای فراخواهد رسید. جاماسب در پاسخ به شرح حوادثی که در پایان هزاره زردشت رخ می دهد، می پردازد و از انحطاط اخلاقی مردمان و انحراف آنان از دین سخن می گوید که بر اثر آن به بدبختی های گوناگون مانند گرما و سرمای سخت و قحطی و زلزله و جنگ و سلطه فرومایگان و بیگانگان دچار می شوند (بندهای ۱ تا ۲۶). سپس به شرح

۱- . زبان و ادبیات پهلوی، ص۱۷۳٪۱۷۴.

۲- . کیومرث، پهلوی: gayōmard، اوستا: gayō.marətan، به معنای زندگی میرنده، نام نخستین انسان است، او ششمین خلق مادی هرمزد است که آفریدنش هفتاد روز به درازا می انجامد. این که پهناش با درازاش برابر بود، او را بیشتر شبیه نطفه عظیم نخستین می سازد تا شبیه انسانی واقعی، و میان او و آسمان که آن هم درازا و پهنایی برابر دارد، نوعی شباهت و ارتباط دیده می شود. بر مبنای روایات و اساطیر باستانی و میانه، کیومرث نماد آدمی است که از گِل و به شکل نطفه از سپندارمذ، که همان زمین است، زاده می شود و سه هزارسال مانند دیگر آفریدگان هرمزد بی جنبش و ساکن بر زمین باقی می ماند (روایت پهلوی، فصل ۴۶، بند ۳۰). هرمزد وی را روشن چون خورشید آفرید و قامتش به اندازه چهار نای و دارای چشم، گوش، زبان و دَخشَک (= نشان، علامت) بود و از

اوست که آفرینش مردمان و گوسفندان منشاء می گیرد (بندهش، بهار، ص۴۰/۴۱). آفرینش کیومرث ششمین آفرینش هرمزد و آخرین آنهاست (بندهش، بهار، ص۴۰/۴۱). او بر دیگر آفریدگان هرمزدی مزیتی دارد و آن این که از نیروی اندیشه برخوردار است (ویسپرد ۱۹، بند ۱). اهریمن، دیو استویهاد (دیو مرگ و نابودی) را می فرستد تا کیومرث را بیمار کرده و بمیراند (گزیده های زادسپرم، فرگرد ۲، بند ۱۹). اما تقدیر جز این است و حکم ستارگان کرفه گر و بزه گر بر بقای کیومرث است و بدین سبب تا سی سال به نیروی خویش می زید (گزیده های زادسپرم، فرگرد ۲، بند ۲۱). پس از سی سال ستاره هرمزد و کیوان، که سرنوشت سازان بشری هستند، در وضعی قرار می گیرند که نیروی مرگ آفرینی کیوان بر نیروی حیات بخشِ هرمزد غلبه می کند و کیومرث می میرد (گزیده های زادسپرم، فرگرد ۲، بند ۲۲). پس از مرگش از هر یک از اندام های او فلزی خاص در زمین پدید می آید که از آن میان زر از جان و تخم او آفریده می شود (بندهش، بهار، ص۸۰ –۸۱). «چون کیومرث به هنگام درگذشت تخمه بداد، آن تخمه ها به روشنی خورشید پالوده شد و دو بهر آن را نریوسنگ نگاه داشت و بهری را سپندارمذ پذیرفت. چهل سال (آن تخمه) در زمین بود. با به سر رسیدن چهل سال، ریباس تنی یک ستون (ساقه)، پانزده برگ، مهلی و مهلیانه (از) زمین رستند. درست (بدان) گونه که ایشان را دست بر گوش باز ایستد، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا ـ و هم دیسه بودند» (بندهش، بهار، ص۸۱) و از این دو است که نسل آدمی رواج می گیرد. لازم به ذکر است که در متن های پهلوی تکیه بر شاهی کیومرث نیست، بلکه این نخستین انسان بودن او است که از اهمیت برخوردار است و آن هم در واقع به صورت یک پیش – الگو و نه یک انسان واقعی. در مقابل، در شاهنامه، کیومرث نخستین شاه است. در ادبیات پهلوی کیومرث سی سال زیست می کند و در شاهنامه سی سال سلطنت؛ اما این بدان معنا نیست که در ادبیات پهلوی، اشاره ای به شاهی وی نشده باشد. در نامه دین کرد (مدن، ص۲۸) آمده است: «آن نخستین پذیرنده دین از دادار، کیومرث است که بُنِ مردم است. او به کنش دین در جهان و سامان بخشی و آراستن و رواج بخشیدن آفریدگان، نخستین گِل شاه بود». گِل شاه، در اصل گَرشاه، به معنای شاه کوهستان است که در اثر همسان بودن املاء گل و گر در پهلوی (gl)، گمان رفته است او شاه گِل است و آن گاه واژه با هزوارش گِل نوشته شده است. برای آگاهی بیشتر و دسترسی به روایات مختلف در منابع گوناگون ر.ک: نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن سن، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص۴۹، یادداشت ۱۲ و ص۱۸۹، یادداشت ۲؛ نجات بخشی در ادیان، ص۸۰، یادداشت ۲۹؛ یادداشت ۱۴ فرگرد دوم همین کتاب؛ و دایره المعارف ایرانیکا، Gayōmart، ج۱۰، ص۳۴۵/۳۴۷ و منابع متعددی که در آن معرفی شده است.

۳- . لهراسب، پهلوی: luhrāsp، اوستا: – aurvat.aspa، به معنای دارای اسب تیزرو. خاندان کیانی به دو دسته تقسیم می شود: از کی قباد تا کی خسرو و از لهراسب تا پایان کار کیانیان؛ که دسته دوم نیز خود از لهراسب تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر، یا همین بهمن، تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است. ظاهراً دسته دوم را به دسته نخستین چسبانده اند و در اساطیر کهن با کی خسرو و رفتن او به آسمان، این دوره اساطیری به سر می رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر، در پایان جهان بازخواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید. اما بعدها که دسته دوم را به دنبال دسته اول آوردند و بدان چسباندند، گشتاسپ، شاهِ پایان جهان شد که سلطنت را از کی خسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می دهد که مردم، برعکسِ روحانیان زردشتی، از گشتاسپ راضی نبوده اند و همچنان اسطوره سلطنت جاودانه کی خسرو را که پر از عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده اند. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۵، یادداشت ۲۸

۴- . و نیز نگاه کنید به: West, E. W., Pahlavi Texts, (and in) Grundriss der Iran. Philo. B.II, p.۱۱۰.

۵- . زبان و ادبیات پهلوی، ص۱۷۶/۱۷۷.

۶- . ر.ک: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص۱۷۲/۱۷۶.

جزئیات سلطه فرومایگان و بیگانگان و آشفتگی های حاصل از آن می پردازد (بندهای ۲۷ تا ۴۲). سرانجام شاه پدشخوارگر (= طبرستان)، بر اثر پیام ایزدمهر، با دشمنان به نبرد برمی خیزد و بر آنان غلبه می کند (۴۳ تا ۵۰). سپس پشوتن پسر گشتاسب، که از جاویدانان زردشتی است، برای یاری دین از کنگ دژ بیرون می آید و سرانجام با ظهور اوشیدر (= هوشیدر) هزاره او آغاز می گردد (بندهای ۵۱ تا ۵۴).

فصل دوم با سؤال گشتاسب درباره آفت های گوناگون و موارد و دفعاتی که مردم دچار آن می شوند، آغاز می گردد و جاماسب به آنها پاسخ می گوید.

فصل سوم در واقع نقل فصل ۳۴ بُندهشن درباره رستاخیز است. مطالب این دو فصل با مطالب فصل اول ارتباط مستقیمی ندارد.

فصل چهارم درباره سؤال زردشت از اورمزد در مورد پاداش روان های درگذشته است. این فصل و فصل پیش از آن در اصل به جاماسب نامه متعلق نبوده و در نسخه ها بدان افزوده شده است.

به دنبال این بخش، سه قطعه کوتاه می آید: قطعه اول درباره نشانه هایی است که در هنگام ظهور اوشیدر (= هوشیدر) ظاهر می شود که در پایان فصل اول از آن سخن رفت. این قطعه تحریر پازند نیز دارد. قطعه دوم که بخش نخست آن افتاده است، درباره چگونگی پیشگویی جاماسب است و قطعه سوم نیز، که پایان متن پهلوی آن افتاده است، پاسخ به این سؤال گشتاسب است که چند سال پادشاهی خواهد کرد و چه کارهای نیکی باید بکند و وظیفه او چیست.

بنونیست (Benveniste) معتقد بود که این اثر به شعر است و برای بازسازی آن به صورت شعر تغییراتی در متن داده است. (۱) اما مقایسه این متن با شعرهای دیگر پهلوی، نظر او را تأیید نمی کند. محتمل این است که متن کنونی نثری است که اصل آن به شعر بوده است و زبان شعری آن از این جهت است.»

یادگار جاماسبی

«تحریر پهلوی این کتاب از میان رفته است و آن را به تحریر پارسی و بخش هایی از آن را به تحریر پازند و ترجمه فارسی در دست داریم و از روی آنها می توان متن اصلی پهلوی را بازسازی کرد. فصل نخست کتاب با توصیفی از دانایی جاماسب آغاز می شود. فصل دوم پاسخ به این سؤال است که چیست که همیشه

۱- . تاوادیا در این باره می گوید: «به گمان بنونیست (RHR.۱۹۳۲, ۴۳۱) سبک نگارش بر خلاف جاهای دیگر، به گونه دیگر است: جمله ها کوتاه، پهلوی هم، بدون پیوند و رابطه معمول. و از این رو وی چنین می پندارد که فصل یکم به صورت شعر هشت هجایی بوده و مانند اوستا سروده شده بوده است. اما برای آن که بیت ها را دوباره بازسازی کند ناگزیر شده است تغییرات بسیار در آن بدهد. از این رو مسأله ساختمان بیت ها همچنان حل نشده می ماند. ولی اشاره او (صفحه ۳۷۳ به بعد) به قطعه های پراکنده پیش گویی های هیستاسپس اثر لاکتانتیوس (Lactantius) و دیگران برای این رشته از ادبیات به طور کلی، و برای این کتاب به ویژه، پر ارزش است» (زبان و ادبیات پهلوی، ص۱۷۴).

بوده و همیشه هست و همیشه خواهد بود. فصل سوم پاسخ به این سؤال است که اورمزد از میان آفریدگان «مینو» (آن جهانی، نادیدنی و ناملموس) کدام یک را نخست و از میان آفریدگان «گیتی» (این جهانی، دیدنی و ملموس) کدام یک را نخست آفریده است. فصل چهارم پاسخ به این سؤال است که نخستین فرمانروا چه کسی بود و روش هر یک از فرمانروایان چه بود. در این فصل از فرمانروایان ایران از گیومرث تا کی لهراسب سخن رفته است. فصل پنجم درباره مردمان شش اقلیم جهان (به جز ایرانویج) است. فصل ششم درباره مردمانی است که در البرز اقامت دارند. فصل هفتم درباره مردمی است که در کنگ دژ زندگی می کنند. فصل هشتم درباره مردم هندوستان و چین و ترکستان و تازیان و بربرستان است. فصل نهم درباره مردمان عجیب الخلقه است مانند کسانی که چشمشان روی سینه و گوششان روی سینه است و دوال پایان. فصل دهم درباره مردم سیلان و کسانی است که در دریا زندگی می کنند. فصل یازدهم درباره این که چرا اورمزد مردمانِ سرکشی را که می دانست بیشتر به دوزخ می روند، آفرید. فصل دوازدهم درباره مازندران و ترکان است. فصل سیزدهم درباره خصوصیت پیشگویی جاماسب است. فصل چهاردهم درباره مدت زمان سلطنت گشتاسب و کارهای خوب و وظیفه گشتاسب است. فصل پانزدهم درباره فرمانروایان ایران پس از گشتاسب تا غلبه تازیان است. فصل شانزدهم پاسخ به این سؤال است که این دین تا چند سال رواج دارد و پس از آن، چه زمان و دورانی فرا رسد. اواخر این فصل در تحریر پارسی ادامه نیافته است. فصل هفدهم (= فصل ششم در چاپ مودی) به تحریر پازند در دست است و متضمن شرح حوادث پایان جهان است.» (۱)

۱- . برای آگاهی از چگونگی و به جا ماندن تحریرهای پارسی، پهلوی و یا ترجمه فارسی هر یک از بخش ها در دو کتاب مذکور ر.ک: تاریخ ادبیات ایران، ص۱۷۲- ۱۷۵.

جاماسب نامه فارسی

جاماسب نامه فارسی(۱)

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان دادگر دستگیر

نام این کتاب جاماسپی می گویند

چند خبری و نشان های که جاماسپ حکیم فرموده است می نویسم

احکام جاماسپ که از دینِ به مازدیسنان کرده است از زبان پهلوی نقل کرده

CHAPTER I

۱. حکیم جاماسب در ایام شاه وشتاسپ بوده است و موبدان موبد و دستور او بود و در آن روزگار به دانایی او کسی نبود روزی گشتاسپ شاه از جاماسپ حکیم پرسید که مرا می باید که بگویی که این دانایی چگونه به تو رسیده است و از که آموخته(ای)، و به رنج به دست آورده یا به الهامِ یزدی یافته

ما را از دانایی تو نصیبی باید و بهره توانی داد یا نه.

۲. حکیم جاماسپ جواب داد که انوشه باد هزارسال بر هفت کشور زمین پادشاه باش، این دانایی از اقبال و وَرج تو و خُره و سعادت شما شهریاران به من رسیده است و از دریای دانش انوشه روان زرتشت که چندین سال شاگردی وی کرده ام و (از) دین حق بهره یافته ام چون شاهنشاه که جاوید زیاد (زی) بنده را بزرگ فرمان دهد آن چه طاعت باشد از خدای در برسم و حاجت خواهم تا من بنده را توفیق دهد و به واجب و راستی جواب آن بگویم و خویشتن را از نیک بختان شناسم که یادگاری از من در جهان بماند که فایده آن بخامه و عالم رسد و از راستی دین حق آگاه شوند چون در هر روزگار(ی) آن چه گویم روشن به بینند و خدای را ستایش و ثنا گویند و من بنده را درود دهند و مزد و فایده از آن جمله شاه را بود آن جهان و این جهان.

۳. شهنشاه از آن سخن شاد شد و او را آفرین کرد و ایزد عزوجل را نماز بُرد و گفت شُکر و ستایش خدای را که مرا به این، نیکی و فیروزی و ارزانی داشت، پیغام برِ حق و دین برِ راست و دستوری چنین در ایام من در جهان پدید کرد که تا به قیامت مرا نام و مزد و حاصل آمد و شر و فساد دیوان از جهان برداشته شد، و به کام و فرمان خدای سر بر زمین نهاد و دیرزمان حاجت خواست و شُکرهای بسیار کرد.

۱- Modi, J. J., Persian Jāmāspi, Pahlavi, Pazend and Persian Text, Bombay, ۱۹۰۳.

CHAPTER

II

۱. پس سر برداشت و جاماسپ را گفت پیشتر می خواهم که بگویی که بعد از من چند پادشاه باشند و حقیقت دانم که بگوی که بعد از من بر هیچ کس بماند و به مرگ و به مینو رسند و بگویی که این خوره(۱) و تخت و تاج و دیهیم(۲) از من به که رسد و تا رستخیز نام یک به یک می خواهم که بگویی که هر یک چه نام باشند. و چند سال و ماه و روزگار پادشاهی کنند و رسم و عادت و سیرت ایشان و اعتقاد ایشان چون باشد.

۲. جاماسپ جواب داد که دیر زیاد (= پاینده

باشی) شاهنشاه این تاج و تخت از شما شهریاران به اردشیر اسفندیار رسد که بهمن(۳) نیز خوانند ۱۲۰سال پادشاهی کند. همای چهر آزاد(۴) ۲۰سال. داراب بن بهمن ۱۴سال. دارا بن

داراب ۱۲سال. اسکندر رومی ۱۴سال. (۵) اشک بن اشک و نوش و نیریوسنک و خسرو و اردوان بهمه کان ۲۸۵سال پادشاهی کند به انصاف. (۶) اردشیر بن بابکان جهان آباد کند و بسیاری خوشی و راحت به مردم رسد ۴۸سال. شاپور بن اردشیر ۳۰سال. هرمز بن شاپور ۵ سال.(۷) بهرام بن شاپور ۱۴سال. (۸) یزدجرد بن بهرام ۲۰سال. (۹) شاپور بن یزدجرد ۱۰سال. (۱۰) یزدجرد بن شاپور ۲۰سال. (۱۱) بهرام گور بن یزدجرد ۶۳ سال.

نرسی بن یزدجرد ۴۰سال. (۱۲) یزدجرد بن بهرام ۹سال،(۱۳) پیروز بن یزدجرد ۶ سال. (۱۴) نرسی بن نوروز ۶ سال. (۱۵) قباد بن فیروز ۴۰سال(۱۶) پادشاهی به عدل و انصاف، (و) در رحمت بر مردم جهان از حد بیرون، و مزدک بدگوهر در ایام او پدیدار آید و بسیاری خلل به دین رساند و رسم های بد و آیین های بد نهد ولیکن زود هلاک شود. انوشیروان که

خسروقباد خوانند یعنی کسری ۴۸سال پادشاهی کند و هر چه پسندیده تر و بهتر در جهان پدیدار آید از انصاف (او). هرمز بن خسرو ۱۲سال. (۱۷) پرویز بن هرمزد(۱۸) ۳۸سال پادشاهی کند به جور و ستمکاری و بیدادی که نشان روزگار بد نماید که(۱۹) رسم و آیین بد پدیدار آید که(۲۰) کار دین و ایران شهر نشیب گیرد. و قباد بن خسرو که شیرویه نیز خوانند ۸ ماه پادشاهی کند به جور و ستم. اردشیر بن قباد(۲۱) ۱، ازسین(۲۲) دخت بن خسرو شش ماه. کشور بانو(۲۳) ۱ مردوار پادشاهی راند. یزدجرد شهریار ۲۰سال پادشاهی کند. (۲۴)

۳. و بعد از آن روزگاری درآید و پادشاهی از تخم ایران و کیان بشود و خیرکی نیکان را بود و دین راستی ضعیف گردد و بسیاری رسم های و آیین های بد در جهان پدید آید چه گویم که این جهان و همه نیکویی ها و نعمت ها با بدی و فساد آلوده شود و نام پادشاهی تازیان و ترکان و رومیان نمی گویم که آن جا به جز جور و ستم و دلتنگی چیزی دیگر نمی بینم.

۱- . درباره واژه خوره (مرادف فَرّه) با صورت اوستایی خَورِنه یا خورِنو (xvarnō)مرحوم استاد مهرداد بهار توضیحات مبسوطی داده، که جهت آگاهی خوانندگان عیناً آن را نقل می کنیم. [فرّه] پهلوی: xwarrah، فارسی میانه مانوی farrah، اوستا: -

xvarənah به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، فرّه با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع رسیدن به برکت، اقبال و خواسته وابسته به داشتن فرّه است. اما فرّه بر اثر خویشکاری به دست می آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، فرهمند می گردد و به سعادت و خواسته می رسد. اما فرّه نیرویی کیهانی و ایزدی نیز هست. فرّه سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی آید که فرّه باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن بر زندگی مردم اثر می گذارد و شکل می پذیرد. از این نکته روشن می گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است. در نوشته های پهلوی که املایی بس نامشخص دارند، هزوارش فرّه () GDH و روان ()NSMN هر دو به یک صورت [] درآمده اند و از اینجا اشتباهات عظیمی در قرائت متن و دریافت مسائل مورد بحث زردشتی پدید آمده است (در واقع این هزوارش در پهلوی چهار قرائت دارد: ruwān، dast، xwarrah، xwarg. ر.ک: تاریخ ادبیات ایران، ص۱۳۱، یادداشت ۴۳ و ۴۵) و از آن جمله این که فرّه مسئول خویشکاری یا وظایف اصولی محول شده به انسان است؛ در حالی که این روان است که باید خویشکاری بورزد و در برابر اعمال خود مسئول است و اصولاً روان – و نه فرّه – برای خویشکاری کردن آفریده شده است و بهره وری از فرّه، فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می شود که وظیفه روان است. بر اثر اشتباهاتی که در ترجمه و دریافت متن های زردشتی در این زمینه راه یافته است، این اعتقاد به وجود آمده است که در آغاز، با تن انسان فرّه ای آفریده شد. در حالی که چنین نیست، با انسان فرّه آفریده نمی شود. انسان می تواند دارای فرّه باشد یا نباشد و حتی اگر کسی فرّه را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد؛ در حالی که با هر انسان روانی آفریده شده است که بر اثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی خویش – خویشکاری – به بهشت یا دوزخ می رود و این روان است که در این جهان انسان را سعادتمند و فرهمند یا بی سعادت و بی فرّه می کند. از نوشته های پهلوی برمی آید که فرّه، بعدها، در دوره ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مسئله، به گمان نگارنده (بهار)، تحول بعدی فرّه است. در زمانی که توده مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دوره ساسانی، از هر گونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تأثیری در یافتن یا از دست دادن فرّه نداشت، دیگر نمی شد به ارتباط حتمی فرهمند بودن و ورزیدن خویشکاری معتقد ماند. بنابراین، سعادت و خواسته و قدرت که نتایج عینی فرهمند بودن بود، با بخت ارتباط یافت و در نتیجه، فرّه معنای بخت پیدا کرد؛ و مرد خویشکار تنها می توانست به سعادت اخروی روان خویش دل بندد. چنان چه در اعتقادات اقوام دیگر نیز دیده می شود، اعتقاد به فرّه مربوط به جامعه کهن و ابتدایی انسان است. فرّه نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله ای که وظایف خویش را در مورد خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل او را یاری دهند، شاید همین اعتقاد به ارتباط طبیعی است که بعدها با تخصصی شدن کارها در جامعه، وظایف جادوگران را در مورد انگیختن لطف ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخص می کرد. جادوگر می توانست ارتباط فرد یا قبیله خود را با جهان خدایان حفظ کند و توسعه دهد و آنان را وا دارد که فرّه بخشی کنند، یعنی سعادت و نیکبختی فرد یا جامعه را تأمین کنند. سپس، هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فرّه نیز مفهومی طبقاتی یافت. فرّه آسرونان یا روحانیان، فرّه کیان یا فرّه سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فرّه است. ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۵۶٪۱۵۷ همان طور که گفتیم خوره مرادف واژه فَر یا فرّه است که برخی از دانشمندان آن را «چیز به دست آمده یا چیز خواسته شده» معنی کرده اند (مزدیسنا و ادب پارسی، ص۴۱۲). در گات ها واژه خَورنه به معنی درخشان و نیکبخت و صفت برای جاماسپ آمده، و در سایر بخش های اوستا از دو خَورنه سخن به میان آمده: یکی ائیرنیم خوارِنو Airyanem Xvarenō یا فَرّ ایرانی و دیگری کوئینم خوارنو Kavaenem Xvarenō یا فَرّ کیانی (اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص۵۰۲) – و توضیحات بیشتر ر.ک: مزدیسنا و ادب پارسی، ص۴۱۲٪۴۲۴.

۲– . در متن «دهیم» آمده.

۳– . بهمن اسفندیاران، پهلوی: wahman، اوستا: – vohu-manah به معنای دارنده منش نیک، در اساطیر زردشتی، بهمن، پسر

اسفندیار، برابر با اردشیر درازدست دانسته شده است و این اردشیر همان پادشاه هخامنشی است که پس از خشایارشاه به سلطنت رسید. این بـدان سبب است که بنا بر روایت های اساطیری و بعضـی مـدارک تاریخی، دین زرتشت از این زمان در نجد ایران نفوذ عمیق می یابـد. در اثری پهلوی به نام زند بهمن یسن (۳/۲۴) آمده است: «آن [دوران] سیمین، سلطنت اردشیر کیانی است که بهمن اسفندیاران خوانـده شود، او که دیو از مردمان جدا کند، بپیراید همه جهان را و دین رواج دهد». با توجه به این امر که تقویم زردشتی نیز از عصر همین اردشیر درازدست، تقویم رایج در شاهنشاهی پارس گشته است، می توان انگاشت که موبدان زردشتی، با از دست رفتن استقلال خاندان گشتاسپی، و فتح آسیای میانه به دست هخامنشیان و گرویدنشان به دین زردشتی، تلفیقی میان خاندان کیانی و هخامنشی پدید آورده، بهمن کیانی را با اردشیر هخامنشی یکی دانسته اند، در واقع آنها شاهان زردشتی شده را از پس هم ذکر کرده اند. .پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۷، یادداشت ۳۴؛ یادداشت ۱۳ بخش زند بهمن یسن در همین کتاب

۴- . همای، پهلوی: humāy، اوستا: - humāyā. در اوستا همای دختر گشتاسپ است و از همای، دخت بهمن، خبری نیست؛ ولی در ادبیات پهلوی مـا از دو همـای خبر داریم: یکی دخت گشـتاسپ و دیگری دخت بهمن. احتمـال بسیار است که داسـتان این همای گویای وقایع دوره اردشـیر درازدست و فرزندش داریوش باشد، که در دوره ایشان، اردشیر زیر تأثیر شدید مادرش و داریوش دوم زیر تأثیر شدید همسـرش پروشات بود. ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۷، یادداشت ۳۵ کریسـتن سن درباره وی می نویسد: «همای [خمـانی و خمـای نیز ضـبط شـده] لقب «چهرآزاد» (شـریف النسب) داشت. بنا بر روایت مسـعودی چهرآزاد اصـلاً نام مادر همای بود. حمزه بـن الحسـن همـای را بـه نـام دیگر یعنی شـمیران (= سِمیرامیس Se´miramis) خوانـده اسـت. تاریـخ سـلطنت او را حمزه و مسعودی به اختصار حکایت کرده و چنین گفته اند که او پس از پدر به سـلطنت رسـیده و با یونانیان در جنگ بوده و بعد از سی سال پادشـاهی برادرش دارا بـه جـای او نشـست. بنـا بر قـول حمزه این دارا بَریـد را در ایران معمـول کرد» (کیانیـان، ترجمه ذبیـح الله صـفا، ص۲۱۳٪۲۱۴)؛ و نیز نگاه کنید به: تاریخ ایرانیان و عرب ها، ترجمه عباس زریاب، ص۵۹، یادداشت ۲۹.

۵- . روایت مـذکور در متن در مورد سال های سـلطنت پادشاهان ایران از بهمن پسـر اسـفندیار تا اسـکندر با آن چه در بنـدهش آمده متفاوت است. به تصریح بندهش (بندهشن انکلساریا، ص۲۳۲، چاپ وست، فرگرد ۳۱، بند ۳۰، بهار، ص۱۵۶) این مدت ها چنین ذکر شده: بهمن پسـر اسـفندیار ۱۱۲ سـال؛ همـای دختر بهمن ۳۰ سـال، دارای پسـر چهرآزادان، دخـتر بهمن ۱۲ سـال؛ (در بنـدهش (بهار، ص۱۵۶) این عبارت بدین صورت آمده: «دارای چهر- آزادان که بهمن است، دوازده سال»، آنگاه استاد در توضیح می نویسد: معمولاً اردشـیر هخامنشـی را با بهمن اسـفندیار یکی می گیرنـد، ولی در اینجا دارای چهرآزادان را هم بهمن انگاشـته انـد.) دارای دارایان ۱۴ سال؛ اسکندر رومی ۱۴ سال. کریسـتن سن سـنین سلطنت پادشاهان ایران یعنی دوره میان گشتاسپ و اسکندر را طبق تصریح مورخان اسـلامی چون حمزه و سه فهرست منقول در آثارالباقیه بیرونی و مجمل التواریـخ و القصـص (به نقل از موبـد بهرام) و ثعالبی چنین می نویسد: بهمن ۱۱۲ سـال، همای ۳۰ سـال، دارای اول ۱۲ سـال، دارای دوم ۱۴ سـال. آن گـاه در توضـیح این مطلب در پاورقی آورده: طبری (ص۶۸۸) و فارسنامه (ص۵۴) مدت سلطنت بهمن را ۱۱۲ سال نوشته اند و بلعمی (ج۱، ص۵۰۸) با تأیید نهایه الارب آن را ۸۰ سال دانسـته است و بنا بر روایت دیگر ۱۱۲ سال. فردوسـی سنین مذکور را چنین یاد کرده است: بهمن ۹۹ سال، همای ۳۲ سال، دارای اول ۱۲ سال، دارای دوم ۱۴ سال. روایت جاماسب نامه پازند (چاپ مودی Modi، ص۱۱۷) هم به یکی از روایات خداینامه منتهی می شـود و به این نحو است: بهمن ۱۱۲ سال، همای ۳۰ سال، دارای دارایان ۱۳ سال؛ و سـلطنت دارای اول فراموش شده است (نگاه کنید به: کیانیان، ص۲۱۲٪۲۱۳). لازم به ذکر است که مدت سـلطنت اسکندر در آثارالباقیه بیرونی در یک جا ۲۴ سال و در سه جای دیگر ۱۴ سال ذکر شده (آثارالباقیه، ترجمه داناسـرشت، ص۱۵۶– ۱۵۹ – امـا در آثارالباقیه به تحقیق اذکایی، ص۱۲۹٪۱۳۲ در هیچ جا رقم ۲۴ ذکر نشـده و ظـاهراً این یـک غلط چاپی است). اما بنا بر تحقیقات امروزی مـدت سـلطنت اسـکندر از سال ۳۳۱٪۳۲۳ قبل از میلاد یعنی ۹ سال بوده است (ر.ک: تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، دکتر بهاءالدین پازارگاد، ص۳۴).

۶- . در پـاورقی جاماسپ نامه سال ۲۶۶ نیز ذکر شـده، اما هر دو قول بسـیار دور از واقعیت است؛ زیرا چنان چه تحقیقات جدیـد نشان

می دهد فقط دوران سلطنت پادشاهان اشکانی از سال ۲۴۹ق.م تا ۲۲۶ب.م یعنی ۴۷۵ سال بوده و اگر بخواهیم از زمان اسکندر در نظر بگیریم، دوران سلطنت اسکندر از ۳۳۱٪۳۲۳ق.م یعنی ۹ سال و دوره سلطنت سلوکیان از ۳۲۴- ۲۴۹ق.م یعنی ۷۶ سال می باشد که در مجموع تمام این دوران با دوره اشکانیان می شود ۵۶۰ سال که بسیار متفاوت با عدد مذکور در متن می باشد (برای آگاه شدن از جزئیات سلطنت هر یک از پادشاهان در این دوران ر.ک: تاریخ دوهزار و پانصدساله، تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، دکتر بهاءالدین پازارگاد، ص۳۴ به بعد).

۷- . در پاورقی ۶ سال آمده.

۸- . در پاورقی ۱۰ سال آمده.

۹- . در پاورقی ۱۲ سال آمده.

۱۰- . در پاورقی ۱۵ سال آمده.

۱۱- . در پاورقی ۶ سال آمده.

۱۲- . در پاورقی ۴ سال آمده.

۱۳- . در پاورقی ۱۸ سال و چهار ماه ذکر شده.

۱۴- . در پاورقی ۴ سال آمده.

۱۵- . در پاورقی «پریروز» نوشته شده که احتمالاً منظور پیروز بوده یعنی نرسی بن پیروز و مدت سلطنت نیز ۴ سال ذکر شده است.

۱۶- . در پاورقی ۴۳ سال آمده.

۱۷- . در پاورقی «نوشیروان» ذکر شده.

۱۸- . در پاورقی آمده: «خسرو بن هرمز که پرویز نیز خوانند».

۱۹- . در پاورقی «و» آمده.

۲۰- . در پاورقی «و» آمده.

۲۱- . در پاورقی «یک و شش ماه» آمده.

۲۲- . در بعضی منابع؛ حذف «از»، و تنها «سین» آمده. منظور «آزرمیدخت دختر خسرو پرویز» است. دوران آزرمیدخت در زمانی واقع شده که به دوران هرج و مرج یعنی بین انقضای سلطنت قباد دوم معروف به شیرویه یعنی سال ۶۲۹ب.م تا آغاز سلطنت یزدگرد سوم ۶۳۲ب.م معروف است. در این مدت سه سال جدال و کشمکش بر سر تصاحب تاج و تخت بین شاهزادگان و مدعیان سلطنت که حدود ۱۲ نفر بودند به شدت جریان داشت که بعضی از آنها به زودی به قتل رسیدند. بعضی از این سلاطین چندروزه به شرح زیرند: هرمز چهارم (۶۲۹)، جوانشیر پسر خسرو پرویز (۶۲۹)، پوران دخت دختر خسرو پرویز که ۱۷ ماه سلطنت کرد و با روم صلح قطعی منعقد کرد که طبق آن نصیبین برای ایران باقی مانده، پوران دخت خود از سلطنت استعفا کرد (۶۳۰)، گشتاسپ برده برادر خسرو سوم یا نوه هرمز چهارم (۶۳۱)، آزرمیدخت دختر خسرو پرویز که در زمان وی هرمز پنجم نوه خسرو پرویز در نصیبین خود را شاه خواند (۶۳۱) و بعد از چندی به دست سربازان خود به قتل رسید. دیگر خسرو چهارم نوه یزدان شاه پسر انوشیروان (۶۳۱)، دیگر فیروز دوم برادر خسرو چهارم (۶۳۱)، و خسرو پنجم نوه انوشیروان ملقب به فرخ زاد (۶۳۱). ر.ک: تاریخ دوهزار و پانصدساله، تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، دکتر بهاءالدین پازارگاد، ص۷۴

۲۳- . احتمالاً منظور شهروراز یا شهربراز باشد.

۲۴- . و اینک جهت آگاهی خوانندگان جدول شاهان ساسانی را که بر اساس تحقیقات جدید است ارائه می کنیم. برای تهیه این جدول از این منابع استفاده شده است: تمدن ایران ساسانی، لوکونین، ترجمه عنایت الله رضا، ص۳۲۵٪۳۲۷؛ مطالب و تصحیحات تقی زاده درباره سنوات پادشاهی هفت شاه نخستین ساسانی، که در انتقاد به طرح والتر هنینگ ترتیب داده شده است (بیست مقاله، تهران،

۱۳۴۱، ص۵۵۳ – ۵۵۵)؛ تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، دکتر بهاءالدین پازارگاد، ص۵۵ -۷۶؛ تاریخ باستانی ایران، فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، ص۵۷۳؛ کتاب بسیار ارزشمند تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تمام کتاب به ویژه ضمیمه ۱، ص۶۰۶– ۶۵۸؛ و بالاخره تاریخ ایران کمبریج، ترجمه انوشه، ج۱/۳، ص۲۷۳٪۲۷۴؛ و: The Cambridge History of Iran, Vol.۳(۱), ed.Yarshater, p.۱۷۸. نام فارسی سال های شاهی (م) نام پهلوی نام عربی ساسان (خدای) ––––––––– ساسان (خواتو) ––––––– بابک (هزاربَد) ۲۰۸٪۲۲۰ پاپک بابک اردشیر (اول) ۲۲۴٪۲۴۲ ارته خشتره اردشیر شاپور (اول) ۲۴۲٪۲۷۳ شهپوهر سابور هرمزد (اول) اردشیر ۲۷۳٪۲۷۴ اوهرمزد (هورمزد) هرمز بهرام (اول) ۲۷۴٪۲۷۷ وهرام (ورهران) بهرام بهرام (دوم) ۲۷۷٪۲۹۳ وهرام (ورهران) بهرام بهرام (سوم) ۲۹۳ (۴ماه) وهرام (ورهران) بهرام نرسی ۲۹۳٪۳۰۲ نرسهی (نرسه) نرسی هرمزد (دوم) ۳۰۲٪۳۰۹ اوهرمزد (هورمزد) هرمز شاپور (دوم) ۳۰۹٪۳۷۹ شهپوهر سابور اردشیر (دوم) ۳۷۹٪۳۸۳ ارتخشتر اردشیر شاپور (سوم) ۳۸۳٪۳۸۸ شهپوهر سابور بهرام (چهارم) ۳۸۸٪۳۹۹ وهرام (ورهران) بهرام یزدگرد (اول) ۳۹۹٪۴۲۱ یزدکرت یزدجرد بهرام (پنجم) گور ۴۲۱٪۴۳۹ وهرام (ورهران) بهرام یزدگرد (دوم) ۴۳۹٪۴۵۷ یزدکرت یزدجرد هرمزد (سوم) ۴۵۷٪۴۵۹ اوهرمزد (هورمزد) هرمز پیروز ۴۵۹٪۴۸۴ پیروچ فیروز بلاش ۴۸۴٪۴۸۸ ولخش (ولگش) بلاش کواد (اول) نوبت اول ۴۸۸٪۴۹۶ کوات قباد زاماسپ ۴۹۶٪۴۹۸ ژماسپ زاماسف (جاماسب) کواد (اول) نوبت دوم ۴۹۸٪۵۳۱ کوات قباد خسرو (اول) انوشیروان ۵۳۱ -۵۷۹ هوسْرَوْ کسری هرمزد (چهارم) ۵۷۹ -۵۹۰ اوهرمزد (هورمزد) هرمز خسرو (دوم) نوبت اول ۵۹۰ هوسْرَوْ کسری بهرام (ششم) چوبین ۵۹۰ -۵۹۱ وهرام (ورهران) بهرام خسرو (دوم) نوبت دوم ۵۹۱ -۶۲۸ هوسْرَوْ کسری کواد (دوم) شیرویه ۶۲۸ (۶ ماه) کوات قباد اردشیر (سوم) ۶۲۸ -۶۲۹ ارتخشتر اردشیر شهروراز ۶۲۹ (چند ماه) خشتروری شهربراز پوران دخت ۶۲۹ -۶۳۰ بوران دوخت بوراندخت آزرمیدخت ۶۳۰ -۶۳۱ آتور میدوخت ازرمیدخت یزدگرد (سوم) ۶۳۲ -۶۵۱ یزدکرت یزدجرد هم چنین برای آگاهی از جدول های مختلف و نام پدر هر پادشاه ر.ک: آثارالباقیه عربی، تحقیق پرویز اذکایی، ص۱۳۶٪۱۴۶ و ص۵۷۸ – ۵۷۹ تعلیقات.

ص:۱۳۹

CHAPTER III

پرسید گشتاسپ از حکیم جاماسپ

و پاسخ دادن حکیم جاماسپ به شاه وشتاسپ

۱. پرسید گشتاسپ از جاماسپ که دین چند سال در جهان روا باشد

بعد از آن دشواری پدید آید.

۲. [جواب داد حکیم جاماسپ] از ترکان لشکرها آینـد و عرب قوت گیرد و هاشم تخم پدیدار(۱) آید و فیروزی و پادشاهی ایشان را باشد بعد از آن ستم و ظلم پیدا کند و چه(۲) زودتر برآید و جهان بد و بتر و مردم را زندگانی دشوارتر و شـر و فساد و دزدی و دروغ بیشتر بود و شـرم و راستی از جهان برداشـته شود و نیکان خوی بدان گیرند و شیطان در خویشتن راه دهند(۳) و راه خداوند اندیشه(۴) راستی بر مردم بسته شود و هر که اندیشه دین کند به رنج و سـختی و دشواری و نومیدی رسد و دین و راستی چنان ضعیف گردد که چه می گویی(۵) و بی دینی و بـدی در جهان آیـد که نیک مرد و خوب کار را بدمرد و بدکردار خوانند [و بدمرد و بدکردار را نیک مرد و نیک کردار خواننـد] و حکم از داوری شـرح چنان بیرون آرنـد که ایشان را راست تر آید و همه بهره این جهان جویند و بهره و انـدیشه آن جهان کمتر کنند و آن که کنند بر وی [افسوس] (۶) کنند و مردم بر گناه کردن دلیری(۷) کنند و از دین حکم چنان کنند که دل ایشان خواهد و دو روی و منافقی و دروغ گفتن و افسوس کردن بسیار شود و به عجز گیرند و شرم نفس ازین جهان برگیرند و چنـان شود که از مردم جهان از هزار و نهصـد و نود(۸) یک نیک باشـد باقی همه بد باشـند و اندیشه آن(۹) کمتر کنند و سـخن چنان گوینـد (که) بر کار ایشان راستر آید و نیکی از بدی پیدا نبود و جهان(۱۰) خواسـتار دین نباشد و حق و حرمت از میان مردم برخیزد و شب با یکـدیگر دوستی کننـد و دیگر روز بر خون یکدگر گواهی دهند و جمله این ایران زمین که چنین آبادان است بر دست بدان به پستی و بی جانی رسد و مردم در جهان از منافقی و دروغ گفتن و مال و خواسـته بسـیار گرد کنند که در هر دو جهان از آن برنخورند و در زیر زمین پنهان بماند و در هر دو جهان بی بهره

شود و در آن جهان در دوزخ پاده فراه(۱۱) کشند و پشیمانی خورند و دیگرباره درین جهان نتوانند آمدن که کردار نیکو کنند.

۳. و اندر آن زمان مردمِ درویش، توانگر را سـتایند و مدح کنند و مردمِ توانگر، مردمِ درویش (را) منظور و سـفیر دارند (و گویند) که زاهـد و شـیخ است، و مردمِ درویش سـعید تواند بود و آزادگان و بزرگان به زندگانی بی مژه(۱۲) رسـند و به مرگ حاجت خواهند و مادر دختر خویشتن (۱۳) بکاوین دهـد و پـدر پسـر در زندگانی از خانه بیرون کنند و کدخدایی برادر کهتر کنند(۱۴) و برادر مهتر را زند و دشنام دهد و بد و حسد بَرَد و گواهی به دروغ دهند و مردمان جهان بیشتر حسود

۱- . در متن «بدیدار» آمده، اما در روایات داراب هرمزدیار (۲/۱۰۲) «پدیدار» است.

۲- . «هر چه»، و در پاورقی آمده: «هر روز که برآید از روز دیگر بتر بود».

۳- . در متن آمده «و خویشتن شیطان در راه دهند» و در پاورقی «شیطان خوی به خویشتن راه دهند»، ولی در روایات (۲/۱۰۲) به همین صورت است که در متن ذکر شده.

۴- . در پاورقی آمده: «خدا و اندیشه» که صحیح تر به نظر می رسد.

۵- . در پاورقی «چه می گویم» آمده.

۶- . در پاورقی «ریا» آمده.

۷- . در پاورقی «دلیل» آمده.

۸- . در پاورقی آمده: «نه هزار و نهصد و نود و نه»، و در روایات (۲/۱۰۳) نیز این گونه آمده.

۹- . در پاورقی «جهان» آمده.

۱۰- . در پاورقی «مردم» آمده.

۱۱- . پادافراه به معنی سزا، مکافات، جزا.

۱۲- . در پاورقی «مزه» آمده، اما در روایات (۲/۱۰۳) «جیزه» آمده است.

۱۳- . در پاورقی آمده: «دختر خویش را ندهد».

۱۴- . «کند» ر.ک: روایات، ۲/۱۰۳.

شوند از آز و نیاز بی راه گردند و گواهی به دروغ دهند و از راه خدای به راه دیوان ایستند.

۴. و در آن بد ایام بادهای سرد و بادهای گرم بسیار جهد و شب باران زیانکار آید و زمستان سردتر و تابستان گرم تر و زمستان از تابستان پیدا نبود و مردمی که او را فرزند است به چشم خوار دارند و آن کس را که فرزند نیست ستایش کنند و بسیاری ابرها برآید بر آسمان بگذرد و از آلودگی زمانه و بدفعلی و ناراستی چیره گشتن شیطان بر مردم و باران و ابر نشود و زمین ها بر ندهد وگر دهد آفت های هوای به زیان آورد و افسون ها که در آن زمانه کنند کار بکنند(۱) و زمین و آب نبات به کار نیفتد.

۵. در آن بد ایام قدر و جاه به دروغ و افسوس گیرند و پادشاهان به استحقاق مال نبخشند و مردم خسیس و بی اهل و بی اصل و مفسد را کار فرمایند و سخن ایشان برگیرند و بهتر به کار دارند و مردم اصلی را قبول نیاورند(۲) و اعتماد بر قول ایشان نکنند، به زندگانی تلخ رسند و مرگ به حاجت خواهند و (به) نومیدی و نیاز(۳) سختی گران رسند و هیچ کار به مراد ایشان نرود، و از هر دو جهان بی بهره باشند و در کار خویشتن عاجز و درمانده باشند و خان ومان

آزادگان و بزرگان ویران و خراب کنند بی اصیلان خان های مهتران به دست فرو گیرند و زن و فرزند ایشان به زنی خواهند از حکم ضرورت و بیچارگی بزرگ آزادگان با بی اصیلان پیوند کنند و ستم بر مهتران خویشتن کنند و دشنام دهند و بناهای بزرگ که مهتران کرده باشد خراب کنند و بخواهند که نام ایشان در جهان نماند و عیب کنند برسم و آیین ایشان تا بیفکنند و پسند نکنند و رسم و آیین بد نهند و بدان فخر دارند و بر همه کس بد اندیشند و بد گویند و بد کنند و آزاد بنده دارند و بنده به آزاد بندگان بر راه و آیین آزاد روند(۴) ولیکن همه کس داند که با اصل کیست و بی اصل کیست، و ایشان را بسی بقا نبود و سوار پیاده گردد و پیاده سوار گردد و جهان سرد و دم سرد بباشند یعنی زیر و زبر مثالش چنان که گویند چون رمه بازگردد بز لنگ پیشتر باشد ولیکن زود بازافتد و مردم از کردار بد خویش پشیمان نمی شوند و دیگربار بر سر گناه کاری شوند یزشن ها و خیرات کمتر کنند و نه فرمایند

و بی قول و بی وفایی

در جهان بسیار شود و حکم نجوم و طب بازنخوانند و برسم دیگر اندک چیزی بازخوانند(۵) و مردم جهان زود پیر شوند و جوانان را خُرّمی نبود و نشاط و طرب از دل برنیاید و آن چه کنند بر وی تکلف بکنند، وباه و بیماری ها گران باشد و مردم شهرها و روستاها و دی ها با یکدیگر جنگ کنند و کارزار و خصومت و خلاف کنند و مردم به غربت و نیازمندی افتند(۶) و زندگانی نیک (بر) مردم دشوار شود و مردم نیک و دانا را به دیوانه دارند و مردم شوخ و بی شرم و دروغزن را نیکوکار و نیک مرد دانند و ستایش او کنند و ناپاکی در آب و آتش افکنند و بسوزند و خورند چون سگ و گربه آن چه بدین مانند و بی قول و بی وفایی در جهان بسیار شود اما مهر درج زود در رسد و

۱- . در پاورقی آمده: «افسون ها در آن زمانه کار بکنند» و «افسون ها که در آن زمانه بکنند کارگر شوند».

۲- . در روایات (۲/۱۰۳) آمده: «قبول نباشد».

۳- . در متن آمده: «و به مرگ به حاجت خواهند و نومیدی و نیاز»، که از روایات (۲/۱۰۳،۱۰۴) تصحیح شد.

۴- . در روایات (۲/۱۰۴) آمده: «آیین آزادان نروند».

۵- . در روایات، (۲/۱۰۴) ، به جای «و برسم دیگر اندک چیزی بازخوانند»، آمده: «برسم دیگر چیزها و مردم...».

۶- . در روایات، (۲/۱۰۴) آمده: «به غربت و با نیاز افتند».

باشد که در روز یا در ماه یا در سال در رسد البته در سال در رسد و چنان تیز رود این گناه ها که آب از بالای نشیب رود و پس چون سر هزاره بود بسیاری آب و چشم های خشک شود و بسیاری کمتر شود و زمین بَر کمتر دهد و تخم، و حیوان ها از دَه هشت بکاهد و دو بیفزاید و آن دو خرسندی نکند و بر درختان آفت های هوا خلل کنند و شکوف های که بیرون آید از صد نود بکاهد و آن دَه که بماند خرم و مزه و چاشنی ندارد، و همه مردم آزپرست شوند و خواستاری دین نباشد و باران به هنگام خویش نیاید و آن چه (آید) خرفستر و حشرات آورد و ستوران کمتر زایند و خردتر شوند و شیر و گوشت و پشم کمتر دارند و مرغان خایه کمتر کنند و گاو برزا نیرو کمتر دارند و اسب کارزاری بار کم(۱) کشد و مردم بی هنرتر باشند و حامله بر زمین کمتر شوند پس چون این نشان های دیدی چون قطره باران و ریگ بیابان از حد خراسان کوتاه مردی با لشکر بسیار در ایران شهر دوارد و از بسیار بدی که کند نیست شود و بسیاری رنج و سختی (در شهر) پدید آید، خنک آن روان که در کالبد نیاید و از مادر نزاید و گر زاید (زود) بمیرد تا نه بیند آن سهمگین روزگار و ویرانی که در شهر ایران باشد و نبیند آن دشمنان بر خاندان های بزرگ چیره شوند چون عرب و ترک و رومی و دیگر دشمنان نه بینند و کام بد فعالان بر نیکمردان نه بینند و تاج و تخت و پادشاهی سرنگون شود، بدفعلی و بی قولی و کشتن و خون ها که به بیداد بریزند و نه بینند وباه ها و بیماری ها و ویرانی و قحط و نیاز و مرگی که در آن زمان باشد که مردم اندر ایران شهر از ده بهره بهری نمانند که از همه سختی و آلودگی زمانه به مرگ رسند و دیوچهرگان و کافر و خشم تخمگان و مردم انیران در ایران آیند(۲) و خون بسیار کنند و بیدادی بسیار کنند و بر نیکان جور و ستم بسیار کنند، پس فرشته زمین بنالد و گوید که بر نتوانم این سختی و دشواری زیر به بالا باشم و مهر ایزد داور به فریاد رسد یعنی زمانه از بدی و ستمکاری اندک بهتر شود و درین میانه اندکی عدل و انصاف پدیدار آید(۳) و روزگار بهتر بباشد و قوت دین بباشد و عدل و انصاف در جهان آورند و کوشند و با این زمانه پارسایان(۴) تا پدیدار آید ولیکن بنماند و تمام نشود و دیگرباره بی حد و بی شمار ترکان در ایران شهر دوارند یعنی بدی درآیند و این ایران شهر را ویران کنند و از بسیاری خون ریختن و حرب و آشوب و فتنه و از قحط خراب شود زمین ایران.

CHAPTER IV

۱. پرسید گشتاسپ از حکیم جاماسپ که وباه گران چندبار باشد و قحط و نیاز گران چندبار باشد و آب سیاه چندبار باشد و طوفان چندبار باشد و کارزار عظیم چندبار باشد و برف سیاه چندبار باشد و تگرگ سرخ چندبار باشد.

۱- . در پاورقی «کمتر» آمده.

۲- . در پاورقی آمده: «انیران در ایران دوارند».

۳- . در روایات (۲/۱۰۵) در توضیح و پاورقی آمده: «گروهی از پدشوارگر آید و عدل و انصاف پدیدار آید».

۴- . در پاورقی «ناپارسایان» آمده، و نیز در روایات (۲/۱۰۵).

۲. جواب داد حکیم جاماسپ که انوشه باش و دیر زی که وباه گران چهاربار باشد یکی در پادشاهی ضحاك و دیگر در پادشاهی شاپور نرسی و سیوم در پادشاهی بهرام هماوند یعنی هزاره هشیدر و چهار(م) نزدیك اوشیدرِ آخری که قیامت خواهد بود. و قحط و نیاز گران سه بار یکی در پادشاهی افراسیاب(۱) ترك و یکی در پادشاهی فیروز بن اردشیر(۲) و یک بار در هزاره اوشیدر. و آب باران سیاه سه بار یك بار در پادشاهی اردوان شاه و یك بار در پادشاهی کاوس که به آسمان شد که جادوان او را از راه بردند(۳) و یك بار در قیامت یعنی رستاخیز. و کارزار بزرگ سه بار و یك بار در پادشاهی کاوس و یك بار در پادشاهی اوشیدر بامی و یك بار که شما و شهریاران(۴) کردی. و برف سیاه و تگرگ سرخ چهاربار باشد یکی در پادشاهی داراب شاه و یکی در پادشاهی منوچهرشاه و یکی در پادشاهی یزدجرد به آفرید و یکی در هزاره اوشیدر و آن چنان بود که لشکر ترك و تازی و رومی بر کنار فرات هر سه لشکر گرد شوند و جنگ کنند و پادشاهی دین بیرون آید و دین بِه را بقوت دهد. (۵)

CHAPTER V

۱. پرسید گشتاسپ از جاماسپ که پیش از ما چند پادشاه بوده اند و هر یکی پادشاهی چند کرده اند.

۲. پاسخ داد جاماسپ حکیم که اول پادشاهی به کیومرث رسید یعنی آدم بود او سی سال پادشاهی راند و در پادشاهی او مردم نه مردند و بعد از کیومرث پادشاهی به هوشنگ(۶) رسید چهل سال

پادشاهی راند و در روزگار او مردم نمردند و مرگ هم نبود پیری و بیماری نبود و چنان بود و مردم پاك و دانا بودند و از هوشنگ به طهمورث(۷) رسید سی سال پادشاهی راند و اهرمن را چنان در فرمان خود داشت که اسپی عاجز به هیچ بدفعلی نمی تواند کرد و مردم همه به کام ها و کامکاری بودند و از طهمورث به جمشید(۸) هفت صدسال پادشاهی راند به ورج و به نور و خره و در روزگار او شش صدسال

مرگ نبود و فرمود تا استودان ها(۹) ساختند و از جم پادشاهی به ضحاك(۱۰) عربی رسید هزارسال پادشاهی راند به جور و ستم پس خدای عزوجل به رحمت و نور خویش آفریدون بن آبتین(۱۱) پدیدار آورد تا او را بگرفته به دماوندکوه به بست و پانصدسال پادشاهی راند و از آفریدون به سام نریمان و از سام نریمان افراسیاب ترك پنجاه سال پادشاهی کرد به بیدادی و ظلم. پس منوچهر(۱۲) صد و بیست سال

پادشاهی راند پس کی قباد(۱۳) صدسال پادشاهی کرد. پس کی کاوس صد و پنجاه سال پادشاهی کرد. و پس کی خسرو سیاوخش(۱۴) شصت و پنج سال

پادشاهی کرد. پس کی لهراسپ(۱۵) صد و بیست سال

پادشاهی کرد و در پادشاهی او بیماری نبود و دارو و درمان به کار نبایست داشت و مردم به

۱- . در فرهنگ واژه های اوستا آمده: «افراسیاب از تخمه تور پسر فریدون و کسی ستمگر و نامهربان بود، او برادر خویش اغریرث را که به ایرانیان دلبستگی بسیار داشت کشت. افراسیاب تا زمان های درازی با ایرانیان در ستیزه و کشاکش بود و میان ایرانیان و تورانیان

جنگ های بسیار سخت و کشتارهای بسیاری انجام گرفت، (که) از زمانه پادشاهی منوچهر تا کی خسرو دنباله پیدا کرد، یکی از آدم کشی های بیزاری انگیزش کشتن داماد خودش سیاوش بود که به رشک و بدگویی برادرش کرسیوز به این کار زشت دست یازید و سرانجام خود افراسیاب در هنگامی که در کوه های ایران گریزان بود به دست مردی به نام هوم فراشمی دستگیر گردید و هوم دلیر دست های افراسیاب را بسته و به کی خسرو باز داد و کی خسرو افراسیاب را به خونخواهی سیاوش که پدرش بود کشت». ر.ک: فرهنگ واژه های اوستا، احسان بهرامی، استاد فریدون جنیدی، (۲/۹۴۸– ۹۴۹)؛ و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۲۹ بخش زند بهمن یسن؛ و توضیحات بیشتر ر.ک: کیانیان، ص۱۲۶٪۱۳۳.

۲- . در پاورقی «فیروزین یزدجرد» آمده.

۳- . کاوس، پهلوی: kāyōs، اوستا: – usan از خاندان – kavay. او دومین شاه کیانی است. از او در یشت پنجم، سیزدهم، چهاردهم و نوزدهم یاد شده است. او بر همه کشورها، بر پری ها و جادوان پیروز می شود. بنا به نقل دین کرد، در سوتگرنسک اوستایی درباره کاوس به تفصیل سخن رفته بوده است که خلاصه آن در دین کرد (مدن، ۸۱۵ –۸۱۷) چنین است: «درباره شاهی کردن کاوس به چیرگی بر هفت بوم، بر دیوان و مردمان، و رواج فرمانش تیزتر از حرکت دست [بودن] و ساختنش هفت خانه بر میانه البرز: یکی زرین، دو سیمین و دو پولادین، دو از آبگینه؛ و بس دیو و مزن را از تباه کردن جهان بازداشتن و به کار خویش بستن. و مردمی را که نیرو از پیری تباه شده و جان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، [چون] به خانه او رسیدند، تیز پیرامون آن خانه بردن و پیری از ایشان فروافکنده شدن و ایشان را زور و جوانی بازآمدن. آن گاه فرمانی داده شد که مردمان را به در باز مدارید، پانزده ساله به حضور آورید. پس دیوان درباره مرگ کاوس مشورت کردن و خشم آن مرگ [بخشیدن] وی را پذیرفتن، به کاوس آمدن. و آن گونه شاهی بزرگی را که بر هفت بوم داشت، به اندیشه وی خوارگونه کردن و او را به شاهی آسمان و گاه امشاسپندان آرزومند کردن. و کاوس از فریبکاری خشم و دیگر دیوان همکار وی، بدان از کار انداختن [خویش]، نیز به پرواز برای پیکار [با] یزدان ایستادن و بازنگشتن و آن سوی البرز با بس دیو و دروند مردم تا پر تاریکی فراز تاختن. بدان کناره، فرّه کیانی به پیکر آهو شدن و [از] کاوس [و] از همه سپاه گریختن. و نیز به سبب [آن] باور نو با یزدان جنگیدن و سرانجام از آن نادانی نگشتن، و دادار فرّه کیانی را به خویش بازخواندن و سپاه کاوس از آن بلند [آسمان] بر زمین افتادن و کاوس به دریای فراخکرد پرواز کردن. و این را نیز گوید که به جز او کس [دیگری] از پشت [وی] پرواز کردن: نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان. برای [باز] گرداندن آن کس، آن کی خسرو نازاده، آن گاه چنان بانگی به هم آراستن، چونان آن هزارگان سپاه، که: مباد این را بکشی [ای] نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان! زیرا اگر این مرد را بکشی [ای] نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان! سپس به یافتن یافته نشود پریشان کننده دستور تورانی؛ زیرا از این، مردی زاید [که] سیاوش نام دارد و از سیاوش من زایم که خسروام که این دلاورترین تورانی را که جُند و سپاه بیش است، به بهدین و دلاوری فراز رسم، که جند و سپاه او را تباه بکنم، که آن پادشای توران را گریزان کنم. بدان سخن، فروهر خسرو نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان، را آرام کردن و بدان سخن [وی را] فراز هشتن و بدان، کاوس زنده شدن». برای توضیحات بیشتر درباره این قطعه دین کرد که استاد مهرداد بهار آن را ترجمه نموده اند ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۳٪۱۹۴، یادداشت ۱۷؛ و نیز نگاه کنید: کیانیان، ص۱۱۱٪۱۲۲ که توضیحات بسیار ارزشمندی را داراست.

۴- . در روایات (۲/۱۰۵) آمده: «شما شهریاران».

۵- . در روایات، (۲/۱۰۵) «و دین بقوت دهد» آمده.

۶- . هوشنگ، پهلوی: hōšang، اوستا: – haošyangha، به معنای کسی که منازل خوب فراهم سازد یا بخشنده خانه های خوب. لقب او در اوستا، – para.dāta، به معنای مقدم و بر سر قرار گرفته است. این لقب در پهلوی pēš-dād و در فارسی پیشداد شده است، به معنای نخستین واضع قانون. این بدان سبب است که در چند یشت اوستایی از او چنان یاد شده است که گویی در رأس شاهان ایرانی جای داشته است. در اساطیر ودایی و پس از آن، در هند، نشانی از هوشنگ نیست و آن کس که مقدم مردم است

- yama، جمشید، است. اگر توجه کنیم که او حتی در ریگ ودا نخستین انسان و به تقریب نخستین فرمانروا است، آیا نمی توان احتمال داد که هوشنگ در اصل لقبی برای جمشید بوده است که بعدها خود شخصیت مستقلی شده و در بعضی روایات ایرانی نخستین شاه دانسته شده است؟ در یشت (۱۵ بند ۷؛ ۱۷ بند ۲۴ و ۱۹ بند ۲۵) او با دیوان و دروغ پرستان می جنگد و شاه هفت کشور است. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۸۹٪۱۹۰، یادداشت ۴

۷- . تهمورث، پهلوی: taxmōrab، اوستا: - urupay با لقب - taxma، تهم. شاید - urupay با روباه، اوستا: - urupay مربوط باشد. در پهلوی نام این جانور را به راسو ترجمه کرده اند. لقب او در اوستا: - zaēnahvant به معنای مسلح آمده است که در پهلوی zēnāwand و در فارسی زیناوند شده است. از او چندان یادی در اوستا نشده است. او با دیوها و جادوان و پری ها می جنگد و پیروز می گردد (یشت، ۱۵/۱۲). او از وایو می خواهد که یاری اش کند تا وی بر اهریمن پیروز شود و بر آن چون اسبی سوار شود (یشت، ۱۵/۱۲). همین اسطوره است که بعدها در روایات داراب هرمزدیار (۱/۳۱۱- ۳۱۵) مفصلاً آمده است و بنا بر آن تهمورث بر اهریمن غالب می شود و سی سال بر او سوار می شود تا این که اهریمن همسر او را می فریبد و راز ضعف تهمورث را درمی یابد و در گذرگاه تنگ البرز او را بر زمین می زند و می بلعد. پس از آن است که جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می کشد. ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۰، یادداشت ۵ در مینوی خرد (ص۴۳) آمده: «از تهمورث زیناوند این سود بُوَد که گنای بدکار (= اهریمن) ملعون را سی سال باره خود کرد و هفت گونه دبیری را که آن بدکار پنهان داشته بود آشکار کرد». در منابع اسلامی مانند تاریخ طبری، فارسنامه ابن بلخی و... آوردن خط به تهمورث نسبت داده شده، تنها ابن ندیم در الفهرست (به کوشش تجدد، ص۱۵) آورده است: «که ایرانیان گمان می کنند که جمشید هنگامی که بر زمین فرمانروا شد و دیوان را مقهور کرد و ابلیس فرمانبردارش گردید، بدو دستور داد که آن چه را در اندیشه دارد عیان کند. ابلیس نوشتن را به وی آموخت...». برای اطلاعات بیشتر درباره هوشنگ و تهمورث که در سلسله شاهان افسانه ای ایران به دنبال هم ذکر می شوند و به حلقه واحدی تعلق دارند ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار، همان، جلد اول، ص۱۶۱ به بعد.

۸- . برای آگاهی از اطلاعات مفصل درباره جمشید یا جم که همان یم Yim در اوستاست، ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار، ج۲.

۹- . استودان یا ستودان لفظاً به معنای جای استخوان و به عبارتی به حفره هایی گفته می شود که به صورت های منظم و چهارضلعی یا بدون ترتیب و ساده تر در درون سنگ کوه ایجاد کرده، استخوان های مردگان را در آن می نهاده و دهانه آن را می بستند. در روایات دینی و احکام مزدیسنان، اغلب ستودان و دخمه در یک ردیف و مفهوم آمده، و این شاید به این دلیل باشد که معمولاً در وسط دخمه ها محلی برای ستودان در نظر گرفته می شد. ر.ک: روایات داراب هرمزدیار (۱/۱۰۴- ۱۰۵ و دیگر جاها با استفاده از فهرست مطالب؛ و نیز جلد دوم)؛ در همان (۱/۳۱۴) در روایتی آمده که چون جمشید با اهریمن درگیر شد تا تهمورث را نجات دهد و موفق نشد وی را زنده نجات دهد، بلکه به مرده و جنازه اش دست یافت، او را در ستودان نهاد. بنابراین ستودان از ابداعات جمشید معرفی شده است.

۱۰- . درباره ضحاک نگاه کنید به: یادداشت ۳۶ در بخش بهمن یشت.

۱۱- . نگاه کنید به: یادداشت ۳۷ در بهمن یشت.

۱۲- . منوچهر، پهلوی: mānuš-čihr، اوستا: - manuš-čiθra. در اوستا تنها یک بار از او یاد می شود. در بندهش، منوچهر چندین نسل با ایرج فاصله دارد، و این در حالی است که در شاهنامه وی نوه ایرج است. تفاوت دیگر این که در شاهنامه هرگز سخنی از نبردهای منوچهر و افراسیاب نیست، در حالی که در بندهش و ادبیات پهلوی دیگر نبردهای ایران و توران نه تنها از عهد منوچهر آغاز می گردد، بلکه نبردهای ایرانیان با افراسیاب نیز از زمان او آغاز می یابد. در شاهنامه نبرد با افراسیاب از دوران شاهی نوذر، فرزند منوچهر، شروع می شود (شاهنامه، ص۲۴۳). پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۲، یادداشت ۹ در چگونگی زادن منوچهر در

بنـدهش آمـده: «سـلم و تور [و] ایرج و فرزندان و نوادگان (وی) همه را کشـتند. آن دختر را فریدون پنهان بداشت. از آن دختر دختی زاد. ایشـان آگـاه شدنـد و مـادر را کشـتند. آن دختر را فریـدون پنهـان بکرد تـا ده نسـل که منوشِ خورشـید بر بینی از مادر زاد؛ چون هنگـامی که زاد، روشـنی خورشـید بر بینی افتـاد. از منـوش و خـواهر (وی)، منوش خورنر، از منوش خورنر و خواهر (وی) منوچهر زاد (بندهش، ص۲۲۹، س۱۴٪۲۳۰، س۶) و (بندهش، بهار، ص۱۵۰).

۱۳- . قباد، در پهلوی kawād، اوستا: kavāta، نخستین شاه کیانی است که در یشت سیزدهم، فقره ۱۳۲ و نوزدهم، فقره ۷۱ اوستا از او یاد شـده است. نولدکه درباره وی می نویسد: «نام باسـتانی کواته kawata در پهلـوی کوات است، ارمنی آن کوت است و در نوشته سال ۶۲۸ مسیحی در آخر کرونیکن پاسـکاله نـام او کبـاتِس آمـده است و گاهی هم کبادس و بنـدرت کُوادِس و کِوادس ذکر شده است؛ در سریانی قَواذ است. گویا کواذ مذکور در حمزه و کتب دیگر تلفظ فارسی این نام باشد، اما بعدها در فارسی کلمه معرّب قباد استعمال شده است». ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب ها، ص۲۳۸، یادداشت ۶۷؛ هم چنین برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: یشت ها، پورداود (۲/۲۲۲٪۲۲۷).

۱۴- . کی خسـرو، پهلوی: kay husraw، اوستا: haosravah، دارای لقب – kavay. خسـرو به معنای خوشنام است. از او در یشت پنجم، نهم، سـیزدهم، پانزدهم و نوزدهم یاد شـده است و بنا بر آنها او دلاوری است که سـرزمین های ایرانی را متحد می سازد و بر همه کشورها فرمان می راند و جادوان و فرمانروایان سـتمکار را برمی اندازد. در یشت سـیزدهم فروهر کی خسرو به عنوان درخشان ترین شـاه، دلاورترین و شـریف ترین کس سـتوده می شود. در واقع، کی خسـرو نمونه مطلق رهبری کامل و بی عیب است. و نیز نگاه کنید یادداشت ۶ بخش قبـل که دربـاره لهراسب توضـیح داده شـد. بنـابر روایات دینی و اساطیری، از میان کارهایی که به کی خسـرو نسـبت می دهنـد، دو کـارش بیش از همه شـهرت داشـته است. نخسـتین کـار بزرگ او آن است که بتخانه مشـرکان را در کنار دریاچه چیچست ویران کرد. پس از ویران شـدن بتخـانه، آتش گشـنسب بر روی کـوه اَسَـنْوَند واقع در نزدیکی بتخـانه قرار گرفت (دین کرد، کتاب ۹، ۲۳/۵ و کتاب ۷، ۱/۳۹؛ مینوگ خرد، فصل ۲، بند ۹۵ و فصل ۲۷، بند ۶۱؛ بندهشن، فصل ۱۷، بند ۷). این آتش عبارت بود از آتشـکده شیز واقع در کنار دریاچه ارومیه که در دوره ساسانیان شهرت بسیار داشت و بناء آن را به کی خسرو که خود پیش از عهد زرتشت زنـدگی می کرده است، نسـبت داده می شد. بنا بر اشاره ای از کتاب داتسـتان دینیگ (فرگرد ۹، بند ۶) چنین به نظر می آید که کی خسـرو و آتشـکده هـایی در «کنـگ» بر قله کوه هایی واقع در میان نواحی ایران و توران احـداث کرده بود. دومین کار بزرگ کی خسـرو آن بود که وی افراسـیاب تورانی و یاران او کَرسـیوز (کِرسَوَزْدَ) و دیگران را از میان برد [دین کرد، کتاب ۹، ۲۳/۵ (کتاب ۹، ۲۲/۵، چـاپ پشوتن) و کتاب ۷، ۱/۳۹ (کتاب ۷، مقدمه بند ۳۹، چـاپ پشوتن]؛ مینوگ خرت، فصل ۲۷، بند ۶۰. ر.ک: کیانیان، ص۱۳۳٪۱۳۶؛ و نیز نگاه کنید به: یشت ها، همان (۲/۲۳۷٪۲۶۴) که اطلاعات مبسوط و ارزنده ای در آن آمده است.

۱۵- . دربـاره کی لهراسب نگاه کنیـد به: یادداشت ۶ بخش قبـل. و نیز ر.ک: کیانیـان، ص۱۳۶٪۱۳۷. در نسـخه ایرانی بندهشن، چاپ انکلساریا، ص۲۳۲ و چاپ وست، فصل ۳۱، بند ۲۸، لهراسب را پسر «اوز» دانسته و «لهراسب اوزان» خوانده اند. نام اوز در طبری «کی اوجی» ثبت شـده است. نسب لهراسب در بندهشن چنین اند: لهراسب پسـر اوز پسـر منوش پسـر کی پیسـین برادر کَی اُوس. و نیز برای آگاهی بیشتر ر.ک: یشت ها، همان (۲/۲۶۴٪۲۶۷).

شـادی و خرمی جهان می گذرانندنـد و از ایشان این تاج و تخت و دیهیم کیان به شـما رسـید که جاویـد بماناد پادشاهی شـما بر هفت کشور زمین.

CHAPTER VI

۱. پس گشتاسپ از جاماسپ پرسید که این جهان و هر چه اندرو

هست که مردمان را فایـده مردم و حیوانات در کـدام وقت و به چه هنگام از آلودگی روزگار برهنـد و روشـنایی پدید آید و نشان آن که جهان آراسـته کنند و فرزندان چه باشند اوشیدر و اوشیدرماه و سوسیوش(۱) پر خره که رسـند و رستاخیز یعنی قیامت چون کنند و مردم چون پاک و آویژه(۲) بود و بی مرگی و بی ضعیفی و بی بیماری و بی پیری(۳) شوند که فنا نبود.

۲. جـواب داد حکیم جامـاسپ که شـاه انـوشه بـاش جاویـد زی که چون پرسـید به یـاری ایزد عزوجـل و راسـتی دین بگـویم تـا شـاه و فرزندان(۴) آگاه شوند آیا شاه بباید دانستن که بر زمانه سهمگین تر

روزگار آن بود که گرگ چهرگان ترکسـتان در ایران شـهر دوارند یعنی به بدی درآیند و دین غایت به ضـعیفی به زاری رسد آن چه آزرم و سـنکی از نیـک مردی پیشـتر دانند(۵) مردم کشـتن بـه چشـم ایشـان خـوار باشـد و مردم و هر چـه در جهـان است نگیرنـد که زنـدگانی بی مژه رسند (و) با پادشاه ترکان چنـدسال و چندماه و چندروز(۶) بردارد به جور و ظلم کـاری و چیرگی پس پادشـاهی با کودکان افتد پس روزگار ندانند و در روزگار ایشان بدی پدیدار آید یازده ماه پادشاهی کنند به جور و ظلم و سـتمکاری و بعد از آن ترک و تـازی و رومی بر کنـار رود فرات رونـد جمله شورسـتان جنگ کننـد و دران زمان این پادشاه دین برسـد که ورجاونـد هماوند خوانند و در پیش خدای عزوجل حاجت خواهد حاجت وی مستجاب گردد(۷) بعد از آن لشکر ترک و تازی و رومی در یکدگر افتند و بی حـد و بی شـمار و بی انـدازه قتل و کشـتن کنند چنان که تا زین اسپان خون مردم باشـند آن چه گفتم در هزاره اوشـیدر تگرگ سرخ باشد از آن است که خون مردم در فرات شود و آب فرات سـرخ شود و ابر آب گیرد(۸) و در جهان تگرگ سرخ ببارد و آن چه در باب آن پرسـیدی که نشان و علامت و شـمار و فرزنـدان ورجاونـد هماونـد چه باشـد یک علامت خروج رومیان که مختصـر گفتم دیگر علامت های چون از دین پیـداست که یک به یک یاد کنم. (ا) اول آن که شب روشن تر باشـد (ب) دیگر بنات النعش(۹) یعنی هفتورنگ به میان آسـمان آیـد و جایگاه خویشـتن رها کند و سر سوی خراسان کند (ج) سدیگر نیک مردان و دسـتوران به سـختی و بیچارگی رسـند و خیرات بر دست ایشان کمتر رود (د) آن که بـدان بر نیکان افسوس کننـد و خیرات و مزد نکنند (ه-) آن که مردم با یکدیگر کین و عداوت و حسد برند (و) آن که گرگان و ددان گناه بیشتر کنند و آن که نشان های آسمان پدیدار

۱- . روایات (۲/۱۰۶) «ساوسوش» آمده. هم چنین درباره این سه موعود نگاه کنید به: فرگرد اول و دوم و فرگرد آخر.

۲- . اَویزهَ یا اویژه = ویژه، پاک، خالص.

۳- . در روایات (۲/۱۰۶) آمده: «و بی مرگی و ضعیفی و بیماری و بی پیری».

۴- . در پاورقی «فرزندان شاه» نیز آمده؛ در روایات، (۲/۱۰۶) «و شاه فرزندان» آمده است.

۵- . در روایات، (۲/۱۰۶) «بیشتر دارند» آمده.

۶- . در روایات، (۲/۱۰۶) آمده: «با پادشاه ترکان چند سال و ماه و روز».

۷- . در روایات، (۲/۱۰۶) آمده: «و در پیش خدای عزوجل حاجت وی مستجاب گردد».

۸- . در پاورقی آمده: «آن آب ابر برگیرد».

۹- . در متن به غلط «نبات النعس» ضبط شده بود. برای آگاهی از هفتورنگ یا بنات النعش ر.ک: یادداشت شماره ۱۱ فرگرد دوم.

آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند و علامات دیگر (ز) آن که مرد جوانان بیماری ها و نکبت ها و آفت ها هر چه آفریده است ایزد عز و اسمه(۱) بیشتر بد(۲) رسد (ح) آن که بد گوهران چابک تر و کامکارتر باشند (ط) آن که بدان(۳) با نیکان هیچ نیکی نکنند و هم بدان نفرمانید تا آن که مال و خواسته ایران(۴) است و آن چه در زمین نهان کرده باشند پیدا شود به دست بدان و گنهکاران رسند (ی) آن که کودکان (که) در آن روزگار زایند زیرک و تیزفهم تر و زود مرگ تر

باشند (ع) آن که مردم که خیرات کنند و فرمانید نه پسندند و داد کام اهرمنی روا کنند (ب) و تابستان و زمستان کم پیدا باشد (ا) مرد جهان گمراه باشند که هیچ نیکی و راستی نکنند چنان دوست تر دارند که به دروغ و حیلت مکر(۵) کنند و بر ناید(۶) بدان فخر آورند و مردم نیک کردار و نیکو نیست(۷) بر خلاف دین روند و بدکردار شود و غلامبارگی کنند یعنی مرد بر مرد و زن بر زن بسیار کنند بر آن که وباء و مرگی و پیری در جهان زیادت شود (س) آن که هر چه ایزد آفریده است از جهنده و چرنده و رونده به زندگانی بی مژه رسند و مرگی را به حاجت خواهند و آب و آتش و بوم اسفندارمذ بسیاری ریمنی کنند و هر چه از زمین بروید با ناپاکی و شبهتی آمیخته شود تا بعد از آن خدای تعالی رحمت کند و فرمان دهد تا بشوتن (پشوتن) از کنگ دژ بیاید به یاری ایران شهر و بدی و گمراهی از جهان برخیزد و دین راستی روا شود و در مدت کم و بیش یکسال اوشیدربامی بیاید و دین روا بکند و مردم جهان چون نور و خره او بینند بیشتر حق را گردن نهند و بر دین بی گمان

شوند. چنین گویند که جماعتی ازو معجز خواهند و او دعا کند و آفتاب ده روز در میان آسمان بایستد سر به بالا کند چون مردم جهان آن معجز به بینند و بر دین حق بی گمان شوند پس خورشید برود و طراق عظیم آید آن جا که آفتاب است(۸) که و هر کس که دلش با خدای تعالی راست نباشد زهره او بترقد و بمیرد و جهان از گنه کاران

صافی شوند، اوشیدربامی صد و پنجاه سال بماند و هزاره او پانصدسال باشد بدتخمگان و بدفعلان از جهان نیست شوند و دیگرباره (چون) هزاره اوشیدر به آخر رسد زمستان ملکوس باشد (و) سه سال زمستان باشد وزان سرمای سخت باد دمه و باران های پیوسته که آید جهان ویران شود و مردم و جانوران بیشتر بمیرند و گرگ سرده در ایام او هزاره اوشیدر نیست شود و دزدان و راه داران

ناپدیدار(۹) شوند و نیکی زیادت شود و بدی نقصان پذیرد و از آن زمستان ملکوس مردم و چهارپای و پرنده و دار و درخت تخم های نیست شود و از ورجمکرد دیگر باره مردم بیرون آیند و چهارپایان و تخم های درختان بیرون آورند و جهان آبادان بازکنند و پس هزاره اوشیدرماه اندر آید مار گزنده(۱۰) و کژدم و آن چه بدین ماند و بدفعلی و منافقی ازین جهان ناپدیدار شود و دروغ و خیانت و مغبونی(۱۱) از جهان برخیزد و غم و اندوه از دل مردم دور شود و نشاط و خرمی و عیش جای گیرد چون (ع عام) از پادشاهی اوشیدر رفته

۱- . در پاورقی «عزوجل» آمده.

۲- . در پاورقی «بد و بیشتر» نیز آمده.

۳- . در پاورقی «پسران» آمده، اما در روایات (۲/۱۰۷) «پیران» آمده است.

۴- . در پاورقی «ایرانیان» نیز آمده.

۵- . در متن «دیگر» آمده، با توجه به روایات (۲/۱۰۷) تصحیح شد.

۶- . در روایات، (۲/۱۰۷) «برآید» آمده.

۷- . در روایات، (۲/۱۰۷) «نیت» آمده. این قسمت اگر این گونه اصلاح شود صحیح تر می نماید: «مردم چنان گمراه باشند که هیچ نیکی و راستی نکنند، چنان دوست تر دارند که به دروغ و حیلت مکر کنند و بر... بدان فخر آورند و مردم نیک کردار و نیکونیت بر خلاف...».

۸- . در روایات (۲/۱۰۷) آمده: «وطراقی عظیم آید که آن جا آفتاب است».

۹- . در پاورقی «دزدان و ره زنان ناپدید» آمده.

۱۰- . در پاورقی «مار و جمند» آمده؛ و نیز در روایات (۲/۱۰۸) آمده: «مار و جمنده».

۱۱- . در متن اصلی «معیونی» آمده که غلط است. در روایات (۲/۱۰۸) نیز «معبونی» آمده که هیچ معنایی ندارد. مغبونی به معنی مغبون شدن و فریب خوردن است.

بود و ساوسیوش منور از فرمان خدای تعالی در گیتی پدید آید و دین زرتشت و اوشیدر و اوشیدرماه را تازه باز کند و روا کند و زور و قوت دیوان از جهان بشود به جملگی

پاك و آویژه گردد و صافی کنند و چنین گویند که در روزگار اوشیدرماه (ط) روز در روزگار سوسیوش (ل) روز خورشید در میان آسمان بایستد و درین دفعت خورشید با جایگاه خویش شود و بعد از آن سال سیصد و شصت و پنج روز راست شود و آفتاب از سرحمل تا سرحمل رسند چنان که اکنون چهار یک شبان روز بازپس می افتد آن زمان نباشد کبیسه نکند، و ایدون گویند که ضحاك از بند رسته شود و به روزی و نیم بسیاری بدی و ویرانی در جهان بکند پس به فرمان خدای عزوجل سام نریمان از خاك برخیزد و از سیاوشیوش(۱) دین قبول کند و در پیش دجال آید یعنی ضحاك و اندر(۲) و گوید: بیا تا یار شویم و از بدی توبه کن و دین به قبول کن و بی گمان

باش؛ سه بار بگوید. پس ضحاك بد اصل گوید: بیا تا یار شویم و جهان بگیریم؛ سام گوید: اگر دین می پذیری نیك وگرنه سرت به این گرز نرم کنم. ضحاك از ترس او دین به قبول کند و بدفعلی و خیانت و ناراستی از جهان خیزد(۳) و پیری و مرگی نبود و مردم جهان عادت گوشت خوردن رها کنند و گاو و گوسفند را نکشند و نانی خوردن چنان شود که مردی یکتای نان که

بخورند دَه روز سیر شوند و شیر یک گاو بدَه مرد تمام شود که بخورند و سیر شوند؛ بعد از آن شیر خوردن را هم باقی کنند و میوه خورند؛ بعد از آن میوه خوردن را باقی کنند و آب خورند بعد از آن آب خوردن را باقی کنند و مینوخورش شوند یعنی هیچ نخورند هم چون فرشتگان؛ بعد از آن رستاخیز تن پسین باشد و خدای تعالی بخشایش کند و رستخیز کند و مردم پاك، بی پیری و بی ضعیفی و بی مرگی باشند و چنان صاف شوند که آینه که چهره خویش در روی یکدگر بتوان دیدن و ایزد عزوجل ایشان را جامه دهد که از آتش نسوزد و از آب نیست نشود و باقی جمله خواست و فرمان ایزد سبحانه تعالی باشد که چنان که خواست کرد و چنان که خواهد کند والعلم الغیب عند الله تعالی.

* تمت تمام شد کار من نظام شد *).

۱- . در روایات، (۲/۱۰۸) «سیاوسیوشی» آمده.

۲- . در پاورقی «اندرز» آمده.

۳- . در پاورقی «برخیزد» آمده؛ و نیز در روایات (۲/۱۰۸).

بخش چهارم: یادگار جاماسپ

در ابتـدای بخش قبـل درباره جاماسپ نامه و یادگار جاماسبی توضـیحاتی داده شـد. یادگار جاماسپ که در اینجا ذکر می شود ترجمه صادق هـدایت است که در ابتـدای آن در توضـیح می نویسـد: «یادگار جاماسپ یا جاماسپ نامه که نسـخ متعددی از آن به فارسـی و پازند و پهلوی وجود دارد، کتابی است که در آن گشـتاسپ شاه پرسش هایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی و غیره از جاماسپ می کنـد و او پاسـخ می دهد. قسـمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسـنده در آن پیش آمدهایی را که هنگام ظهور هوشـیدر و هوشـیدرماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می دهد و پیش گویی های زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می کنـد. در اینجا دو باب آخر کتاب که شـباهت تامی با پیش گویی های «زند وهومن یسن» دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می کنند از روی نسخه چاپ مسینا(۱)

نقل می شود».(۲)

در شانزدهم

۱. گشتاسپ شاه پرسید که: این دین اویژه چند سال روا (رایج - برقرار) باشد، و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد.

۱- . G. Messina, I., Ayātkār i Zāmāspik, Roma, ۱۹۳۹, pp.۶۶/۸۰.

۲- . ر.ک: زند وهومن یسن، هدایت، ص۱۱۵ به بعد.

۲. جاماسپ بیتخش(۱) گفتش که: این دین هزارسال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند، و به آن چم (سبب) ایران شهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرا گیرند. ۳. مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آن چه گویند و کنند به سود خودشان باشد؛ از ایشان روش فراون (کردار نیکو) آزرده شود. ۴. به بیدادی به این ایران شهر و دهبدان (فرمانروایان) بار گران رسد؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند. ۵. و همه نابین (نامریی) و ناپیدا شود، و بس گنج و خواسته شایگان نیز به دست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی زمانه (ناگهانی – نابهنگام) بسیار باشد. ۶. و همه ایران شهر به دست دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنان که ایرانی از ناایرانی پیدا نباشد: آن ایرانی باز ناایرانی باشد.

۷. و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخنده تر دارند، و درویشان خود فرخنده نباشند. و آزادگان و بزرگان به زندگی بی مزه

رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد. ۸. و دختری که زایند به بها بفروشند؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدایی را از ایشان جدا کند (بگیرد)، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند، و برای به دست آوردن خواسته زور و دروغ گوید، و زن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محکوم به مرگ کند). ۹. و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدایی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود. ۱۰. شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.

۱۱. و اندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند، و آن را که فرزند است به چشم خوار دارند. و بسیاری مردم به اوزدهکی (در بدری) و بیگانگی و سختی رسند. ۱۲. و اندروای (آتمسفر – در هوا) آشفتگی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروَران (نباتات) کم بباشد و زمین از بر بشود. ۱۳. و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بباشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بی موقع) بارد و آن که بارد بی سود باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.

۱۴. و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان بازایستد (خودداری کند). ۱۵. و هر کس که او را اندک بهی (رفاه) است، زندگیش بی مزه تر و بتر باشد؛ و کلبه ناکرده (ناتمام – خراب) خانه باشد. ۱۶. سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادگی به تنشان مهمان نباشد (ولیکن آزادگی در وجودشان یافت نشود). ۱۷. و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلقکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند، مهر و دوشارم (دلبستگی) ایشان به دهی (درشتی – پستی) باشد. ۱۸. مردم برنا زود پیر شوند،

۱– . هدایت در توضیح می نویسد: «در جاماسب نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده، در اصل پتی اخشاه می باشد و مسینا به معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه می کند». زند وهومن یسن، ص۱۱۶، یادداشت ۱

و هر کس از کردار بـد خود شـاد باشـد و برمنـدش (مقابل فرومنـد یعنی ارجمنـد) دارنـد. ۱۹. و شـهر شـهر و ده ده و روسـتا روسـتا با یکدیگر کوخشش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند - (۲۰) و سترگ ورزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند. و کسی نیز چنان که باید به کام خویش نرسد.

۲۱. و مردمی که بدان هنگام بد زایند از آهن و روی سخت تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همان گونه از سنگ سخت تر

باشند. ۲۲. و فسوس (دلقکی) و ریاری (تمسـخر) پیرایه باشـد؛ و هر کس با اهریمن بیگانه است به خویشـی او رسـد. و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند؛ (۲۳) تیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد.

۲۴. و آتشان ایران شـهر به انجام و افسـردگی رسـند؛ هیر و خواسـته (مال و منال) به دست انیران (ناایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی دین بباشـند. ۲۵. و خواسـته بسـیار گرد کننـد و بر آن را نخورنـد، و همه به دست سـرداران بی سود (فرومایه) رسد. ۲۶. و هر کس کـاری کنـد کردار او را به دیگری نپسـندد. و سـختی و انـائیه (کـاهش - زیان) ایشان از آن برسـد، که زنـدگی بی مزه شود و به مرگ پناه برند.

۲۷. پس انـدر زمیـن خراسـان مرد خـورد (خرد) و ناپیـدایی (گمنـامی) بـا بسـیار مردم، اسپ و سـرنیزه تیز برخیزد و شـهر به چیرگی به پادشـاهی (فرمانروایی) خویش درآورد. ۲۸. خود میان پادشاهی نابین (نامریی) و ناپیـدا باشـد. ۲۹. پادشـاهی همه از ایرانیان بشود و به ناایرانیان رسد؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد.

۳۰. ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپـو) از زمین اروم بیـاورد. ۳۱. پس آن خداونـد پیروزمنـد بمیرد، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشـینند. ۳۲. و شهر به چیرگی پاینـد و بسـا سـتمگری و بیـدادی مردم ایران شـهر کننـد، و بسـا هیر (مـال) همگـان به دست ایشـان رسـد. و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند.

۳۳. و اندر آن هنگام بد، مهر و آزرم (حرمت) نباشد، ایشان را مهتر از کهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد، و آنان را همپشتگی (دستیاری) نباشد.

۳۴. ترا نیز این گویم که: اوی بهتر که از مادر نزایـد، یا چون زایـد بمیرد و این اند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سـر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند.

۳۵. و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی مانند.

۳۶. ایشـان تازیـان بـا ارومیـان و ترکان انـدر گمیزنـد (مخلوط شونـد) و کشور را به وشـفند (شـلوغ کننـد – تاراج کننـد). ۳۷. و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین)(۱) به اورمزد بانگ کنـد که: «من این بـد و انائیه (زیان) را نتابم، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم. آب و آتش را مردم بیازارند از بس موست (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند».

۳۸. و پس مهر (سـروش مهر) و خشم با هم به پـد کفنـد (برخورد کننـد) انـدر آن پـد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ(۲) از بند برست. ۳۹. بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت، و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (حبوبات) می کاهید،

و اگر آن دروج نبودی هر کس جریبی بکشتی ۴۰۰ جریب

بگرفتی، ۴۰. در سـال ۳۹۶ مهر (سـروش مهر) آن دروج بزنـد، و پس هر کـه جریـبی بکـارد ۴۰۰ انـدر انبار کنـد. و انـدر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست – فلزات) به پیدایی آورد.

۴۱. پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سـپاه گوند (جند – دلیر) آراسـته دارد و شهرها به چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کنـد، تا کار به کام خویش بباشد. ۴۲. و پس افدم (آخر) از دست دشـمنان به زابلستان گریزد، و به آن کوست (خطه – سوی) شود و از آن جا سپاه راسته بازگردد و از آن فراز مردم ایران شهر به ناامیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند، و پناه جان خویش نگرند.

۴۳. و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پذشـخوارگر مردی مهر ایزد را به بینـد و مهر ایزد بسـی راز نهان به آن مرد گوید. ۴۴. پیغام به پذشخوارگر شاه فرستد که: «این خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چون آن که

پدران و نیاکان تو و شما کردند».

۴۵. به آن مرد گویـد که: «من این خداونـدی را چگونه شایم کردن که مرا آن سـپاه گونـد (جند – جرار) و گنج و سـپه سـردار نیست، چنان که پدران و نیاکان مرا بود؟».

۴۶. آن پیـامبر (فرسـتاده) گویـد که: «بیـاور (یقین کن) تا ترا گنـج و خواسـته از پـدران و نیاکان تو بیش سـپارم». او را از گنـج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. ۴۷. چون گنـج به دست آورد، سـپاه گوند زابل آراید و به دشـمنان شود. ۴۸. و چون دشـمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی به هم آیند که «پذشخوارگر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!».

۴۹. و پس آن مرد چون آن آگـاهی شـنود، بـا بس سـپاه گونـد زابل، به میان ایران شـهر آیـد و با آن مردمان به آن دشت چنان که تو گشـتاسپ با خیونان سپید (هون های سـفید) به سپیدرزور (صـحرای سـفید) کردی، با پذشـخوارگر شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند. ۵۰. و به نیروی

۱– . درباره سپندارمذ ر.ک: یادداشت های بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۷.

۲– . بیوراسپ لقب ضحاک است در ادبیات پهلوی. درباره وی ر.ک: یادداشت ۳۶ بخش بهمن یشت.

یزدان ایران شهر، فرّه کیان و فرّه دین مزدیسنان و فرّه پذشخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت.

۵۱. و پس سروش و نیروسنگ پشوتن، پسر شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دز کیان بینگیزند. ۵۲. و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه، دست (فره؟...) من به درفش، تا به پارس آن جایی که آتش و آبان نشسته اند

(برقرارند)، آن جا یشت کنند. ۵۳. چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند(۱) و دروندان و دیو یسنان را چنان به اوسیهند

(تباه کنند) چنان که به زمستان سرد، برگ درختان بخشکد.

۵۴. و هنگام گرگ بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید. و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید، و انائیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سرآید، و رامش و شادی و خرمی بباشد.

در هودهم

۱. گشتاسپ شاه پرسید که: «پس از آن که دستوران مینویی (روحانی) به ایران شهر آیند، و آن چند اوزده (بتکده) را زنند (ویران کنند)، و جهان را از اپادیاوی (آلودگی) و پاکی و بی آلایشی

گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهبد (پادشاه - فرمانروا) باشند؟ جهان را چگونه رائینند (اداره کنند)؟ داد دادستان اندر جهان چگونه؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس چه آیین باشد؟

۲. جاماسپ بیتخش گفتش که: «اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند، اندر هنگام پتیاره (آفت - وبال) کم باشد، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسیهد،

(تباه شود)، کار دادستان نه از داد، بلکه از هات مر(۲) (زبردستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر باشد.

۳. چون هزاره هوشیدر به این گونه پانصدسال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند. هوشیدرماه زرتشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند، و آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

۴. پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصار جم) را به اوسیهند (ویران کنند - بگشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آیند جهان را باز بیارایند.

۵. پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

۶. پس اورمزد، سروش، نیروسنگ را بفرستد که: «سام نریمان را بینگیزید!». ایشان روند و

۱- . زوهر، اوستایی: zaoθrā، پهلوی: zōhr؛ زوهر نثاری است برای آتش یا آب، بنابراین دو نوع زوهر وجود دارد: آتش زوهر و آب زوهر. آتش زوهر عبارت است از پیه دمبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش مقدس می دهند. یکی از این موارد هنگام تأسیس آتش بهرام است. به این منظور آتش های گوناگون را گرد می آورند و در هم می آمیزند و بر آتش واحدی که درست می شود دعا می خوانند و بعد هیزمی را در بالای آتش می گیرند تا با حرارت آتش، بدون تماس با آن، روشن شود. سپس از این هیزم روشن شده هیزم دیگری را روشن می کنند تا مجموعاً هفت بار این کار انجام گیرد. هفتمین شعله را که بدین طریق تطهیر شده است، در آتشگاه قرار می دهند. بر این آتش باید هیمه و پیه دمبه گوسفند و عطر نثار کنند و هر روز باید با این نثارها از آتش مراقبت کرد تا خاموش نشود (روایات داراب هرمزدیار، ۱/۷۵). در هنگام گاهنبارها (جشن های فصلی) نیز زوهر به آتش بهرام می دهند. مورد دیگر «آتش زوهر» در صبح روز چهارم پس از مرگ است. به اعتقاد مزدیسنان در این هنگام روان درگذشته در خانه شاه بهرام پیروزمند (آتش بهرام) می آید و با دادن این زوهر به آتش، روان به راحتی از پل چینود عبور می کند. اگر آتش بهرام در نزدیکی نباشد، روان به هر آتشکده دیگر که نزدیک است می رود، و در این صورت «زوهر» در مراسم آفرینگان باید به آتش پایین مرتبه تر داده شود، در متون پهلوی آمده است که زوهر را به آتش های دیگر نیز می توان داد. زوهر گوسفند و بز و گاو و حتی خر و خوک نیز جایز است (نامه های منوچهر، نامه اول، فصل ۸، بند ۳؛ به نقل از مقاله بویس که در آخر ذکر شده). در قرن های بعد از اسلام به تدریج زوهر خوک و گاو ترک شد. «زوهر» هم چنین در مورد گوشت قربانی ای که به خدایان اهدا می شده، به کار رفته است. این رسم در میان زرتشتیان ایران بسیار رایج است و در میان پارسیان هند نیز اثری از آن را می یابیم: گوسفندی را می کشند و سرخ می کنند و قطعه کوچکی از آن را موبد در هنگام اجرای مراسم «یزش» خاص می خورد. بخشی از آن را به فقرا می دهند و بقیه به موبد می رسد. «آب زوهر» با «نثار به آب» اکنون اساساً جزیی از مراسم یسْنَه (yasna) است. پس از اتمام مراسم دعاخوانی یسنه، زور مِلَوی (zor-melavvi)، به اصطلاح پارسیان هند، یا «آب زور، ab-zor»، به اصطلاح زرتشتیان ایران، اجرا می شود. زوت (موبد پیشوا که اجراکننده است) هاونی را که محتوی پَراهومی است که در دفعه دوم در طول مراسم یسْنَه تهیه شده به چشمه ای که از آن آب برای مراسم یسنه برداشته اند، می برد و با خواندن اوستا که شامل یک «یثا اَهُو وَیریو» و یک «اَشِمْ وَهُو» است آن را در سه دفعه متوالی در آب می ریزد. پراهوم عبارت است از مخلوطی از (شیر و) شیره گیاه هوم که با آب دعا خوانده شده و با گیاه دیگری آمیخته شده است. در طی مراسم یسنه دوبار پراهوم تهیه می شود. در پراهوم نخست شیر به کار نمی رود و آن را زوت در طی خواندن یسن ۱۱ می نوشد. در پراهومی که بار دوم تهیه می شود و به عنوان «آب زوهر» به کار می رود، شیر از اجزای لازم آن است. این شیر را راسپی (موبد همکار زوت) قبل از مراسم آماده می کند و پس از پراهوم اول در روبروی زوت گذاشته می شود. در قسمت دوم مراسم یسنه (از یسنه ۱۱ به بعد) شاخه های برسم با قدری از این شیر شسته می شود و قسمت دیگر شیر که جزء متشکله پراهوم دوم است در هاون ریخته می شود. این پراهوم دوم که متشکل از سه جزء است همان زئوثره zaoθra اوستاست که با سه صفت «آمیخته به هوم»، «آمیخته به شیر» و «آمیخته به انار» آمده است. غرض از ریختن زوهر به آب نیرو بخشیدن بدان ذکر شده است. در اوستا اشاراتی هست که برای ادای تاوان گناهی که نسبت به آب مرتکب شده باشند، بایستی زوهر نثار می کردند. در میان زرتشتیان ایران غیر از «آب زوهر» همراه با یسنه، ریختن زوهر به آب (بدون مراسم یسنه) نیز معمول است. برای اطلاع بیشتر در مورد جزئیات آب زوهر و آتش زوهر ر.ک: مقاله خانم مری بویس: M. Boyce, "ātaš-zōhr and āb-zōhr", JRAS ۱۹۶۶, pp.۱۰۰٪۱۱۸.

۲- . هاتَ hāta: زندگی کننده، زنده، باشنده، هستی یابنده، مردم همگان. پورداود: به یاد داشتن. هاتَ مَرِنی hāta-mare´ni: کسی که کردار کسان را می سنجد و شمارش می کند. سنجنده و برشمارنده کردار نیک و بد مردم در این جهان (یشت ۳۲/۶ و ۱/۸). فرهنگ واژه های اوستا (۳/۱۵۶۴)

سام را بینگیزند، نیرویشان را چنان که بود بازدهند. سام برخیزد و به سوی ازی دهاک شود.

۷. ازی دهاک که سام نریمان را ببیند، به سام نریمان گوید که: «سام نریمان! هر یک دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه – سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!». ۸. سخن نه نیوشد (نشنود) و او گرزی بر سر آن دروند زند. آن دروند به سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند و من سپه سردار

باشیم و این جهان را با هم بداریم؟» و سام سخن آن دروند را نشنود و گرزی دیگر بر سر آن دروند زند و او بمیرد.

۹. پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد و به جهان روا کند.

۱۰. پس نیروسنگ و سروش برونـد کی خسرو سیاوشان، توس نوذران و گیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) بازدارند، مردمان گیتی هم منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند.

۱۱. اهریمن و گشادگان (زاد و رود) او را بردارم، اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو آز به اهریمن درآید (هرزه درایی کند) که: «تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!». ۱۲. پس اهریمن پیش تهمورث آید: «مرا خورش بایـد و خورش من و تو مهان (گران – زیاد) بایـد داشت!» نشنود. ۱۳. ازین رو اهریمن به آز (دیـو آز) درآیـد که: «برو، تـو همه دیـو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخور!». دیو آز برود و همه دام و دهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی؟...) سپس گوید که: «سیر نشدم!». پس دیو آز و اهریمن نزار و ناتوان باشند.

۱۴. پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کنـد: نزدیست (ابتـدا) زنـدگان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه(۱) کند همه مردمان برخیزند، چون یزش به رپیتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. ۱۵. چون یزش به اویسروترم گـاه کنـد مردم همه دوگـانه (نرینه و مادینه) پانزده ساله باشند؛ چون یزش به اوشهن گاه کند(۲) شهریور همه کوه ها به جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به همه جهان بازایستد و همه مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویژه و روشن و پاک شوند، چون آن که خورشید به روشنی.

۱۶. اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند؛ پس دام اویژه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، انوشه و بی مرگ و بی زرمان (بی علت – بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند. آنان را چنان باشد که به کام خواهند.

فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

۱- . واژه گـاه در فارسـی و گـاس Gās در پهلوی و گـاثو Gāthu در اوسـتا به معنی وقت و هنگـام است. بنـا بر معتقـدات زرتشتی اوقـات شـبانه روز به پنـج بخش یا هنگام تقسـیم می شود که در هر هنگام یا بخشـی خوانـدن نمازی بایسـته است. پنـج گاه شـبانه روز عبارتند از: ۱. هـاونی – هاونگاه Hāvani که از آغاز سپیـده بامـدادی تا نیمروز است؛ ۲. رپیثوین – رپیثوین گـاه Rapithvina از ظهر یا نیمروز تا هنگام عصر؛ ۳. اوزیئی رینه – ازیرین گاه Uzayeirina از هنگام عصر تا آغاز غروب خورشید؛ ۴. ایئویسروثریمه – اویسروتریم گاه Awisrotrimgah، Aiwistuthrima از هنگـام غروب تا نیمه شب؛ ۵. اوشـهینه – اوشهین گاه Ushahina از

نیمه شب تا طلوع آفتاب. گاه شماری و جشن های ایران باستان، هاشم رضی، ص۱۱۹

۲- . «بدان که شبانه روز پنج گاه است چنان که از شش دانگ روز سه دانگ گاه هاون باشد و یک دانگ و نیم گاه رپیتون و یک دانگ و نیم گاه ازیرن باشد. و از شب سه دانگ اویسروتم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهن باشد» (زند وهومن یسن، ص۱۲۲، یادداشت ۱؛ و نیز بندهش در ۲۵ بند ۹٪۱۰)؛ در روایات داراب هرمزدیار (۳۱۵/۱٪۳۱۶) آمده: «... آن که گاه هاون چند است و رفیتن چند است و اوزیرن چند است و اویسروثرم چند است و اوشهین چند است؟ پاسخ: این که تا نیمروز هاون چون نیم از چم روز بگذرد رفیتن دو کونیم اوزیرن چون ستاره در آسمان پیدا شود گاه اویسروثرم تا نیم شب اوی سروثرم بود و نیم اوشهین تا ستاره ناپایدار شود اوشهین بود؛ گاه هاون شش ساعت است و رفیتن سه ساعت است و اوزیرن سه ساعت است و اویسروثرم شش ساعت است و اوشهین شش ساعت».

دنباله نخستین

۱. گشتاسپ شاه پرسید که: «سیج (بلا) گران چندبار، نیاز چندبار و برف سیاه چندبار، تگرگ سرخ چندبار و کارزار بزرگ چندبار باشد؟».

۲. جاماسپ بیتخش گفتش که: سیج گران سه بار باشد: یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد.

۳. نیاز چهاربار باشد: یکی به فرمانروایی بد افراسیاب تورانی، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان(۱) و یکی به سر رفتن

هزاره زرتشتان باشد.

۴. گزند گران سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان.

۵. برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.

۶. کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا – آسمان) ستیزه کرد، و یکی به آن شما با خیون سپید که دین را جادوگر کرد، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که به هم آیند ترک و تازی و ارومی چون با آن دهبد ستیزند.

دنباله دوم

۱. گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که: به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟

۲. جاماسپ بیتخش گفتش که: گاه هوشیدر که پدید آید، این چند نشان به جهان پدیدار گردد:

۳ یکی این که شب روشن تر باشد.

۴. دوم این که هفتورنگ (بنات النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد) و به سوی خراسان گردد.

۵. سوم این که درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.

۶. چهارم این که مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند، زودتر و پیشتر (به مقصود) رسند.

۷. پنجم این که مردمان خوار فرمانرواتر و چابکتر باشند.

۸. ششم این که بتران را نیکی بیش باشد.

۹. هفتم این که دروج آز سهمناک تر باشد.

۱- . پیروز، پهلوی آن «پیروچ» و در فارسی پیروز pērōz و به گفته نولدکه (تاریخ ایرانیان و عرب ها، ص۲۲۵، یادداشت ۱۱) این شکل اخیر را سریانیان نیز به کار می برند. وی پسر یزدگرد و نبیره بهرام گور بود که پس از آن که نخست برادر خود و سه تن از نزدیک ترین کسان خانواده خود را کشت، به پادشاهی رسید. برای اطلاعات مفصل ر.ك: تاریخ ایرانیان و عرب ها، همان، ص۲۰۰٪۲۱۰ و منابعی که در تعلیقات معرفی شده است. در بندهش درباره زمان پادشاهی وی آمده: در شاهی پیروز یزدگردان، شش سال باران نبود. مردم را بدی و سختی گران رسید. سپس، خوشنواز، هفتالان شاه، آمد. پیروز را کشت و قباد و خواهر (او)، آتشك(؟)، را به گروگان به هفتالان برد. (بندهش، بهار، ص۱۴۱)

۱۰. هشتم این که بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست تر (؟) دارند.

۱۱. نهم این که خرفستران مانند: پلنگ و گرگ چهار زنگ (چارپا) را زیان بیش باشد.

۱۲. دهم این که بد آگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند.

۱۳. یازدهم این که آزار دین دستوران روا باشد، به ایشان زور و ناراستی گران گویند.

۱۴. دوازدهم این که هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.

۱۵. سیزدهم این که دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر، دهی (درشتی) باشد.

۱۶. چهاردهم این که کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زایند بتر و نیرومانتر (زیرک تر - زرنگ تر) باشند و نیز به زودی به مرگ رسند.

۱۷. پانزدهم این که آزرمیان (محترمین) به بی آزرمی و دروجی و داوری دروغ (فتوای دروغ) و زور گواهی بیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) به همه کشور رسد.

۱۸. پس دستور جهان بیابد و پیغامبر زند فراز مرزد (دوباره تصفیه کند).

۱۹. شانزدهم این که دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پر آب بباشد.۱)

بخش پنجم: زراتشت نامه

اشاره

منظومه زراتشت نامه که سراینده آن کی کاووس پورکی خسرو پوردارا(۱) است و در حدود ۱۵۷۰ بیت می باشد، نزد زرتشتیان از جایگاه خاصی برخوردار بوده و همه ایشان بدان توجه و علاقه دارند. هر چند این علاقه را ظاهراً نمی توان به دلیل اهمیت و ویژگی ادبی این مثنوی دانست، زیرا از لحاظ شعری نه تنها این منظومه جزء آثار طراز اول و استوار ادبی به شمار نمی رود بلکه از این منظر اشکالات فراوانی نیز به طرز سرایش این منظومه وارد است، اما به هر حال شاید به این علت که شاعر دارای بیانی روان و ساده است و از سویی معجزات زرتشت و پیشگویی هایی که دنباله آن درباره واژگونی و شوربختی های زرتشتیان و مصائب و تلخ کامی های وارد بر آنان تا هزاره دوازدهم همانند آن چه در زند وهومن یسن آمده است، را بیان می کند، در جلب نظر زرتشتیان مؤثر بوده است. از طرفی این منظومه چون در نوع خود آخرین اثری است که در مقطعی از زمان برای نسل های بعد باقی مانده و پس از آن در طول تاریخ، مانند آن فعلاً در دست نیست، دلیلی دیگر بر ارزش و جایگاه آن باشد.

این منظومه چون یکی دیگر از متونی است که در آن به مسئله موعود و آخرالزمان زرتشتی توجه شده، ما نیز جهت آگاهی خوانندگان کلیه ابیاتی که در آن به این

۱- بسیاری به اشتباه نام سراینده این منظومه را زراتشت بهرام پژدو شاعر منظومه ارداویرافنامه می دانند در حالی که در آغاز منظومه، ناظم زراتشت نامه به نام خود یعنی کی کاووس پورکی خسرو پوردارا که اهل ری بوده به صراحت اشاره نموده، و زراتشت بهرام پژدو که کاتب این منظومه است آن را طی دو روز از روی نسخه ای دیگر که در خانه داشته اند، نسخه برداری کرده است. و همین شاید دلیل اشتباه وست باشد که در تحقیق خود در این زمینه از تبحّر و کاردانی ناظم زراتشت نامه یاد کرده و مهارت وی را ستوده که چنین منظومه ای در حدود ۱۵۷۰ بیت را در مدت دو روز سروده است (ر.ک: مجموعه کتب مقدس شرق، قسمت پنجم، صXX به بعد؛ تاریخ مطالعات دین های ایرانی، هاشم رضی، بخش هشتم، ص۲۵۴ به بعد).

موضوع اشاره دارد یعنی از بیت ۱۲۷۶ به بعد را برگزیدیم، باشد که مورد توجه و استفاده علاقمندان قرار گیرد. این بخش از کتاب متون شرقی و سنتی زرتشتی، جلد ۲، ص۹۱ به بعد، نوشته و پژوهش استاد جناب آقای هاشم رضی انتخاب شده، که آن نیز بر اساس چاپ روزنبرگ به سال ۱۹۰۴ میلادی است.

(۵۷) بی مرگی خواستن زراتشت [زَنْد وُهومَن یسْن، بخش یکم]

نکو بشنو این قصّه ارجمند

ز گفتار آن موبد هوشمند

بیاورده از زند و وِستا به در

ز گفتار دادارِ پیروزگر

نبشتم من این را به لفظ دری

که تا باشد آسان چو تو بنگری

چنین گفت زرتشت پاکیزه رای

به هنگام پرسش به پیش خدای

۱۲۸۰بدانگه که با بهمن امشاسفند

روان شد سوی آسمان بلند

که بر من در مرگ را بسته کن

دل بدسگالانِ من خسته کن

که تا مردمِ دین بمانند شاد

ز راه کژی هیچ نارند یاد

بدو گفت دادار پیروزگر

که ای دین پذیرفته و پُر هنر

درِ مرگ بر تو ببندم اگر

بخواهی ز من مرگ بار دگر

۱۲۸۵فرو ماند زرتشت در کارِ خویش

بنالید در پیشِ دادارِ خویش

بدادش خدای جهان آفرین

یکی چیزماننده انگبین

به زرتشت گفتا که: یک قطره خور

بگو آنچه بینی به ما دَر – به دَر

چو شد خورده آن مرد دینی ازو

بدیدش جهان را و هر چه درو

چنان چون کسی خفته بیند به خواب

بدید او همه بودنی بیحجاب

۱۲۹۰بدید از تن مردمان خون و مغز

زاندیشه هر کسی زشت و نَغز

زگفتار و کردارِ هر یک تمام

بدید آن نکو سیرتِ نیک نام

بدانست چند است بر گوسفند

زموی و ز رنگ و ز چون و ز چند

همان برگ و بیخ و گیاه و درخت

بدید آن جوانمردِ فرخنده بخت

که چندست و چونست و هریک کجاست

به فرمان یزدان، نه افزون نه کاست

۱۲۹۵بدیدش دگرباره روی بهشت

همان دوزخِ تنگ و تاریک و زشت

گمانی چنان آمد از مرد دین

که در خواب بیند دو گیتی چنین

چو باز آمدش هوش در تن به جای

به فرمانِ دادارِ هر دو سرای

بدو گفت یزدان که ای خوب کار

نگر تا چه دیدی به من برشمار

چنین گفت پس مردِ پاکیزه دین

بدارنده آسمان و زمین

که دیدم بسی را خداوند مال

روانها به دوزخ میان وَبال

چو از نعمت او نکردند شکر

بَرِ اهرمن گفت بایست عُذر

بدیدم بسی خلق بی سیم و زر

شب و روز در خدمت دادگر

به خشنودیِ آنچه دیدش ز رَبّ

نیاسود از شکر او روز و شب

روانِ ورا در بهشتِ بَرین

بدیدم به جایی که بُد مهترین

بسی را بدیدم توانگر به مال

ولیکن زفرزند درویش حال

چو دیدم که منزلگهش دوزخست

دلم از غم او پر از آفتست

بسی مرد درویش دیدم ز عام

ز فرزند همواره دل شادکام

چو دیدم روانش میان بهشت

دل و جانم از مِهر او شاد گشت

[تمثیل درخت هفت شاخ و پیشگوییهای یزدان برای زرتشت]

بدیدم درختی بَر و شاخ هفت

که هر جایگاهی ازو سایه رفت

۱۳۱۰یکی شاخِ زرین و دیگر ز سیم

سه دیگر برنج و ز دُرّ یتیم

چهارم ز روی همه شاخِ اوی

و پنجم ز اَرزیز بودش بروی

ششم شاخ بودش ز پولادِ سخت

چو هفتم ازو بود آهن گُمِخت

چنین گفت زرتشت را دادگر

که ای مردِ باهوش و عقل و بَصَر

درختی که دیدی تو با هفت شاخ

نهاده جهانست پیشت فراخ

۱۳۱۵بُوَد هفت ره شورش اندر جهان

ز نیک و بدِ گردشِ آسمان

پس آن شاخ زرین که دیدی همی

بود آنکه زی ما رسیدی همی

ز من دین پذیری و پیغامِ من

رسانی یکایک بدان انجمن

بود شاخ سیم آنکه شاه زمین

پذیرد ز تو پاک و پاکیزه دین

گسسته شود جرم دیو پلید

شوندش به زیرزمین ناپدید

از تن خود چو بینند بیکالبد

نهانی کنندش همه کار بد

ابی کالبد لشکر خویشتن

چو بیند غریوان شود اهرمن

نه پرهیز دارند در دین پاک

ازین آب و هم آتش و باد و خاک

ز شاخ برنجین که دیدی عیان

بُوَد پادشاهی اشکانیان

کسی کو بدانگه نه بهدین بود

از ین پاک دینانش نفرین بود

۱۳۲۵شوند آن گَوان تا نه بس روزگار

به گیتی پراکنده و تار و مار

ز شاخی که رویین بخوانند اوی

بُوَد وقت آن شاه با رنگ و بوی

کجا نام آن شاه هست اردشیر

بود پور ساسان ز من یاد گیر

جهان را بیاراید او سر به سر

رهاند بهان را هم از دردِ سر

دگر باره آراید این دینِ به

کند تازه این رسم و آیینِ بِه

۱۳۳۰پذیرد همه کس از او دین راست

ازیرا که برهانش بر دین گواست

ببیند همه خلق آن رازِ اوی

گدازند بر سینهاش مِسّ و روی

اَبی آن که آیدش رنجی به تن

از آن پس که قوّت بیابد ز من

به پنجم که دیدی تو اَرْزیزفام
بُوَد پادشاهی که بهرام نام
که معروف بهرام نامش بُوَد
وزو خلق عالم به رامش بود
ز مینو بُوَد رامش و شادکام
ز گیتی بُوَد کارِ او با نظام
چو مردم به گیتی بُوَد شادخوار
بُوَد اهرمن زین قبل سوگوار
به دوزخ بماند از آن درد و غم
بنالد به هر وقت چون زیر و بم
ششم شاخ پولاد ای هوشیار
که دیدی برو بر پسندیده دار
که آن هست هنگام نوشیروان
که گردد جهانی ز عدلش جوان
به هنگام او مزدک بد گهر(۱)
بیاید ولیکن نیابد ظَفَر
بُوَد دینِ بِه را چو پتیارهای
ز نیرنگ دانسته هر چارهای
چو بر مردمِ دین کند کارْ تنگ
گریزانش گیرد زمانه به چنگ
بدان را رها کن به کردار خویش

که بد کن بپیچد به کردار خویش

(۵۸) دور آهن گُمِخْت [پیشگوییهای یزدان برای زرتشت]

به هفتم از آن شاخ آهن گُمیخْت(۲)

ز گیتی بدانگه بباید گریخت

۱۳۴۵هزاره سر آید ز ایران زمین

دگرگون بُوَد کار و شکل همین

بُوَد پادشاهی آن دیو کین

که دین بهی را زَنَد بر زمین

۱- آنچه در کتب تاریخ و متون پهلوی از جمله خُوَتای نامک (خداینامه) و مزدکنامه آمده و نیز منابع و کسانی که از این مآخذ استفاده کرده و مطلبی درباره مزدک ضبط نمودهاند، تماماً ناشی از تعصب و عداوت روحانیون زرتشتی با این مرد آزاده است که چون عَلَم رهبری مبارزه با ستمگران و ثروتمندان و موبدان فاسدِ جامعه را برداشت کمر به قتل و آلوده کردن عقاید وی بستند. آنان در این راه چنان اغراق کردند که او را جز به صفات اهریمنی (چون بدگهر، بدذات و...) وصف ننمودند و پادشاهی چون خسرو را تنها به دلیل کشتن مزدک و قتل عام تمامی پیروانش در یک روز به لقب انوشه (جاوید روان، دارنده روان جاوید و فنا ناپذیر) عدالت گستر مفتخر نموده و ستودند، چنانکه این لقب به ناحق نسل به نسل تا امروز حفظ گردیده است. ذکر این نکته بایسته است که در آن زمان، روحانیون زرتشتی به دلیل استثمار توده مردم ثروتهای هنگفتی گرد آورده بودند و جملگی دست در دست درباریان و خاندان سلطنتی فاسد داشتند، جز این چارهای نبود زیرا مزدک بزرگترین دشمن منافع آنان و شخصیتی آگاهی دهنده به طبقات محروم و ضعیف اجتماع محسوب میشد. وی، در آن هنگام که قوانین و داد اهورایی توسط همین روحانیون روحانی نما به انواع آلودگیها دچار انحراف و کژیها شده بود، مزدک همان را فریاد نمود که سالها قبل اشو زرتشت آن را به مردمان تعلیم داد. عقاید و تعالیم وی یکسره بر اساس آیین راستین زرتشت یعنی اندیشه نیک، کردار نیک و گفتار نیک استوار بود. قلم توصیف مزدک و مزدکیان و آنچه در متون مختلف بجا مانده، تمامی به انگشت معاندان وی به حرکت درآمده و هر آنچه درباره او و آیینش ذکر شده عاری از بی طرفی و دقت و غرض آلوده بوده است. میتوان گفت بر خلاف تمامی این نوشتهها، مزدک مردی آزاده، فرهیخته و اندیشمند بوده و شاید به همین دلیل بزرگ مردی چون فردوسی شرح حال او را با این بیت آغاز میکند: بیامد یکی مردِ مزدک به نام سخنگوی و با دانش و رای و کام برای آگاهی درباره مزدک و تاریخ زندگانی او ر.ک: سلطنت قباد و ظهور مزدک، کریستن سن، ترجمه احمد بیرشک؛ تاریخ جنبش مزدکیان، اوتاکر کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد؛ تاریخچه مکتب مزدک، همان؛ و منابعی که در این کتابهای بسیار ارزشمند ذکر گردیده است.

۲- . گُمیخْت Gomixt: به معنی مخلوط کرد، درهم آمیخت. از مصدر گُمیختَن Gomixtan در هم آمیختن.

سیه جامه دارند درویش و تنگ

جهان کرده از خویش بی نام و ننگ

هر آن کس که زاید به هنگامِ او

بود بتّری در سرانجام او

نیابی در آن مردمان یک هنر

مگر کینه و فتنه و شور و شر

۱۳۵۰نه نان و نمک را بُوَد حرمتی

نه پیرانِ شان را بُوَد حشمتی

مر آن را که باشد دلش دینپژوه

ز دین دشمنان جانش آید ستوه

نه بینی در آن قوم رای و مراد

نباشد به گفتارشان اعتماد

نه با دین پرستان بُوَد زور و تاب

نه با نیک مردان بود قدر و آب

که با اصل پاکست با دین پاک

همه نام او بفکنندش به خاک

۱۳۵۵کسی کو بد آیین بود بیگمان

دروغ و محالش بُوَد بر زبان

همه کار او نیک و بازار تیز

جهانی درافکنده در رستخیز

گرفته همه روی گیتی نِسا(۱)

ندارندش از خوردنیها جدا

در آمیخته جمله با یک دگر

وزین کار کس را نباشد خبر

به ناکام هر جا که پی بر نهند

چو باشد نِسا زو چگونه جهند

جز آز و نیاز و به جز خشم و کین

نه بینی تو با خلقِ روی زمین

به جز راه دوزخ نورزند هیچ

نه بینی کسی کو بود دین بسیج

کسی را که باشد به دین در هوا

بود سال و مه کار او بی نوا

ندارند آزرم و مقدار او

بود پر خلل روز بازار او

پس این دینِ پاکیزه لاغر شود

همان مرد دیندار کمتر شود

یَزِشهای بَدْمَرد باشد روا

چو شد کار و کردارشان بینوا

بُوَد پر خلل کار آتشکده

صد آتش به یک جای باز آمده

نیابند هیزم، نیابند بوی

ز دین دشمنان شان رسد گفت و گوی

نه تیمار داری نه اندُه خوری

نه پیدا مر آن بی سران را سری

بسی گنج و نعمت ز زیر زمین

بر آرند آن قوم ناپاک دین

رَدانی که در بوم ایران بوند

به فرمان ایشان گروگان بوند

بُوَد جفت آن قوم بی اصل و بن

بسی دخت پاکیزه و پاک تن

همان پور آزادگان و رَدان

بمانده غریوان به دست بدان

به خدمت شب و روز بسته کمر

به پیش چنان قوم بیدادگر

۱-. نِسا در پهلوی نساک Nasāk: لاشه، جنازه و مردار انسان و جانوران و هر آنچه دچار فساد و گندیدن می¬شود.

چو باشند بی دین و بی زینهار

ز پیمان شکستن ندارند عار

ز ایران زمین و ز نامآوران

فتد پادشاهی به بَد گوهران

به بیداد کوشند یک بارگی

نرانند جز بر جفا یارگی

چو باشد کسی بی بد و راستگوی

همه زَرْق دارند گفتار اوی

کسی را بُوَد نزدشان قدر و جاه

که جز سوی کژّی نباشدش راه

[سرآمدن هزاره و علایم آخر زمان]

بدانگه هر آن کس که باشد بتر

بود هر زمان کار او خوبتر

گواهی دهندش همه بر دروغ

که تازان دروغش فزاید فروغ

ندارند شرم از گناه چنین

نه راه دیانت نه آیین دین

بدانگه که آید هزاره به سر

شود کار عالم به شکل دگر

بر آید بسی ابر بر آسمان

که باران نبارد به هنگام آن

ز گرمای گرم و ز سرمای سخت

بریزد بسی برگ و بار درخت

۱۳۸۵ز چشمه بکاهد همه آبها

در آید به هر کار در تابها

چو باران کم آید همی بر زمی

پدید آیدش رودها را کمی

بسی کم شود گاو با گوسفند

بُوَد جملگی کارها را گزند

شود خوردتر جمله کالبد

شود قوّت مردمان سست و بد

بکاهد تک اسپ و زورِ سوار

نمانَد هنر در تن گاو کار

۱۳۹۰کسی را که کستی(۱) بُوَد بر میان

بود با نهیب و گریزد نهان

ز بس رنج و سختی که آید به روی

تنِ او کند مرگ را آرزوی

یزِشهای یزدان ندارند یاد

دگرگونه گردد همه رسم و داد

نه نوروز باشد و نه مهرگان

نه جشن و نه رامش نه فَرْوَرْدْگان

کسی کو کند خود یزِشنی بسیج

نیابد ازو یشْتَنی(۲) مرد هیچ

۱۳۹۵ز بهر روان که فرمود یشت

پشیمان شد از گفت خود باز گشت

بسی مردِ بهدینِ پاکیزه جان

که بر رسم «جُد دین»(۳) روند آن زمان

بسی نامداران و آزادگان

که آواره گردند از خان و مان

۱- . درباره کُستی کمربند مقدس زرتشتیان ر.ک: پینوشتهای فرگرد دوم، یادداشت ۲۹.

۲- . یشتن Yaštan: ستودن، عبادت کردن همراه با سرود خوانی و ادعیه اوستایی و مراسم اهدای نذور و قربانی؛ یشْنَه Yasna از ریشه یزْ Yaz و مصدر یزیدن Yazidan از ریشه یزْ Yaz اوستایی به همین معنی و مفهوم به کار رفته است. همچنین یزشن Yazešnیا یزِش نیز به معنی ستایش و نیایش و عبادت است.

۳- . جُد دین: جُد به معنی جدا، بیگانه که صورت پهلوی آن جْویت Jvit (یویت yuit) است. جْویت دین Jvit.din جدا دین، پیرو دینی دیگر جز مَزْدَیسنا. جُد دین به معنی غیر زرتشتی و کافر است و نسبتی است که بهدینان آن را به غیر زرتشتیان نسبت میدهند.

روزگار ایران و ایرانیان پس از ساسانیان

ز درویشی و رنج و از نام و ننگ

بود تنگْ دلْ مردم و دستْ تنگ

سِفَنْدارمَذْ بر گشاید دهان

برون افکند گنج های نهان

نه مردم دران روزگارانِ بد

ز صد یک نبینی که دارد خرد

ز ترکان و پیکند و ختلان و چین

برآید سپاهی به ایران زمین

چو پر گردد از مهتران تخت و بخت

اَبا بندگان اوفتد تاج و تخت

بسی نعمت و مال گرد آورند

مر آن را به زیر زمین گسترند

گنهکار باشند از کار خویش

همی نایدش شرم کردار خویش

ز سختی و تنگی و رنج و نیاز

شود چیره بر مردمان مرگ و آز

پس آنگه چنین گفت پروردگار

به زرتشت پیغمبرِ روزگار

که این حال با موبدان و رَدان

بگو تا بگویند با بخردان

بدانند هر کس سرانجام خویش

بورزند کرْفَه در ایام خویش

به گیتی چو بینند رنج گران

به مینو بُوَد رامشِ بیکران

چو فرسوده داری تنت را به رنج

روانت بیابد از آن رَنْج، گنج

چه آسوده داری تنت را به ناز

ز نازِ تن آید روان در گداز

حقیقت چنان دان ترا آن سری

همان پیشت آید کز ایدر بری

ز نیکی بیابی سرانجام نیک

ز بدکار کی گفتْ کسْ نامِ نیک

دگر باره زرتشت پرسید باز

ز یزدانِ دارنده بینیاز

کزان روزگارِ بدِ پر خطر

چه آید ز بدْ مردْ ، دین را به سر

کسی را که وِستا بُوَد بر زبان

و یا بندِ کستی بُوَد بر میان

چگونه گذارند با آن گروه

روان در عذاب و تن اندر ستوه

درون را به بَرسُم چگونه یزَند

چگونه بخوانند وِستا و زند(۱)

(۵۹) آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره

چنین داد پاسخ جهان آفرین

به زرتشتِ پاکیزه و پاک دین

۱۴۲۰چو رنجش بُوَد مردِ دین را تمام

در آن روزگار بد [و] بینظام

نیایش که آن را بخوانند راست

بایستد به جای دوازده هَماسْت(۲)

۱- . در دوران اسلامی و پس از سقوط ساسانیان، زرتشتیان کتاب مقدس خویش اوستا را اغلب به شکل وِستا؛ زَند - وِستا، وِسُو تلفظ میکردند که تا امروز هم چنان باقی ماند. ترکیب وِستا و زند یا زند و وِستا در متون مختلف به فارسی دری و پازند فراوان به کار رفته است. به همین دلیل اوستا در میان اروپاییان به زند اوستا شهرت دارد. اوستا متن کتاب مقدس و ترجمه و تفسیر اوستا را به پهلوی اصطلاحاً زند میگویند. پازند نیز که در نوشتههای نویسندگان اسلامی و برخی از شاعران ایرانی هم ردیف زند و به مفهوم تفسیر اوستا آمده است، در واقع برگردان متون پهلوی به خط اوستایی است.

۲- . ر.ک: پینوشتهای بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۰.

بُوَد پشْت آن روزگارِ خطر

چنان چون هَمادین به وقت دگر

که یکْ واجِ وِستا و زند آن زمان

به جای ویَنْداد و هادوخْت دان

دگرباره چون سرِ هزاره بُوَد

غم و رنجشان بیکناره بود

۱۴۲۵از سختی کشیدن تنِ مردِ دین

همانا بدانگه بود آهنین

نیامد کسی را چنان رنج و تاب

به هنگام ضحّاک و افراسیاب

اگر زندگیشان بود بیشتر

هم از نعمت و مالْ درویشتر

پس آنگه چو آید هزاره به سر

ز بهدین نمانَد کسی با هنر

ز هر جانب آهنگِ ایران کنند

به سُمّ ستورانش ویران کنند

۱۴۳۰چو رخ زی به دُشْخوارگر(۱) آورند

وزان جایگه دین و شاهی برند

رسد کار آن بدسگالان به جان

هم آواره گردند از خان و مان

چنین بود خواهد که گفتم ز راز

ز نیک و بد و از نشیب و فراز

نماند به یک گونه کار جهان

چو بادیست نیک و بدِ آن جهان

(۶۰) پرسیدن زراتشت دگربار از یزدان

بپرسید زرتشت بار دگر

ز هرمزدِ ، دادارِ پیروزگر

۱۴۳۵که از بعدِ این محنتِ روزگار

بود دینِ به را کسی خواستار

شود تازه این رسم و آیینِ به

کند هیچ کس یاری دینِ به

سیه جامه را کی نماید شکست

چگونه شود دیو ناپاک پست

در آن عمر کوتاه و رنجِ دراز

چگونه شود کار ایشان به ساز

سرانجامِ ایشان چگونه بُوَد

که بیکار کرْفَه ز دنیا شود

۱۴۴۰اَیا آفریننده داد گر

ازین حال کن بندگان را خبر

که جانم ز تیمار گریان شدست

دلم زین شر و شور بریان شدست

بدو گفت دادار پروردگار

که ای مرد دیندار ، اندُه مدار

که کس جاودانه نمانَد به غم

نمانَد به کس بر دو گونه ستم

به گیتی هر آن کس که محروم گشت

به مینو چنان دان که مرحوم گشت

دگر آنچه پرسیدی از روزگار

که کس دینِ به را بُوَد خواستار

چو آید به گیتی نشان سیاه

دگرگون شود ساز و آیین و راه

۱- . دشخوارگر، بدشخوارگر یا پدشخوارگر در اصل به صورت پَتَشْخوارْگَر patašxārgar، نام منطقه‌ای در جنوب دریای مازندران یا خزر بوده است (ر.ک: یادداشت ۱۱ بخش بهمن یشت).

بر آید همه کامه دیوِ خشم

از آن تُرک بیرحمتِ تنگ چشم

بدانگه بیاید سپاهی ز روم

بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم

اَبا جامه سرخ و با سرخ زین

یکایک به کردارِ دیوِ لعین

۱۴۵۰چو هنگام ایشان بُوَد در جهان

پدید آید از چند گونه نشان

زمینِ خراسان ز نمّ و بخار

شود چون شب داج تاریک و تار

شود عالم از باد تاریک فام

همان آب روشن شود تیره فام

بسی اوفتد در زمین بوم و برز

که ویرانی آرد به هر حد و مرز

شود چیره بر خلق آز و نیاز

فزونی بُوَد رنج و درد و گداز

۱۴۵۵بدان وقت هرمزد نیرو کند

و ناهید با زیر خویش افکند

برانند با یکدگر ترک و روم

درافتند در هم چو بادِ سُموم

همیدون بیایند قوم عرب

برانگیخته شرّ و شور و شَغَب

تَلّی کشته گردد ز هر دو گروه

ز کشته به هر مرزْ بَر کوه کوه

ز بس گونه گونه درفشان درفش

جهانی شده سرخ و زرد و بنفش

۱۴۶۰شود مرز ایران سراسر تباه

ز ترک و ز تازی و رومی سپاه

همه آذران زی به دشخوارگر

برند اندر آن روزگار بتر

به دشواری از جایگه بر گرند

مر آن را به دشوارگر آورند

بیارند آذرگُشَسْپِ(۱) گُزین

به چیچَست(۲) گرمابْ، مردانِ دین

نشینند در غار کوه و کمر

نماند کسی در به دُشْخوارگَر

۱۴۶۵نیارد پدر یاد فرزندِ خویش

از آن رنج و سختی که آید به پیش

چنین گفت زرتشتِ پاکیزه رای

از آن پس که نالید پیش خدای

که گر عمر این قوم نبوَد دراز

بیفتند باری به گرم و گداز

نورزند بیهوده باری گناه

ندارند دیوان خود را سیاه

ز کوتاهی عمرشان باک نیست

کجا مرگ با زندگانی یکیست

۱۴۷۰دگرباره گفت ای خداوند پاک

چگونه برآید بَدان را هلاک

چو آید بر ایشان زمانه به سر

چو بینند از اوّل نشان ضرر

چگونه بود اخترِ کارشان

کجا بشکند تیرِ بازارشان

چنین پاسخ آورد پروردگار

به زرتشتْ پیغمبرِ روزگار

۱- . آذرگُشَسب یا آذرگشنسب، ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۶.

۲- . ر.ک: یادداشت ۴۰ فرگرد اول.

برآید نشان از خراسان سیاه

چو آید، بود وقت و هنگام و گاه

۱۴۷۵که گردد هُشیدَر ز مادر جدا

بدین وقت اندر که گفتم ترا

چو سی ساله باشد مر آن کاردان

پذیردش دین و رَهِ راستان

یکی شاه باشد به هند و به چین

ز تخم کیان اندر آن وقتِ کین

مر او را یکی پورِ شایسته کام

نهاده بران پور، بهرام نام

هَماوَند باشد مر او را لقب

ز شاهان گیتی به اصل و نسب

۱۴۸۰گروهش شاپور خوانند نام

بیابد ز گیتی بسی نیک نام

نشان آن که چون آید اندر جهان

ستاره فرو بارد از آسمان

زمانه دهد باب او را به باد

به هنگام آبان مه و روز باد

چو بیست و یکی ساله گردد پسر

ابا لشکر گُشن(۱) بسیار مَر(۲)

ز هر سو ز عالم شود تازیان
بیابد مراد دل از دشمنان
کَشَد سوی بلخ و بخارا سپاه
کند روی کشور ز هر سو نگاه
بسی لشکر آرد ز هند و ز چین
شه نامور سوی ایران زمین
درفشان بسیار چینی پرند
شود شاد از دیدنش مستمند
وزان پس چو هرمزد بالا گرد
و ناهید را زیر خویش آورد
بدانگاه بینی که بندد کمر
یکی مرد دین در بَدِشْخوارگر
ز پارس و خراسان و از سیستان
یکی لشکر آرد عجب بیکران
سه گونه درفش درفشان بود
وز آنجا به یاری ایران شود
شود لشکر دیو ، ناپایدار
بسی خسته و کشته در کارزار
ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
ز دیو سیه پوش و گرگ دو لنگ
به ایران بباشد سه جنگ تمام

بسی کشته گردند مردانِ نام

۱۴۹۵همه پارس و شیراز پر غم شود

به جای طربْ، رنج و ماتم شود

بیاید پس آنگه شهِ سرفراز

ابا خصم ایران شود کینهساز

چو دانسته باشد ز کار فلک

بر آردش دشمن ز قعر سَمَک

به نیروی دادارِ پیروزگار

بر آرد از آن بد فعالان دَمار

چنان گردد احوال آن روزگار

کجا زن بیاید ز خانه هزار

۱۵۰۰بگردند هر سو به بازار و کوی

ز بی مردی ایشان شده مردْجوی

۱- . گشن: پهلوی gušn، vušn، به معنی فحل، فر، انبوه (لشکر، قافله، مال و غیره) (فرهنگ معین).

۲- . مَرْ: شمار، حساب، شماره؛ بی مَر به معنی بسیار، بیشمار (ر.ک: یادداشت ۱۱ بخش بهمن یشت).

هر آنگه که بینند مردی به راه

تعجّب بمانند در وی نگاه

ز بیمردی آیند نزدیک مرد

بدان تا بجویند درمان درد

زمانشان چو آید حقیقت به سر

بود چون درختی پر از برگ و بر

که آید به یک شب برو باد سرد

شود برگ و بارش چو از باد گرد

۱۵۰۵فرستم سوی کنْگ دِر(۱) آگهی

به نزد پشوتن، سروش بهی

کمر بندد از بهر شاهی و دین

پس آنگه بیاید به ایران زمین

پشوتن(۲) بیاید به نیروی من

جهان را بشوید ز بدگوی من

اَبا وی سه پنجاه مرد هُمام

پس آنگه کند یشْتِ یزدان تمام

شود اهرمن جنگ را چارهگر

اَبا نّره دیوانِ پرخاشخر

۱۵۱۰از اهریمنان لشکر بیکران

بیایند نزد بشوتن دمان

چو آواز هادوخت و وُستا و زَنْد
از آن موبدان و رَدان بشنوند
دَوارند(۳) دیوان از ایران زمین
سراسیمه گردند مانده حزین
بیاید پس آن شاه فرخنده نام
که بهرام خوانند ورا خاص و عام
بگیرد سر تخت و تاج شهان
جهان را رهاند از آن گمرهان
نشیند اَبا موبدِ موبدان
به پیش اندرش بخردان و رَدان
همه آذران زود باز آورند
برو بَر بسی وقف ساز آورند
نشانند چون شاه بر گاه خویش
شود گرگ درّنده مانند میش
ز عالم ببُرَند تخم بدان
نشینند با کامِ دل بخردان
بشوتن کند آفرین بیشمار
بران ملک و هم رعیت شهریار
شود سوی شاهی و ایوان خویش
چو یابد همه کام فرمان خویش
چنین است کار جهان سر به سر

که نزد جهان نیست کس را خطر

نباشد به نیک و به بد پایدار

نگیرد به یک گونه هرگز قرار

بگفتم من این قصّه باستان

ز گفتار موبد ، سرِ راستان

چنین داستانهای چون شیر و می

نگوید کسی جز که کاوسِ کی

چو بینی تو این خطّ و گفتار من

بکُن آفرینِ سزاوار من

چو مولود زرتشت خوانی تمام

به دل خوان برو آفرینی به کام

هر آن دل که در وی بُوَد مهر او

چو خورشید روشن بُوَد چهرِ او

۱– همان کنگ دژ (ر.ک به فرگرد دوم، یادداشت ۵).

۲– درباره وی نگاه کنید به: یادداشت ۴ فرگرد دوم.

۳– دَواریدَن: دویدن، گریختن اهریمنی. واژه اهریمنی است برای دویدن و فرار عناصر شَر و زیانکار.

سپاس از خداوند پیروزگر

که دارم ز زرتشت و از دین خبر

نه دُرْوَنْدم و کم ره و آشْموی(۱)

نه هستم ازینگونه آیین و خوی

چه شایستمی کردن ای پُر خرد

که گر من ز پشت یکی مرد بد

ز دُروَندی اندر وجود آمدی

مر ابلیس را در سجود آمدی

بماندی به دوزخ درون تا قیام

رسیدی ز من دیو و جادو به کام

ندانم سپاس خداوند گفت

که با دانش و دین مرا کرد جفت

۱- آشموی Ašmuy، در اوستا اَشَمَئوغَ یا اَشَه مئوغَه Aša.maoγa، در پهلوی و پازند آشـموغ Āšmōγ، آشموک Āšmōk بر هم زننـده نیکی و درسـتی، اخلال در نظـام و باورهـای دینی بهی، به صورت اَهْرَموک Ahramōk نیز در پهلوی به کـار رفته اسـت (ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۶).

بخش ششم: هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس

اشاره

در این بخش قسمتی از روایت پهلوی درباره هزاره ها و اوضاع آخرالزمان در آن دوران، که ترجمه استاد روانشاد مهرداد بهار است از کتاب پژوهشی در اساطیر ایران (ص۲۷۷ به بعد) نقل می گردد. هر چند در این باره به ویژه در فرگرد اول و دوم به تفصیل سخن رانده ایم، ولی نقل این قسمت از روایت پهلوی به طور کامل بی فایده نخواهد بود. «پس از یک هزاره و نیم از دین آوری زرتشت، اوشیدر و در سرِ هزاره او، اوشیدرماه و در هزاره سوم، سوشیانس به پیامبری می رسند. هر یک از این سه، یکی از سه بخش اوستا را به کار می گیرند: هادمانسری و دادی و گاهانی. در هزاره اوشیدر، همه نوع گرگ و در هزاره اوشیدرماه همه نوع مار به کالبدی واحد درمی آیند و سپس مردمان آنان را می کشند. در هزاره سوشیانس رستاخیز برپا می شود. سوشیانس سپاه می آراید و به جنگِ دروج می رود و با نیایش دینی و فلز گداخته آنان را می میراند. دیوان یکدیگر را می خورند و سروش، آز دیو را از میان می برد و هرمزد اهریمن را بدان سوراخی می راند که از آن آمده بود.

کی خسرو و گرشاسب دین می پذیرند و همه مردم دیندار و دوست می شوند و از آن پس کسی نخواهد مُرد. سوشیانس با فرشکردسازان، با یاری هرمزد اجزای تن مردگان را فراهم می آورند و به هر یک «آیینه» و هویت او را می بخشند و مردم

یکدیگر را بازمی شناسند، با آن خوشی و رامش آغازین که در آفرینش هرمزد بود و بیکران. نیکان و بدان، با داشتن تن، سه شبانه روز پاداش و پادافراه می بینند که «پادافراه» سه شبه است. فلزِ همه کوه ها را شهریور امشاسپند گدازان روان می کند و این پَساخت و آزمایش فرجامین است و دوزخ از آن آکنده و پر می شود. در انجمن ایسدواستران یا صحرای محشر مردم همه می ایستند و هر کس نیکی و بدی کردار خویش می بیند و از آن پاداش سزاوار می یابد. مردم با خوردن انوش، که خوراک بی مرگی است، همه جاودانه می شوند. زمین به ستاره پایه می آید و گرزمان نیز به آن جا می پیوندد. در آن آسایش و خوشی محض، مردم را کاری نیست جز دیدار هرمزد و ستایش او».

پس از آن که زردشت به دیدار هرمزد آمد و از زردشت، از هزاره دینی، یکهزار و پانصدسال بگذرد،(۱) اوشیدر به سی سالگی به دیدار هرمزد رسد. همان روز، مهر ایزد و خورشید به نیمروز بایستند. ده شبانه روز به بالاترین [جای] آسمان ایستند. سه سال گیاه، هر آن چه نباید، آن گاه نخشکد.

]اوشیدر] دین را پاک بکند، هادمانسری(۲) را اندر کار گیرد و کار از هادمانسر کند. نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر یک جای بر هم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام، دراز]ایش] چهارصد و سی و سه گام است پدیدار شود. [به] دستوری اوشیدر، [مردم] سپاه آرایند و به کارزار آن گرگ شوند. نخست یزِش کنند و ایشان به یزش، بازداشتن [آن گرگ] نتوانند. پس، اوشیدر گوید که «بدان تیزترین و پهن ترین تیغ آن دروجِ بس نیرو را چاره سازید». پس مردمان آن دروج را به اَشتَر(۳) و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند. یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاه از زهری که از آن دروج آید، بسوزد.

جَهی(۴) از آن دروج فراز دوَد، به تنِ مگسِ سیاه، و به دروج مار شود و او را مسکن اندر او بود و بدان روی ستمگرتر نشود.

پس از آن، به چهارصد سال، باران مَلکوسان(۵). Firmicus Maternus : نویسنده و اخترشناس رومی در سده چهارم میلادی و مؤلف کتاب معروف «علم تنجیم» (Mathesis).(۶) بود. چون آن باران را زمان رسد، نخستین سال، بزرگان دین(۶) به مردمان گویند که «انبار سازید، زیرا باران آید». مردمان انبار سازند. آن سال باران نباشد. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نباشد. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نباشد و تا سال چهارم همان گونه گویند و مردمانِ بی اعتقاد گویند که «آن چه مزدیسنان گویند نشود؛ زیرا ایشان پیشتر نیز این را گفتند و نشد. این انبارها که ما ساخته ایم به ده زمستان از میان بِنَرَود» و انبار نسازند و آن سال باران باشد. سال نخست سه بار به تابستان، سه بار به زمستان بازایستد. دیگر [سال] دوبار به زمستان، دوبار به تابستان بازایستد. سال سدیگر، یک بار به زمستان و یک بار به تابستان بازایستد. سال چهارم، ماه خرداد، روز دی به مهر، برف آغاز شود و تا ماه دی، روز دی به مهر،

۱- . مهرداد بهار در توضیح می نویسد: «چنین در متن؛ معمولاً یک هزار سال».

۲- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۵۲.

۳- . اشتر: پهلوی aštar، این واژه در اوستا و پهلوی به معنای شلاق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو معنا به کار می رفته است؛ یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۲۸٪۲۲۹، یادداشت۳). ولی در اینجا ظاهراً سلاحی است. نیبرگ این واژه را به صورت aštr ضبط نموده و معنی آن را تازیانه و شکل اوستایی آن را aštrā ذکر نموده است. ر.ک: دستورنامه پهلوی، ۲/۳۵

۴- . ر.ك: فرگرد دوم، یادداشت ۳۸.

۵- . ر.ك: فرگرد اول، یادداشت ۴۴. .

۶- [متن: دین بُرداران].

هیچ زمان بازنایستد.

پس مزدیسنان نفرین کنند و به نفرین مزدیسنان [مردمِ بی گروش] میرند. جان مردم و گوسپند همه جا تُنُک شود. پس اندر آن زمان مردم و گوسپند را از وَرِجمکرد آورند و جای جای ماندگار شوند. ایشان به تن مِه و شایسته تر و نیکوکردارانند؛ زیرا آن دروج نیرومند ایشان را به کارزار بکشتن نتواند.

چون آن زمستان به سر رسد، گوسپند ایدون تُنُک ببوَد که چون [به] جایی گَله گوسپندان بینند، آن گاه به شگفتی آیند. دَدِ کوهی و دشتی به مردمان آیند و ایدون اندیشند که ما را مردمان ایدون دارند که فرزند خویش را.

پس اردیبهشت از بالا ـ بانگ کند و ایدون گویند که «پس، آن گوسپندان را بمکشید چنان که تاکنون [همی] کشتید. هنگامی که گوسپند چندان سالمند شود که از آن پس به کاهش بازایستد، او را بکشید». مزدیسنان همان گونه کنند و دد کوهی و دشتی، چون سال و تن ایشان ایدون برآورده شد که از آن پس به کاهش ایستند، به مردمان آیند و گویند که «خورید مرا پیش از آن که مرا آزِ اودرای(۱) جَوَد» و مزدیسنان همان گونه کنند.

به پایان هزاره، اوشیدرماه به سی سالگی به دیدار هرمزد رسید. خورشید از آن روز به [بیست] شبانه روز به بالای [آسمان] بایستد. شش سال گیاه، آن چه نباید، نخشکد، او دادیگ(۲) را به کار گیرد، کار از داد کند. نوع مار همه فراز [به] یک جای شوند، اندر یک جای بر هم آمیزند و ماری که هشتصد و سی و سه گام پهنا و هزار و ششصد و پنجاه و شش گام درازا [دارد]، پدید آید.

مزدیسنان، بدان دستوری اوشیدرماه سپاه آرایند، به کارزار آن مار شوند، چون رسند، اوشیدرماه گوید که یزِش کنید و یزش کنند. آن دروج بگُدازَد و یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاه از زهری که از آن دروج بیاید، بسوزد.

جَهی از آن دروج فراز دَوَد، به تن مگسِ سیاه، و به دروجِ دوپای - تخمه (= انسان) ساکن شود. از آن روی است که ستمگر نشود. اندر آن هزاره، ضحاک از بند برهد و شاهی بر دیوان و مردمان را فراز گیرد. ایدون گوید که «هر که آب و آتش و گیاه را نیازارد، آن گاه او را بیاورید تا وی را بِجَوَم». آتش و آب و گیاه، از بدی که مردمان بدیشان کنند، نالان پیش هرمزد شوند و گویند که «فریدون را بر ایستان تا ضحاک را از میان ببرد، چه اگر جز این [باشد] بر زمین نباشیم». پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان فریدون شود. او را گوید که «بر ایست!

ضحاک را از میان ببر». روان فریدون گوید که «من از میان بردن نتوان. به روان سامان گرشاسپ شوید». پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان سامان [کرشاسپ] شوند. و سامان

۱- . پهلوی: ud(a)rāi، برخی از انواع خزندگان موذی، اوستایی udarō.θrasa (نیبرگ، همان، ۲/۱۹۸). اما مهرداد بهار در ضبط آن اختلاف دارد: پهلوی: udarāy، اوستا: udāro.rasa، صفتی برای نوعی مار. [شاید: مار بلعنده] (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۸۹، یادداشت ۷).

۲- . دادی، پهلوی: dādig، بخش منثور اوستا و آن چه مربوط به قوانین دینی است (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۸۹، یادداشت ۸).

گرشاسپ را بر ایستانَد و [او] ضحاک را بکشد. ضحاک آن چندْ عمر کند که [از] گوسپندان اندر ایران شهر یک چهارم را بِجَوَد.

پس از آن، به پایان هزاره اوشیدرماه، سوشیانس، به سی سالگی، به دیدار هرمزد رسد. آن روز خورشید بایستد، تا سی روز به بالای [آسمان] بایستد و سوشیانس چون از دیدار باز آید، آن گاه کی خسرو که بر وای درنگ خدای(۱) نشسته است، به پیشباز او آید. سوشیانس پرسد که «تو کدامین مردی که بر وای درنگ خدای رَوی [که] تو را فراز گشت بدان تنِ اُشتر؟». کی خسرو پاسخ گوید که «من کی خسروام» و سوشیانس گوید که «تو [همان] کی خسروای [که] به دانایی و به هوشِ دوریاب بردیدی [این زمان را] هنگامی که بتکده ای را به دریای چیچست بِکندی؟».

کی خسرو گوید که «من آن کی خسروام».

سوشیانس گوید که «تو ایدون نیکو کنشی ورزیدی، چه اگر تو [چنان] نمی کردی، همه آن گَردانِش که فرشکرْدسازی نیکو است، دشوار می شد».

دیگر پرسد که «تو از میان بردی افراسیاب تورانی تبهکار را؟». گوید که «من از میان بردم». سوشیانس گوید که «ایدون نیکو کنشی

ورزیدی، چه اگر تو از میان نمی بردی افراسباب تورانی تبهکار را، همه آن گردانش که فرشکردسازی نیکو است، دشوار می شد».

سوشیانس گوید که «ای کی! برو و دین بستای». کی خسرو دین بستاید. پس اندر آن پنجاه و هفت سال، کی خسرو شاهِ هفت کشور باشد و سوشیانس موبدانِ موبد شود. پس کرشاسپ با آن گرز خوب فروگردنده رَوَد و توس(۲). ر.ک: «جاماسپ نامه فارسی» و «یادگار جاماسپی» در همین کتاب. این کلمات یادآور این اندیشه های فلسفی موجود در کتاب واعظ سلیمان ۱۰:۷ (سده سوم پیش از میلاد) است: «بردگان را سوار بر اسب ها و شاهزادگان را پیاده چون بردگان دیده ام».(۳) پیش او ایستد و تیر اندر کمان نهد و به کرشاسپ گوید که «دین بستای و به گاهانی یشت بکن، گرز بیفکن، چه اگر دین نستایی و گرز نیفکنی، آن گاه این تیر را به تو افکنم». کرشاسپ، از بیم تیرِ توس، دین بستاید و گرز بیفکند.

همه مردم دین بُردار شوند. یکی به دیگری دوست و مهربان شود. هیچ مردمِ زنده پس از آن نمیرد. سوشیانس با فرشکردسازان که او را یاراند، بر جسد آنان که مرده اند، بایستند.

هرمزد استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی(۱۱) که خود دارد [به آن] بدهد،(۴) سوشیانس یشت بکند و یک پنجم مردگان را برخیزاند. به دیگر یشت یک پنجم، به سدیگر یشت یک پنجم، به چهارم یشت یک پنجم،

به پنجم یشت مردگان را همه برخیزاند. هر کسی بشناسد که این مرا پدر و این برادر و این مرا زن و این مرا کدامین کس از رامش بخشندگان است.

همه خورش ها و آسایش ها و هر چیزی که مردمان را از آن رامش، آسانی و آسایش است

۱- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۷۴.

۲- . توس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران بوده که سپهبدی سپاه کاوس و کی قباد و کی خسرو را داشته است. بنا بر سنت مزدیسنان، توس از جمله بی مرگـان و جـاودان هـاست که هنوز حیـات دارد و به همراه سوشـیانس و پشوتن، کی خسـرو، گیو، گرشـاسپ و سـام نریمان در رستاخیز خواهد آمد (بندهش، بهار، ص۱۲۸). .

۳- [متن: ēwēnag (آیینه)].

۴- . در گزیـده های زادسپرم، بخش سـی و چهارم، ص۱۳۶ از بنـد هفتم به بعـد، چنین آمده است: هرمزد گفت: «مرایند پنج انباردار، پذیرنـدگان در گذشـتگانِ دارای تن. یکی زمین که بر نگهـدار گوشت و اسـتخوان و پی مردمان است. یکی آب که نگهدارنده خون است. یکی گیاه که دارنده موی سـر و تن است. یکی روشـنی که پذیرفتار آتش است. یکی این باد که جهان آفریدگان را به فرشکرد هنگام به من [باز دهد]. برخوانم زمین را، از او خواهم اسـتخوان و گوشت و پی کیومرث و دیگران را. گوید زمین که «چگونه رسانم، که نه این بـدانم که [کـدام اسـتخوان و گوشت و پی از آن او است] و کـدام از آن دیگری؟». برخوانم آب اروند را، که دجله است از رودان، که بررسـان خـون مرده مردم را. گویـد که «چگونه رسـانم، که نه این بـدانم که کـدام خون از آن اوی و کـدام از آن دیگری است؟». برخوانم گیاه را، و از او خواهم موی مرده مردم را. گویـد گیاه که «چگونه رسانم، که نه من بدانم که کدام موی از آن اوی و کـدام از آن دیگری است؟». برخوانم بـاد را، و از او می خواهم جانِ اوی مرده مردم را. گویـد باد که «چگونه رسانم، که نه من بـدانم که کدام جان از آن اوی و کدام از آن دیگری است؟». [من]، که هرمزدم، چون بازنگرم بر زمین، آب، گیاه، روشـنی و باد، به روشـن بینی بدانم، یکی را از دیگری بشناسم...». نقل از: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۸۹، یادداشت ۱۶

ایـدون بازآیـد چنان [که] هرمزد به آغازِ آفرینش آفرید. خورش و مزه یکهزار برابر آن شود که اکنون هست. هر کس خواهد، خورد، هر کس که نخواهد، نخورد.

هرمزد این زمین را دو برابر درازا و پهنایی که اکنون دارد بکنـد و مردم، ملزم به نیکویی [کردن]، آن کنند که اندر جهان شایسـته تر و بهتر بینند.

مرد را آن چند زن پادشا(۱) که در گیتی بود، آن گاه باز دهنـد. او را که زن نبود، آن گاه زن دهنـد. زن که او را شوی نبود، آن گاه شوی دهنـد. آن مرد و زن جفت شونـد و کارِ بوسه کننـد و به یکـدیگر دهند؛ و چون مردگان را برخیزانند، [در مورد] آنان که جم را بریدند و رَشن چین،(۲) پسر ویونگهان، یشتی بکنند و ایشان هم بمیرند. سه روز [ایشان را] مرده بهلند. آن گاه مرده ایشان را بازآرایند و مرده هر یکْ از دیگر مرگْ ارزانان را نیز به همان گونه بیارایند، مگر آنآن که کشتاری از آنان است. ایشان را نیز دستور]ی] بود که گفت که «مرده ایشان را [نیز] بازآرایند، به توبه شوند. [برای] هر مرگْ ارزانی ای که کرده اند، یکْ بار [ایشان را] سر بُرند و ایشان را سه روز شـبان باز به دوزخ افکننـد و ایشان را پادافراه نُه هزار سال بنماینـد». شب سدیگر، به اوش بام،(۳) سپندارمذ برایستد، گوید که «همه ایشان را پادافراه [باید]». آن گاه دیگر دروندان را نیز، که به مرگْ ارزانی دروند نبوده اند، به اندازه گناهی که کرده اند، پادافراه کننـد. شـهریور فلز همه کوه های جهان را بگدازد؛ [و آن]، دهان بالای (= به بلندی زمین تا دهان انسان)، به پساخت گاه بایسـتد. همه مردمان انـدر آن فلز بگذرنـد و سـرانجام، دروندان بدان [فلز گداخته] از گناه پاکْ شوند. ایشان را دشواری ایدون بود که بر ایشان، به گیتی، فلز گداخته هلند. پرهیزگاران را ایدون آسان بود که بر ایشان شیر گرم اندر دوشند.

پیش از آن که سوشـیانس مرده خیزاند، به دسـتوری او سـپاه آرایند، به کارزار دروج شـرکْ شوند. [سوشیانس] از دروج شرکْ پرسد که «ای دروج! آیـا در برابر دین مزدیسـنان، به امری چنین معـترفی که در آن کالبـد [خود] گنـاه کرده ای، [گنـاهی] که [در مورد] آن گفتی که کننـده ام؟ تو را هیـچ به پوزش هست یا نه؟». او گویـد که «من زاده اهریمن ام، [همان گونه] که او را هیچ پوزش نیست، مرا نیز نیست».

سوشـیانس یشتی بکنـد، آن دروج بـدان جای که اکنون هست تاخت آورد؛ از آن جای بازتازد و این زمین را، برفرازترین یکْ سوم از یکْ سومِ برتر بتازد. زمین بانگْ کند که «بدین دروج اندکی نیز توان ندارم. اقامت این را بر خود نتوانم؛ زیرا مرا ایدون می دَرَد و پاره می کنـد که گرگِ چهارپـای شـکمِ گوسـپندان را دَرَد و بچه را از ایشـان بگیرد. به سوی او رویـد [شـما] که مزدیسن ایـد و چاره این خواهید».

مزدیسنان به همان گونه سپاه آرایند و یزش کنند. آن دروج از آن جای که هست بتازد. این

۱- . پادشـاه زن یـا زن پادشـا، یکی از انواع پیونـدهای زنـاشویی در آیین مزدیسـنا است که بنا به تعریف، هر گاه دختری باکره پس از رسیدن به سن بلوغ با موافقت و رضای والدین شوهر اختیار کرده، این نوع پیوند را پادشاه زن گویند. انواع پیوندهای زناشویی عبارتند از: ۱. پادشاه زن ۲. چاکر زن ۳. ایوک زن ۴. ستر زن ۵. خودرای زن. برای توضـیح هر یکْ ر.کْ: مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، اردشیر آذرگشسب، ص۱۷۷ به بعد.

۲- . رشن چین، پهلوی: rašn-čin، لقب برادر جمشید. در اوستا نام او spityura آمده است.

۳- . به معنی آغاز سحر است.

زمین را، از آن فرازترین یک سوم، از یک سوم میانه، تازد. زمین به همان گونه که بالاتر نوشتم، بانگ کند و آن دروج از آن جای بتازد، بدان جای شود که اکنون هست و جوزَهر دروج را گیرد و او را گوید که «آفریدگان سپندمینو بر آفریدگانِ اهریمن پادافراه خواهند کردن و من هرگز [با ایشان] همداستان نیستم که آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان اهریمن پادافراه کنند» و از آن جای هر دو به یک باره بتازند و بر آن فرازترین یک سوم [از] فرودترین یک سوم این زمین بتازند و زمین به همان گونه بانگ کند و مزدیسنان به همان گونه یزش کنند و به یزش ایشان را بازداشتن نتوانند. پس شهریور بدان سوراخ که ایشان اندر شدند، فلز گداخته بَرهِلَد و از پس ایشان اندر شود. آن دروجان از این زمین ایدون به دوزخ افتند چون سنگی که اندر آب افتد یا [چون آن را] افکنند، تیز به بن آب شود.

پس چون پادافراه آن دروندان کرده شود، سوشیانس یشت بکند و یک پنجم دیگر دروجان نابود شوند. دیگر یشت بکند، یک پنجم دیگر [نابود شوند]، سدیگر یشت را یک پنجم [دیگر] و [چون] پنجم یشت را بکند، همه دروجان را ببرند.

خشم و آز به اهریمن گویند که «ای اهریمن نادان! مگر [آفریدگان] تو را جَوَم، زیرا تو را به جز آفریدگان دزدی که تو ساختی نگزینند و من زیستن نتوانم».

نخست، آزِ دیو آفریده خشم دارنده درفشِ خونین را بِجَوَد، دیگر، زمستانِ دیو آفریده، سدیگر، دیوِ مرگِ نهان روش و چهارم، دیوِ پیری بدذَم را بِجود تا این دو فراز مانند: اهریمن و آز دیو آفریده. آز دیو آفریده به اهریمن گوید که «مگر تو را جَوَم ای نادان! زیرا یزدان آفریدگان را از تو دور کرد».

اهریمن برایستد، به سپندمینو رَوَد، ایدون گوید که من این آفریده را (= آز را) آفریدم و آزِ دیو آفریده، که آفریدگانِ مرا جوید، اکنون مرا خواهد جویدن، تو را به نبرد(۱) دعوت کنم.

هرمزد با سروش پرهیزگار برایستند و سروش پرهیزگار آز را از میان برد. هرمزد اهریمن را با تاریکی گَنده بوی و بَدی نخستین – که چون اندر تاخت، اندر آورد – همه را به سوراخی که [از آن] اندر تاخته [بود، افکَنَد و از] آسمان بیرون کند. او را آن سوراخ ایدون سست و بی هوش بکند که سپس از آن [به] سستی بازایستد.

بود [کسی] که گفت «جاودانه به کشتِگی از کار بیفکند و سپس نه اهریمن باشد و نه آفریدگان او».

اندر آن زمان که دروندان را پادافراه کرده اند و از میان فلز [گداخته] بگذشته اند، انجمنِ ایستواستران(۲) باشد و هر کسی را بدان چند کار و کرفه که کرده است مزد و پاداش دهند یشتی بکنند و زمین سه نیزه بالا برشود. به دیگر یشت سیصد نیزه بالا برشود، به سدیگر یشت

۱- . مهرداد بهار در توضیح آورده: «پهلوی: dawarih، داوری کردن، به معنای ستیزه کردن، در فارسی هم آمده است» (ر.ک: فرهنگ معین و تفسیر قرآن پاک، علی رواقی، ص ۱۵۰).

۲- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۴۵.

[سه هزار نیزه بالاـ برشود]، به چهارم پشت سه بیور نیزه بالا برشود، به پنجم پشت به ستاره پایه رسد و گرزمان از آن جای [که هست] فرود به ستاره پایه آید.

پس هرمزد، امشاسپندان، همه ایزدان و مردمان به یک جای شوند و نیز ستاره و ماه و خورشید و آتش بهرام هر یک [چون] تن مردی دلاور، و همه مرد – تن بشوند و به زمین آیند. پس هرمزد دارای آفرینش کمال یافته باشد؛ او را پس از آن کاری برنباید کردن. مردم به تن و سنّ چهل ساله وار،

همه نامردنی و بی مرگ، بی پیری، نافرسودنی و ناپوسیدنی شوند.

ایشان را کار این باشد: هرمزد را دیدن و نماز بردن به عنوان

خدای و هر آن چیز دیگر را که خود رامش بخش تر انگارند، کردن. هر کس دیگری را ایدون دوست بود که خود را.

نیکویی تنِ پسین – جز آن چه

بالاتر نوشته شد – ایدون است که مرز آن را به دانش و خرد مردمان بدانستن و گفتن نشاید. همه چارپایان بازشوند و مزه گوشت [هم]. ماد[گان] باز به یک ماده و نر[ان] باز به یک نر آمیخته شوند تا باز به گاو یکتا آفریده پیوندند و بازآمیزند. پس، تن گاو را به [صورت] مینوی کنند و اندر تن مردمان آمیزد و مزه اندر تن مردمان بهلد، چونان که پس از آن گوشت خواری نباید. [این] از آن روی است که ایشان را به هر زمان مزه خوش همه گوشت ها اندر دهان ایستد. سپس گاو تنِ مردمان بازآید و دارای تن به گیتی بود.

مرد و زن، یکی با دیگری، کام گزاری آرایند و کنند، اما ایشان را زایش نبود. گیاه، آن چند نوعِ مایه ور باز بود و ایشان را کاهش نبود و به هر گاه چون بوستانی شاداب است که اندر او همه گونه گیاهان و گُلان است و شگفتی و پُر بهایی، خوشی و پاکی آن را به خِرَدِ جهانی یافتن و دانستن نشاید.

درباره رستاخیز و تن پسین

درباره رستاخیز و تن پسین(۱)

گوید در [نامه] دین که از آن جای که مشی و مشیانه، هنگامی که از زمین بر رُستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند، مردم نیز، به هنگام مُردَنشان، نخست [از] گوشت و [سپس از] شیر و سپس از نان خوردن نیز بایستند و تنها، تا به مردن، آب خورند. ایدون نیز، به هزاره اوشیدرماه نیروی آز ایدون بکاهد که مردم به یک خوراک خوردن سه شبانه روز به سیری ایستند. پس از آن، از گوشت خوردن بایستند و گیاه و شیر گوسپندان خورند. سپس، از آن شیرخواری نیز ایستند؛ سپس، از گیاه خواری نیز ایستند و آب خوار

بوند. دَه سال پیش از آن که سوشیانس آید، به ناخوردن ایستند و نمیرند. سپس، سوشیانس مُرده برخیزاند.

چنین گوید که زردشت از هرمزد پرسید: «تن را، که باد وَزانید و آب برانید، از کجا بازگیرند

۱- . ر.ک: بندهش، بهار، ص۱۴۵- ۱۴۸.

و رستاخیز چگونه بود؟». او پاسخ داد که «چون آسمان را بی ستون، به مینویی ایستاده، دورکرانه، روشن و از گوهر خُماهن(۱) [آفریدم]، و چون نیز زمین را آفریدم که همه جهانِ مادّی را بَرَد و او را بَرنگهدارنده ای مادی نیست، و چون من خورشید، ماه و ستارگان را اندر فضا، به تنِ روشن، به پرواز آوردم و چون دانه را آفریدم که اندر زمین بپراکنند، باز روید و به افزونی باز بود، و چون نیز من اندر گیاه رنگ آفریدم گونه گونه، و چون نیز من اندر گیاهان و دیگر چیز]ها] آتش دادم به ناسوختن، و چون نیز من اندر زِهدانِ مادر پسر (= کودک) آفریدم و نگهداری کردم و جداجدا، موی و پوست و ناخن و خون و پی و چشم و گوش و دیگر اندام بیافریدم، و چون نیز من به آب پای دادم که بتازد، و چون نیز من ابر را به مینویی آفریدم که آن آبِ مادی را بَرَد و آن جای که او را کام است بارد، و چون نیز من وای را آفریدم که آشکارا به نیروی باد، به زیر و زِبَر، همان گونه که کام [او است]، وَزَد و به دست فراز نشاید گرفتن؛ یکی یکی از ایشان را چون آفرید]م]، بدان دشوارتر بود که رستاخیز کردن؛ چه مرا اندر رستاخیز یاری چون ایشان هست که چون ایشان را آفریدم نبود. بَر نِگَر که چون آن نبود، آن گاه من [آنان] را بساختم، آن را که بود، چرا بازنشاید ساختن؟ زیرا بدان هنگام، از مینوی زمین استخوان، از آب خون، از گیاه موی و از باد جان را – همان گونه که در آغاز آفرینش پذیرفتند – بخواهم».

نخست استخوان کیومرث برانگیخته شود، سپس آنِ مشی و مشیانه، و سپس آنِ دیگر کسان برانگیخته شود. [به] پنجاه و هفت سال، سوشیانس مُرده انگیزاند. همه مردم برایستند. چه پرهیزگار، چه دروند مردم، هر کس از آن جای بازایستند که ایشان را جان بشد، یا نخست بر زمین افتادند. پس چون همه جهان مادی را تن [به] تن بازآراید، آن گاه بدیشان شکل بدهند و آن روشنی را [که] با خورشید است، نیمی به کیومرث و نیمی به دیگر مردم بدهند. سپس مَردم مَردم را بشناسند که روان روان را و تن تن را بشناسد که این مرا است پدر، این مرا است برادر، این مرا است زن، این مرا است کدامین خویشاوند نزدیک تر.

پس، انجمن ایستواسْتَران بُوَد، آن جای که مردم بر این زمین بایستند. اندر آن انجمن، هر کس نیک کنشی و بدکنشی خویش را بینند. پرهیزگار در برابر دروند آن گونه پیدا بُوَد که گوسپند سپید در برابر آن که سیاه است. اندر آن انجمن، پرهیزگاری را که اندر گیتی دروندی دوست بود، آن دروند از آن پرهیزگار گِلِه کند که «چرا اندر گیتی از کنش نیکویی که خود تو ورزیدی، مرا آگاه نکردی؟». اگر همان گونه [باشد که] آن پرهیزگار او را نیاگاهانید]ه باشد]، آن گاه او را بدان انجمن شرم باید بردن.

پس پرهیزگار را از دروند جدا کنند. پرهیزگار را به بهشت برند. دروند را به دوزخ بازافکنند.

۱- . خُماهن، پهلوی: xwanāhan، اوستا: – xvaēna ayah، به معنای فلز گداخته است و صفتی برای آسمان و خود گوهر آسمان است. این واژه در فارسی به صورت خم آهن و خماهان به کار رفته است. مؤلف برهان زیر واژه خماهان گوید: «... سنگی باشد به غایت سخت و تیره رنگ، به سرخی مایل و آن دو نوع است: نر و ماده... و به عربی آن را حجر حدیدی و صندلِ حدیدی خوانند و بعضی گویند سنگی است سیاه و سفید...». در اینجا دو اسطوره به هم درآمیخته است: یکی صفت خماهن که اشاره به فلزین بودن آسمان است و دیگری سنگ بودن آسمان. در کنار اعتقاد نخستین، اعتقاد دوم نیز در نزد ایرانیان قدمت بسیار دارد، چنان چه واژه آسمان در اوستا: – asman-/asan به معنای سنگ است. بنا بر اسطوره دیگر (ر.ک: بخش دهم پژوهشی در اساطیر ایران)، گوهر آسمان آبگینه سپید است که عقیده ای است جدیدتر. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۴۸، یادداشت ۳

سه شبانه روز، تنومند و جان اومند دوزخی [بوَند]، اندر دوزخ پادافراه کشند.

پرهیزگار، انـدر بهشت، تنومنـد [و جان اومنـد] آن سه شـبانه روز را شادی بینـد. چنین گویـد [در نامه دین] که بدان روز که دروند از پرهیزگار و پرهیزگار از دروند جدا شوند، هر کس را اشک تا قوزک فرود آید. چون پسر را از انبازی پدر و برادر را از آن که

برادر است و دوست را از آن که دوست است، جـدا کنند. هر کس آن کنشِ خویش را تحمل کند: گرید پرهیزگار بر دروند و دروند گرید بر خویشتن. هست که پدر پرهیزگار و پسر دروند است، هست که برادری پرهیزگار و یکی دروند است.

ایشان که سودِ خویش طلب کرده اند، چون ضحاک و افراسیاب و وامن(۱) و نیز دیگر از این گونه

مرگ ارزانان، پادافراه [بِدان] آیین تحمل کنند [که] هیچ مردم تحمل نکند، که آن را پادافراهِ سه شبه خوانند.

اندر آن فرشکردسازی، آن مردم پرهیزگار – که نوشتم پانزده مرد و پانزده کنیزک(۲) زنده اند – به یاری سوشیانس برسند.

گوچهرمار، که میان زمین و سپهر است، از تیغ ماه به زمین افتد. زمین را همان گونه که درد بُوَد که میش را، اگر گرگ پشم بَر کند.

سپس، آتش و اَریـامَن ایزد فلزِ انـدر کـوه هـا و گریـوه هـا را بگدازاننـد و بر زمین رودگونه بایسـتد. سـپس، همه مردم را انـدر آن فلز گداخته بگذرانند و پاک بکنند. آن که پرهیزگار است، آن گاه

چنان گمان کند که [اندر] شیرِ گرم همی رود. اگر دروند است، آن گاه به همان آیین گمان کند که اندر فلز گداخته همی رود. پس بدان عشقِ بزرگ، همه مردم به هم رسند: پدر و پسر و برادر و همه دوستان.

مرد از مرد پرسد که «آن چند سال کجا بودی و تو را به روان قضاوت چه بود، پرهیزگار بودی یا دروند؟».

نخست، روان تن را بیند و او را پرسد. بدان گفت و پاسخ، مردم با یکدیگر هم بانگ شوند و بلند ستایش به هرمزد و امشاسپندان برند.

هرمزد بدان گاه فرجام بخشنده آفرینش شود؛ زیرا او را اندر آن گاه که مرده ایشان بازساخته شود، کاری [دیگر] برنباید کردن.

یزشِ بازسازی مرده را سوشیانس با یاران [آغاز] کند و گاو هَدَیوش(۳) را بدان یزش کشند. از پیه آن گاو و هوم سپید انوش آرایند و به همه مردم دهند و همه مردم جاودانه بی مرگ شوند.

این را نیز [نامه دین] گوید که مردمانی را که بالغ بودند، آن گاه به سن چهل سالگی

۱– . این نـام در بنـدهش TD۲ به صـورت wātan آمـده است. ضـبط دیگر آن wāman و wāmun در TD۱ است. درباره او اطلاعی در دست نیست.

۲– . درباره جاودانان و بی مرگان به تفصیل ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲.

۳– . هدیوش، پهلوی: hādayōš/hadayōš، گاوی است که در پایان نبرد هرمزد و اهریمن، برای ساختن زنـدگی جاوید مردمان،

توسط سوشیانس کشته می شود.

بازآرایند و آنان که خُرد و نارسید بودند، آن گاه ایشان را به سن پانزده سالگی بازآفرینند. هر کس را زن و فرزند دهند و با زن همخوابی آن گونه کنند که اکنون اندر گیتی هست، اما فرزندزایی نبوَد.

پس سوشیانس، از فرمانِ دادار، کنش همه مردم را بسزا مزد و پاداش دهد. این نیز هست که [کسی] چنان پرهیزگار است که [سوشیانس] گوید که [او را] برند به گرزمان هرمزد و، چنان که خود باید، تن را برستاند و جاودانه با آن رود.

این را نیز [در نامه دین] گوید که او که یشت نکرده است و گیتی خرید(۱) نفرموده است و جامه به صدقه به نیازمندان نداده است، آن جای برهنه است. [اگر] ستایش هرمزد بکند، باشد که مینوی گاهان او را کار جامه کند.

پس هرمزد اهریمن را، بهمن اکومَن را، اردیبهشت ایندر را، شهریور ساوول را، اسپندارمذ ترومَد را که هست ناگهیس، خرداد و امرداد تَریز و زَریز را، راست گویی آن دروغ گویی را و سروش پرهیزگار خشم دارنده درفش خونین را گیرند.

پس دو دروج فراز مانند: اهریمن و آز. هرمزد به گیتی آید، خود زوت(۲) است. سروش پرهیزگار راسپی(۳) است و ایونگهان(۴) را در دست دارد.

اهریمن و آز، بدان دعای گاهانی، به شکسته افزاری،

از کارافتاده، از آن گذر آسمان که از آن اندر تاخته بودند، باز به تیرگی و تاریکی [افتند].

گوچهرمار بدان فلز گداخته بسوزد و فلز اندر دوزخ تازد و آن گند و ریمنی میان زمین که دوزخ است، بدان فلز سوزد و پاک شود.

آن سوراخ که اهریمن بدان اندر تاخته [بود] بدان فلز گرفته شود. آن زمین دوزخ را باز به فراخنای گیتی آورند و فرشکرد شود اندر جهان، جهان جاودانه به کام، بی مرگ شود.

این را نیز [نامه دین] گوید که این زمین بی فراز و نشیب و هامون بشود و کوه و چگاد و گودی، دارای بلندی و دارای پستی نباشد. (۵)

۱- . گیتی خرید نام مراسمی است که پیش از مرگ برپا می دارند تا رستگاری دیگر جهان را بخرند.

۲- . زوت، پهلوی: zōt، اوستا: zaotar – ،-zaoər، پیشوای برگزاری آیین های دینی.

۳- . راسپی، پهلوی: rāspig، اوستا: – raēəwiš-kara، وردستِ زوت.

۴- . منظور از ایونگهان در اینجا کهکشان است. ایویانگهان، پهلوی: ēbyānghan، اوستا: aiwyānghana، کمربند مقدس زرتشتی که در پهلوی kustig گویند و همان کُستی یا کُشتی در فارسی است. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲۹

۵- . در گزیده های زادسپرم، صفحه ۱۴۹، از بند ۵۲ به بعد چنین آمده است: «چون سه ماه به رستاخیز مانده است، جنگی بزرگ درگیرد، به همان گونه که در آغاز آفرینش، اندر نبرد با دروج، نود شبانه روز کارزار بود: جنگی که سی روز و شب به باران خرفسترکُش، سی روز و شب به گدازش ابر، که بدو گیاه رویید، سی روز و شب به باد که آب را برانید و زمین را دارای زیر و زبر که دشت و چگاد است، کرد. اما، همان گونه که آن نبرد بزرگ در آغاز به بارش آب و [وزش] باد آب افزای بود، آن [نبرد] واپسین به

تازش آتش و باد شگفت آتش افروز [خواهد بود]. همان گونه که آن نبرد ایزدان را با دیوان جنگ ها به نود شبانه روز بود، اندر آن واپسین [نبرد نیز] شب ها، اندر فضا آشکارا و به پیدایی، مینوان (= ایزدان مینوی) آتش گونه و به تن مردمان [بر] باره[ها]ی مینوی آتشین اسب مانند دیده شوند و [مردم] شگفت بی گمان شوند». نقل از: پژوهشی در اساطیر ایران، ص**۲۹۱**، یادداشت **۳۵**

بخش هفتم: درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد

«درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شـهر آمد» عنوان بخش هیجدهم بندهش (بهار، ص۱۳۹٪۱۴۳؛ و نیز پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۸۴ به بعد) است که در آن به چگونگی هزاره ها و پیدایش موعودهای سه گانه زرتشتی و وقایعی که در طول هر هزاره اتفاق می افتد توجه شده است. خلاصه مطالب این بخش چنین است:

«در هزاره نخستین پس از آمیزشِ اهریمـن بـا آفرینش هرمزدی، کیـومرث و مشـی و مشـیانه و فرزنـدانشان زیسـتند و نیز هوشـنگ و طهمورث دیوان را کشـتند. با بریـده شـدن جم، هزاره به سـر رسـید. در هزاره دوم ضـحاک به شاهی نشـست. در هزاره سوم، فریـدون جهـان را میـان سه پسـرش بخش کرد و جنـگ هـای ایران و ناایرانیـان درگرفت، بـا پیکـار و حوادث بسـیار. در آن هزاره، کی خسـرو افراسـیاب را کشت و خود به کنـگ دژ رفت با تن جاودان، و شاهی به لهراسب سپرد. در سـی سالگی شاهی گشـتاسب، هزاره سوم به سر آمد و هزاره چهارم رسید که در آن زرتشت دین پذیرفت و آن را رواج داد. در همان هزاره، اسکندر به ایران شهر تاخت و اردشیر بابکان شاهی را بازآراست، تا شاهی به یزدگرد آمد و تازیان به ایران شـهر تاختند. از این پس، هیون و ترک به ایران می تازند و سـتم می کنند تا کی بهرام از سوی کابل آید و مردم به او بگروند. پشوتن از کنگ دژ با یکصد و

پنجاه مرد می آید و هزاره پنجم آغاز می شود: هزاره هوشیدر. در هزاره اوشیدر، زمستان ملکوسان و در هزاره اوشیدرماه رهایی ضحاك از بند، جهانیان را رو به سوی نابودی می برد. پس هزاره سوشیانس می رسد که پنجاه و هفت سال است. سه منجی از دوشیزگانی زاده می شوند که هنگام سر شستن در دریاچه کیانسه، به نطفه زرتشت آبستن می گردند و این چون سه چراغ است که در بُنِ دریا می درخشد».(۱)

[چنین گوید] که چون اهریمن به آغاز نخستین هزاره آمیزش اندرتاخت، گاو و کیومرث بودند. چون مشی و مشیانه(۲) آن ناسپاسی را کردند، آن گاه پنجاه سال از ایشان زایش نبود. اندر همان هزاره، به هفتاد سال، هوشنگ و تهمورث، هر دو، دیوان را بکشتند. در پایان هزاره، دیوان جم را ببریدند.

دیگر هزاره آغاز شد. ضحاك پادشایی بَد فراز کردن

گرفت و یکهزار سال

پادشایی بکرد. چون هزاره به سر شد، فریدون [او را] گرفت و بست. سدیگر هزاره آغاز شد. چون فریدون کشور را بخش کرد، سلم و تور(۳) آن گاه ایرج را کشتند. [بسیاری از] فرزندان و نسل [او] را از میان بردند. اندر همان هزاره منوچهر(۴) زاده شد و کین ایرج را خواست. پس افراسیاب(۵) آمد و منوچهر را با ایرانیان به پتشخوارگر راند و به بیماری و تنگی و بس مرگ نابود کرد و فرش و نوذر،(۶) پسران منوچهر را کشت تا به نسلی دیگر، ایران شهر از افراسیاب ستانده شد. چون منوچهر درگذشت، دیگر بار افراسیاب آمد، بر ایران شهر بس آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایران شهر بازداشت؛(۷) تا زاب(۸) تهماسپان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران آورد که آن را نوبارانی خوانند. پس از زاب، دیگربار، افراسیاب گران بدی به ایران شهر کرد تا قباد به شاهی نشست.

اندر شاهی کاوس،(۹) اندر همان هزاره، دیوان ستیزه گر شدند و اوشنر(۱۰) به کشتن رسید و اندیشه [کاوس] را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فرو افتاد.

فرّه(۱۱) از او دور شد، پس به اسب و مرد جهان ویران کردند [تا] او را به بوم هاماوران،(۱۲) به فریب، با پیدایان (= اعیان) کیان دربند کردند. یکی که او را زینگاو(۱۳) خوانند، که زهر به چشم داشت، از تازیان به شاهی ایران شهر آمد. به هر که به بدچشمی نگریست کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زینگاو را کشت و [خود] شاهی ایران شهر کرد. پس مردم از ایران شهر

بُرد و به ترکستان نِشاست. ایران شهر را ویران کرد و بیاشفت، تا رستم از سیستان [سپاه] آراست و هاماورانیان را گرفت، کاوس و دیگر ایرانیان را از بند گشود. با افراسیاب، به اوله رودبار، که سپاهان خوانند، کارزاری نو کرد. از آن جای [وی را] شکست داد. پس کارزار دیگر با [وی] کرد تا [وی را] بسپوخت، به ترکستان افکند، ایران شهر را از نو آبادان کرد.

۱- . نقل از: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۸۳.

۲- . ر.ك: فرگرد دوم، یادداشت ۱۴.

۳- . تور، پهلوی: tūr، اوستا: tūra. اقوام ایرانی، تورانی و سلمی که در اوستا از آنها یاد شده به ترتیب چنین اند: ،-sairima

airya – ،-tūirya. بعدها ایرج و سلم و تور، که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده، به عنوان فرزندان فریدون پایه گذار سه کشور ایران، توران و روم شناخته شدند و ماوراء جیحون یا آمودریا، توران دانسته شد. این سه قبیله، به احتمال در اعصار پیش از تاریخ همسایه و شاید هم نژاد بوده اند (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۸۱، یادداشت ۱۹).

۴- . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۶۰.

۵- . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۴۹؛ بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۲۹.

۶- . فرش، پهلوی: fraš؛ نوذر، پهلوی: nōdar نام او در اوستا نیامده، اما خاندان نوذریان (اوستا: – naotairya، naotairyāna) در اوستا معروف است. محتملاً‌ـ خاندان کیانی از نسل او بوده است. بسیاری از پهلوانان، از جمله توس، از نسل اویند.

۷- . در شاهنامه سخن از بازداشتن باران از ایران شهر توسط افراسیاب در میان نیست، ولی در داستان زوتهماسب که برابر زاب تهماسبان است، سخن از تنگی و خشکسالی می رود تا آن جای که سپاهیان ایران و توران سر به فریاد و غوغا برمی دارند و میان دو کشور صلح برقرار می گردد (شاهنامه، ص۲۸۰٪۲۸۱).

۸- . زاب، پهلوی: uzaw، اوستا: – uzava به معنای یاری رساننده.

۹- . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۵۱.

۱۰- . اوشنر، پهلوی: ōšnar، اوستا: – aošnar. در اوستا دوبار نام او آمده است. یکی در یشت سیزدهم، بند ۱۳۱ و یکی در آفرین زرتشت، بند ۲. او وزیر بزرگ کاوس بود و به دانش و هوش سرآمد مردمان. لقب او بسیار زیرک است. اوشنر چون با کارهای نابخردانه کاوس مخالفت می کرد، به دست وی کشته شد. در دین کرد هفتم (مدن، ص۵۹۸) آمده است: «و همان زمان، [فرّه جمشید] به اوشنر آمد که پر زیرک بود. از آن فرّه جم، هنگامی که [اوشنر] در شکم مادر بود، [سخن] آموخت. به سخن گویی از شکم مادر بس شگفتی به هم [رسانید]. به هنگام زایش، به پاسخ گویی به فراچیه تبهکار دیوپرست، اهریمن را بزد و به وزرات کاوس آمد و در شاهی وی سامان بخش هفت کشور بود. او گویش [بوم]ها، [جنبه های] سود[مند زندگی] و فرهنگ دیگر مردم را فرا گرفت و آموخت و انیران به پاسخ گفتاری [وی] شکست خوردند و ایرانیان را به آن فریادرس ترین اندرز[ها] اندرز داد». در شاهنامه سخنی از اوشنر نیست (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۴، یادداشت ۱۸).

۱۱- . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۱.

۱۲- . هاماوران، در پهلوی هاماوران به صورت های šambarān و sambarān است. «به موجب شاهنامه هاماوران باید مملکت قدیم حمیر یعنی یمن کنونی باشد که به صورت هماور نیز آمده است. به عقیده نولدکه منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب، حمیر گویند. سودابه زن کی کاوس دختر پادشاه هاماوران است. طبری سودابه را دختر پادشاه یمن دانسته است» (دانشنامه مزدیسنا، ص۴۸۲).

۱۳- . ر.ک: یادداشت ۲۵، فرگرد اول.

باری دیگر افراسیاب کوشید؛ کی سیاوش(۱) به کارزار آمد. به بهانه سودابه(۲)

– که زن کاوس سودابه بود – سیاوش به ایران شهر باز نشد. بدین روی که افراسیاب زینهار [آوردن سیاوش] به خود را پذیرفت، [سیاوش] به سوی کاوس نیامد، بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت. (۳) کی خسرو(۴) از او زاده شد. سیاوش را آن جای کشتند.

اندر همان هزاره کی خسرو افراسیاب را کشت، خود به کنگ دژ شد و شاهی را به لهراسب(۵) داد.

چون گشتاسب شاه(۶) سی سال شاهی(۷) کرده بود، هزاره به سر رسید. پس هزاره چهارم آغاز شد. اندر آن هزاره زردشت دین را از هرمزد پذیرفت و آورد. گشتاسب پذیرفت و [آن را] رواج بخشید. با ارجاسب(۸) کارزاری شگفت کرد. بسیاری از ایرانیان و انیران از میان رفتند. اندر همان هزاره، چون شاهی به بهمن اسفندیاران(۹) رسید، [ایران شهر] ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای،(۱۰) دخت بهمن، را به شاهی نشاندند. پس، اندر شاهی دارای دارایان،(۱۱) اسکندر(۱۲) قیصر از روم بتاخت، به ایران شهر

آمد. دارا شاه را بکشت. همه دوده شاهان و مغ مردان و پیدایان(۱۳) ایران شهر را نابود کرد. بی مَر آتشکده ها را بیفسرد، گزارش های دین مزدیسنان را بستد و به روم فرستاد. اوستا را سوخت و ایران شهر را به نَوَد کرده خدایی(۱۴) بخش کرد.

پس اندر همان هزاره، اردشیر بابکان به پیدایی آمد. آن کرده – خدایان را کشت، شاهی را [از نو] آراست. دین مزدیسنان را رواج بخشید و آیین های بسیار آراست که در تخمه او رفت. (۱۵)

اندر شاهی شاپور هرمزدان تازیان آمدند و اوله رودبار را گرفتند و سال های بسیار به آوار و تازش داشتند تا شاپور به شاهی رسید، آن تازیان را سپوخت، شهر را از ایشان بستد. بس شاه تازیان را نابود کرد و بی مَر شانه را [به بند] برکشید.

اندر شاهی پیروز یزدگردان شش سال باران نبود. مردم را بدی و سختی گران رسید. سپس خوشنواز، هفتالان شاه (= شاه هیاطله)، آمد. پیروز را کشت و از او قباد و خواهر [او]، آتشک (؟)، را به گروگان به هفتالان برد.

اندر شاهی قباد مزدك بامدادان به پیدایی آمد، آیین مزدکی نهاد. قباد را فریفت و گمراه کرد که... و فرمود دین مزدیسنان از کار بدارند؛ تا انوشیروان، خسرو قبادان، به برنایی رسید، مزدك را کشت، دین مزدیسنان را سامان بخشید و آن هیونان را که به ایران شهر اسب تازی همی کردند، بسپوخت و گذر [ایشان] را بست، ایران شهر را بی بیم کرد.

چون شاهی به یزدگرد(۱۶) آمد، بیست سال شاهی(۱۷) کرد. آن گاه... به بس شمار به ایران تاختند. یزدگرد به کارزار با ایشان قادر نبود به خراسان و ترکستان شد و اسب و مرد و یاری

۱- . سیاوش، پهلوی: siyāwaxš، اوستا: – syāvaršan. این واژه را دارنده اسب سیاه یا قهوه ای معنا می کنند. مهرداد بهار معتقد است: آیین سیاوش به آیین های ستایش ایزد نباتی بومی مربوط است و به آیین تموز و ایشتر بابلی و از آن کهنه تر به آیین های سومری می پیوندد و بدین روی شاید واژه اوستایی به معنای مرد سیاه یا سیه چرده باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این

مراسم بر چهره می مالیدند یا به صورتکی سیاه است که به کار می برند. وی در ادامه می نویسد ظاهراً مراسم حاجی فیروز با چهره هایی سیاه شده، خود گویای این معنا است و قدمت شگفت آور آن را می رساند، زیرا به اغلب احتمال، آیین حاجی فیروز، یکی از آیین های کهن بومی ایران است که با آیین سیاوش مربوط و همزمان می باشد. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۴– ۱۹۵، یادداشت ۲۳

۲– . سودابه، پهلوی: sūdābag، ایرانی باستان: – sutā.āpakā، به معنای دارنده آب روشنی بخش، از ریشه sav. این نام، خود او را با ایشتر مربوط می کند.

۳– . فرنگیس، در شاهنامه دختر افراسیاب فرنگیس خوانده شده است ولی در اوستا از او نامی نیست و در نوشته های پهلوی نام او wispān–friyā است (پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۵، یادداشت ۲۴ و ۲۵).

۴– . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۶۲ .

۵– . ر.ک: بخش پیش گویی های جاماسپ، یادداشت ۶ .

۶– . ر.ک: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱.

۷– . در شاهنامه ذکر سال نرفته است و تنها به این اشاره شده است که «چو یک چند گاهی برآمد برین...». در واقع، زرتشت در آغاز هزاره دهم آفرینش که برابر با سی اُمین سال شاهی گشتاسپ بود، دین آورد.

۸– . ارجاسب، پهلوی: arĵāsp، اوستا: – arəĵat.aspa، به معنای دارنده اسب ارزشمند. بنا به اوستا، او از شاهان هیونی (پهلوی: hyōn، اوستا: – hyaona) است. درباره هیون ها نگاه کنید به: بخش بهمن یشت، یادداشت ۷.

۹– . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۳.

۱۰– . ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۴.

۱۱– . دارای دارایان، پهلوی: dārāy، فارسی باستان: – dārayavahu به معنای نگه دارنده نیکی. او در اساطیر ایرانی، آخرین شاه کیانی است و برابر است با داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی.

۱۲– . اسکندر، پهلوی: aleksandar. از اسکندر در نوشته های پهلوی، بر خلاف شاهنامه، هرگز به عنوان ایرانی یا نیم ایرانی یاد نشده است و لحن نوشته های زرتشتی درباره او سخت تلخ است؛ ولی شاید در نزد مردم چنین نبوده و از محبوبیتی برخوردار بوده است که بعدها در ادبیات ما اجازه داده است تا اسکندرنامه ها که ریشه ای غیر ایرانی دارند، ظاهر شوند. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۷، یادداشت ۳۶ و ۳۷

۱۳– . پهلوی: paydāgān، اصطلاحی است برابر واژه های عربی: اعیان و اشراف.

۱۴– . پهلوی: kardag xwadāyīh به معنای ملوک الطوائفی است. کردگ در پهلوی به معنای بریده و خودائیه به معنای شاهی است و مالکان روستاها نیز خدای خوانده می شدند. در بعضی متن های پهلوی به جای (kardag (krtk، کدگ (kadag (ktk آمده است. املاء دوم برای معنای یادشده در بالا غلط است، زیرا کدگ در پهلوی به معنای خانه و برابر کده در فارسی است. در این متن منظور از کرده خدایی شاهی اشکانیان است. ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۹۷، یادداشت ۳۹

۱۵– . در تخمه او رفت یعنی در نسل او ادامه یافت.

۱۶– . نولدکه درباره این نام می نویسد: پهلوی آن یزدکرت Jazdekert؛ سریانی آن یزدگرد و یا ایزدگرد و یا ایزدگر. شکل ایزدگر به صورت های محرف در تلمود آمده است: ایزگدر، ازگر، یزدگر. در عربی یزدجرد؛ ولی در بعضی منابع ازدکرد ضبط شده است. در یونانی «ایسدیگردِسْ» و نیز ایسدگردس که چندان مورد اعتماد نیست. در ارمنی یزکرت Jazkert. ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب ها، ص۱۷۳، یادداشت ۱ و منابعی که در آن معرفی شده.

۱۷– . در تاریخ طبری درباره مدت پادشاهی یزدگرد می نویسد: «پادشاهی یزدگرد را بعضی بیست و دو سال و پنج ماه و شانزده روز

و بعضی دیگر بیست و یک سال و پنج ماه و هیجده روز گفته اند». ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب ها، ص۱۴۶

خواست و او را آن جای کشتند.

پسر یزدگرد به هندوستان شد. سپاه و گُند آورد. پیش از آمدن به خراسان درگذشت، آن سپاه و گُند بیاشفت. ایران شهر به... ماند. ایشان آن آیین «اکه دین» خویش را رواج بخشیدند و بس آیین پیشینیان را بیاشفتند. دین مزدیسنان را نزار کردند....

در دین گوید که فرمانروایی بد ایشان به سر خواهد رسید. گروهی آیند سرخ نشان و سرخ درفش؛ پارس و روستاهای ایران شهر را تا به بابل گیرند و ایشان تازیان را نزار کنند. سپس یکی یَدمرد از سوی خراسان آید و بتشخواریان(۱) را بسپوزد. سالی چند دُش پادشایی کند. به سروری او اندر پارس مردم نابود شوند مگر اندکی به کازرون (؟) و دریا بارها، تا او بنماید.

از آن پس هیون و ترک به بس شمار و بس درفش اندر ایران شهر بتازند. این ایران شهر آبادان خوشبوی را ویران کنند و بس دوده آزادگان را بیاشوبند. بس بدی و ستم به مردمان ایران شهر کنند. بس خانه ها را کَنَند، آشوبند و گیرند تا ایزدان بخشش کنند و چون رومیان رسند و یک سال پادشایی کنند، آن هنگام از سوی کابلستان یکی آید که بدو فرّه از دوده خدایان است و [او را] کی بهرام(۲) خوانند. همه مردم با او باز شوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی، پادشایی کند. همه بدگروشان را براندازد، دین زردشت را برپا دارد. کس به هیچ گروشی پیدا نتواند آمد. به همان سرزمین(۳) پشیوتن(۴) گشتاسبان از سوی کنگ دژ آید با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار و آن بتکده را که رازگاه ایشان بود بکَنَد و آتش بهرام را به جای آن بنشانَد. دین را به درستی فرماید و برپا دارد. پس پنجم هزاره اوشیدر آغاز شود. اوشیدرِ زردشتان، رهبر دین و پیامبر راستین، از [سوی] هرمزد آید. همان گونه که زردشت [دین] آورد، او نیز دین آورَد و رواج بخشد. تنگی و خشکی کاهد، رادی و آشتی و بی کینی [اندر] همه جهان گسترش یابد. سه سال گیاهان را سرسبزی دهد. رود واتئنی(۵) به بلندی اسبی بتازد. چشمه های دریای کیانسه بازتازد. ده شبانه روز خورشید به اوج آسمان بایستد. گرگ سردگان همه نابود شوند.

پس چون هزاره اوشیدر به سر رسد، ملکوس(۶) پریشان گر از تخمه تور برادروش،(۷) که مرگ زردشت بود، به پیدایی رسد. به جادو دینی و پری کامگی سهمگین بارانی را که ملکوسان خوانند، سازد. سه سال به زمستان، آن که سرد[ترین] است، و به تابستان، آن که گرم[ترین] است، با بی شمار

برف و تگرگ آفرینی

نابودگر، آن گونه

همه مردم، مگر اندکی، از او نابود شوند [که] سپس بازآراستن مردم و گوسفند از وَرجمکرد(۸) بود؛ این کال(۹) (= جای، مقام) را به نهفتگی ساخته اند. نیز این که بدان هنگام، درمان بخشی اندر یک هزار نوع گیاه،

۱- . ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۱؛ بخش زراتشت نامه، یادداشت ۹.

۲- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳.

۳- . استاد مهرداد بهار در توضیح می نویسد: «متن: nsny: nahang به معنای ایالت و سرزمین».

۴- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۴.

۵- . رود واتئنی، پهلوی: wātaēni، بنا به بندهش نام رودی است در سیستان که به دریای کیانسه می ریخته است و افراسیاب آن را لگدکوب کرده، از میان برد و در دوران اوشیدر از نو جریان یابد: «درباره رود واتئنی گوید که افراسیاب (آن را) به گرز (بر) افگند. چون اوشیدر رسد، به بلندی اسبی بازتازد. چنین است نیز چشمه های دریای کیانسه». ر.ک: بندهش، بهار، ص۷۷؛ و ص۷۵، ۷۶

۶- . نگاه کنید به: فرگرد اول، یادداشت ۴۴.

۷- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۵۸.

۸- . ر.ک: فرگرد اول، یادداشت ۴۵.

۹- . ترجمه بندهش: «کار»... بود [که] برای این کار به... .

که به دشـمنی یکهزار نوع بیماری آفریده شده است، به دو نوع گیاه [و سـپس به] یک نوع [بر] زمین رسد. کسی به بیماری نمیرد مگر به پیری [رسد] یا [وی را] بکشـند. پس ششـمین هزاره اوشـیدرماه بُوَد که خوانده شود هزاره هوشیدرماه. بدان هزاره، اوشـیدرماه، پسر زردشت، به پیامبری از [سوی] هرمزد آید. همان گونه که زردشت دین آورد، او نیز آورَد و اندر جهان رواج بخشد. بیست روز و شب خورشـید به اوج آسـمان ایسـتد. شـش سال بر گیاهان سـرسبزی دهـد. آن دروجِ آزتخمه را که مار است، با خرفستران نابود کند. پس نزدیک به پایان هزاره اوشـیدرماه، ضحاک از بند رها شود. بیوراسپ بس آفریده را به دیوکامگی تباه کند. اندر آن هنگام سوشیانس، پسر زردشت، به پیدایی رسد. سی شبانه روز خورشید به اوج آسمان بایستد. نخست از جهانیان مرده گرشاسب، پسر سام، را برانگیزند. [او] بیوراسب را به گرز زنـد و کشـد و از آفریـدگان بازدارد. هزاره سوشـیانس آغاز شود که هزاره او که تن کردار(۱) است، پنجاه و هفت سال

بود.

درباره این سه پسـر زردشت که اوشـیدر، اوشـیدرماه و سوشـیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فرّه زردشت را اندر دریای کیانسه(۲) برای نگاهـداری به آبان فرّه که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بُنِ دریا بدرخشد، به شب [آنها را] همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شسـتن بدان آب کیانسه شود و او را فرّه اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند. (۳)

۱- . تن کردار به معنای برسازنده تن مردمان است، چون در عصـر سوشـیانس است که مردگان از نو ساخته شوند. پژوهشی در اساطیر ایران، ص۲۰۱، یادداشت ۵۳

۲- . ر.ک: فرگرد اول، یادداشت ۲۱.

۳- . برای آگاهی از روایت صد در بندهش در چگونگی زاده شدن سه موعود مزدیسنا ر.ک: فرگرد اول.

بخش هشتم: آخر هزاره

شرح و بسط ادوار جهانی و توصیف اوضاع جهان و گذر ایام در آخرالزمان و روزگار سختی که پایان هر دوره و به عبارتی در طول هزاره ها بر مردمان می گذرد، جزیی تفکیک ناپذیر از ادبیات پیش گویانه و یا «ادبیات بَدزمانگی» است، که در ادبیات دینی ادیان جهان و نیز آثار فارسی میانه و فارسی نو در منابع زرتشتی نمونه هایی دارد که چنان که تاکنون گذشت و با متون آنها به تفصیل آشنا شدیم، مشهورترین آنها زند بهمن یسن، جاماسپ نامه، زراتشت نامه و صد در بندهش است. روایت زند بهمن یسن و جاماسپ نامه فارسی در روایات داراب هرمزدیار (۲/۸۶ به بعد) نقل شده که خود با روایت آخر هزاره در دست نویس م.او ۲۹(۱)

شباهت بسیار دارد.

«آخر هزاره» عنوان قطعه ای است در دست نویس م.او ۲۹ که چنان که از نامش پیداست، همانند روایت زند بهمن یسن و دیگر روایات از این دست، در توصیف زمانه و شرح چگونگی هزاره ها و به طور کلی اوضاع جهان و مردمان در آخرالزمان است. این قطعه (آخر هزاره)، فاقد زبان سلیس و پاکیزه روایت زند بهمن یسن، و طبعاً کوتاه تر از آن است، اما نثری روشن تر از دیگر قطعه های انشایی دست نویس م.او ۲۹ دارد. «هنگام مقایسه زبان «آخر هزاره» با روایات داراب هرمزدیار، در آن بخش هایی که با هم بسیار همانندند، می توان افزایه هایی در روایتِ اخیر دید که

۱- . دست نویس م.او ۲۹ در مجموعه «گنجینه دست نویس های پهلوی و پژوهش های ایرانی» با شماره ۲۶ از سوی مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز به سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به کوشش دکتر ماهیار نوابی، دکتر کی خسرو جاماسپ آسا، و همکاری دکتر بهرام فرهوشی و دکتر محمود طاووسی به صورت چاپ عکسی انتشار یافته است. این دست نویس با نام فارسی «داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گِلشاه و متن های دیگر» با آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی و یادداشت های فراوان توسط خانم دکتر کتایون مزداپور، سال ۱۳۷۸، نشر آگاه به چاپ رسیده است. قطعه آخر هزاره که متن آن در اینجا آمده از این کتاب، ص ۳۰۰٪۳۱۲ انتخاب شده، و بیشتر یادداشت های آن نیز عیناً ذکر گردیده است. برای آگاهی بیشتر درباره این دست نویس ر.ک: پیشگفتار کتاب مذکور.

زبان را به عصر حاضر نزدیک می کند و عبارت ها و واژه هایی بیشتر عربی و نیز آشناتر به کار می برد: زبان م.او ۲۹ از آن کهنه تر و غریب تر و بیشتر سَره و کهنیک است».(۱)

زرتشت از هرمزد می خواهد که او را زندگانی جاودانه بخشد. هرمزد با نوشاندن خِرد همه آگاهِ خویش به وی، به صورت قطره ای آب، دانش کامل به وی می دهد و بر اثر آن، دانایی تام و همه دانش کلی و جزیی جهان را به زرتشت ارزانی می دارد و نیز زندگانی دورانِ سختی و ستم را در آخر هزاره، به وی می نمایاند. پس آن گاه، زرتشت مرگ را بر آن زندگانی دشوار برمی گزیند. (۲)

آخر هزاره(۳)

به نام دادار اورمزد اشو

۱. در دین اورمزدی و زرتشتی، از اوستای بهمن یشت، چنان گفته شده است که یک بار،

اشو زرتشت به پیش [اورمزد] همه آگاه، همانا به همپرسی(۴) بود. ۲. که در آن (= همپرسی)،

پرسش به آن جای همانا رسید که [شرح آن] در زندِ بهمن یشت گفته شده است که یک روز، اشو زرتشت [به] پیش دادار اورمزد نماز برد و گفت که: ای همه آگاه، [ای] اورمزد، که در مینوان [و] گیتیان همانا مَهست [و مهترین] هستی! چرا؟! بی مرگی جان ما بکن (۵) – که بر من راهِ مرگ را بسته کن! چنان که در گیتی، دیگر مردمان بی مرگ کرده شد؛(۶) ۳. چنان که گفته شده است: شاه گوبد(۷) و شاه پشوتنِ گشتاسپان [بی مرگ] باشد؛ به هم چنان ما – زرتشت – را [نیز] بی مرگی بده! ۴. که چون هیچ کسی(۸) اهلموغ(۹) ناپاک، گُشفتن [و هلاک] زرتشت همانا نکرده [باشد]، آن گاه به [آن دلیل]، اندر مردم گیتی [که] دین تو را پذیرد، پس نیز کسی شک و گمانِ بد در دین نیاورد و [بر] راه نیک و اویژه [و پاک] برود. ۵. پس مرا در [خواستن] بی مرگی ما، [ای] اورمزد! بزرگداری [و حرمت] و پذیرفتاری دین تو [منظور] باشد!

۶. پس دادار اورمزد گفتش به زرتشت که: ای اسپیتمان! اگر تو را من بی مرگ بکنم، که از آن پس،

تورِ برادرُش(۱۰) بی مرگ شود؛ پس بر آن [سبب]، به رستاخیز [و] تنِ پسین، [او را] کوفتن [و سرکوب و نابود کردن] نتوانم؛ که از آن کارِ تو، [ای] زرتشت! دشواری و بدی [به جهان] بس رسد؛ ۷. و [نیز] شاگردان [و جانشینان] شما [هم] به همان [آیین و شیوه شما شایسته] باشد. (۱۱)

۸. از آن پس، زرتشت اسپیتمان براندیشید [و بر او گران آمد] که: اورمزد خدای درباره بی مرگی ما بنگرد [و درنگ و امتناع کند]، هر چند که مرا بزرگی بر دیگر مردمان داده است اما

۱- . ر.ک: همان، ص ۲۸۱٪۲۸۲.

۲- . همان، ص ۲۸۱.

۳- . توضیحات فنی درباره متن که در یادداشت ها می آید اکثراً از سرکار خانم مزداپور می باشد.

۴- . همپرسی پرسش زرتشت از هرمزد و پاسخ او است.

۵- . شاید: [کار برای] بی مرگی جان ما بکن!

۶- . به کار بردن فعل مفرد برای فاعل جمع.

۷- . گوبـدشاه یا گوپت gōbad-gōpet : «عنوان اغریرث پسـر پشـنگ برادر افراسـیاب است که بر سـرزمین سوکوستان یا گوپت سلطنت کرده» (فرهنگ فارسی)؛ بنا به مینوی خرد (ص ۸۱ ترجمه): «گوبـدشاه در ایرانویج در کشور خنیره (= خنیرس) است. و از پای تا نیمه تن گاو و از نیمه تن تا بالا انسان است. و همواره در ساحل دریا می نشـیند و پرسـتش ایزدان می کند و زوهر به دریا می ریزد». در بعضی منابع گوبد را پسر اغریرث خوانده اند: «خدای عزوجل مر اغریرث را یک پسری داده است مانند فرشته پاکتر است و همیشه بر کناره دریاست، تن او از کمر مانند گاو است و از سر تا کمر مانند مردم است و نام آن را یوودشاه (در روایت دیگر از دستور برزو: ایوپـدشاه) گویند، اهوش است» (روایات داراب هرمزدیار، ۲/۷۰). مرحوم احمد تفضـلی نیز گوبد gōbad را پسـر اغریرث خوانده و در توضیح می نویسد: «جزء اول نام او gava است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گَو» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده اند» (مینوی خرد، ص ۸۱، یادداشت ۳).

۸- . واژه به واژه: کس نیز اهلموغ...؛ معنای روشن تر آن: هیچ کسی از اهلموغان.

۹- . اهلموغ همان اشموگ یا اشموغ است. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۶.

۱۰- . توربرادرُش نام قاتل زرتشت است. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۵۸.

۱۱- . فعل مفرد برای فاعل جمع.

[در این مرا] یاوری نداده است!

۹. که از آن پس، اورمزد بـا همه - آگاهی خویش بدانـد که زرتشت را از این سـخن دشواری رسـید. ۱۰. پس [فرمود تا] فروهری(۱) اشو دست زرتشت را گیرد. ۱۱. پس دادار اورمزد، همه آگاهی خویش را، به مانندِ سرشک [و قطره] آب، بر دست زرتشت بداد. ۱۲. اسپیتمان را فرمان داد که: ای زرتشت، بستان [و] بیوبار [و بنوش]!

۱۳. از آن پس، چون آب را بیوبارد [و بنوشـد]، پس به واسطه خرد همه آگاه ببینـد، که انـدر نیکویی شـگفت [آن خرد همه آگاه] به زرتشت ارزانی شـود، ۱۴. پس چونـان که هفت شب و روز در خوشـی زرتشت ببینـد که یـک فروهر گویـد که: ای زرتشت! [اینـک] مردم آن زمان را [که] در [زمان] بی مرگی تو [خواهند زیست] بینی [و همه چیز را بینی] چنان که اورمزد [آنان] را داند؛ چونان که در هفت کشور زمین، پس هر تنی [از] مردمان، در منش [و اندیشه] و گویش و کنش چه دارد!

۱۵. پس برببینـد که بر چهارپایـان و گـاوان و گوسـفندان چنـد موی است و [هر یک]، رگ و پی و اسـتخوان چنـد دارد و بُنِ درختان همگی ریشه بر زمین پس چنـد دارنـد و [آنان را ریشه] چند است؛ [چنان که چون] پاسخ را گویی، دروغ شـمارند و گمان برند که به چه سرّ [و چه رازی پاسخ را] برببینـد [و بدانـد؛ چنین باشد] به هفت شـبان روز. ۱۶. کـه پس، چـون روز هفتم، که خردِ همه آگـاه از زرتشت جـدا گشت، پس از آن، زرتشت چنان بینـد [و بیندیشـد] که [همه را] در خواب خویش برببینم! ۱۷. پس هر دو دست بر دهـان بکرد و گفت که: تا من خسبیدم، که [ای کاش] به پدیسار(۲) را برم [و باز بیاغازم]

از [این سان] خواب خویش را!

۱۸. دادار اورمزد از زرتشـت پرسـید که: چه دیـدی، ای زرتشت، در این خردِ همه آگـاه؟! ۱۹. زرتشت اسپیتمـان گفت که: ای دادار، [ای] (۳) همانـا همـه آگـاهِ نیـک افزونی! پس من [چنین] بینم که انـدر گیـتی که کسـانی [بودنـد] که آنـان را [چونـان] رایومنـدان [و شکوهمندان] به نظر می آمد

داشـتن [و پنداشـتن؛ و یا بودنـد کسانی] که انـدر گیتی، [بر] تن [آنان] بدی و بدنامی و ناآسودگی(۴) رسـید؛ پس اما اندر مینو، روان ایشان [هر دو،] در دوزخ همانا بود. ۲۰. ای دادارا! دل من بس ترسید؛ چندان که بارِ دیگر، سخن ایشان ندارم و نگویم!

۲۱. پس به [آن خواب،] دیگر [آن] درخت که بینم با هفت تاک [و شاخه که] داشت؛ یعنی که آن شجری هفت تاک [و هفت شاخه] همانا بود: که یکی زرّین و دویم سـیمین و سِیم برنجین و چهارم رویین و پنجم مسـین و ششم ارزیزین و هفتم آهنِ گمیخته،(۵) همانا [است!]. (۶) ۲۲. ای اورمزدِ همه آگاه [بر] مینوان و گیتیان! کی [و کدامین هنگام] است [هر یک را] زمانه؟ که بر تو پرسم، مرا راست [باز] گوی!

۱- . «فروهر» در اینجـا برابر بـا «مینو» به کار رفته و این معنی برای واژه فروهر در فارسـی بیشتر معمول است و در زبان پهلوی با کاربرد آن در مینوی خرد (پرسـش ۴۸، بندهای ۲۲٪۲۳، ص۶۷ ترجمه) تناسب دارد. به عقیـده مزدیسـنان فرَوَهر یکی از پنج نیروی مینویی یا باطنی انسان (پنج نیرو: اهو، دئنا، بئوذه، اورون و فرَوَشی) است که در اصل پیش از پدید آمدن موجودات وجود داشته و پس از مرگ و نابودی آنها به عالم بالا رفته و پایدار می ماند. این نیروی معنوی را که می توان جوهر حیات نامید، فنا و زوالی ندارد. در اوستا و نیز

در متون پهلوی سخن از فره وشی یا فروهر مردم بدکردار نیست و تنها پرهیزگاران زن و مرد و دلاوران دارای فرَ وَشی هستند. صورت اوستایی این واژه، فرَ وَشی Fravaši و در فارسی باستان فَرورتی Fravarti و در پهلوی فرَوَهر Fravahar و در فارسی فروهر گفته می شود. ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایران، ص۵۷۶- ۵۷۸؛ و درباره پنج نیروی مینوی انسان، پژوهشی در اساطیر ایران، ص۷۵، یادداشت ۵.

۲- . «پدیسار بر سر کاری رفتن باشد که پیش از این شروع در آن کرده باشند، از سر گرفتن» (فرهنگ فارسی).

۳- . متن:... دادارِ همه آگاهِ....

۴- . متن: بدخواری.

۵- . منظور از آهن گمیخته آهن پالوده نشده و برآمیخته است. صادق هدایت (زند وهومن یسن، ص۳۰، یادداشت ۱) آن را به آهن آلوده یا ریم آهن ترجمه کرده، یعنی ماده ای که پس از گداختن آهن در کوره باقی می ماند.

۶- . متن: gumēxt ēstēd؛ شاید: آهن گمیخته باشد همانا!

۲۳. پس دادار اورمزد فرمان داد و گفت که: ای زرتشت! نخستین تاک زرّین که دیدی، پس آن [زمان] است که به همپرسی من رسیدی و به آن [گاه]، دین بهی از ما پذیرفتی. ۲۴. پس از آن، از تو گشتاسب، دهبدان دهبد [و شاهنشاه]، دین بهی را از تو پذیرفت و آن را انـدر گیتی، روا بکرد [و رواج بداد]. ۲۵. که بدان [رواج دین]، کالبدِ دیوان و دروجان بشکنند [و] جهان روشن بشود و بدان(۱) [سبب]، پس جُددینان و بدکیشان، به تیرگی تاریک(۲) - که تَه [و قعرِ] دوزخ [است] - افتد؛(۳) که به واسطه پرهیزِ آب و آتش که انـدر گیتی [رواج یابد، دیو] ناپیدا [و دور] شود. ۲۶. و آن دیگر تاک که بینی، ای زرتشت! که سیمین بود، پادشاهی اردشیر کیان شاه است که آن [شاه] را بهمن اسفندیار(۴) خوانند. ۲۷. که دیو را از مردم جدا بکند - چه که [دیو و مردم] از یکدیگر پدید [و پیدا و متمایز] شود - و دین بهی را روا بکند [و دین را رونق دهد] که دروج اهلموغ را از گیتی بازدارد. ۲۸. و سوّمین تاک برنجین که دیدی، پس پادشاهی اشکانیان است که راه و رسته(۵) [و شیوه] روند [و نادرست] پدید دارند [و راه و رسمِ دُروندی را عرضه کنند] و بر [راه] اسکندرِ خشم تبار، اندر ایران شهر پادشاهی کنند و دین بهی را تباه کنند و از پس، خود در دوزخ، از جهان نگون افتد. ۲۹. و چهارمین تاک رویین که دیدی، ای زرتشت! این نیز تو را گویم که پادشاهی اردشیرِ گیتی آراستار [و] شاپورشاه باشد که اندر جهان، دیگرباره دین بهی را [به] پیدایی آورد و آن را روا بکرد [و رواج بداد]. ۳۰. که به پس از آن، آدُرباذِ ماراسفندان(۶) - پیروزگر باد! - دین آراستار و دین چاشیدار(۷) [و دین آموز]، پس با روی(۸) گداخته [که] بر شانه [وی] بکنند [و بریزند] (۹) که تا از آن (= آزمایشِ

ایزدی)، در جهان، جُددینان [و بدکیشان] را شک و گمان از دل برکنند [و بزدایند] و [آدرباد] دین بهی را روا بکند [و رونق دهد] و جُددینان را و دیوان را پس هر آینه برداد [و آیینِ] زرتشتی آورَد. ۳۱. پنجمین تاک مسین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که پادشاهی بهرام گور، دهبدان دهبد [و شاهنشاه] است که به مینویی [و اعجاز] اندر جهان روشنی بکرد، [و نور پدید آورد؛ چنان] که از او اهریمن و دیوان و دروجان در دوزخ افتند، و [مایه] بی توانی [آنها] بشود. ۳۲. و ششمین تاک ارزیزین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که پادشاهی خسرو قبادان است که او را انوشیروان خوانَند. ۳۳. که در زمان او، گجسته یَدگوهر و بدکیش، مزدک(۱۰) پدیدار آید و بس گونه

اهلموغی و بدی انـدر تباهی دین گذارند [و پدید آورند]. ۳۴. که همانا روزی باشد که [به] زودی نزار و بی توان شود و خود در جایگاه دوزخ افتد. ۳۵. و هفتمین تاک آهنین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که در آن [زمان باشد که] هزاره تو سرآید، ای اسپیتمان زرتشت! که در [آن،] مردانِ سیاهِ جامه گشاده، با [همه] خشم تباران که در جهان [باشند]، به ایران شهر هجوم آورند.

۱- . متن: ازش.

۲- . متن: «تم تار». ظاهراً به شکل اصطلاحی خاص است که توضیح برای هر آن دو واژه آمده است.

۳- . فعل مفرد برای فاعل جمع. این جمله در ارداویرافنامه (ص۲، س۶، فصل اول، بند ۷) به اسکندر بازمی گردد و نه به شاهان اشکانی.

۴- . ر.ک: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۳؛ بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۳.

۵- . رسته به معنای گروه و رده دینی است و «جُـد رستگان» دارندگان دین و آیین به شیوه دیگری اند (شایست ناشایست، ص۹۲/۹۳).

۶- . این نـام به صورت هـای آتروپـات ماراسـپندان، آذربـد مهراسـپند، آذربـاد ماراسـپند، اترپـاته نیز ضـبط شـده و به هنگـام نیایش و آفرینگان به فروهرش درود فرسـتاده می شود و از او به عنوان یکی از دسـتوران و موبدان بزرگ نام برده می شود. در سـنت مزدیسنان معروف است و او را از مقدسین زرتشتیان برشمرده و از مشهورترین موبدان عهد ساسانی می خوانند. معجزات و کرامات بسیاری برای او قائـل انـد و بسـیاری از کتـب و نیـایش هـای پهلـوی و پازنـد منسـوب بـه اوسـت (برای اطلاعـات بیشـتر ر.ك: دانشـنامه مزدیسـنا، ص ۷۰٪۷۳).

۷- . دین چاشیدار صفت دستوران و دین آوران پیشین است.

۸- . در اینجا روی به معنای مس است - هم چنین درباره ریختن فلز گـداخته بر بـدن که یکی از راه های اثبات حقانیت شـخص بود و آن را آزمایش ایزدی می دانستند که به آن وَر یا پساخت می گفتند ر.ك: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۴.

۹- . جمله احتمالاً مخدوش است: آذرباد مهراسپندان، با گذرانیدن آزمایش ایزدی و «وَرِ گرم» و ریختن روی گداخته بر سینه حقانیت آرای دینی خود را به اثبات رسانید (ارداویرافنامه، فصل یک، بندهای ۱۰٪۱۱؛ زند بهمن یسن، فصل ۳، بند ۲۵).

۱۰- . درباره وی نگاه کنید به: بخش بهمن یشت، یادداشت ۴؛ بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۷؛ بخش زراتشت نامه، یادداشت ۱.

۳۶. پرسید زرتشت از اورمزد که: ای همه آگاه [که بر] مینوان و گیتیان مهترینی! پس خویشکاری [و کنش] آن هزاره چه باشد؟ ۳۷. اورمزد پاسخ کرد که: ای زرتشت! پس، بِدو نشان آن باشد هنگامی که هزاره تو سرآید [که آن را چنین] بر تو روشن بکنم [و شرح دهم]. ۳۸. که اندر آن هنگامِ تیز [و سخت] که رسد، سیاه جامه و خشم تبار، از [سوی] خراسان [و مشرق]، پس به صدگونه و هزارگونه و بیوَرگونه، در ایران شهر هجوم آرند و [ایران شهر] به واسطه خشم تباران

ویران شود و همه دیوپرستان اندر ایران شهر بر رسد؛ که بس چیز بسوزند و مردمان را از خانمان خویش دور کنند؛ ۳۹. و فروتنی(۱) و رامش و دوستی از همه آفرینشِ اورمزد و از این جهان بشود [و بروَد] و از آن، دین بهی نزار و بی توان شود و [بر آن] تباهی رسد. ۴۰. که آتش بهرام از [بسیاری] نهان داشته شدن [و پنهان ماندن] بسا ناپدید شود(۲) و مردم خرده [و پست] به بزرگی رسند و بنده، آزاد [و] آزاد بنده شوند و در آن [گاه]، شهر بزرگ، روستا شوند و روستا، شهر بزرگ شوند و هر جای آبادان، ویران شوند و مردمِ دینی از جُدکیشان رنج و سختی و دشواری برند.

۴۱. پس مردمِ بد، پادشاهی کنند و آزرم [و شرم] ندارند. ۴۲. پس زینهار خواری را فرّخی و بزرگی انگارند و چون دست پیمان بکنند، [بر آن] پایداری [و وفا] نکنند [زیرا] که بسی مکر و فریب زیر [و نهانی] بسیار در دادِستان [و کار] دارند. ۴۳. پس بر همه شهرها، در ایران، بدی و رنج و ویرانی بسی [به] پیدایی آید. ۴۴. پس چنان در آن هنگامِ شگفت [و سخت]، همه مردم فریفتار باشند و بدی کنند که بر دهان [و زبان] با یکدیگر مهر ورزند و در دل کین دارند و بدخواه یکدیگر باشد(۳) و آزرم هومت (۴) [و اندیشه نیک] ورزیداری و مهر [ورزیدن] از جهان بربشود [و بروَد] و مهر و دروجی(۵) در گیتی بسیار شود و دوستی روان [و عشق به رستگاری آن] از جهان بشود [و برود]. ۴۵. و پدران از فرزندان مهر ندارد و فرزند خویش را بر جُدایی (۶) [از خود و دور از زن پادشایی خود] پدید آورَد و [یا آن] که بر [رسم] جددینی(۷) [فرزند] پدید آید؛ و پس زر و سیم، کم اصلان(۸) [و نااصیلان] بس دارند و مردم مهتر و بهتر، دوستی با ایشان کنند.

۴۶. پس چون سر (= پایان) هزاره تو رسد، ای اسپیتمان زرتشت! پس خورشید تیزتر گردد (۹) [و چرخد] و سال و ماه و روز کهتر [و کوتاهتر] شوند و زمین سپندارمذ بس سست تر شود،(۱۰) [چنان] که بُن و بَر [و گیاه و رستنی و بار و میوه] کمتر دهد و غلّات از دَه [دانه]، پنج [دانه] نابود شود و پنج افزاید. پس در خورش مزه و گوارایی نباشد. (۱۱) ۴۷. و مردم را که در آن زمان زاید، زور و نیرو کمتر باشد و بدگمانتر(۱۲) و فریفتارتر بس شوند، که مهرِ روان [و دلبستگی به رستگاری روان] کمتر دارند و آزرم [و حرمت] نان و نمک ندارند. ۴۸. پس [چون] مردمِ بتّر و

۱- . متن: ēr-menišnīh: احتمال دارد که به معنای «آزادمنشی، منش آزادگان و آزادگی» باشد.

۲- . «و آتش ورهرام به نهان نشانند و بسیاری ناپیدا شود» (روایات داراب هرمزدیار، ۲/۸۸)؛ و نیز نگاه کنید به: بندهش، بهار، ص۹۲.

۳- . فعل مفرد برای فاعل جمع.

۴- . هومت اندیشه نیک است؛ «آزرم و مهر ورزیداری و امید» (روایات داراب هرمزدیار، ۲/۸۹).

۵- . مهر و دروجی پیمان شکنی و آزردن ایزد مهر است.

۶- . در اینجا «جدایی» شاید به معنی نفاق باشد؛ و در روایات (۲/۸۹) ذکر شده: «و مهر پدر از پسر برخیزد و جدایی پدید آرد و مهر برادر از برادر برخیزد و مهر دختر از مادر برخیزد و جُد دینی پدید آید و زر و سیم با بداصیلان افتد، دوستی با ایشان کنند...».

۷- . درباره جُد دین نگاه کنید به: بخش زراتشت نامه، یادداشت ۶.

۸- . شاید «کم اصیلان»؛ در روایات (۲/۸۹ و ۹۰)، «بداصیلان»؛ و (۲/۹۱)، «بی اصلان» آمده.

۹- . در روایات (۲/۸۹) آمده: «خورشید تیزتر گذرد...».

۱۰- . «سال و ماه و روز کمتر بود و اسفندارمذ تنگ تر بود و زمین بَر کمتر دهد»، روایات، همان.

۱۱- . در روایات، همان، آمـده: «تخم جوردایان از دَه پنج بکاهد و دو افزاید و آن که افزاید سـیری نکند و آن چه بیفزاید پاک نبود و نیز آن که دو بود خوره و چاشنی و مژه ندارد».

۱۲- . در روایات، همانجا آمده: «کانتر و فریفتارتر».

بداندیش و بدکیش اهلموغ [باشند]، آن [مردم] را دوستِ(۱) خویش شمارند.

۴۹. ای زرتشت! دیگر، تو را گویم که مردم دیندار و اشو که در آن زمان بتّر [در حیات] باشند، کار کرفه(۲) را کمتر توانند کردن و کار ایزدی [و خیر] بر دست ایشان کمتر رود [و انجام گیرد]، زیرا که جُدکیش و دشمنِ دین بسیار و فریفتار باشد؛(۳) از این روی،(۴) مردمِ دین دوست را رنج و سختی و بدی رسد و همه جهان، بدخواه ایشان بباشد.

۵۰. پس آن گاه، مردم در [کارِ] نساخوران و نساسوزان و نساپوشان(۵) بسی باشد و [نسا را به] آتش برند [و این کار را] منطبق بر داد [و قانون دینی] دارند [و شمارند] و بر بدی و ابارونی(۶) (= نادرستی و ناراستی و گناه)، [به] راهِ دوزخ شوند. ۵۱. و مردم دینی که کشتی [بر میان] بندد و یزشنِ ایزدان کنند [نیز آن نیایش را] به پادیابی [و پاکیزگی] ندارند(۷) [و به پاکی برگزار نمی کنند]؛ و در آن هنگام که مردم گیتی، از صدهزار و بیور هزار، یکی به راه دین روَد، [نیز] پس آن [یکی] هم کارِ دین را کمتر کرده،(۸) و بی توانی آتش بهرام را خواهد [و روا دارد].

۵۲. و مردان [و] زنانِ آزادگان و نیک کرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کشتی(۹) [و بی سدره و کشتی راه] روند [و باشند]. ۵۳. و آزادگان، دیگرگوهران [و بیگانگان و بدنژادان] را دخت (= دخترِ دیگرگوهران را)، خود به روایی [و با میل و رغبت]، به زنی کنند تا [آن] که مردم دینی را، بر پایه [و اساس] (۱۰) جُددینی، فرزند به جِه کاری (= فحشا) زاده شود(۱۱) و به ایشان [نیز] مردم دینی، دختِ خویش به زنی دهند. ۵۴. و داور [در] آن زمان، [این کار را] منطبق با داد [و قانون دینی] گویند که [چنین ازدواجی] مهتر [و بهتر] است از خویدودس؛ و [بدین ترتیب،] بی شمار فرزند(۱۲) را به جِه کاری (= فحشا) زایش [باشد و به دنیا آید] و [به این شیوه،] خود، روان خویشتن(۱۳) را به دوزخ افکنده است. (۱۴) ۵۵. آزادگان و بزرگان به درویشی رسد و بندگان [و] مردم خُرده [و پست و ناداشت] به بزرگی و پادشاهی رسند. ۵۶. و فتوا گفتنِ دین داران و رَدان را بشکنند [و آن را نپذیرند] و گفتارِ دروغزنان و افسوس گران(۱۵) (= تمسخرکنندگان و خوارشمرندگان) [دین را] به رَدی دارند [و از آن پیروی کنند] و دروغ گویی پیش دارند [و آن را رجحان نهند]؛ ۵۷. و سوگند دروغ بس خورند و من، که اورمزدم، به زور - [یعنی] که دروغ - بر [نام] من بس [سوگند] گویند. ۵۸. و کسی اگر هیربد شد و یشتِ ایزدان کنند، [دیگران] نتوانند دید (= رشک می برند)،

[یا] که اگر [کسی هیربد شد، بر او] افسوسگری (= تمسخر) کنند. ۵۹. و هیربدان برای یکدیگر بد خواهند [و بدخواهی کنند] و کار اهلموغی دیوان (= بدعت های ناروا و اهریمنی) را پیشتر کنند [و مقدّم دارند و رجحان نهند]؛ ۶۰. پس [آن که] سه گناه هیربدان [و] هاوشتان(۱۶) است، [آن را] بسی پیش دارند [و پیش گیرند] که چنین [است]: دشمنی با نیکان؛ و [به] بیداد [و نادرست] یزشن را کنند؛ و بیم از

۱- . متن: به دوستی خویش.

۲- . «کار کرفه» می تواند با هم به معنای «کار نیکو و ثواب، برگزاری مراسم دینی» باشد یا «کار و کرفه» به همین معنی.

۳- . فعل مفرد برای فاعل جمع.

۴- . متن: چرا که.

۵- . درباره معنی نسا و این سه گناه بزرگ ر.ك: فرگرد دوم، یادداشت ۳۵؛ و نیز بخش زراتشت نامه، یادداشت ۳.

۶- . ر.ك: فرگرد دوم، یادداشت ۳۶.

۷- . بسنجید با شایست ناشایست، همان (فصل ۱۲، بند ۲۴، ص۱۶۰ ترجمه) که در آن جا نیز احتمالاً pad pāk dārēnd به معنای «به پاکی برگزار کنند» به کار رفته است.

۸- . متن: kard؛ احتمالاً kard برای وجه وصفی به کار رفته است.

۹- . درباره گشاده کُشتی ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲۹؛ بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۹.

۱۰- . متن: «ماده» (= mādag) به معنای (ماده، پایه و اساس، وجه).

۱۱- . متن: zāyišn، حاصل مصدر با معنای فعلی به کار رفته است.

۱۲- . متن: zāyišn، احتمالاً به معنای «فرزند» است، نگاه کنید به: شایست ناشایست، فصل دوم، بند ۱۰۶ (ص۳۷ و نیز ۵۶ ترجمه).

۱۳- . احتمالاً xwad ruwān به معنای «روان خویشتن» است. کاربرد xwad (خود) به جای xwēš(خویش) در پهلوی کلاسیک کمتر دیده می شود.

۱۴- . زمان و قرائت فعل مورد تردید است. در روایات (۲/۹۰) این جملات چنین خلاصه شده اند: «و مرد و زن آزادگان و نیکوکرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کُشتی روند و بداصیلان و بدخواهان دخت آزادگان و بزرگان بزنی کنند و آزادگان و بزرگان بد رویشی رسند و بندگان و خورد مردم به بزرگی و پادشاهی رسند...».

۱۵- . در روایات (۲/۹۰) آمده: «وجرکوشن دین داران و راستان برنگیرند و کوشن افسونگران و دروغ زنان و خردکان و راست دارند و باور کنند و دروغ گفتن بیش دارند و سوگند دروغ بسیار خورند و بر من که اورمزدم زور دروغ بسیار گویند و هر کسی که نیکی کند و راستی ورزد، اگر هیربد باشد اگر آدم (خانم مزداپور «آم» آورده و در توضیح می نویسد: =عام، مردم عادی که موبد نیستند) که ستایش ایشان کنند نتوانند دید و بر وی آهو گویند».

۱۶- . هاویشت (hāwišt) به معنی پیروان است و در فرهنگ های فارسی جزو لغات زند و پازند و به معنی پیرو ضبط شده، و شکل جدید آن در دری زرتشتی، «هوشت = hušt» است به معنای «شاگرد و شاگرد دینی و طلبه» است. واژه «هوشت» امروزه به موبدی اطلاق می شود که متعهد برگزاری مراسم دینی در منطقه ای خاص است.

دوزخ نبرند [و ندارند].

۶۱. و چون سر (= پایان) هزاره تو شود، [ای] اسپیتمان زرتشت! از گناه [ورزیدنِ] چنان مردم بَدپرست، دیوان و عفریتان غالب [و چیره] شوند، ۶۲. که بس اَبْر، بر آسمان آیند و باز شوند، ولی باران نبارد. ۶۳. و باد سرد و زیانکار [و پر زیان] بس وَزَد و به هنگام گرما، بادِ گرم بَر شود [و بِوزَد، چنان] که تخم و بَر [و بارِ] خورش (= گیاهان خوردنی) بسوزد و باران به هنگام خویش نبارد و [اگر] بارد، [با آن] خرفسترِ بس زیانکار [و پر زیان] به پیدایی آیند. (۱) ۶۴. و ستوران و گاوان کمتر زاید؛ شیر ایشان کمتر شود و نیز اگر زاید، [شیر آنان] چربی کمتر داشته باشد؛ و گاو ورزای نیرومند کم زاید و اسبِ کارزاری بار کمتر کَشَد. ۶۵. و مردمان گمانوَر [و بدگمان] شوند.

۶۶. ای زرتشت! در آن هزاره، بهدینان که کشتی [بر میان] دارد، از دستِ بدکیشان و بدکرداران مرگ را به رامش خواهند. (۲) ۶۷. و جوانان را خرسندی و بازی از دل نیاید [و شوقِ بازی ندارند]. ۶۸. چون به رسم نیاکان و پیشینیان را یشت [و] یزشن ایزدان،

[در] جای جای(۳) [و به ندرت] کنند، از ده [جای، تنها] یک جای مطابقِ داد [و قاعده درست باشد]؛ و هر کس که کرفه کنند، پشیمان بشوند. ۶۹. و مردم دانا و بزرگ آزرم از چشمِ خود [فرو] گذارند [و بی شرم شوند] و در جهان پراکنده شوند و از ناکسان چیزی وام کنند و نیازمندِ ایشان شوند؛ [چنان] که زمینِ اسپندارمذ(۴) (= خاک) به دهان دهد. (۵) ۷۰. و بسیار زر و سیم بر دست اَنیران [و ناایرانیان] افتد و بر [مصرفِ] گناه مرگرزان(۶) رسد. ۷۱. به جز زر و سیم، [دیگر] فلزّات [نیز] همه به دست بدکرداران به پیدایی شود [و پدید آید] و [ایشان] توانگر شود. ۷۲. جز این، پادشاهی از دست ایرانیان به [دست] بتّران رسد. ۷۳. پس همه خواسته گیتی را در زیرِ زمین نهان کنند و در آن زمان، کار روسپی و جه مرزی(۷) و غلامبارگی (۸) و همخوابگی با زنان حائض در جهان بسی آشکارا [و نمایان و رایج] شوند و سیج(۹) نهان و مرگ و وبا و نیاز در جهان بیشتر شود و تباهی و کام اهلموغِ دیوان و دروجان چیره تر شود [و غالب آید].

۷۴. ای زرتشت! مردمان دینی را بگوی که مطابق دین، اوستا و زند و پازند نزد هیربدان خوانند که تا از دین آگاه شوند، پس تا امیدِ تنِ پسین و بوختاری [و رستگاری] روان بباشد [و بازماند]. ۷۵. در آن ایام، از بتّران، مردمِ دینی رنج و سختی بسی همانا بینند! چونان که ایشان رنج و سختی پذیرند [و تحمّل کنند]، پس روان ایشان مگر در بهشت [به] نیکی ارزانی باشند [و شایسته نیکی گردند] و کامه خویش ببرند [و به کام خویش رسند].

۷۶. پرسید زرتشت از اورمزد که: در آن روزگار، هر کسی که ایزدپرست باشد و با کردار نیک، بر دین بهی استوار باشد و کشتی بر میان دارد، بر [آن] دین که بهی [است]، استوار باشد

۱- . متن: رَوَند.

۲- . متن: «کامند» از مصدر «کامستن».

۳- . در روایات (۲/۹۰)، «جاجا» آمده.

۴- . درباره سپندارمذ نگاه کنید به: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۷.

۵- . فعل مفرد برای فاعل جمع؛ نیز «خاک بر دهان دادن و خاک بر دهان کردن» احتمالاً ـ ضرب المثلی است که به پریشانی و

درماندگی در پشیمانی اشاره می کند: چو بشنید زال این سخن های پاک بیازید انگشت و بر زد به خاک بیالود لب را به خاک سیاه به آواز لهراسب را خواند شاه شاهنامه، ج۵، ص۴۰۸، بیت های ۲۹۲۹ و ۲۹۳۰ در روایات (۲/۹۱) آمده: «... و مردم که یزشن بیشتر(؟) و برسم و آیین یزدان روند از دین خویش ننگ دارند و مردم دانا بزرگ شرم از ده و دیده خویش بیفکنند و به بیچارگی افتند و در جهان پراکنده شوند نیازمند ناکسان و بی اصلان شوند و ازیشان چیزی به وام گیرند و درویشان و بی اصلان به بزرگی رسند هر چه در جهان است به نیستی و دشواری رسد و زمین را اسفندارمذ امشاسفند دهان بگشاید و بسیار گنج به دست انیران افتد و مرکزان کنان رسند و چون زر و سیم...».

۶- . درباره مرگرزان ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲۷.

۷- . جه مرزی عشق ورزی با فاحشگان را گویند. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۸.

۸- . در دین مزدیسنا عمل لواط از گناهان کبیره محسوب شده و حکم آن مرگ ارزان است. غلامبارگی یا مؤاجری (کسی که خود را در اختیار دیگران نهاده و اجیر می شود)، در اکثر کتب پهلوی یکی از موارد ثابت در فهرست گناهان مرگ ارزان محسوب شده است. به طور مثال در (صد در نثر، در ۹) در این باره احکام سختی آمده و تصریح شده که برای کشتن چنین گناهکارانی فتوا و حکمِ حاکم شرع و حتی اجازه شاه لازم نیست: «این که از غلامبارگی و مواجری کردن پرهیز باید کردن، چه سرِ همه گناهان دین این است و در دین به از این بتر گناه نیست و مرگ ارزانی به حقیقت ایشان را شاید خواندن. اگر کسی بدیشان رسد و ایشان را در میان آن کار به بیند، هر دو را سر به باید بُرید یا از شکم بشکافد، هیچ گناهش نباشد. و هیچ کس را بی دستوری دستوران و پادشاهان نشاید کشت به جز از غلامبارگی و مؤاجری». در وندیداد (فرگرد ۱، بند ۱۲؛ فرگرد ۸، بند ۳۱٪۳۲) هم جنس بازی به صورت -kun marzīh آمده و kun-marz به معنی لواط کننده است. نقل از مقاله «درجات گناه، تاوان و پتت در دین زرتشتی، از نگارنده، هفت آسمان، ش۲۸، ص۲۰۱، یادداشت ۲؛ هم چنین درباره حرمت لواط، احکام و حدود شرعی آن در منابع پهلوی ر.ک: وندیداد، هاشم رضی (۲/۱۰۵۹٪۱۰۶۷).

۹- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۹.

و خویدودس(۱) وَرزد [و] یزشن ایزدان کند، [حکم او به] چه آیین [و چه گونه] باشد؟

۷۷. پاسخ داد اورمزد که: اشو باشی، ای اسپیتمان زرتشت! پس مردم اشو که در آن زمان [باشند]، چون کشتی بر میان دارد، [اگر] به اشویی یک «اشم وهو»(۲) خوانند، چنان باشد که به گاه [و زمان] گشتاسپ شاه، یشت کرده باشد؛ اگر «ایدر می ستایم...» (۳) را [پس] از «اشم وهو» [خواند]، چنان باشد که به ایام گشتاسب، دوازده هماست،(۴) با(۵) زوهر که با برسم [باشد]، یشته باشد؛ و کسی که خویدودس کنند، بر همه جایگاه بهشت روشن، خویش باشد [و به بهشت برین رسد]! ۷۸. و این [نیز] گفته شده است که از [میان همه] این نُه هزار سال، مردم این هنگام، به(۶) آیین [و همانند] رستاخیز شوند؛ که در [آن روزگار، چندان] رنج و وحشت و سختی بر مردمِ دینی آید که به ایام ضحّاک و فراسیاکِ تور(۷) [به ایشان] نرسیده باشد.

۷۹. زرتشت گفت: ای دادار! پس در آن زمانه بد، مرگ بِدو بهتر باشد تا که زندگانی بَدِ ایشان که [زنده] باشند، که تا چندان رنج و سختی و بدی نبینند! ۸۰. [پس] ما را آموزید که [تا] سخن پیشین را گرانتر [و سنجیده تر] گویم؛ ای همه آگاه، اورمزد!

تمام! تمام شد.

۱- . در اکثر منابع پهلوی از خویدودس «خویدوده xwēdōdah» به عنوان ازدواج با محارم یا ازدواج مقدس نام برده شده و برای آن ثواب بسیاری قائل شده اند. در صد در بندهش، در ۳۷، در شمار گناهان مرگ ارزان زن ربایی یا دزدیدن زن» است. یعنی هر کس که ازدواج برادر با خواهر را بر هم بزند، در حکم زن ربایی است و مرگزان است. این مطلب در روایت امید اشوهیشتان، پرسش ۲۴ (ص۱۶۵ به بعد) تصریح شده است. یکی از مفصل ترین منابع پهلوی که به وضوح در این باره سخن گفته، کتاب روایت پهلوی به خصوص بخش هشتم آن است: «و برای بد دین این بزرگ ترین ثواب است اگر از دین بد دینی به بهدین آید و برای بهدین، پس از آن که یشت کرد، این بزرگ ترین ثواب است، اگر خویدُوده کند. چه آن عمل خویدوده چنان ارجمند و شایسته است که بزرگ ترین نابودی دیوان است...». همان طور که اشاره شد و چنان که در منابع مختلف ذکر شده، در قدیم این رسم وجود داشته و برای آن ثواب های بسیاری شمرده شده است تا جایی که در روایات داراب هرمزدیار (۱/۳۰۷) آمده که اگر کسی مرگ ارزان باشد، چون از گناه پتت (توبه) کند و خویدودث کند، شایسته است که حکم کشتن او ملغی شود و کرفه (= ثواب) باشد. اما امروزه در میان زرتشتیان این عمل نه تنها منسوخ گردیده بلکه به شدت مورد انکار مطلق آنها می باشد. برای توضیحات مفصل ر.ک: دانشنامه ایران باستان (۲/۸۱۶ به بعد) و منابعی که در آن معرفی شده است.

۲- . در روایات (۲/۹۱٪۹۲) آمده: «فرمود اورمزد که اشوباش ای اسفنتمان زرتشت که مردم اشوان که در آن ایوم کشتی بر میان دارند و درون (drōn) به برسم یزند و یک اشیم وهو بخوانند چنان باشد که به گاه وشتاسپ شاه یشتی کرده باشند و اثا آد یزمیدی و سه اشیم وهو چنان باشد که به هنگام گشتاسپ شاه دوازده هماست به زور کرده باشد و یشتی به روزگار گشتاسپ همادین کرده باشند...» هم چنین نگاه کنید به: بخش بهمن یشت، یادداشت ۹.

۳- . «یتا آت یزه میده» یا «ایتا» نیایش روزانه به هنگام طعام خوردن و عبارت است از بند یک از یسن ۵ (برابر با یسن ۳۷، بند ۱) که همراه با عدد معینی از اشم وهو و یتا اهو ویریو خوانده می شود (شایست ناشایست، ص۸۰ –۸۱).

۴- . دوازده هماست نیایش پر تفصیلی در زمانی دراز است با یکصد هزار تنافور کرفه (شایست ناشایست، فصل ۱۶، بند ۶، ص۲۲۳ ترجمه)؛ و نیز ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۰.

۵- . متن: به؛ نیایشی که همراه با زوهر باشد کرفه آن صد برابر می شود. ر.ك: شایست ناشایست، فصل ۱۶، بند ۶، ص۲۲۳.

۶- . متن: از.

۷- . همان افراسیاب است. ر.ك: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۲۹؛ بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۴۹.

بخش نهم: نشان های زادن منجی

بخش نهم: نشان های زادن منجی(۱)

«نشـان های زادن منجی» قطعه یا پاره نوشـتاری بی عنوان است که دارای زبانی از سبک و سیاق عادی دست نویس م.او **۲۹** می باشد که در آن به علائـم و نشـانه هـایی اشـاره می شود که در آخرالزمـان (آخر هزاره) به هنگام زادن و ظهور منجی بروز می کنـد (ر.ک: بخش یادگار جاماسپ در همین کتاب).

«زرتشـت از هرمزد می پرسـد که نشـان زایش سوشـیانس، آن پسـر خـودِ وی که رهاننـده و رسـتگاری بخش است، چیست. هرمزد در پاسخ شانزده نشانه را برمی شمارد. بسیاری از این نشانه ها با علائم «بَد زمانگی» و آخر هزاره مشابهت دارد (ر.ک: بخش پیشین، «آخر هزاره» در همین کتاب)».

۱. پرسـید اشو زرتشت از اورمزد که: [ای] همانـا همه آگـاه، [ای] دادار**!** که آمـدن آن پسـر من انـدر جهـان، که از او [و به واسـطه او] آسیب اهریمن کم شود، در کدام زمانه بباشد؟ پس، پیش از آن، نشان چه آیین [و چه گونه] نماید بر مردانِ کار؟

۲. پاسـخ داد اورمزد که: [ای] زرتشت**!** پیـدایی گاه [و زمان ظهورِ] هوشـیدر پیـدا [و معلوم] باشد [و] پیش از آن، بر این آیین و [و این گونه] نشان دیده شود مردمان را؛ که این را نیز گویم:

۱- . این قطعه از کتاب «داستان گرشاسپ، تهمورس، جمشید...»، همان، ص۳۴۶٪۳۵۰ نقل شده است.

۳. یکی، این که شب روشنتر شود [و مردم] از تارترین(۱) [ظلماتِ شبِ سیاه] روشنی(۲) بیند. ۴. دو دیگر، این که

ستاره هفتورنگ(۳) از جای(۴) خویش کج [و منحرف] شود و به نیمه [و سوی] خراسان بگردد [و متمایل شود].

۵. سدیگر، این که مردمان [با پیشی جستن] از یکدیگر، به در [خانه و درگاه] نیکان و دین شمارندگان (= گویندگان و دانندگان سخن دینی) و بینندگانِ [حقایق] دینی، بیش در(۵) گیتی برود(۶) و از ایشان دین پرسیداری

[و پرسش درباره دین] کنند؛ که تا بر راه ایشان باز [و بر خلاف] رَوَد،(۷) به گناه کاری. ۶. چهارم، این که

مردمانِ نیکان و نیو،(۸) [که] آزادگان]اند]، اندر آن زمان، مهر و دروجی [و پیمان شکنی]

(۹) بیش بکنند [و] از آن، [به] پاداش [و سزای] آن کار خویش، زودتر و پیشتر (= سریعتر) برسد و پیش همه مردم گیتی، خوارتر و نزارتر دیده بشود [و به نظر آید]. ۷. پنجم، این که مردم بتّر و بدکار و دژآگاه(۱۰) و بیدادتر در جهان، تواناتر(۱۱) [و مقتدرتر] بشود و فرمانروای گیتی باشد. ۸. ششم، این که بر مرد بتّر و دُژآگاه تر و بدخیم تر [و بَدسرشت تر] نیکویی [و نعمت] بیش باشد و همه مردم در جهان، ایشان را بزرگداری [و احترام] کنند. ۹. هفتم، این که

دروجِ پتیاره آور(۱۲) در آفریدگان اورمزد بسی با ساستاری [و جبّاری و ستم و] بدی کردن، سهم تر و زیناوندتر (= مسلّح تر و مجهزتر/ آماده تر و هشیارتر) بشود. ۱۰. هشتم، این که هر کسی مرد افسونگر و جادوکننده رَوَد [و باشد]، پس در جهان او را دوست تر و گرانتر (= عزیزتر)،

بس مردمان دارد. (۱۳)

۱۱. نهم، این که خرفستر و گرگِ چهارپای - یعنی [آن] دَد که درّد (= درندگان) - از [نیمه و] سوی درّه رود(۱۴) و گریوه ارزور،(۱۵) در ویس و زَند و دِه(۱۶) بیاید، [هر] کجا که مردم بر [آن] مانَد [و اقامت کند، به] آن جای [تا] چند فرسنگ نزدیک بر شود و با زیناوندی(۱۷) [و هوشیاری]، نابودتر مردم و گوسفند را بیش کند.

۱۲. دهم، این که مردِ دُژآگاه بر دستوران [و پیشوایان] دین - که با آگاهی از دین، اوستا و زند بداند - افسوسگری [و تمسخر] و ریشخند بیش کند؛ که [این افسوسگری] بر راه [و از روی] گناه کاری [باشد]. ۱۳. یازدهم، این که دستوران [و پیشوایان] دین [در] هر جا باشد، هر آینه آنان را [به] نزدیکی بر رسد [و نزد ایشان روند]، که ایشان را زور(۱۸) [و] نادرستی گران [و سخت] برگویند که: [آن دستوران نیک] داوری دروغ کنند.

۱۴. دوازدهم، این که [در] تابستان و زمستان در جای خویش [و زمان طبیعی و اصلی] کشاورزی کردن(۱۹) نتوان و [در] گاه [و زمانِ] دیگرگون(۲۰) [و جابجا شده]، کشاورزی کردن(۲۱) توان.

۱۵. سیزدهم، این که عشق [و شفقت] اندر [نزد] مردمان، بر پسر [و فرزند] خویش کمتر

۱- . متن: tom و tār یعنی «تاریکی [و] ظلمات».

۲- . متن: روشن.

۳- . ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۱.

۴- . متن: گاه.

۵- . متن: به.

۶- . ترجمه مورد تردید است؛ نیز فعل مفرد برای فاعل جمع.

۷- . احتمالاً «باز» به فعل معنای معکوس و بر خلاف می دهد؛ نیز به کار رفتن فعل مفرد برای فاعل جمع.

۸- . ظاهراً «نیو» به معنای «پهلوان و آزاده و اشرافی» به کار رفته است.

۹- . در فرگرد چهارم وندیداد، بندهای ۱٪۱۶ در باب عهد و پیمان و انواع آن و حدود شرعی پیمان شکنان مطالبی آمده است. در روایات داراب هرمزدیار (۴۳٪۱/۴۲) از روایت شاپور بروجی درباره انواع پیمان و مجازات سخت پیمان شکنان چنین یاد شده است: «اندر دین مِهر دُروج (پیمان شکنی) شش گفته است: اول با کسی که قول و پیمان که کرده باشد ازو بگردد، روانش به سیصد سال در دوزخ بماند. دوم بیع (خرید و فروش) کرده است و بازگردد تا چهارصد سال در دوزخ بماند. سوم بیع گاو و چهارپایان بشکند تا هشتصدسال، چهارم بیع زمین بشکند تا نُه صد سال، پنجم بیع گوسفند بشکند تا پانصدسال، ششم پیمان دختر بشکند تا نُه صد سال در دوزخ بماند. و شاگرد اگر به اوستاد به هم برآید و دلیل کند و استاد را سرد گوید و دیگر از اقرار نوزود بگردد، آن هم تا نُه صدسال در دوزخ بماند». هم چنین در این باره در «صد در نثر، در ۲۵» و روایت پهلوی، بخش های ۶ و ۱۲ مطالبی آمده است.

۱۰- . «دژ آگاه» به معنای «آگاه بر چیزها به شیوه بد و آگاه از چیزهای بد و نادرست» است.

۱۱- . متن: پادشاتر.

۱۲- . متن: petyārag[ē]nīdār، احتمالاً به معنای «آورنده آسیب و زیان اهریمنی».

۱۳- . فعل مفرد برای فاعل جمع.

۱۴- . متن: rōstāg؛ شاید: «... از [نیمه و] سوی ناحیت گریوه ارزور...»؛ یا «... از سوی روستا [و نیز از] گریوه ارزور...».

۱۵- . «گریوه ارزور» پشته و تپّه ای است که دهانه دوزخ در آن جای بر روی زمین باز می شود و جای فراز آمدن دیوان است.

۱۶- . ویس و زَند و دِه، نام واحدهای اجتماعی در روزگار کهن است.

۱۷- . «زیناوندی» به معنای «هوشیاری، آماده و گوش به زنگ بودن» است یا به معنای «مسلّح و مجهز بودن»، شاید «با زیان مندی» و یا «بلند [و سخت]».

۱۸- . متن: zūr.

۱۹- . متن: ورزیدن.

۲۰- . متن: appār.

۲۱- . متن: ورزید.

باشد و دایه گری ایشان(۱) نزد یکدیگر بکنند. ۱۶. چهاردهم، این که هر کس در آن هنگامه [و] زمانه زایـد، بتّر و ناقص عقل تر(۲) مرد (۳) [باشد، که] پس بر [او] مرگ چند [و به همان اندازه،] بیشتر در پیری [و سالخوردگی] رسد. ۱۷. (۴) پانزدهم، این که آزرمیان [و محترمان و بزرگان] را آزرم [و حرمت] مهر و دروجی [و پیمان شکنی] بشود [و از دل برود] و برای مردمِ بدکیش، داوری دروغین و شهادت دروغ(۵) بیش کنند و از این کار، مرگ و رنجوری [و درد] در مردمان و گوسفندان [آیـد]؛ که زمانه [و اجل] با شتاب [و زودتر] رسد و دشواری بر همه کشور روَد [و گسترده شود].

۱۸. پس آیند دستوری [و موبدی که به] جهان فراز از او پیدا [و معلوم] شود(۶) از آن زمان کرفه [و کردار نیکو] از گناه، که [از آن پس،

گناه را] پادافراه رسد: (۷) که هر آینه اندر هزاره سوسیوش، [آن نشانه ها] پیدا شود [و پدید آید: نشان های] آن زمان را، از این پیش گویم! ۱۹. شانزدهم این که وَری(۸) هشت [و هشت دریاچه]

هست؛ از آنها دو [دریاچه] به سیستان بشود [و بروَد]. پس، [به واسطه] آن رود، شهرستان را آب ببرد و همه سیستان پُر آب [و غرقاب] بشود.

۲۰. [ای] زرتشت! این است نشان آمدن سوسیوش [که] از این جای آشکار [و بیان] شد!

تمام شد، به روز سروش اشو، به ماه مبارک اردیبهشت، سنه ۱۲۱۱ یزدجردی.

۱- . «ایشان» می تواند به «مردمان» یا «پسران» بازگردد: «... مردمان دایگی کنند»؛ یا «... دایگی ایشان (= پسران) کنند».

۲- . متن: truf[t]agmāntar؛ در دین کرد (۲/۴۰۷) «truftagīh» به معنایی در شمار «دستبرد، نقصان» به کار رفته است. در م.او ۲۹ احتمالاً منظور دستبرد اهریمنی به «خیم» اصلی و درست و طبیعت هرمزدی آدمی است که موجب خلل در عقل و نیروهای زیستی مادرزادی می شود.

۳- . جای این واژه در جمله روشن نیست؛ شاید:... [باشد]، مرد هر چه [بتّر و ناقص عقل تر و گناهکارتر باشد]، پس بر او....

۴- . جمله مبهم است؛ احتمالاً: «... هر چه بتّر باشد، به همان میزان بیشتر زندگی خواهد کرد...».

۵- . zūr-guwāgīh.

۶- . معنای «پیدا شدن» چندان روشن نیست؛ شاید:... جهان فرازش پیدا [و مسلم] شود؛ و یا... [به] جهان پیدا شود [و ظهور کند](؟).

۷- . جمله مبهم است؛ شاید: «... بدو پیدا شود کرفه [و] از آن، گناه را پادافراه رسد».

۸- . «وَر» ظاهراً آبی است که به شکل دریاچه و رود می جوشد و بر زمین جریان می یابد. «وَر» هم بر زمین هست و جاری می شود و هم در دریاها؛ و آب های جهان از این طریق از زیرِ زمین پدیدار می آیند و نیز با یکدیگر پیوستگی و ارتباط می یابند.

بخش دهم: ادبیات پیش گویانه ایرانی ورای مرزهای ایران

اشاره

بیرون از مرزهای ایران روایاتی احتمالاً از یک متن مـذهبی ایرانی ضد هلنی برجا مانده که در آن زمان بر سراسـر آسـیای غربی نفوذ و تأثیر بسـیار عظیمی داشـته است و ظاهراً عـده ای ایرانی پیشـگویی کرده اند که به زودی سـلطه اروپاییان منفور به خواست خداوندی و برای همیشه از ایران و آسـیا برچیـده خواهـد شـد، و بار دیگر مشـرق زمین پرچمدار آزادی، بیرق مجد و عظمت گذشـته خویش را بر تارک زمین به اهتزار درخواهد آورد. این اندیشه

چنـدین قرن در نهـان و خفیه جریـان داشـته است و از این همه روایات مختلفی برجا مانـده، که روایت منـدرج در کتاب دانیال از عهد عتیق؛ روایت مذکور در قطعاتی پراکنده که با عنوان پیشـگویی هیستاسپ (گشتاسب) آمده؛ و بالاخره روایتی مندرج در ترجمه پهلوی یـک رسـاله اوسـتایی موسوم به بهمن یشت (که توضـیحات آن گـذشت) از آن جمله انـد. امـا قبل از پرداختن به این مطالب، اشاره به کهن ترین متنِ پیشگویی ایرانی در مجموعه ای تحت عنوان پیش گویی های سیبولایی[1] (سی بیل) که مجموعه ای

اعتراض آمیز و ضد هلنی است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

پیشـگویی ایرانی در کتاب سوم مجموعه حاضر در سطرهای ۳۹۵٪۳۸۸ جای دارد که به نظر بسـیاری از دانشمندان، مؤلف آن یک نفر یهودی است که در حدود ۱۴۰ ق. م می زیسته، و هموست که از ترکیب و جور کردن پیشگویی هایی شرقی و هلنی، علیه دولت های یونانی

۱- . برای آگـاهی از پیش گویی هـای سـیبولایی و بحث دربـاره آنها ر.ك: J. Geffcken, Die Oracula Sibyllina ۱۹۰۲; H.C.O. Lanchester, "the Sibyllina Oracles", Books III-V ۱۹۱۸; T. Zielinski, La Sibylle ۱۹۲۴; E. R. Bevan, Sibyls and Seers ۱۹۲۸; A. Kurfess, Sibyllinesche Weissagungen ۱۹۵۱.

به طور اعم و دولت سلوکی به طور اخص رساله ای تبلیغی پرداخته است.

هراکلیتوس افسوسی در اواخر قرن ششم قبل از میلاد، قدیمی ترین نویسنده یونانی است که از سیبولاها نام برده است. سیبولا، زنی بود ملهم از جانب خداوند که وقایع و حوادث هولناک و بدبختی زا و شگفت انگیز آینده را پیشگویی می کرد. در میان مردم چنین عقیده ای رایج بود که معمولاً با تغییراتی در گفته های سیبولا می شود از حوادث و مصیبت های پیشگویی شده جلوگیری کرد. پیش گویی های معدودی که از روزگار باستان نقل شده اند، همگی کوتاه و اصولاً ـ جنبه مذهبی دارند. تنها نقل قول و خبر مستقیم درباره سیبولای ایرانی را « وارو ۱۱۶٪۲۷) «Varro ق. م) در زمان قیصر داده است. (۱) وی از ده جا به عنوان مسند این سیبولاها یاد می کند که پارس نیز از جمله آنها و از همه قدیمی تر بود. در این پیشگویی آشکارا واقعیت تسلط و فرمانروایی اسکندر بر سراسر آسیا به تصویر آمده، ولی از سوی دیگر مرگ زود هنگام وی به دست فرزندزادگان و جانشینانش نمادی است از ستمکاری ها و بی عدالتی هایش.

(۲) ترجمه سطرهای ۳۸۱٪۴۰۰ قسمت سوم پیش گویی های سیبولایی چنین است:

اینک مقدونیه رنج های توانفرسا برای آسیا پدید خواهد آورد، و برای اروپا هم مصیبتی بزرگ،

از نسل کرونوس، از ذریه بردگان و حرامزادگان، زاده خواهد شد.

مقدونیه حتی بر شهر بارودار و مستحکم بابل استیلا خواهد یافت،

و آن گاه خود،

که بانوی همه سرزمین هایی که آفتاب بر آنها می نگرد،

خوانده خواهد شد،

در میان حماقت های دردانگیزش جان خواهد سپرد،

و در میان زادگان سرگردان نسل های بعد،

تنها نامی از آن باقی خواهد ماند. (۳)

***

روزگاری مرد بی دینی به سرزمین توانگر آسیا خواهد آمد،

که قبای ارغوانی بر دوش خواهد داشت،

مردی وحشی، خودکام، و آتشگون.

که در برابر خود شعله ای چون آذرخش خواهد افروخت،

۱- . کسی نمی داند نخستین سی بیل ایرانی دقیقاً کی شروع به پیشگویی کرد و فقط حدس و گمان می توان زد شاید در اواخر دوره هخامنشیان بوده باشد. سده چهارم از نظر سیاسی قرن پرآشوبی بود همراه با مذاکره و دسیسه فراوان میان ساتراپ های ایرانی و یونانیان. چون پیش گویی های سی بیلی از وسایل مؤثر جهت پخش تبلیغات سیاسی شده بود، چه بسا یکی از ساتراپ ها، فردی ایرانی یا ایرانیانی را تشویق می کند تا این گونه اشعار را بسرایند و مشیت زئوس ایرانی را ابلاغ دارند. یعنی آن چه را که ایرانیان مایل بودند روی دهد و نه آن چه یونانیان آرزو می کردند اتفاق افتد. از آن پس پشتیبانی دولتی که پنهانی اعمال شد و مرتبط با نام درخشان و خیره کننده زرتشت بود بی شک زمینه را فراهم آورد تا انگاره سی بیل ایرانی در میان یونانیان و یونانی زبانان آسیای صغیر رخنه کرده و صاحب نفوذ و اعتبار شود. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۷۸

۲- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص۱۱ به بعد.

۳- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص۲۱۸- ۲۱۹، یادداشت ۶۸.

و همه آسیا در زیرِ یوغِ ستم خواهد رفت، و خاك تشنه از خونِ کشتارهای عظیم سیراب خواهد شد.

اما چون برافتد دوزخ برای پذیرایی او آماده خواهد بود.

او سرانجام، به دست قومی از همان خاندان که می خواهد نابود سازد،

به کلی نابود خواهد شد.

پس از آن که تنه ای برآورد، و دشمن انسان آن را به هلاکت رساند

درخت دیگری با دَه شاخه به جای خواهد گذاشت.

وی نیای جنگجوی نژاد ارغوانی پوش را خواهد کشت،

و چون آرس(۱) به دست فرزندزادگان خود، نابود خواهد شد،

و

آن گاه شاخه طفیلی حکومت آغاز خواهد کرد. (۲)

محققان و دانشمندان در تفسیر این پیشگویی عقاید مختلفی ابزار داشته اند: گروهی آن را اصلاً ایرانی می دانند و شخص اشاره شده را اسکندر گویند، و بعضی منشاء آن را یهودی و مربوط به آنتیوخوس چهارم ملقب به اپیفانس می دانند.

از این میان «بوست Bousset» تنها نظریه قابل قبول را ارائه می دهد که می گوید یک نویسنده یهودی، یک پیشگویی ایرانی کهنسالی را با افزودن سطرهای ۳۹۶ تا ۴۰۰ به صورتی که مناسب حال آنتیوخوس چهارم باشد، تغییر داده است. (۳) باید گفت ظاهراً سیبولای ایرانی اندکی پس از پیروزی اسکندر سروده شده و نابودی نسل و نژاد اسکندر را به دست «آنهایی که می خواست نسل آنها را برافکند» پیشگویی می کند. این کلمات به عنوان

تعریف آرمان های اسکندر تنها درباره ایرانیان قابل اطلاق است زیرا اسکندر خود را رهاکننده و نجات دهنده

ممالك و ملت های تابعه هخامنشیان معرفی می کرد. (۴)

سروش های غیبی هیستاسپ (پیشگویی گشتاسب)

در خلال دو قرن پیش از میلاد، مجموعه ای متشکل از پیش گویی هایی

برجا مانده، که با اسامی هیستاسپ Hystaspe یا کتاب هیستاسپ یا سروش های غیبی هیستاسپ و یا به شکل مشهور در زبان فارسی پیش گویی های گشتاسب نامیده می شود. این کتاب از ابتدا مورد توجه همگان بلکه صاحب اعتبار زیاد نیز بوده و تا دوره امپراطوری رومیان همه جا

خواهان و خواننده داشته است. مؤلفان متعدد مسیحی متذکر می شوند که همانند سی بیل ها

معتبر بوده و از یونانی به نثر لاتینی ترجمه شده بوده است. (۵) در اثری منسوب به پولس رسول از قول او

۱- . آرس: Ares، پسر زئوس و هرا، از نسل دوازده خدای بزرگ اولمپ به شمار رفته، اما در آیین یونان، آرس هرگز جایگاه مهمی نداشته است. وی ایزد جنگ رومیان است که او را با سیاره مارس یا مریخ (بهرام) یکی می دانند. آرس در اصل یک خدای تراکیایی بود. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرهنگ اساطیر یونان و رُم، ژوئل اسمیت، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، ص۱۳٪۱۴؛ دانشنامه اساطیر یونان و روم، دیکسون کندی، ترجمه رقیه بهزادی، ص۲۸٪۳۰.

۲- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص۴۸، یادداشت ۱۷. مردی که در پیشگویی ذکر شده که همه آسیا را مسخر خویش می سازد، تنها در مورد اسکندر صادق است نه جانشینان او. آنتیوخوس بر جزیی از آسیا حکومت می کرد، هم چنین از آنتیوخوس درختی به جای نماند که دارای دَه شاخه باشد، یعنی از ذریه او ده تن شاه پدید نیامد در حالی که جانشینان اسکندر، که سلوکیان باشند، اگر از اسکندر تا آنتیوخوس چهارم بشماریم، دَه تن بوده اند. نیز میان تصویری که در این پیشگویی از اسکندر پرداخته شده، با آن چه در کتاب پهلوی ارداویرافنامه که از عهد ساسانی است، آمده قرابت و شباهتی وجود دارد. در ارداویرافنامه (قسمت اول، ۱٪۷) اسکندر به صورت مردی کینه توز، ویرانگر و خونریز مجسم گشته که ایران را به باد غارت و تباهی می گیرد، و سرانجام خود نیز نابود می گردد و رهسپار جهنم (دوزخ) می شود (آیین شهریاری در شرق، ص۱۳٪۱۴).

۳- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص۱۳.

۴- . ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۷۹.

۵- . ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۲. ویدن گرن می نویسد: «احتمالاً مکاشفه ایرانی را که زبانزد بود، تحت نام گشتاسب به یونانی برگردانده اند و یا آن که با یاری روایاتِ ایرانی، مکاشفه ای یونانی تنظیم کرده اند. بعدها پدر کلیسا، لاکتانتیوس (Lactantius)، این پیش گویی ها را در نهادهای الهی (Institutiones Divinae) آورده و ما تاکنون آنها را فقط از اثر لاکتانتیوس می شناسیم» (جهان معنوی ایرانی، ص۲۰۳).

می گوید: «به کتاب های یونانیان بنگرید. سی بیل را بخوانید... و یا به هیستاسپس نگاه کنید. آن را بخوانید». و ادعا می شود پاره ای از پیش گویی های مسیحیان باید درست باشد. «زیرا تریس مجیستوس و هیستاسپس و سی بیل نیز همین ها را پیشگویی کرده اند و بنابر این جای تردید ندارد».(۱)

بنا به اعتقاد دانشمندان این پیشگویی اصلی ایرانی دارد و تاریخ تدوین آن را سال های میان ۱۰۰ ق. م و ۵۰ ب. م گفته اند. زیرا از طرفی مؤلف کتاب، روم را مسبب اصلی بدبختی و ویرانی جهان اعلام می کند، و از طرف دیگر قدیمی ترین

منابعی که از هیستاسپ صریحاً نقل قول کرده اند یکی کتاب یوستینوس شهید است که در نیمه قرن دوم بعد از میلاد می زیسته، و دیگری لاکتانتیوس (Lactantius)است که این پیش گویی ها را در اثر خویش نهادهای الهی (Institutiones Divinae) آورده، که از کتاب قبل کامل تر است و ما امروزه این پیش گویی ها را از اثر وی می شناسیم. در هر حال به شکل کنونی آن این اثر سرشار از کینه ای شدید به رومیان است و باور قریب به یقیین این است که مهرداد ائوپاتور پونتوسی (Mithradates Eupator von Pontus) مخوف این سروش های غیبی را بسان ابزار تبلیغ علیه رومیان به کار برده است. بنابر این طبیعی است که باید خود را با منجی، «پادشاه بزرگ» همسان قلمداد می کرد که در این مکاشفه فرستاده آسمانی نامیده شده است. این پادشاه بزرگ بعدها در متون مانوی نیز دیده می شود و ظاهراً در فرجام شناسی ایران شخصیتی بسیار مهم است و وی را به عنوان

تجسد مهر شناخته اند. (۲) و به طور کلی در سروش های غیبی هیستاسپ می توان

تمام مضامین مکاشفه ای مشهور ایرانی را بازیافت. (۳)

بنا بر روایت لاکتانتیوس از آغاز جهان تا روزی که رستاخیز تن پسین گردد، و میان آدمیان با آتش داوری کرده شود، شش هزار

سال است. چون هزاره آخر فرا رسد، بدی و گناه افزون گردد. بنابر آن چه در پیشگویی آمده، این هزاره، همین دوره ای است که ما درآنیم. موجب و سبب گناه و بدی روم است، و از آن جا که روم در آینده نزدیکی محکوم به زوال و نیستی است، شاهنشاهی دوباره به آسیا برمی گردد. یک سلسله جنگ های لاهوتی نیز همراه این حوادث خواهد بود. در دوره حکومت روم، شهرهای مهم (تخت جمشید؟) ویران خواهند شد، و آشوب ها و بلایای فوق طبیعی زندگی را برای بشر طاقت فرسا خواهد نمود. توصیف این مصیبت ها درست شبیه آنهاست که در بهمن یشت آمده است. اما چون کار به نهایت بدی رسد، نیکمردان بر فراز کوهی گرد خواهند آمد، و موجودی اهریمنی، خود را برای جنگ با آنها آماده می کند. نیکان دست نیاز به درگاه خداوند - در روایت لاکتانتیوس، یوپیتر (ژوپیتر) برمی دارند، و خداوند پادشاهی را به یاری آنان می فرستد، و او موجود اهریمنی را شکست می دهد.

۱- . ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۲.

۲- . ما از طریق ژوستین (Justin ص۲۶۷ و پس از آن) مورخ می دانیم که روایات شگفت انگیزی درباره تولد مهرداد نقل شده که عظمتِ انسانی بیش از حد وی و شهریاری جهانی او را تجلیل کرده است. در اینجا می توان نام سلسله مهرداد (داده مهر) را به عنوان نشانه تشرف یافتن به کیش مهر دانست (جهان معنوی ایرانی، ص۲۰۳).

۳- . ر.ک: جهان معنوی ایرانی، ص۲۰۳.

موجود اهریمنی می گریزد، اما او را می گیرند و به دوزخ می افکنند.

آن گاه داوری واپسین آغاز می شود، با آتش نیکان از جمله گناهان و پلیدی ها پاک، و بدان نابود می شوند.

پس از آن دورانی طلایی در روی زمین آغاز می گردد. (۱)

فرجام شناسی ایرانی در «سروش های غیبی هیستاسپ»

لاکتانتیوس، نهادهای الهی.(۲)

فصل هفتم: ۱۷، ۹ این باید هنگامی باشد که عدالت در آن [زمان] منسوخ و بیگناهی منفور خواهد شد؛ که در آن [زمان] بَدان به شیوه ای

خصمانه خوبان را تاراج کنند. به هنگام جنگ، نه قانون، نه نظم و نه تربیت اخلاقی مراعات شود، هیچکس به سگان توجهی نکند. تکلیف دینداری نشناسد. نه با جنس دیگر ترحم شناسد و نه با کودکان. همه چیز آشفته و بر ضد حق (الهی)، ضدِ حقِ مشخص شده طبیعت، آمیخته خواهد بود. بدین طریق تمام زمین چونان ویران خواهد شد که بر اثر راهزنی همه جاگیر و عام.

۱۷، ۱۰. هنگامی که این واقعه روی دهد، آن گاه راستکاران [پرهیزگاران] و پیروان حقیقت [راستی] از شریران جدا شوند و به بیابان ها گریزند. بیدین پس از آن که این را شِنَوَد، از فرط خشم بسوزد، با سپاهی بزرگ آید و پس از آن که تمام گروگان ها را گرد آورد، کوهی را که پرهیزگاران در آن پناه گرفته اند،

برای حمله به آنان محاصره خواهد کرد.

۱۷، ۱۱. اما هنگامی که اینها خود را از همه سو در محاصره و احاطه شده ببینند، با صدای بلند به سوی خداوند فریاد زنند و یاری آسمانی را استغاثه کنند. و خداوند آنان را شِنَوَد و از آسمان «پادشاه بزرگ» را فرستد تا آنان را نجات دهد و آزاد سازد و تمام بی دینان

را با آتش و شمشیر نابود گرداند.

۱۸. این را که این امر بدین گونه روی خواهد داد، تمامی پیامبران از طریق مینوی پروردگار و نیز روشن بینان بر اثر تحریک دیوان ابلاغ کرده اند.

آن گاه هیستاسپ که در بالاـ از او نام بردیم، پس از توصیف بی عدالتی این دورانِ فرجامین گوید که پارسایان و معتقدان که از گناهکاران جدا شده اند، با اشک و ناله زاری دست ها را به سوی آسمان بلند کنند و حمایت ژوپیتر (۳) (Jupiter) را تمنا کنند. ژوپیتر به زمین توجه کند و صدای مردم را بشنود و بی دینان را نابود سازد، این امری است که سراسر حقیقت است به جز یک چیز، این که او گوید ژوپیتر کاری را انجام دهد که خداوند انجام خواهد داد.(۴)

۱۹، ۵. ناگهان شمشیری از آسمان فرو افتد تا پرهیزگاران بدانند که فرمانده «جنگ مقدس» هبوط خواهد کرد و او همراه با فرشتگان تا مرکز زمین فرود آید و آتشی

۱-. آیین شهریاری در شرق، ص۴۰.

۲-. J. Bidez. F. Cumont, Les mages hellénisés, II, Paris ۱۹۳۸, S.. ۳۷۰. f. (Text und kommentar); (H. Windisch, Die orakel des Hystaspes, Amsterdam, ۱۹۲۹ (Diskussion.

۳-. Jupiter: در سرتاسر عهد باستان ژوپیتر بزرگ ترین ایزد و پادشاه زمین و آسمان باقی ماند. ژوپیتر در آغاز به عنوان ایزد عناصر، زمان، آذرخش، تندر و نور پرستش می شد و به همین مناسبت از لقب ها و عنوان های بامسمّایی چون: فولمیناتور، فولگوراتور، تونیتروآلیس، پلوویوس و تونانس برخوردار بود. ژوپیتر اندک اندک ایزدان کوچک محلی ایتالیا را جذب خود کرد و بدین ترتیب ویژگی هایش گسترش تازه و اشکال گوناگونی یافت. دولت روم که دولتی به تمام متمرکز بود، به ایزدی نیاز داشت که در عرصه مذهب، یگانگی اش را پاس دارد و استواری بخشد. از اینرو ژوپیتر به یک شخصیت سیاسی، پاسدار قوانین، عهدنامه ها، پیمان ها و پشتیبان رم در جنگ ها بدل شد. فرهنگ اساطیر یونان و رُم، همان، ص۲۳۸٪۲۴۰

۴-. آخرین نکته را خود لاکتانتیوس به مطلب افزوده است.

خاموش نشدنی پیشاپیش او خواهد بود و قدرت فرشتگان به دست پرهیزگاران آن جماعتی سپرده خواهد شد که کوه را محاصره کرده اند و از سومین ساعت تا غروب کشت و کشتار خواهد بود و خون هم چون آبشاری سرازیر خواهد گشت: و پس از آن که تمامی گروگان ها قلع و قمع شدند، بیدین [دروند] به تنهایی خواهد گریخت و قدرت از او سلب خواهد شد.

۱۹، ۶. ولی این همان به اصطلاح، ضد مسیح است... او فاتح خواهد گریخت و اغلب جنگ را تجدید خواهد کرد و غالباً فاتح خواهد شد – تا او – پس از آن که در چهارمین کارزار که تمام بی دینان نابود شدند – مغلوب و اسیر گردد و سرانجام درازدستی و تعدی را تحمل کند.

۱۹، ۷. اما هم چنین دیگر شاهزادگان و حکام مستبد که ساحتِ زمین فرسوده اند با او اسیر شوند، به نزد پادشاه بَرندشان و او آنان را سرزنش کند و جرم آنان را اثبات کند و کار زشت آنان را نکوهش و آنها را محکوم کند و به شکنجه هایی

سِپُردِشان که مستحق آنند. پس از آن که بدین طریق شرارت از بین رود و الحاد سرکوب شود، ساحتِ زمین که طی دوران های بسیار مقهور خطا و هتک حرمت بوده و بردگی ناآرامی را تحمل کرده است، به آرامش دست خواهد یافت. دیگر خدایانی که ساخته دست مردمانند، پرستیده نخواهند شد، بلکه بت ها از معابد و جایگاهشان به زیر انداخته، به آتش سپرده خواهند شد و همراه با نذورات شگفت آور خویش سوزانده خواهند شد. (۱)

***

لاکتانتیوس نجات بخشِ

آخرالزمان را (Rex magnus de caelo)می نامد. (۲) پیشگویی سی بیل ایرانی (۳/ ۶۵۲) او را به صورت شاهی توصیف می کند که از جانب خورشید فرستاده می شود. لاکتانتیوس ادامه می دهد که با ظهور این شاه با عظمت، آتش مقدس به داوری انسان ها بر خواهد خواست:

«آتش خود به خود می سوزد. بی آن که خوراکش دهند لهیب می کشد و دود هم

ندارد. پالوده و مذاب است و سیال مانند آب.

در روز قیامت و رستاخیز آنان که گناهانشان سنگین و یا بی شمار باشد در

آتش خواهند سوخت؛ اما کسانی که صاحب عدل و کمال و فضیلت باشند آتش

را در نخواهد یافت... نیروی معصومیت چنان بزرگ است که شعله ها بی آن که

ضرر برسانند فروکش خواهند کرد؛ آتش قدرتش را از خداوند دارد. موظف است

بدان را بسوزاند و از نیکان اطاعت کند».(۳)

۱- . ر.ک: جهان معنوی ایرانی، فرهنگ اساطیر یونان و رُم، همان، ص۲۰۴- ۲۰۵.

۲- . دین ایران باستان، دوشن گیمن، ترجمه رؤیا منجم، ص۴۰۹؛ و: Lact. Inst., ۷.۱۶,۱۴.

۳- . ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۳؛ و: Lact. Inst., ۷.۲۱,۴.

در اشعار کمادیانوس نیز همین گونه پیش بینی ها یافت می شود. در یک جا می گوید:

«خدا گیتی را با آتش آزمون خواهد کرد. آتشی که از متقیان اجتناب خواهد کرد و گناهکاران را فرو خواهد گرفت. طوفان آتش برای نیکان هم چون ژاله سحری است و برای دیگران حکمِ مرگ».

در عبارت دیگر می گوید:

«خدا گناهکاران را در شعله آتش خواهد آزمود؛ آتش با نیکان تماس پیدا نمی کند فقط آنها را خواهد لیسید. و آتش چنان زیاد است که سنگ ها آب خواهند شد».(۱)

در یک جا لاکتانتیوس صریحاً و مستقیماً از هیستاسپس نقل قول کرده و بی هیچ گونه

ابهام درباره نابودی نهایی گناهکاران می گوید:

«هیستاسپس می گوید صاحبان تقوی و ایمان که از گناهکاران جدا شده اند، از ژوپیتر طلب شفاعت می کنند... ژوپیتر بر زمین نگاه خواهد افکند. صدای آدمیان را خواهد شنید و شریران را نابود خواهد ساخت».(۲)

بدین گونه پس از رفع بدی و دفع و سرکوب ستمگری و طی قرن ها انقیاد در وحشت و جنایت و تحمل بردگی بی رحمانه، زمین سراسر ظلم و بیداد، به صلح و آشتی و آرامش دست خواهد یافت. ایزدانِ ساختِ انسان ها دیگر توسط مردم مورد پرستش و ستایش نخواهند بود. بت ها از معابد و پرستش گاه ها و از تاج و تخت خودشان بیرون افکنده و همراه با هدایای شکوهمندشان در آتش سوزانیده خواهند شد. (۳) (Inst. VII. ۱۹.۶s)

در سروش های غیبی، پیش گویی ها با تخریب بت ها و معابدشان به پایان می رسند؛ و همین طور است در کتاب های آخرت شناسی که قدر مسلم ایرانی هستند. به طور

مثال، فصل سی و سوم بندهشن به این صورت پایان می یابد که پشوتن، قهرمان گروه نیکان، بتکده ها را که جایگاه دشمنان است، خراب خواهد کرد. و در بهمن یشت سوم (۳۰، ۳۶) بنا بر فرمان میترا (!)، وی بتکده، اقامت گاه دیوان را خراب می کند. بنابر این در اینجا شاهد همانندی آشکاری هستیم. (۴)

به طورکلی در توصیف بلاها و مصیبت های آخرالزمان و معاد، به شماری از نشانه های مشترک و همانندی برمی خوریم که در شرح های پهلوی درباره آخرت در دوران ساسانیان و پس از آن متداول هستند. به طور مثال، سروش های غیبی می گویند که برخی از کشورها نه فقط با آهن و آتش، بلکه با زمین لرزه های

مداوم نابود خواهند شد. (Inst. VII. ۱۶,۴.۵)

از سوی دیگر این موضوع درست با ایادگار جاماسپیک (جاماسب نامه) فصل شانزدهم، ۱۳

۱- . ر.ك: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۳٪۴۸۴. Lact. Inst., ۷.۱۸,۲.

۲- . ر.ك: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۴.

۳- . ر.ك: دین های ایران، ویدن گرن، ترجمه منوچهر فرهنگ، ص۲۸۸.

۴- . دین های ایران، ویدن گرن، ترجمه منوچهر فرهنگ، ص۲۸۸.

به شرح زیر تطبیق می کند:

زمین لرزه ها پرشمار خواهند بود و خسارات زیادی وارد خواهند ساخت.

چشمه ها و رودها خشک خواهند شد به گونه ای که دیگر آبی برای نوشیدن وجود نخواهد داشت. (Inst. VII. ۱۴,۴.۷)

این کمیابی آب را ایادگار جاماسپیک، فصل شانزدهم، ۱۳، نیز متذکر می شود، اما به ویژه

بهمن یشت دوم، ۴۲ درباره آن به تفصیل شرح داده است: (۱)

«... و باران در زمان خاص خویش نبارد و هنگامی که ببارد بیشتر جانوران زیانکار به جای آب ببارد و آب رودها و چشـمه ها کاهش یابد، دیگر فزونی نیابد».

در آسمان نیز وقایع وحشت انگیزی

روی می دهند که روح انسانی را به هراس می افکنند:

ستاره های دنباله دار، خورشیدگرفتگی ها، تغییرات رنگ ماه و سقوط ستارگان. (Inst. VII. ۱۶,۴.۷)

در بهمن یشت دوم، ۳۱ و ۴۲ نیز این پدیده های آسمانی مطرح است:

«... خورشید ناپیدا و کوچک تر خواهد شد... و همه آسمان را ابر مِهی [ابر و مه] شب ظلمانی کند...».

آن گاه سال کوتاه می شود، ماه کاهش می یابد و مدت روز تقلیل می یابد.

(Inst. VII. ۱۶,۴.۱۰)

و در بهمن یشت دوم، ۳۱ نیز چنین آمده:

«... و سال و ماه و روز کوتاه تر شوند...».

به علاوه بلندترین کوه ها فرو می پاشند و همسطح دشت ها خواهند شد.

(Inst. VII. ۱۶,۴.۱۱)

این یکی از مشـهورترین مضامین ایرانی درباره آخرت از پایان دوران هخامنشـیان است. در بندهشن سی و چهارم (انکلساریا، ص۲۲۸: ۳ و ادامه) با نقل قولی از اوستا چنین آمده است:

باز هم این موضوع گفته می شود: «این زمین دشتی خواهد شد بدون درّه و بدون تپه».

کوهی که قله آن (پلِ) چینود (Činvat) [۲] است نه بلندی نشان خواهد داد و نه گودی.

به علت همه این بدبختی ها که بر سرِ زمین و انسانیت آمده اند، مردم مرگ را

۱- . برای آگاهی از متن کامل این روایات ر.ک: بخش های «بهمن یشت» و «یادگار جاماسپی» در همین کتاب.

۲- . پل چینود Čīnwad یا چینور Čīnwar به معنای پل صراط – پلی است که بایـد همه مردم، پارسا و بدکار پس از مرگ از آن عبور کنند. در دین کرد (کتاب نهم، ص۸۰۹) و دادستان دینیگ (پرسش ۲۰) و بندهش (فصل ۳۰) در مورد جای این پل چنین آمده است: در ایرانویـج در بالاے بر قله دائیتی (Dāitī) به بلنـدی یـک صـد مرد پـل چینود قرار دارد و در زیر آن در وسط دوزخ است. در بندهش پل چینود به منزله دو بازوی ترازوی ایزد رشن تصور شده است که یک بازوی آن در بن البرز در شمال و بازوی دیگر در سر البرز در جنوب قرار دارد. پس از گذشتن سه شب اول پس از مرگ، روان را تا بن کوه البرز می برند و او بر آن پل عبور می کند تا به اوج آن قله می رسـد، اگر بدکار است از آن جا به دوزخ فرو می افتد و اگر پارساست، به کمک ایزدان، بازوی دیگر ترازو را طی می کند و به اوج کوه البرز می رسد و از آن جا به بهشت می رود. تعلیقات مینوی خرد، احمد تفضلی، ص۹۷- ۹۸.

می طلبند و بر مردگان حسرت می خورند و بر زندگان دلسوزی می کنند.

(Inst. VII. ۱۶,۴.۱۲)

بهمن یشت دوم، ۴۴ نیز با تفصیلاتی بیشتر از معمول از این طرز برخورد انسان ها چنین حکایت می کند:

«در آن زمانه هراس انگیز مردمانی که کمربند مقدس به کمر دارند و (با وجود این) بدی و فرمانروایی بد و هرگونه قانون دروغ را می جویند (هر چه) بر سر ایشان آمده است، زندگی را برایشان ناممکن می سازد، پس در پی مرگ به عنوان پاداش باشند. و جوانان و کودکان با درد به آن اندیشند و شوخی و شادی دل در بین آنان نباشد».

با این وصف مرگ فرا می رسد و با چنان نسبتی که انسانیت به نیستی می گراید و حتی یک دهم از هر هزار یا به زحمت صد نفر باقی نمی ماند.

(Inst. VII.۱۶,۴.۱۲)

این شرح توصیفی را در بهمن یشت دوم، ۴۷ نیز با اندکی تغییر بازمی یابیم. در اینجا گفته شده است که از هر دَه نفر، نُه تن در فقر و بیچارگی فرو خواهند رفت.

کاهش نُه دهم را بهمن یشت دوم، ۳۱ درباره بذرها یادآور شده است:

«اگر صد (تخم) بگیرد، ۹۰ بکاهد، ده فزون شود و آن چه فزون شده است، مزه و لذت ندهد».

در بهمن یشت جای دیگر (دوم، ۲۷) این شرح آخرت از تضعیف تدریجی دولت و جامعه بحث می کند.

سروش های غیبی می گویند که دوسوم دامپروران نابود خواهند شد و تنها یک سوم که رنج دیده اند، زنده خواهند ماند. (Inst. VII. ۱۶,۴.۱۲)

ولی چنین ویژگی و سخن در بهمن یشت وجود ندارد. (۱)

تولد منجی در وقایع نامه زوکنن

وقایع نامه زوکنن (Chronique de zuqnin) کتابی مسیحی به زبان سریانی است که مطالب آن به نوبه خود - در اثری تاریخی بازمانده که به غلط به نام تاریخ نگار سریانی، دیونوسیوس تل ماره ای (Dionysius von tell mahre)مشهور بود - ولی باید گفت که خود وقایع نامه در اصل نوشته مستقلی است که در آن به تفصیل درباره تولد منجی، ستاره و مغان

۱- . برای این مقایسه ها ر.ک: دین های ایران، ویدن گرن، ترجمه منوچهر فرهنگ، ، ص ۲۹۰٪۲۹۲.

در شرق گزارشی آمده، و به آسانی می توان در آن ردپای یک روایت محضاً ایرانی را تشخیص داد. بنا به روایت وقایع نامه مغ های ایرانی همه ساله پس از درو علوفه(۱) Post messem trituratoriam) از کوه پیروزی (Mons Victorialis)بالا و به جایی می رفته اند که غاری آراسته به درختان و چشمه با زیبایی کم نظیر در آن جا وجود داشته است. در آن جا مغ ها خود را می شستند،

نماز می گزاردند و به مدت سه روز خدا را با دعایی در سکوت (in silentio)می ستودند.

(۲) آنان منتظر می ماندند تا ستاره اقبال برآید و بر کوه پیروزی قرار گیرد، اما این ستاره نشانه تولد پادشاه جهان و بهبود دهنده جهان بود که در مکاشفه ایرانی به عنوان «پادشاه بزرگ» معروف بود. (۳)

تولد منجی طبق اظهار نظرهای گوناگون در ادبیات مسیحی که آشکارا به روایت ایرانی بازمی گردد،

توسط شخص زرتشت پیشگویی شده است. او به سه شاگردش اعلام می کند که در آخرت (پایان دوران)، پادشاه بزرگ از باکره ای زاده خواهد شد:

«گوش فرا دهید، من راز شگفت انگیز شاه بزرگ را که باید به دنیا آید، برای شما افشا خواهم کرد. هنگامی که زمان ها به پایان برسند، به هنگام آن از هم پاشیدگی که باید به زمان پایان دهد، کودکی تکوین خواهد یافت و در بطن باکره ای، بی آن که مردی به او نزدیک شده باشد، کاملاَ شکل خواهد یافت».

این منجی بنا به روایات از خاندان زرتشت است و نشانه اش ستاره درخشانی است که در آسمان نمودار می شود و در درخشش از خورشید برتر است. (۴)

گزارش وقایع (La chroninque) از اینجا آغاز می شود که رشته سخن را درباره عادات سنتی به مغ ها می دهد:

و ما از پدرانمان قوانین و فرمان هایی دریافت داشته ایم. هم چنین همه رموز را آموخته ایم و به پسرانمان آگاهی داده ایم:

«شاید در زمان حیاتتان نور این ستاره را ببینید که می آید، چنان که ما آن را دریافت کرده ایم و از پدرانمان آموخته ایم».

ما از کوه پیروزی بالا رفتیم و هنگامی که همگی هر یک از شهری گرد آمدیم، در پای کوه در مکانی، بیست و پنجم ماه و هر ماه با خلوص و پاکی به انتظار ماندیم. در چشمه ای که در پای کوه قرار داشت غسل کردیم و این چشمه، «(چشمه) تطهیر» نامگذاری شد. و در زیر این چشمه هفت درخت می رویید: درخت زیتون، کنده تاک مو، درخت مورد، سرو، درخت لیمو، درخت سدر و کاج.

۱- . ویدن گرن در توضیح می نویسد: «واژه های post messem trit احتمالاً فقط به مفهوم نام یک جشن ایرانی گرفته می شود، مانند گاهنبار Gāhānbār سوم سال». ر.ک: دین های ایران، ص۲۹۳، یادداشت ۱.

۲- . برای آگاهی از چگونگی دعا خواندن مغ ها و آیین آن ر.ک: دین های ایران، ص۳۴۶/.۳۴۷.

۳- . مغان به عنوان تحفه برای منجی تازه متولد و پادشاهی جهان طلا و کُندر و مُرمکی (در بعضی روایات «صبر» ذکرشده) نمی برند، بلکه تاج طلایی می برند که این خود واجد معنای اختلاف چشمگیری با روایت پرتستانی است، ولی پس زمینه ایرانی آن به قدر

کفایت آشکار است، زیرا رسم و رسوم ایرانی بود که به شهریار به عنوان خراج تاج طلا بدهند. به همین علت در بندی از وقایع نامه زوکنن که در اینجا نیامده، چنین آمده است: «و ما تاجمان را گرفتیم و آن را زیر پاهایش گذاشتیم» (جهان معنوی ایرانی، ص۲۰۶/۲۰۷).

۴- . ر.ک: جهان معنوی ایرانی، ص۲۰۶؛ الیشه ورداپت Eliše Vardapet وقایع نگار ارمنی آورده که میترا (مهر) از زنی زاده می شود: «و یکی از برترین خردمندان شما گفته است که ایزد مهر از مادری انسان زاده شد و شاه و پسر خدا دو عامل دلیر خدایان هفت گانه است» (ر.ک: دین های ایران، ص۲۹۵).

و این کوه سراپا زیباتر و باشکوه تر از دیگر کوه های کشور ما و بی مانند است. و بوی همه عطرها از آن بلند است و شبنمی که در آن جا جاری است عطرآگین است.

و هنگامی که آغاز ماه فرا رسید تا قله کوه بالا رفتیم و در ورودی غار اسرار نهانی ایستادیم و به سجده درآمدیم و دست هایمان را به سوی آسمان بلند و عبادت کردیم و در سکوت، بی آن که کلامی بر لب آریم، پدر بی نهایت

بزرگی را ستودیم که جاودانه ناگفتنی و بیکران است. در سومین روز وارد غار شدیم و به سوی گنجینه های انباشته ای رفتیم که به عنوان

هدیه به ستاره و برای پرستشِ آن نوری فراهم شده بود که ما در انتظارش بسر می بردیم...

ولی هنگامی که زمان و سرانجامِ آن چیزی فرا رسید که در نوشته ها نگاشته شده است، رؤیتِ نور آن ستاره نهانی غافلگیرمان کرد، ما نیز سزاوار آن شدیم که در زمان حیاتمان آمد، آنچنان که پدرانِ ما فرمان داده بودند و نیز ما در نوشته ها خوانده بودیم با شادمانی آن را پذیرا گشتیم. و هر یک از ما تجلی های

شگفت انگیز و گوناگون دید که پیش از آن هیچگاه ندیده بودیم، ولی اسرار آن در کتاب های

مندرج است که خوانده بودیم. و ما هر یک بنا بر عادت دیرین خویش از محل سکونت خود آمده بودیم تا از کوه پیروزی بالا رویم و در چشمه تطهیر غسل کنیم تا بنا بر عادت خود را پاک کنیم. و ما «روشنایی» را به شکل ستون نوری وصف ناپذیر دیدیم که فرود آمد و بر فراز «غار اسرار» باقی ماند. هنگامی که آن را دیدیم، ترسیدیم و به هیجان آمدیم و بر فراز آن ستاره درخشانی را دیدیم که بر اثر نورِ آن قدرت تکلم نداشتیم، چون نور آن بسی درخشان تر از نورِ خورشید بود. و خورشید قادر نبود در برابر انوار آن پرتو افشاند. هم چنان که ماه در روزهای نیسان پدیدار می شود و هنگامی که خورشید طلوع می کند،

انوارش ماه را می بلعد، در آن موقع هنگامی که ستاره بر فراز ما طلوع کرد، خورشید این چنین به نظرمان می رسید، ولی نور ستاره بر ما و دیگر یاران اسرار درخشان تر از (روشنی) خورشید ظاهر گشت، اما بر دیگران ظاهر نشد، زیرا آنان دور از اسرار و ظهورش بودند. و ما شادمان شدیم و ستودیم و به عظمت پدر بی نهایت

بزرگ اقرار آوردیم که (ستاره) او در زمان حیات ما درخشیده و ما سزاوار بوده ایم تا آن را بنگریم. و هنگامی که با شادمانی در چشمه تطهیر غسل کردیم، از کوه پیروزی بالا رفتیم و ستون نور را در برابر غار یافتیم. ترسی عظیم ما را فرا گرفت و به زانو درافتادیم و بنا بر عادت دیرین دست ها را بلند کردیم و خاموش رؤیتِ شگفتی هایش را ستودیم. و دگرباره دیدیم که آسمان هم چون

دروازه عظیمی گشوده شد و مردان باشکوهی را دیدیم که ستاره نور را در دست هایشان

می بردند. و آنان فرود آمدند و بر فراز ستون نور ایستادند. و سراسر کوه آکنده از نوری ناگفتنی به زبان بشری بود. و چیزی در برابر چشمانمان از ستون و ستاره به ما نزدیک شد، چیزی هم چون دست انسانی کوچک، ما

قادر به تماشای آن نبودیم و ما را نیرو بخشید. و ما دیدیم که ستاره وارد غار گنجینه اسرار نهانی شد و غار بیش از حد به درخشش درآمد. و صدایی ملایم و متواضع شنیدیم که ما را خطاب کرد و گفت: «با عشق وارد شوید، بی نگرانی،

و تجلی بزرگ و شگفت انگیز

را تماشا کنید!»

بر اثر کلماتِ صدا جرئت و نیرو یافتیم. و با وجودی که (هنوز) وحشت داشتیم، وارد شدیم و به دلیل آکندگی نور، در مدخل غار به زانو درآمدیم. و پس از آن که به فرمان او از جای برخاستیم چشمان مان را بالا بردیم و نور وصف ناپذیر،

به زبان مردمان، را دیدیم. و چون نور خود را متراکم کرده بود، هم چون

اعضای آدمی کوچک و فروتن به نظرمان رسید و به ما گفت: «صلح بر شما باد، یاران اسرار نهانی». و دگرباره بر اثر تجلی شگفت زده شدیم. و او به ما گفت: «نگران تجلی که دیده اید، نباشید، که این نور وصف ناپذیر

بر شما ظاهر شده است [و این] که صدای پدر نهانی بی نهایت بزرگ را (شنیده اید). و دگرباره بر شما پدیدار شده است که نور او در ماهیت درخشانش متراکم شده و بر شما به شکل انسانی کوچک و فروتن و ضعیف ظاهر گشته است، زیرا ساکنان جهان قادر نیستند شکوه پسر ولادت یافته

پدربزرگ را تماشا کنند، حتی اگر به شکل جهان خاص آنان بر آنها ظاهر شود».(۱)

این مطالب را می توان بدین گونه خلاصه نمود: شاه و منجی جهان به صورت ستاره ای آتشین ظهور کرده و بر کوه پیروزی صعود می کند و در غاری در آن جا

متولد شده و موجودی نورانی را پدید می آورد. این همان «شاه بزرگ» است که در پایان دوران ها زاده می شود. این شاه که از زنی متولد شده و با این همه از طریق ستاره و آتش برق به زمین می رسد، میترای دوباره تجسم یافته است که مدام در غار تولد می یابد.

مغ ها هر ساله، پس از آیین های ویژه تطهیر و یک دعای خاموش، سه روز تولد شاه منجی را انتظار می کشند و در آسمان برای کشف علامت او، ستاره درخشان، غور می کنند. هنگامی که شاه متولد می گردد،

مغ ها به درون «غار گنج» وارد می شوند و به نشانه ادای احترام تاج های خود را به او تقدیم می کنند و روی پاهای وی می گذارند.(۲)

۱- . ر.ک: دین های ایران، ص۲۹۶- ۲۹۹؛ جهان معنوی ایرانی، ص۲۰۷- ۲۰۹.

۲- . ر.ک: دین های ایران، ص۳۰۱٪۳۰۲ و توضیحات یادداشت ۱.

ص:۲۴۱

فرگرد چهارم: از اوستای اشکانی تا اوستای اسلامی

اشاره

از اوستای اشکانی تا اوستای اسلامی

بنابر پاره ای

اخبار و روایات پارسی و عربی اردشیر اول برای تاریخ ایران و اساطیر ایرانی تاریخ جدیدی را وضع نمود. علت آن را چنین گفته اند: در طول چهار دهه نخستِ قرن دوم میلادی در محافل زرتشتی اعتقاد عامیانه ای وجود داشت مبنی بر این که پایان هزاره زرتشت نزدیک است و فاجعه وحشتناکی در ایران به وقوع خواهد پیوست. چون به اعتقاد زرتشتیان، زرتشت ظهور هوشیدر یا منجی را در آینده ای نزدیک و جهت نو کردن

نظام جهان نوید داده بود. در بین اقشار مردم و اکثر آنان، وجود روحیه اعتقاد به مکاشفه و معاد و منجی آخرالزمان سبب نوید به زندگی بهتر و امیدواری، و برای حکومت ها همیشه نامطلوب و حتی خطرناک بوده است. اغنیا و قدرتمندان از آغازِ چنین دوره ای مدام در بیم و هراس بودند و از آن می ترسیدند که با بروز یک انقلاب قهرآمیز، ثروت و قدرت خود را از دست بدهند. اردشیر بدون آن که از این اوضاع واهمه ای به خود راه دهد به مقابله با این روایات و عقاید برخاست. وی در نظر داشت برای ایرانیان شاهنشاهی مستقل جدیدی را تأسیس نماید، سراسر ایران را تحت فرمان خود درآورد و خاندان خویش را بر تخت سلطنت بنشاند. بنابراین قبل از هر چیز لازم بود مردم ایران متقاعد شوند که پایان «هزاره زرتشت» قریب الوقوع نیست و آنان دستخوش اشتباه شده اند. (۱) طبری در کتاب تاریخی خود شرح تاریخ ساسانیان را چنین آغاز می کند: «چون از آن هنگام که اسکندر بابل را بگرفت به حساب ترسایان و پیروان کتب

۱- . تاریخچه مکتب مزدک، اوتاکر کلیما، ترجمه فکری ارشاد، ص۱۵۲؛ کلیما (همان، ص۱۵۴، یادداشت ۲) در توضیح می نویسد که ابتدا «سیلوستر دوساسی» به این تاریخ گذاری جدید اشاره کرد و سپس اشپیگل نیز در کتاب خود به این مسئله پرداخت: A. I. Silvestre de Sacy, Notices et extraits des manuscrits de la Bibliotheque imperiale…, Tome VIII., Paris ۱۸۱۰, S.۱۶۱ff; Fr. Spiegel, Eranische Altertumskunde, Leipzig ۱۸۷۱٪۸, III., S.۱۹۲f. لازم به ذکر است که مسعودی در التنبیه والاشراف (ترجمه پاینده، ص۹۱٪۹۲) از این تاریخ گذاری غلط یاد کرده، آن را جزو اسرار دستگاه حکومت ایران و روحانیت زرتشتی معرفی می کند: «ایرانیان با اقوام دیگر درباره تاریخ اسکندر یک اختلاف بزرگ دارند و بسیاری مردم از این غافل مانده اند، زیرا... این یک راز دینی و شاهانی است و تقریباً هیچ کس به جز موبدان و هیربدان و اهل علم و درایت ندانند... قضیه این است که زرادشت... در ابستا (اوستا)... گفته است که از پس سیصد سال ملکشان آشفته شود و دینشان به جا بماند و چون هزارسال تمام شود دین و ملک با هم برود. مابین زرادشت و اسکندر در حدود سیصد سال بوده، زیرا زرادشت... در ایام پادشاهی کی بشتاسب پسر کی لهراسب بوده است و اردشیر پسر بابک پانصد سال و ده و چند سال پس از اسکندر به پادشاهی رسید و ممالک پراکنده را فراهم کرد و متوجه شد که تا ختم هزارسال در حدود دویست سال مانده است و خواست دوران ملک را دویست سال دیگر تمدید کند، زیرا بیم داشت وقتی دویست سال پس از وی به سر رسد مردم به اتکای خبری که پیمبرشان از زوال ملک داده از یاری و دفاع آن خودداری کنند. بدین جهت از پانصد و ده و چند سالی که مابین او و اسکندر فاصله بود در حدود یک نیم آن را کم کرد و از ملوک الطوایف کسانی را که در این مدت باقی مانده شاهی کرده بودند یاد کرد و بقیه را از قلم بینداخت و در مملکت شایع کرد که استیلای او بر ملوک الطوایف و کشتن اردوان که از همه ایشان مهمتر بود و سپاه بیشتر داشت به سال دویست و شستم

پس از اسکندر بوده است و تاریخ را بدین سان وانمود و میان مردم رواج گرفت. بدین جهت میان ایرانیان و اقوام دیگر اختلاف افتاد و تاریخ سال های ملوك الطوایف نیز به همین جهت آشفته شد». کلیما به توضیحات مسعودی انتقاد می کند و می گوید: «توضیحات مسعودی این قدرها دقیق نیست که بتوانیم آن را بپذیریم. وی فاصله زمانی بین زرتشت و اسکندر را از موبدان پارسی اقتباس کرده است» (همان، ص۱۵۵). ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه (چاپ زاخائو، ص۱۱۳٪۱۱۷؛ ترجمه داناسرشت، ص۱۵۶٪۱۶۲) در مورد طول سلطنت اشکانیان چندین خبر را به دقت ذکر می کند: طول سلطنت اسکندر و اشکانیان ۲۸۰ یا ۳۵۸ یا ۴۹۶ یا ۵۲۶ سال بوده است؛ در یک خبر نیز طول سلطنت اشکانیان بدون احتساب دوره اسکندر ۲۶۶ سال ذکر شده است. سیدحسن تقی زاده (بیست مقاله، ص۳۵٪۳۶) در این خصوص می نویسد: «بنا به نوشته های مسعودی (کتاب التنبیه، ص۹۸) و بیرونی (قانون مسعودی) اردشیر در کار غَشِّ در تاریخ آن اندازه پیش رفت که دوره سلطنت اشکانیان را کوتاه کرد و رسماً طول زمان میان اسکندر و شخص خود را ۲۶۰ سال (و به قولی دیگر ۲۶۶سال) قرار داد، و این همان است که در خدای نامه آمده بوده است. [این عدد در واقع نیمی از عدد سال هایی است که میان مرگ اسکندر در ۳۲۳ق.م و جلوس اردشیر به تخت پدرش در فارس در حدود ۲۱۲ میلادی، یا میان «مبدأ تاریخ اسکندری» یعنی تاریخ سلوکی و انقراض سلسله اشکانیان به دست اردشیر (۵۳۵=۲۲۴+۳۱۱)، فاصله بوده. عین این عدد (۲۶۶) در فهرست پنجم بیرونی مربوط به شاهان اشکانی، و نیز در فهرست اول او که سلطنت اسکندر در نظر گرفته نشده، آمده است]. آغاز سلطنت انوشروان، مطابق فهرست اصلی بیرونی، ۳۱۰ (و در نسخه بدل: ۳۰۹) سال پس از آغاز پادشاهی اردشیر بوده، بدان سان که سال بیست و پنجم سلطنت او بایستی مطابق با سال ۳۳۳ تاریخ ساسانیان بوده باشد. چون ۲۶۰ سال فاصله میان اردشیر و اسکندر و ۲۵۸ سال فاصله میان اسکندر و زردشت را بر آن بیفزاییم، عدد ۳۳۳+۲۶۰+۲۵۸=۸۵۱ سال به دست می آید که همان عدد سال هایی است که از هزاره چهارم (دهم) عمر جهان گذشته بود». و نیز نگاه کنید به همان، ص۵۶۲ –۵۶۳ تعلیقات؛ و یادداشت های ۲ و ۴ که پس از این می آید.

آسمانی پیشین پانصد و بیست و سه سال و به حساب مجوسان دویست و شصت و شش سال بگذشت،(۱) اردشیر پسر بابک شاه...

سر برآورد».(۲) اردشیر فاصله زمانی بین اسکندر و به قدرت رسیدن خود را کوتاهتر کرد و در واقع ۲۵۷ سال از آن (تاریخ حقیقی) کسر نمود. در نتیجه این عمل پایان «هزاره زرتشت» ۲۵۷ سال به تعویق افتاد و این مهلت زمانی موجودیت حکومت جدید و خاندان سلطنتی را در بین مردم تثبیت نمود. بدین ترتیب

زمان زرتشت ۲۵۷ سال به عهد سلطنت اردشیر نزدیک تر گردید. (۳)

این روایات ظاهراً نمودار اولین دستبردها در تاریخ ظهور منجی در اساطیر زرتشتی است که فعلاًـ به درست یا غلط بودن آن چون مربوط به زمان قبل از ظهور اسلام است کاری نداریم، ولی از آن جا که پایان «هزاره زرتشت» در عهد سلطنت اردشیر فرا نرسید، مردم متقاعد شدند که این تاریخ گذاری جدید باید مقرون به صحت باشد، و از سوی دیگر محتمل است پس از آن این تاریخ گذاری در محافل دینی زرتشتی نیز معمول شده و در کتب پهلوی نیز جایگاه معتبری یافته باشد.

آن چه امروزه از متون اوستایی به ما رسیده، نسخی است که کاتبان و به ویژه پارسیان پس از مهاجرت به هندوستان در هند و ایران در طی قرون مختلف نگاشته اند. به عقیده کارشناسان هیچیک از نسخ مزبور مربوط به ماقبل قرن های سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم و هشتم هجری) نمی باشد.

(۴) در دین کرد و سایر آثار پهلوی در چگونگی فراهم آمدن اوستا و از بین رفتن مکرر آن در طی تاریخ و جمع آوری مجدد آن مطالبی بیان شده است. یکی از این مطالب افسانه ای

مربوط به زمانی است که زرتشت دین را به نخستین شاگرد و یاور خود شاهزاده ویشتاسپ(۵) عرضه کرد و به فرمان او آن را در ۱۲۰۰ فصل به خط اوستایی روی لوحه های طلا نگاشته و در آتشکده سمرقند محفوظ داشت. در گزارش دیگر که خالی از حقایق تاریخی است، دین کرد می نویسد که به فرمان دارا پسر دارا (منظور داریوش سوم است) (۶) دو نسخه کامل از تمامی اوستا و زند آن طور که زرتشت آن را از اهورامزدا دریافت داشته بود تهیه کردند و یکی را در خزانه شاهی و دیگری را در محفظه آثار کشوری به امانت گذاردند. هنگامی که رومیان شرقی ایران را فتح کردند و اسکندر تخت جمشید را آتش زد، نسخه ای که داریوش در محفظه آثار امپراطوری داشته (و بنا بر روایات بر ۱۲۰۰ پوست

گاو نوشته شده بود) طعمه حریق شد و دیگری که در خزانه سلطنتی بود به یونان فرستاده شد تا به زبان یونانی ترجمه شود. اما افسانه دیگری حاکی از آن است که اسکندر زند را به یونان فرستاد و اوستا را آتش زد. پرفسور کای بار پس از ذکر این روایات چنین اظهارنظر می کند که: «تمامی این تاریخ نگاری ها بدون شک به زمان خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۵۳۱ – ۵۷۹ میلادی)

۱- . نولدکه در توضیح این مطلب می نویسد: «مسیحیان سوریه معمولاً تاریخ وقایع را از روی تاریخ سلوکی حساب می کنند؛ ایشان این تاریخ را تاریخ اسکندری می دانند. سال ۵۲۳ سلوکی مطابق می شود با سال ۲۱۱٪۱۲ مسیحی؛ اما این تاریخ درست نیست و جلوتر از زمان حدوث واقعه است. صحیح روایت آگاثیاس است (۲۴/۴)؛ او از قول یک راوی سریانی تاریخ حادثه را سال ۵۳۸ اسکندری = ۲۲۶٪۲۲۷ مسیحی آورده است. مقصود از مجوس در کتب عربی معمولاًـ به طور کلی ایرانیان پیرو دین قدیم است (نه

فقط علمای دینی ایشان). این مطلب که ایرانیان فاصله میان اسکندر و غلبه اردشیر را فقط ۲۶۶ سال می دانستند از مآخذ متعدد معلوم می شود» (تاریخ ایرانیان و عرب ها، پیشین، ص۵۱، یادداشت ۱)؛ کلیما نیز در توضیح این مطلب آورده: «این خبر که اردشیر ۵۲۳ سال پس از فتح بابل توسط اسکندر قیام کرد، صحیح نیست زیرا اسکندر این شهر را اندکی پس از نبرد گوگامل تسخیر نمود، یعنی در اکتبر یا نوامبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد. اردشیر باید از سال ۱۹۳ میلادی راه پیشرفت خود را آغاز کرده باشد. گزارش میرخواند مبنی بر این که اردشیر دوازده سال قبل از درگذشت آخرین پادشاه اشکانی قیام کرده، بیشتر محتمل است. ظاهراً «دیوکاسیوس Dīocasius» نیز این خبر را تأیید کرده است» (همان، ص۱۵۵، یادداشت ۳).

۲- . ر.ك: تاریخ ایرانیان و عرب ها، پیشین، ص۴۱.

۳- . چنان که در یادداشت ۲ توضیح داده شد، منظور از تاریخ اسکندر در متون شرقی همان تاریخ سلوکی است. بنابراین منظور از ۵۲۳ پس از اسکندر در واقع سال ۲۱۲/۲۱۱ میلادی (طبق محاسبه سریانی - مقدونی) و یا سال ۲۱۳/۲۱۲ میلادی (طبق محاسبه کلدانی) است (ر.ك: آثار الباقیه، چاپ زاخائو، ص۲۸). علت این اختلاف محاسبه آن است که نیمه اول سال کلدانی مطابق می شود با نیمه دوم همان سال در تقویم سریانی - مقدونی. بنابراین روی هم رفته نمی توان به نتیجه روشنی رسید که موبدان پایان هزاره زرتشت را در چه سالی انتظار داشته اند. اما اوتاکر کلیما (آثار الباقیه، چاپ زاخائو، ص۱۵۳) این محاسبات ایرانیان را این طور توجیه می نماید: «نخستین سال «تاریخ اردشیر» ممکن است مطابق با پانصد و بیست و سومین سال تاریخ سلوکی بوده باشد، زیرا همان طور که می دانیم اردشیر قبل از آن که بر اردوان اشکانی فایق گردد (سال ۲۲۴ میلادی)، مدت ها با همسایگان خود در فارس جنگ های متعددی داشته است. آخرین سال سلطنت اردشیر به احتمال قوی سال ۵۵۲ سلوکی (مطابق ۲۴۱/ ۲۴۰ میلادی) بوده است. اگر پایان «هزاره زرتشت» بنا بر اعتقادات عامیانه مردم ایران قرار بوده است در این دوره زمانی (= عهد سلطنت اردشیر) اتفاق بیفتد، پس نتیجه می شود که این هزاره در بین سال های ۷۸۹ تا ۷۶۰ قبل از میلاد آغاز گشته بوده است. اما با دگرگونی ای که اردشیر به وجود آورد، وضع به شرح زیر تغییر کرد: فاصله زمانی بین زرتشت تا اسکندر: ۴۷۷ سال فاصله زمانی بین اسکندر تا اردشیر: ۲۶۶ سال فاصله زمانی آغاز سلطنت ساسانیان تا پایان هزاره زرتشت: ۲۵۷ سال تاریخی که بدین ترتیب برای «ظهور» زرتشت به دست می آید، سال ۵۳۲ یا ۵۰۳ قبل از میلاد می شود». هنینگ با استفاده از تحقیقات دکتر هیلدگارد لوی Hieldegard Lewy (مقاله «پیدایش خطا در گاه شماری ایرانی»، در مجله انجمن سلطنتی آسیایی:"The Genesis of the Faulty Persian Chronology", JAOS, LXIV (۱۹۴۴), pp.۱۹۷/۲۱۴) و سیدحسن تقی زاده(The "Era of Zoroaster", JRAS. (۱۹۴۷), pp.۳۳/۴۰. ترجمه این مقاله تحت عنوان «مبدأ تاریخ زردشت» در بیست مقاله، ص۳۸۱ به بعد آمده است. و نیز در این باره نگاه کنید به مقاله دیگر «زمان زردشت»، ص۴۹۳ به بعد همان. و نیز یادداشت ۱ همین بخش که توضیحات آن گذشت.) در این باره به طور خلاصه می نویسد: «در آغاز دوره ساسانی تنها یك مبدأ تاریخ رایج بود که با آن تاریخ حوادث را تعیین می کردند: مبدأ سلوکی. این که این تاریخ در سراسر ایران به کار می رفته کاملا اثبات شده است؛ سکه های پارتی هم همین تاریخ را دارند. به هر تقدیر، با این که تاریخ سلوکی به کار می رفت، منشأ آن شناخته نبود. به ویژه این که ایرانیان نمی دانستند این تاریخ بیگانگان است؛ و از آن جا که به اشتباه گمان می کردند برای شمارش سال ها شیوه ای کاملاً ملی به کار گرفته اند، بی محابا، آن را با «جهان سال» دوازده هزارساله، که قرن ها پیش و احتمالاً در قرن پنجم قبل از میلاد روی داد ابداع شده است، در هم آمیختند. این جهان سال خود امری غریب و مبهم بود. رویدادهای بزرگ تاریخ جهان را ایرانیان با این سال می سنجیدند: آفرینش جهان، انسان نخستین، ظهور زرتشت، موعود آینده، روز رستاخیز و جز آن؛ اما البته این تاریخ، با زندگی روزمره، رابطه دقیق و مشخصی نداشت. ولی اینک همه چیز دگرگون شده بود: جهان سال، وقتی با تاریخ سلوکی در هم آمیخت، دیگر جنبه آسمانی و کیهانی خود را از دست داد و اهمیت عملی یافت. سال های سلوکی را با سال های مشابه دهمین هزاره جهان سال یکی پنداشتند و یکسان دانستند و بدین گونه سال ۵۳۸ سلوکی، که آن را مبدأ سلسله ساسانیان می دانستند، برابر سال ۹۵۳۸ تاریخ جهانی شد. از سوی دیگر، دهمین هزاره، هزاره ای است که با آمدن زرتشت آغاز می

شود. در سال ۹۰۰۱، زرتشت که آن زمان ۴۲ سال داشت، شاه ویشتاسپ را به دین بهی درآورد. از آن زمان تا دوره اسکندر، ۲۵۸ سال گذشت. می گویند که اسکندر چهارده سال سلطنت کرد. پس «تاریخ سنتی زرتشت» چنین می شود: یا ۲۵۸ سال قبل از اسکندر و یا ۱۴+ ۲۵۸=۲۷۲ سال پس از مرگ اسکندر (ظهور زرتشت) و یا ۳۰۰=۴۲+ ۲۵۸ سال قبل از اسکندر (تولد زرتشت). وقتی دوره سلوکی با دهمین هزاره یکسان شناخته شد، آغاز آن نیز، به ناچار با آمدن زرتشت تطابق یافت. پس دوره سلوکی به اصطلاح همان «دوره زرتشت» شد. اشتباهی که در محاسبه دوره سلطنت اشکانیان پدید آمد نتیجه ناگزیر این امر بود که خود به خود انجام گرفت. اردشیر، نخستین شاهنشاه ساسانی، در ۵۳۸ به تخت نشست. از ۵۳۸، ۲۵۸ سال یعنی از آمدن زرتشت تا حمله اسکندر و ۱۴ سال سلطنت اسکندر را کسر کنید؛ باقیمانده دوره سلطنت اشکانیان می شود (که البته به اشتباه گمان می کردند با مرگ اسکندر آغاز شده است. این باقیمانده دقیقاً ۲۶۶ سال می شود؛ و همین تعداد سال ها را در سنت ساسانی به اشکانیان اختصاص دادند. می بینیم که در این اشتباه هیچ غرضی وجود نداشته است و بر خلاف اعتقاد مسعودی فریبکاری و تقلب عمدی در کار نبوده است و تنها جهل مرکب از تاریخ ایران باعث آن شده است». زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی، ص۹۰٪۹۱

۴- . ر.ک: مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، ص۷۳.

۵- . درباره ویشتاسپ (گشتاسپ) نگاه کنید: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱.

۶- . درباره دارای دارایان ر.ک: بخش درباره گزندی...، یادداشت ۲۳.

یعنی همان دوره ای که قسمت اعظم دین کرد تدوین شد مربوط می گردد و هدف آن بوده که اصالت و صحت مجموعه آثار مذهبی و تعالیم موجود را که اساس و پایه اعتقادات روحانی آن روز زرتشتیان بود ثابت و مدلل دارد».(۱)

وی در ادامه می نویسد:

«بر طبق این داستان ها کلیه آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت به وجود آمد... به خود زرتشت منسوب می گردد. برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال ضرورت را داشت که قبل از حمله اسکندر گُجسته (ملعون) و غلبه او بر ایران نسخ و متون موثق و کامل اوستا وجود داشته و به دنبال

پراکندگی آن مجدداً جمع آوری

گردیده و سنن و مطالب دیگر بدان ها اضافه شده است».(۲)

به طور کلی دانشمندان و اوستاشناسان در پژوهش ها و تحقیقات علمی خویش بین مطالعات مربوط به عقاید اصیل شخص زرتشت Zarathuštrisme با مطالعات مربوط به اعتقادات موجود در صورت کنونی دیانت زرتشتی Zoroastrisme تفاوت قائلند. آسموسن می گوید: «در دوران بعد از زرتشت خاصه در زمان ساسانیان مطالب و مواضیع تازه ای که طرح آن برای زرتشت ضروری نبود به عقاید دینی زرتشتیان اضافه شد. از جمله جهان به سه یا چهار دوره که هر کدام سه هزار سال به طول می انجامد تقسیم گردید و در پایان هر یک از این دوران است که سوشیانت (که اینک به صورت فرد مشخصی موعود زرتشتیان است) باید ظهور کرده و بر اهریمن و تباهی های او پیروز گردد».(۳)

نیبرگ اوستای پیش از اسکندر در ایران را تخیل محض می داند و می گوید: «ما هیچگونه دلیلی بر وجود داشتن یک کتاب یا نوشته مزدیسنی پیش از زمان ساسانیان در دست نداریم».(۴) وی در جای دیگر آورده که در پیکار با مانویت، از سوی فرمانروایی دولت ساسانی برای اولین بار فرمان نوشتن اوستا صادر شد: «در برابر این دین (مانوی) که دارای اسناد گرانبها و ادعای بیان وحی پاک نخستین بود، دین زرتشتی تنها یک راه داشت و آن این بود که خود یک چنین سند گرانبهایی را درست کند و از این راه کهنگی بیش از اندازه خود را که متضمن وحی نخستین بود، ادعا کند. شاید اگر تنها گزارش هایی درباره متن های اصلی نفیس و شکوهمند خود رواج می دادند، بسنده نبود، باید بتوان به آن اشاره کرد، و از این رو باید که آنها پدید می آمدند. از آن جا که این موضوع ضمن پیگرد مانویان در پایان سده سوم و آغاز سده چهارم بسیار حساس شده بود، چاره جز این نبود که شاپور دوم در ضمن اقدامات خود برای از میان برداشتن کیش مانوی و برای پایدار کردن دین زرتشتی به عنوان دین دولتی فرمان دهد که اوستا را بنویسند، و طبیعی است در جریان این کار داستان کهنگی بی مانند اوستای نوشته درست شد، تا از مانویان پیش بیفتند. از آن جا که این هیچ شدنی نبود که این متن ها را که

۱- . ر.ک: دیانت زرتشتی، ص۶۶.

۲- . ر.ک: دیانت زرتشتی، ص۶۷.

۳- . ر.ک: دیانت زرتشتی، ص۱۰۸.

۴- . ر.ک: دین های ایران باستان، نیبرگ، ترجمه دکتر نجم آبادی، ص۲ و ۴۵۲ به بعد.

مرکب آن هنوز خشک نشده بود، متن هایی بسیار کهن بشناسانند، از نظریه پرمعنای تباهی سنت دینی از دوره ای معین و باززایش آن در دوره دیگر، که از نظر تاریخی به گونه ویژه ای درست بود، یاری جستند. از یک سو بدین وسیله به پیشواز اندیشه همه جا گسترده گنوستی، که به وحی دوره ای در درازای زمان اعتقاد داشت، می رفتند،

و از سوی دیگر می توانستند بزرگ ترین فاجعه را در تاریخ سنت به گردن رومی های

منفور بیندازد و بدین گونه یک ماده تبلیغاتی بسیار خوب بر ضد آنها بدست آوردند».(۱)

پس از سپری شدن این دوران و درست در آغاز قرن هفتم میلادی و با وجود تسلط اسلام، دین زرتشتی باز ساکت ننشست و جنبش متقابلی از خود نشان داد. به گفته اشپولر «روحانیت می کوشید تا با اصلاحات خود احکام تازه ای در قالبی متشکل بدست بدهد و عقاید اصیل آن دین را به صورتی خالی از زواید و شوائب درآورد، از عقیده به زروان(۲) دست کشید و ایمان به «هورمزد» را به صورتی تا حد امکان منزّه تقریر کرد».(۳) از سوی دیگر چنان که می دانیم در قرون اولیه تسلط مسلمانان بر زرتشتیان، جامعه زرتشتی برای فرار از اتهام تأثیرپذیری به شدت از بیگانگان به ویژه مسلمانان احتراز می کردند و این ثمرات و نتایجی در پی داشت که از آن جمله می توان به نفوذ افکار اسلامی بخصوص معتزلی در شالوده بنای جدید دین زرتشت توجه نمود. به اعتقاد اشپولر در قرن دهم میلادی برابر با قرن چهارم هجری، هنگامی که دین زرتشت به پیوست احیای مجدد افکار ملی ایرانی تجدید بنا نمود، کار این اجتناب و خودداری آنان (زرتشتیان) به مرحله ای رسید که علناً هر نوع تأثیر خارجی را محکوم دانسته و رد می نمودند، تا به جایی که در سال های

۹۲۱/ ۹۳۱ میلادی (برابر ۳۰۸/ ۳۱۹ هجری) گروه های مختلفی با اتّکای به افکار شعوبیه، هوای این امر را در سر می پروراندند که با برانداختن دستگاه خلافت، سر از نو یک دولت ایرانی زرتشتی برقرار کنند. به موازات این دسته ها و بر اساس عقاید اصیل زرتشتی مجامعی از زرتشتیان با ایمان، آگاهانه به اندیشه های

تازه ای پرداخته نتایج آن در کتب معتبر دینی آنان که دایماً از روی آنها نسخه نویسی

می شد، تحریر یافت، و در مدافعاتی که از عقاید زرتشت – آن طوری که در دین کرد و سایر کتب موجود است – در مقابل سایر ادیان و هم در برابر اسلام انجام می گرفت،

منعکس گشت. بدیهی است که سراسر این بنای جدید دین زرتشت، مملو از افکار اسلامی بخصوص معتزلی بود و از این ابایی نداشتند که در مقام حمله به معتزلیان دلایل اصحاب سنت و حدیث، و در مقام حمله به این طبقه دلایل معتزلیان را به معنی کلام اسلامی به کار ببرند. (۴)

پروفسور کای بار معتقد است: «از آن جا که هیچ اثر و دلیل متقنی بر این که اوستای موجود از روی یک متن قدیمی تر نوشته شده باشد در دست نداریم لاجرم باید این نظریه هنینگ(۵) را

۱- . ر.ک: دین های ایران باستان، نیبرگ، ترجمه دکتر نجم آبادی، ص۴۲۶٪۴۲۷.

۲- . زروان، پهلوی: zurwān، اوستا: - zrvān به معنای زمان، که در متن های فارسی میانه به عنوان ایزد زمان شناخته شده است. نیبرگ در دستورنامه پهلوی (۲/۲۳۲) این نام را به صورت zurvan و اوستایی آن را - zaurvan ضبط نموده است. مهرداد بهار درباره کهن ترین مدارک که از این نام در آن مطالبی آمده می نویسد: «کهن ترین مدارک ما درباره نام زروان محتملاً مدارک نوزی است که متعلق به قرن دوازدهم پیش از مسیح است که در آن نام za-ar-wa-an شباهت بسیار با نام زروان دارد و علاوه بر آن، جزو zarwa با پیش نام های دیگری ترکیب شده است.* مدارک دیگری نیز داریم که وجود نام این ایزد را پیش از عهد ساسانیان نشان می دهد، از جمله، اوستا و آثار مهری اروپایی؛ ولی اطلاعات وسیع ما درباره زروان به دوره ساسانیان می رسد که مدارک پهلوی، مانوی، ارمنی و سریانی بسیاری را درباره زروان و دین زروانی در دسترس ما قرار می دهد». وی در ادامه می گوید که از مجموعه اطلاعاتی که درباره زروان به دست می آید، می توان چنین گفت: «زروان خدای زمان است و اغلب در نوشته های پهلوی با نام زمان از او یاد می شود. در اوستا شخصیتی کوچک و اندک اهمیت دارد. اما از نوشته های عصر ساسانی برمی آید که او خدایی سخت مورد ستایش توده مردم بوده است. خدایی که به عنوان خدای زمان، ذات او جاودانگی است و به عنوان خدای مکان، همه آفرینش در او است و بیکرانه است و جز او ذاتی بیکرانه نیست. او سرچشمه هستی است. او بُن مایه ماده، زمان، قرار کیهانی و سرنوشت است. او هستی کل است. منشایی ندارد و خود منشأ همه چیز است. هیچ کس نمی تواند بر او برآشوبد و بر وی فرمانروا شود. خرد و قدرت او نیز بیکران است. علاوه بر اینها، او خدای مرگ، خدای داور، خدای قرار و نظم، خدای تاریکی و روشنی و خدای سرنوشت است. اما زروان چون بیکرانه است. برای هیچ یک از آفریدگان او، حتی خدایان، قابل شناخت نیست. از زروان بیکران، زروان کرانه مند با نُه هزار سال درازا پدید می آید که در طی آن، میان هرمزد و اهریمن، که دو فرزند زروان بیکرانه اند، نبرد درمی گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن، پس از نُه هزار سال نبرد، دوران زروان کرانه مند به سر می رسد. * قوم نوزی که در اطراف کرکوک فعلی در عراق ساکن بودند، به زبان هوری یا خوری سخن می گفتند، زبانی که از آکادی جدا بود. خشت های نوزی متعلق به میانه هزاره دوم پیش از مسیح است. اپنهایم معتقد است جزو zarwa در نام های مرکب، نام یک خدا است. برای این نکته ر.ک: Leo Oppenheim, Studien zu den richtsemitischen Nuzi-Namen; in Archive fūr Orientforschung, ۱۲, ۱۹۳۷٪۹, p.۳۱. از مجموعه مطالب زروانی برمی آید که زروان در اصل خدا - پدری بوده است که اغلب اقوام ابتدایی بشر به چیزی نظیر او معتقد بوده و هستند. خدا - پدری که از او همه خدایان و دیوان، همه نیروهای خوب و بد و همه جهان پدید آمده است. ولی، چنان چه از نوشته های پهلوی برمی آید، بعدها از این خدا - پدر نخستین، خدایی چنان مجرد و پیچیده ساخته اند که می رساند عقیده به زروان در ایران مراحل متفاوت تمدن را از یک جامعه ابتدایی تا جامعه ای پیشرفته، چون جامعه ساسانی، طی کرده است». اطلاعات مفصل تر ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص۱۵۸ به بعد، یادداشت ۱۱.

۳- . ر.ک: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، ج۱، ص۳۴۰٪۳۴۱؛ و منابعی که درباره زروان معرفی شده.

۴- . ر.ک: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، ج۱، ص۳۵۰٪۳۵۱.

۵- . W. B. Henning: The Disintegration of the Avestic Studies, p.۴۸.

بپذیریم که جمعی از موبدانی که از هر لحاظ به حافظه و صحت دانش آنان اطمینان بوده با دقت انتخاب شده و آنان اوستایی را که از پدران و اجداد خود آموخته و به حافظه سپرده بودند به کاتبان دیکته نموده اند. تا زمانی که دلایل و شواهد تازه تری بدست نیامده باید اشتباهات و نارسایی های موجود را به این توجیه نمائیم که موبدان برای استفاده خود متنی قدیمی از اوستا را به الفبایی که فقط در آن حروف صامت به کار می رفته در دست داشته اند و از آن برای کمک به حافظه خود استفاده می نموده اند».(۱) نیبرگ نیز می نویسد: «در خود اوستا از فن نوشتن هرگز یاد نمی شود... غالباً از بازخوانی گاهان و نیایش های مقدس سخن می رود، اما کوچک ترین اشاره ای به این نکته نیست که این نیایش ها از روی کتاب هایی

خوانده می شده است،... بر پایه همین واقعیت می توانیم حدس بزنیم که متن های

اوستایی در زمان های کهن فقط زبانی وجود داشته و زبانی روایت می شده است».(۲)

در تأیید سخنان نیبرگ و کسانی چون کای بار و هنینگ باید گفت ظاهراً تا مدت ها پس از دسترسی ایرانیان به خط و الفبا، اعتقاد راستین عامه مردم و روحانیون بر آن بود که متون مقدس اوستایی و حتی احتمالاً تفسیر آنها «زند» نیز باید از حفظ تلاوت شود. (۳) به همین جهت در آئین ها و مراسم و اجرای نیایش های

مذهبی، کلیه مطالب و ادعیه توسط موبدان از حفظ خوانده می شوند.

اصولاً وجه تمایز یک موبد خوب داشتن حافظه ای قوی می باشد. حفظ کردن و خواندن آیات و متون اوستایی از بر، امتیاز مذهبی بزرگی برای موبدان است و فراموش نمودن آن متون گناهی بزرگ محسوب می شود. چنان چه در کتاب دین کرد ذکر شده که «سخن و زبان زنده و گویا مهمتر از نوشته و صورت مکتوب زبان است».(۴)

بنا بر روایات و کتب تاریخی چنان چه می گویند

خسرو انوشیروان شورایی مرکب از علما و رجال دینی عهد خود تشکیل داده و در آن جلسه موبد موبدان ۲۱ قسمت از متون مقدس اوستا را که بر مبنای حافظه افراد مطمئن نگاشته و تصویب شده بود و دیگر نمی توانست

مورد تغییر قرار گیرد عرضه می کند. (۵) احتمال دارد که این ۲۱ قسمت

همان ۲۱ نسکی باشد که در کتاب نهم دین کرد بدان اشاره شده است. برای آن که این متون به نحوی صحیح تلفظ و قرائت شود، الفبایی اختراع نمودند مرکب از ۴۸ حرف که ۱۴ علامت آن برای حروف مصوت به کار می رفت و می توانست هر نوع تلفظ و صدایی را هنگام تلاوت آیات ادا نماید. مخترعین این الفبا آن چه از حروف الفبای پهلوی در دوران متأخر ساسانی به کار می رفت

بدون هیچ گونه تغییری اتخاذ نمودند و برای آن اصواتی که حروف پهلوی به طور وضوح قادر به بیان و وافی به ادای مقصود نبود و یا اصولاً ـ معادل آنها حرفی در آن الفبا وجود نداشت با تغییر صورت حروف پهلوی و یا اختراع حروف تازه علامات و حروف جدید به کار بردند. برای ایجاد گروهی

۱- . ر.ک: دیانت زرتشتی، ص۷۳٪۷۴؛ هم چنین در توضیح این مطلب آمده که کارل هوفمان K. Hoffmann که در: Handbuch der Orientalistik Erste Abeilung, Vierter Band, Iranistisk, Erster Abschnitt, p.۱۱. این نظریه را بیان داشته، آن را به شرط آن که اصولاً چنین متنی چه به زبان پهلوی اشکانی و چه به زبان پهلوی ساسانی وجود داشته است معتبر می شمارد.

۲- . ر.ک: دین های ایران باستان، پیشین، ص۸.

۳- . اوتاکر کلیما در این خصوص گفتار جالبی دارد بدین قرار: «در گذشته اعتقاد بر این بود که مردم مشرق زمین همه چیز را خوب به یاد می سپارند و حافظه آنان قوی، صادق و قابل اعتماد است. اما این ادعا فقط در صورتی صحت دارد که مطلب مربوط به موضوعاتی باشد که از نیروی سحرآمیز خاصی برخوردارند. مثلاً متون مقدس که واژه ها، طرز جمله سازی، خصوصیات نحوی، حتی تکیه و تلفظ صحیح آن متون رحمت خداوندی را برای انسان به همراه می آورد. ولی روی هم رفته در مشرق زمین عکس این ادعا صحت دارد. در این خصوص می توان به گفته «لاـگرانژ» M. J. Lagrange که در زمینه تحقیقات مربوط به «عهد عتیق و عهد جدید» یکی از مراجع بزرگ محسوب می شود، استناد کرد. وی در مقاله خود تحت عنوان Les sources du troisie´me Evangileمی نویسد که: «به ما گفته اند در مشرق زمین داستان ها با امانت غیر قابل تصوری از سینه ای به سینه دیگر نقل و عیناً تکرار می شوند. ولی حالا که در شرق به سر می بریم کمتر شاهد این پدیده هستیم، بلکه برعکس به طوری که مشاهده می کنیم حتی کوچک ترین واقعه به هنگام نقل از سینه ای به سینه دیگر تحریف و تصحیف می شود» (Revue Biblique، سال ۱۸۹۶، ص۵ به بعد). و این مطلب در مورد تمام زمینه های تحقیقاتی ای که مواد اولیه تحقیق را اخبار و احادیث تشکیل می دهند، صدق می کند» (تاریخچه مکتب مزدک، ص۱۷۵).

۴- . ر.ک: دیانت زرتشتی، ص۶۸.

۵- . نگاه کنید به: نامه اول منوچهر به مردم سیرکان در: W. B. Baily: Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, Oxford ۱۹۴۳, p.۱۷۳.

از حروف مصوت که گویا و رسا باشد ظاهراً الفبای یونانی و ارمنی به عنوان

نمونه به کار رفته است. (۱)

به هر حال با توجه به مطالب مطرح شده می بینیم

اولاً هیچ دلیلی دال بر اثبات موجود بودن اوستای مکتوب پیش از اسکندر که بر ۱۲۰۰۰ پوست

گاو نوشته شده بود و تماماً گفته ها و آموزه های اشو زرتشت بوده است، وجود ندارد، ثانیاً با فرض وجود چنین اوستایی، پس از حمله اسکندر از بین رفته و باز در دوران ساسانی جمع آوری شده و پس از آن این مجموعه مقدس در چند نوبت و توسط افراد مختلف جرح و تعدیل های بسیاری در آن راه یافته، به طوری که گیبون می نویسد: «در زمان ساسانیان فقط اثری از نام زرتشت باقی مانده بود و اشکال درک معانی پیام زرتشت سبب شده بود که ۷۲ فرقه مختلف خود را زرتشتی بنامند».(۲) بنابراین چگونه می توان به اوستای متأخر که امروزه در جامعه زرتشتی مطرح و تماماً پس از نفوذ و گسترش اسلام تهیه و تدوین شده و در سراسر آن ردپای افکار و عقاید اسلامی آشکارا مشاهده می شود، به عنوان یک منبع دست اول و قابل اعتماد استناد نمود. از جمله موضوع مورد نظر ما نیز یعنی موعود در دین زرتشتی از این قاعده (تغییر و تبدیل ها) مستثنی نیست.

از ایران زرتشتی تا ایران اسلامی

فرنبغ دادگی در اواخر سده نهم میلادی/ سوم هجری قمری در چگونگی افتادن سرزمین ایران به دست تازیان، در بندهش چنین آورده است:

«چون شاهی به یزدگرد آمد، بیست سال شاهی کرد. آن گاه تازیان به بس شمار به ایرانشهر تاختند. یزدگرد به کارزار با ایشان قادر نبود. به خراسان و ترکستان شد و اسب و مرد و یاری خواست، و او را آن جای کشتند. پسر یزدگرد به هندوستان شد، سپاه و گُند آورد. پیش از آمدن به خراسان درگذشت. آن سپاه و گند بیاشفت. ایرانشهر به تازیان ماند».(۳)

ایرانیان قبل از شکست و مغلوبیت ملت و تمدن باستانی ایران به دست لشکریان عرب و مسلمان، که تا قبل از ظهور اسلام همیشه ایشان را به دلیل عقب ماندگی

به دیده حقارت می نگریستند و در میان دیگر همسایگان خود، این قوم را از همه پست تر و خوارتر می شمرده اند، پس از غالب شدن

اعراب، این ضربه چنان مهلک و غیر مترقبه بود که به هیچ وجه

جراحات حاصل از آن نمی توانست به آسانی التیام پذیرد و به راحتی کینه غالبین را از ضمیر مغلوبین بزداید. با آن که ایران و ایرانی ناگزیر تسلیم شمشیر عرب و تهاجم و نفوذ دینی جدید به نام اسلام شد و به ناچار به دلیل ضعف و سستی دولتمردان و سران قوم خویش، به یک باره صلابت، حشمت، استقلال و دولت باعظمت پادشاهی خود را در میدان های

قادسیه،

۱- . ر.ک: دیانت زرتشتی، ص۷۳؛ ایران شناس آلمانی آندره آس معتقد است که مطالب اوستا تا زمان اشکانیان نوشته نشد و برای نوشتن آن اول بار الفبای پهلوی اشکانی به کار برده شد که فقط برای حروف صامت علاماتی داشته و در آن سایر علائم و حروف مصوت با کمک حروف صامتی مثل «ا»، «و»، «ی» ادا می شده است. این متن اوستای اشکانی می بایست بعدها جزءجزء و حرف به حرف به طور مکانیکی از الفبای پهلوی اشکانی به الفبای اوستایی برگردانده شده باشد و این همان اوستایی است که ما امروزه در دست داریم. به عقیده اندره آس اختلافات و جدایی های دستوری متون کنونی اوستا به آن سبب به وجود آمده که موبدانی که متون را به خط جدید اوستایی برمی گردانده اند به آن زبان آگاهی کامل نداشته اند، زیرا زبان اوستایی در زمان ساسانیان زبان اهل علم و فضل بوده و همان حالت زبان لاتین را در اروپای قرون وسطی داشته است. نگاه کنید به: F. C. Andreas: Die Entstehung des Awesta Alphabetes und Sein urspruglicher Lautwert, Verh. des XIII Internationalen Orientalisten - Kongresses, Hamburg ۱۹۰۲, P. ۹۲ff. به نقل از دیانت زرتشتی، ص۶۹.

۲- . نقل از: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلال الدین آشتیانی، ص۳۴۱.

۳- . بندهش، ترجمه بهار، ص۱۴۱.

جلولا، حلوان و نهاوند از کف بداد، ولی قوم غالب یعنی اعراب علی رغم کوشش های بسیار به هیچوجه

نتوانستند به سهولت فرهنگ، آداب و رسوم و شعایر قومی و ملی و یادگارهای اجدادی ایرانی متعصب را عوض نمایند و در یک کلام از ایرانی شخصیتی بسازند که همانند یک عرب مسلمان فکر کند، لباس بپوشد، حرف بزند، زندگی کند و به طور کلی همان آمال و آرزوهای معنوی و دنیوی و عقاید و افکار وی را داشته باشد.

با این همه طی سده های

هفتم میلادی/ اول هجری قمری تا سیزدهم میلادی/ هفتم

هجری قمری فرهنگ و جامعه ایرانی دچار یک رشته تحولات اجتماعی، سیاسی و مذهبی شد که به سبب آن زرتشتیان از رأس جامعه کنار زده شدند و مسلمانان جای آنان را گرفتند. رویدادها و پیامدهای معینی به مسلمانان - اعم از عرب، نومسلمانان ایرانی یا نسلی مرکب از این دو - کمک کرد تا به جامعه حاکم تبدیل شوند و به اتفاق و به طور هماهنگ به اقدام بر ضد زرتشتیان بپردازند که به دلیل مستعمره شدن سرزمین خود، و انتقال اموالشان به مسلمانان و در نتیجه مستحیل شدن تدریجی ایشان، تبدیل به زیردستان شده بودند. این تحول اجتماعی پیامد رابطه ای دوجانبه بود که از طریق آن، مهاجران مسلمان عرب و ایرانیانی که از لحاظ سیاسی، مذهبی و فرهنگی با مهاجران متحد شده بودند، توانستند بر سایر ایرانیان و به طور عمده بر زرتشتیانی که علاقه ای به پیوستن به حاکمان جدید نداشتند، سلطه یابند.

میان تغییر دین و دگرگونی های اجتماعی رابطه مستقیمی وجود داشت، زیرا آداب و رسوم متداول - که تا حد زیادی از سوی دین اعمال می شد - طریقه زندگی هر جامعه را معین می کرد. برای هر فرد تغییر دین از زرتشتی به اسلام، به معنای پذیرفتن جنبه هایی از رفتارها، عادت ها و سلایقی بود که مسلمانان عرب و ایرانی را از دیگران متمایز می کرد. البته نوکیشان مسلمان به هیچوجه از همه عقاید و رسوم زرتشتی خود دست نمی کشیدند. با وجود این یکی از عوامل تعیین کننده و ضروری برای عضویت دایم در جامعه اسلامی، پذیرفتن مقررات و احکام دین جدید در مورد چگونگی عبادت، لباس و خوراک به شیوه مسلمین، همراه با رد آداب و رسوم دین زرتشتی چون بستن کمربند مقدس (کشتی) (۱) و یا عبادت در آتشکده ها بود.

موبدان و رهبران زرتشتی در تلاشی بیهوده با مراجعه به قوانین شرعی خود و گاهاً تلفیق آن با سخت گیری ها و احکام مغانه سعی بر حاکم کردن این قوانین بر روابط پیروان خود با مسلمانان برآمدند، زیرا آنها بدرستی دریافتند که این رابطه متقابل سرانجام باعث تغییرات و دگرگونی های دینی و فرهنگی - اجتماعی خواهد شد که شیوه زندگی و ساختار سنتی ایشان را تهدید می کند. بر این اساس موبدان طی احکامی ازدواج و آمیزش جنسی با مسلمانان و زاد و ولد به همراه آنان را ممنوع ساختند و همه زرتشتیان را ترغیب کردند که کسانی را که

۱- . نگاه کنید به: فرگرد دوم، یادداشت ۲۹.

آن ممنوعیت ها را نقض می کنند از حقوق اجتماعی محروم سازند. و به ویژه برای افرادی که دین خود را تغییر می دادند،

مجازات های شدیدی در نظر گرفته شد(۱) به طوری که مثلاً اگر شخصی زرتشتی دینش را تغییر می داد بنا بر حکمی در دم مرتکب گناه تناپوهل(۲) شده و پس از گذشت یک سال (از زمان تغییر دین) سزایش مرگ و به اعدام محکوم می شد. با وجود تمامی این احکام و تمهیدات، فرادستان مسلمان اغلب در موقعیتی قرار داشتند که آن قوانین را لغو می کردند. در نتیجه تلاش های زرتشتیان برای جلوگیری از درهم آمیختن هم کیشانشان با مسلمانان به دلیل عوامل اجتماعی و اقتصادی خنثی شد. آقای چوکسی در خصوص این دوران می نویسد: «بیشتر زرتشتیان به سادگی

جذب عرف اسلامی نشدند، بلکه با ورود به جامعه مسلمان اسلام و معیارهای رفتاری آن را پذیرفتند و سپس آنها را تعدیل کردند. از سوی دیگر، افراد کمی که در تدین خود تزلزل پیدا نکردند، کوشیدند بسیاری از جنبه های

تمدن اسلامی را رد کنند. با وجود این، با گذشت چند نسل حتی آنها نیز در فعالیت های

روزمره خود در معرض دگرگونی قرار گرفتند. هر چند میزان زیادی از کار روی قوانین اجتماعی مربوط به اقدامات عمومی و روابط اقتصادی بود، تنها نتیجه برای جامعه ای که به تدریج ولی به طور مداوم از شکلی زرتشتی به سوی شکلی اسلامی پیش می رفت، تطبیق دادن بیشتر رسوم متداول با اصول اسلامی بود. این بدان معنا نیست که جامعه ایران جزیی از جامعه عرب شد، بلکه می توان گفت هنگامی که عرف اجتماعی ایرانی در محیط های زرتشتی از اعتبار افتاد، بسیاری از اجزای این عرف با ارزش های اسلامی منطبق شد و در بعضی موارد حتی بر رسومِ اسلامی مقررشده، غالب آمد. بنابراین، تمدن اسلامی که طی نخستین سده های اسلامی در ایرانشهر و ماوراءالنهر تبلور یافت، آینده خوبی از جنبه های اسلامی عرب و زرتشتی ایرانی بود».(۳)

کلیه این تغییرات و دگرگونی ها در جامعه ایرانِ زرتشتی مدت شش سده به طول انجامید. بنا بر آمار، در سال ۷۵۰م/ ۱۳۲ه-.ق که عباسیان به قدرت رسیدند، در حدود ۸ درصد از شهرنشینان ایران مسلمان بودند. در اواسط سده نهم میلادی/ اواسط سده سوم ه-.ق این شمار تا ۵۰ درصد افزایش یافته بود. در دهه ۹۹۰ میلادی/ دهه ۳۸۰ه-.ق بیشتر ساکنان شهرها مسلمان شده بودند و از سال ۱۰۰۰م/ ۳۹۱ه-.ق تا سال ۱۲۵۰م/ ۶۴۸ ه-.ق بیشتر روستاییان اسلام را پذیرفتند. طی همین دو دوره تأسیس مساجد و مدرسه ها و اضمحلال آتشکده ها و هیربدستان ها تحکیم جامعه مسلمان را به زیان جامعه زرتشتی، ابتدا در شهرها و سپس در روستاها، منعکس کرد. (۴)

۱- . چنان که در متن اشاره شده برای تغییر دین احکام سختی در نظر گرفته شده، برای نمونه در روایت امید اَشَوَهیشتان ص۱۷ آمده: «هر گاه مردی از دین زرتشتی به اسلام گرایید و مسلمان باقی ماند، در دم به عنوان گناهکار تناپوهل محسوب خواهد شد. اگر در عرض یک سال همچنان به اسلام پایبند بماند در آن صورت گناهش مرگ ارزان خواهد شد». نمونه های دیگر را می توان در ص۱۶۷ – ۱۷۵ مشاهده نمود. در این باره در نامه تنسر نقل است که اردشیر عذابی را که برای گناهان خلق نسبت به خدا مقرّر بود، تخفیف داد و ملایم گردانید: «چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حالاً عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاه فرمود که چنین کس را به حبس بازدارند، و علما مدت یک سال به هر وقت او را خوانند و نصیحت کنند، و ادله برو عرض دارند، و شبه را زایل گردانند، اگر به توبه و انابت و استغفار بازآید خلاص دهند، و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد، بعد از آن قتل فرمایند»

(وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، کریستن سن، ترجمه مجتبی مینوی، ص۱۶۶).

۲- . تَناپوهل tanāpuhl یا تنافور: در اوستا تَنوپِرِثَه tanu-pərəθa به معنی «تن به سزا رسیده» یا پشوتَنو یعنی تن به سزا ارزانی یا تن محکوم و به عبارتی به معنی «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد» آمده است. در گزارش پهلوی تناپوهل یگانیه tanā-puhlīgānīh؛ تناپوهل و یا تناپوهر؛ و در پازند تنافور شده و در توضیح افزوده شده: مرگ ارزان، یعنی به مرگ ارزانی یا درخورِ مرگ (ر.ک: یادداشت های گاثاها، پورداود، ۳۸۱٪۳۸۰؛ وندیداد، هاشم رضی (۱/۴۹۸)؛ اوستا، دوستخواه (۲/۹۵۷). در اوستا درجه گناه تنوپِرِثَه، پشوتنو یا تناپوهل بسیار سخت و سنگین و پس از گناهان مرگ ارزان از بزرگ ترین گناهان و جرایم محسوب می شود. دارمستتر اذعان دارد که «پشوتنو در اصل معنای مرگ ارزان داشته و بعدها تعدیل شده و به هر گناه کاری که سزای گناهش دویست تازیانه یا دادن تاوانی برابر هزار و دویست درهم باشد، اطلاق گردیده است» (اوستا، دوستخواه، ۲/۸ -۹۵۷). به طور کلی در قوانین جزایی گناه تناپوهل عبارت است از زخم و یا صدمه و آسیبی که موجب نقص عضو کسی شود؛ و بنا بر مسایل فقهی و احکام شرعی موبدان، تاوان یک تنافور گناه برابر است با سیصد استیر که در زمان ساسانیان ثروتی کلان محسوب می شده است. هر گاه شخص گناهکار تاوان و جریمه را نمی پرداخت و حد تازیانه درباره اش به دلیل گریز اجرا نمی شد، به حکم شرع مرگ ارزان بود. برای توضیحات بیشتر درباره گناه تناپوهل و دیگر گناهان و احکام هر یک در دین زرتشتی ر.ک: مقاله «درجات گناه، تاوان و پَتت در دین زرتشتی، از نگارنده، هفت آسمان، ش۲۸، ص۱۸۷ به بعد.

۳- . ر.ک: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، ص۱۷۴؛ و ص۱۱۱٪۱۱۲.

۴- . ر.ک: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، ص۱۰۵ و ۱۷۳.

علل گرایش ایرانیان به اسلام

ایرانیان طی سه مرحله به اسلام گرویدند: نظامی، شهری و روستایی. (۱) مرحله نظامی شامل اولین سال های فتوحات اعراب است. هر چند در آن زمان بیش از چند نفر زرتشتی اسلام نیاوردند، با این همه عوامل و محرک های خاص برای گرویدن سایرین فراهم بود. در آن زمان و پس از آن – گروش طبقات مختلف اجتماع ایرانی – زرتشتی به دین جدید را می توان بنا به علل متفاوتی چون آزادی، ثروت، ایمان و یا ناامیدی مردم از فرهنگ آیینی گذشته خویش دانست. فرایند پیوستن هنگامی آغاز می شد که زرتشتیان به صورت گروهی یا فردی دچار بحرانی می شدند و این امر معیاری صحیح برای دوره پس از آن بود. آن بحران، چه داخلی و چه خارجی، چه روانی و چه اجتماعی، چارچوبی اساسی را که جامعه یا فرد در آن احساس امنیت می کردند، سست می کرد. به این ترتیب، ایرانیان ضربه پذیر و حیران و با ذهنی آشفته در معرض نفوذ دستاوردها و مفاهیم دینی جدید قرار گرفتند که مسلمانان عربِ مهاجم معرفی کرده بودند. آنان از یک سو ناامیدانه ترجیح دادند پذیرای دینی باشند که برتری خود را با پیروزی سیاسی به اثبات رسانیده بود، و از سویی در دین جدید امکانات تازه ای یافتند که عالی ترین مفاهیم را نه تنها به عنوان نوعی نیایش و پرستشگری، بلکه به عنوان طریقه ای برای زندگی، به ایشان می بخشید، بنابراین خود را تسلیم اسلام کردند.

مرحله دوم گرویدن ایرانیان به اسلام مربوط به ساکنان شهرها بود. بر اساس

داستان ها و روایات به جامانده

در کتاب های مختلف چون تاریخ های محلی و وقایع نامه ها، این مرحله ظاهراً بین سده های دوم تا چهارم هجری از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. برعکس شهرهای ماوراءالنهر که به صورت صحنه ای برای شدت عمل به منظور تغییر دین درآمد، در جاهایی چون عراق، آذربایجان، خوزستان و سیستان به صورت محیط هایی آرام و منطقی برای پذیرش نسبتاً مسالمت آمیز و غالباً داوطلبانه اسلام هم از سوی افراد و هم از سوی گروه های کوچک زرتشتیان درآمد. هر چند در این دوران تغییر دین طی سده های دوم، سوم و چهارم هجری، به میزان کمتری در شهرهای کوچک و نیز روستاها اتفاق افتاد، اما اقدامات گروه های زرتشتی به هم پیوسته غالباً نومسلمانان ایرانی را مجبور می کرد به شهرهایی نقل مکان کنند که در آنها سایر مسلمانان می توانستند امنیت مادی و فرصت های

اقتصادی به دست آورند. در حقیقت

همین نقل مکان های

دسته جمعی نومسلمانان روستایی به نواحی شهری، بازگوکننده علت اساسی توسعه و پدید آمدن شهرهای بزرگ اسلامی در ایران طی نخستین سده های اسلامی است.

مرحله سوم و نهایی این تغییرات اساسی در فرهنگ و دین ایران و ایرانی، گرویدن

۱- . برخی از محققین و دانشمندان به مراحل تغییر دین در میان ایرانیان بدون ذکر معیارهای زمان شناسانه و آماری اشاره کرده اند. برای نمونه نگاه کنید به: Hodgson, The Venture of Islam, Vol.۱, p.۳۰۵; Lapidus, "The Conversion of

Egypt", pp.۲۶۰٪.۲۶۱; Lev, "Persecutions and Conversions", pp.۷۳٪.۷۶; Levtzion, "Toward a Comparative Study of Islamization", pp.۱۶٪.۱۸.

زرتشتیان روستایی به اسلام و تأسیس سکونت گاه های اسلامی در سراسر ایرانشهر و ماوراءالنهر بود. بر طبق مستندات تاریخی، پذیرفتن عقاید اسلامی توسط شمار فزاینده ای از مردم ساکن در روستاها از سده دهم میلادی/ چهارم ه-.ق تا سده سیزدهم میلادی/ هفتم ه-.ق اتفاق افتاده است. روستائیان غالباً آیین ها و معتقدات اسلامی را با تطبیق دادن آنها با آداب و رسوم و عقاید زرتشتی می پذیرفتند.

در این زمان امتیاز بارز نومسلمانان روستایی این بود که به جای جستجوی سرپناه در شهرها، می توانستند

تحت حمایت گروه های مسلمان که به سرعت رو به افزایش بودند، در روستای خود باقی بمانند. سرانجام، در هر روستا تراکم شدیدی از مسلمانان به وجود می آمد که موقعیت دینی جدید آن جا را تثبیت می کرد. لازم به ذکر است در بسیاری از نواحی، این تغییر با مسالمت صورت گرفت و اسلام به طور عمده از طریق مبلغان و واعظان انتشار یافت.(۱) در برابر چنین حرکتی که به سرعت و در مقیاسی وسیع در حال انجام بود، این شاید یکی از عوامل اصلی ترغیب روحانیان و موبدان در شاخ و برگ دادن و جعل روایات دینی زرتشتی هماهنگ با داستان های

مشهور اسلامی و متأثر از آن در میان مسلمانان بود، که به زودی بدان خواهیم پرداخت.

شمار زیادی از ایرانیان زرتشتی که در طی سده های متمادی به اعتقادات خود به شدت پایبند بودند، تنها به این دلیل که دینشان از لحاظ سیاسی و تشکیلات دینی بی اعتبار شده، نمی توانستند زوال دین زرتشتی را بپذیرند. در نتیجه همه ایرانیان تغییر دین ندادند و گروه های کوچکی (به ویژه در فارس و کرمان) همچنان به دین بومی و اجدادی خویش سخت پایبند ماندند. هر چند به قیمت از دست دادن بسیاری از امتیازات اجتماعی و فردی و منزوی شدن به صورت اقلیتی خُرد در جامعه آن روز ایران. گروهی نیز به ناچار

دل به غربت سپردند و رنج مهاجرت به هندوستان را بر خویش هموار کردند، و بدین گونه نهال توده انبوه ایرانیان امروز در هندوستان (که به پارسیان مشهورند) گذاشته شد. (۲)

اصولاً بدون اقتدار نه جامعه می تواند

به موجودیت خویش ادامه دهد و نه دگرگونی و تحول می تواند

نقشی در ثبات آن جامعه ایفا کند. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می نویسد: «هر گاه ملتی مغلوب گردد و در زیر تسلط دیگران واقع شود به سرعت رو به نیستی و زوال خواهد رفت». وی در تأیید نظریه خود چنین آورده: «هنگامی که در جهان تغییرات بزرگی از قبیل

تحول و انتقال کلی ملتی و یا از میان رفتن تمدن و عمرانی روی می دهد یا آن چه خداوند از قدرت خویش اراده می کند، امر پادشاهی از نژادی به نژادی دیگر منتقل می گردد... و این امر هنگامی رخ می دهد که ملتی واژگون گردد و به سرنوشت بندگی دچار شوند و هم چون ابزار بیگانگان شوند و به آنان متکی شوند... و این موضوع را درباره ملت ایران می توان

ملاحظه

۱- . ر.ك: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، ص ۱۳۱٪۱۳۳.

۲- . در این باره نگاه کنید به: تاریخ ایران، اشپولر، ص ۳۴۰٪۳۴۲.

کرد... که چون در تصرف عرب و چنگال قهر و غلبه واقع شد، پس از اندک زمانی منقرض شدند و چنان هلاک گردیدند که گویی به وجود نیامده بودند».(۱) جدا از افراطی که ابن خلدون

در این عبارات بدان دچار شده و کاملاً مشهود است، گمان می رود که بخش اعظم و عمده ای از تغییرات و دگرگونی های اجتماعی آن روزگارانِ ایران، عبارت بوده است از تغییر دین ایرانیان، گرویدن سریع به دین جدید و ایجاد ساختار و تشکیلاتی نوین که در آن اسلام، مراکز آموزش و پرورش و مساجد اسلامی به سرعت جانشین دین زرتشتی، آتشکده ها و مدارس دینی زرتشتی شد. (۲)

در منابع تاریخی و تفسیرهای متعدد، علل پذیرش نسبتاً سریع اسلام توسط ایرانیان توضیح و تشریح شده است. گروهی به کار بردن زور را عامل اصلی می دانند(۳) و برخی از اساس دین زرتشتی را عقیده ای شاهانه می پندارند

که در میان مردم از مقبولیت کمی برخوردار بوده، و وقتی که این دین دیگر نتوانست آنها را وفادار نگه دارد، بدون هیچ مانعی ایشان در معرض تبلیغات و فعالیت واعظان و مبلغان مسلمان قرار گرفته، در نتیجه مردم به آسانی و داوطلبانه جذب این دین جدید شدند. علاوه بر اینها ظاهراً مسائلی چون حفظ ثروت، برخورداری از آزادی های فردی و اجتماعی، معافیت از مالیات و رهایی از محدودیت های

اجتماعی را می توان به عنوان عوامل دیگری نام برد که نقش اساسی در پذیرش سریع اسلام توسط ایرانیان داشته است. (۴)

برتولد اشپولر پس از آن که عامل جبر و فشار مسلمانان در گرویدن دسته جمعی

زرتشتیان به اسلام را رد می کند، در پی علل دیگری در این باره

است: «علت تعویض سریع مذهب در مورد رجال منطقه شمال شرقی ایران، که در آن زمان از لحاظ فرهنگی بر سایر مناطق آن سرزمین سمتِ رهبری داشت، در درجه اول، کوشش آنان برای حفظ موقعیت اجتماعی خویش بوده است. علت دیگر آن نیز این بود که با درهم شکستن شاهنشاهی ساسانیان، سازمان روحانیت، که به طور

سلسله مراتب دقیق منظم شده بود، درهم ریخت و به دنبال

آن نیز دین زرتشت که دین رسمی دولت بود، رو به

اضمحلال گذاشت، زیرا مقام صدارت آنان، «پیشوپای هوذینان» (حدود سال ۸۲۰ میلادی

برابر ۲۰۵/ ۲۰۶ هجری) که در برابر سازمان اداری عرب رسماً وظیفه ریاست را عهده دار

بود، دیگر هیچ گونه قدرت مرجعیت مذهبی نداشت و کار عمده وی به جمع آوری وجوه محدود گشته بود».(۵)

هر چند چنان که اشاره شد، اشپولر عامل جبر و فشار مسلمانان در گرویدن دسته جمعی ایرانیان به اسلام را رد می کند، اما باید اذعان نمود که در آغاز اقتدار مسلمانان اقتداری نظامی بود و اغلب با حربه جبر و فشار بر علیه زرتشتیان از آن استفاده می شد. در حقیقت

۱- . نگاه کنید به: مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص۲۸۱٪۲۸۴.

۲- . نگاه کنید به: Gibb, Mohammedanism, pp.۴٪۵; Hodgson, The Venture of Islam, Vol.۱, pp.۲۳۰, ۲۳۵٪۲۳۶, ۳۰۸; Hourani, History, pp.۴۶٪۴۷, ۵۷; Lewis, Arabs, pp.۷۰٪۷۱; لازم به ذکر است که پیشرفت مؤسسات دینی در جامعه ایران طی دو مرحله صورت گرفت. طی مرحله نخست که از سده هشتم میلادی/ دوم ه-.ق تا سده دهم میلادی/ چهارم ه-.ق به طول انجامید، مؤسسات اسلامی در شهرهایی چون اردبیل، اصفهان، شیراز، نیشابور، زرنگ در سیستان و بخارا در ماوراءالنهر تأسیس شدند، که ظهور این مراکز با زوال مؤسسات زرتشتی در شهرها همزمان بود. مساجد روستایی، به خصوص مساجد جامع، طی مرحله دوم ظهور مؤسسات از سده دهم میلادی/ چهارم ه-.ق تا سده سیزدهم میلادی/ هفتم ه-.ق تأسیس شدند. افزایش مراکز اسلامی در نواحی مختلف، از میان رفتن آتشکده ها و مدارس روحانیان زرتشتی را در آن نواحی تسریع بخشید (ر.ک: ستیز و سازش، ص۱۳۴).

۳- . خانم مری بویس در (Boyce, Zoroastrians, pp.۱۴۵٪۱۴۶, ۱۴۹) و دیگر صفحات، این نظر را که اسلام در میان ایرانیان در اصل با زور انتشار یافت، تأیید کرده است. اما بعدها در (Zoroastrianism, pp.۱۴۹, ۱۵۲) تا حدودی دیدگاه های خود را تعدیل کرده است.

۴- . ر.ک: ستیز و سازش، ص۸۹؛ درباره علل مختلف تغییر دین ایرانیان ر.ک: ص۲۰۱، همان، یادداشت های ۳٪۶ که در آن منابع مختلفی معرفی شده است.

۵- . ر.ک: تاریخ ایران، اشپولر، ص۳۳۸- ۳۳۹.

خلافت بدون چنین نیرویی هرگز نمی توانست در سرکوب آمال و آرزوهای زرتشتیان و یا تحمیل خواسته و اراده خود بر اکثریت آنها موفق شود. با این همه جامعه زرتشتی در ایران تا زمانی که توان داشت در مقابل دولت و تشکیلات اسلامی پایداری کرد. با وجود این پایداریها، هنگامی که ستیز و جنگ جای خود را به همزیستی و زندگی مسالمت آمیز داد، تماس های اجتماعی دوجانبه که در حوزه های نظامی و سیاسی آغاز شده بود، به حوزه های

مذهبی و اجتماعی فی مابین کشیده شد. «ناتوانی زرتشتیان در ممانعت از اعمال سلطه مسلمانان – از فرمانروایان دوردست گرفته تا قضات مربوط به امور ناحیه ای – به دلیل فقدان شورش یا در نتیجه حمایت اندک آن دسته از زرتشتیانی که احساس بردگی و مظلومیت می کردند،

نبود. بلکه مقامات و ساکنان عرب با تمرکز امکاناتشان بر ضد تلاش های

زرتشتیان برای برانداختن یوغ مسلمانان سرانجام پیروز شدند. عامل دیگری که به عنوان

علت ناتوانی پیروان دین بومی – در حالی که هنوز در اکثریت بودند – در خلع ید از اشغال گران ذکر می شود، کم بودن نهضت های مستقل از نخبگان جامعه مغلوب بود. اقدام برای بیرون راندن مسلمانان عرب معمولاً بر عهده سران زرتشتی ای بود که دیگر به طور کامل نماینده مردم نبودند یا دیگر نمی توانستند توده های

اهالی بومی (بیشتر بر مبنایی فراگیر تا بر اساس سلسله مراتب) را برای پیروزی بسیج کنند. در حقیقت در موارد بسیاری مرزبانان و دهگانان سابق مجریان بهره کشی تحت سلطه بیگانه بودند و سایر زرتشتیان به آنها اعتماد نمی کردند».(۱)

دستکاری در متون زرتشتی

تا اینجا به تفصیل یادآور شدیم که: ۱. آن چه

امروزه به عنوان

اوستا و دیگر متون پهلوی دینی در دست است، طی سده های پس از ظهور و گسترش اسلام، توسط کاتبان و نسخه برداران

زرتشتی در هند و ایران نگاشته شده است و قدیمی ترین نسخه اوستا به اوایل قرن چهاردهم میلادی مربوط است. و متذکر شدیم داستانی که در دین کرد درباره اوستای اصلی و مکتوب پیش از اسکندر آمده دارای هیچ مدرک موثق و قابل اعتمادی نیست. ۲. متن های اوستایی در زمان های کهن فقط بصورت زبانی وجود داشته و زبانی روایت می شده و در طی قرون روایات توسط روحانیون مذهبی و موبدان سینه به سینه حفظ می شده است. در نتیجه امکان راه یافتن خطاها و اشتباهات عمدی و غیر عمد و نیز تغییرات و نارسایی ها بسیار است. ۳. هم چنین گفتیم برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال اهمیت را داشت که کلیه آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت بوجود آمده، مستقیماً از اهورامزدا به زرتشت الهام می شده و منسوب به وی است. و نیز قبل از حمله اسکندر متون

۱- . ر.ك: ستیز و سازش، ص۶۳٪۶۴.

موثق و کامل اوستا وجود داشته و بعد پراکنده شده و مجدداً جمع آوری گردیده است. به عقیده برخی از دانشمندان تاریخ نگاری هایی که درباره متن اصلی اوستا در دین کرد ذکر شده، اولاً مربوط به دوره خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ م) است - یعنی همان دوره ای که قسمت اعظم دین کرد تدوین شد - و ثانیاً هدف از چنین افسانه پردازی ها صحت بخشیدن به مجموعه آثار دینی زرتشتیان و اصالت دادن به آن بوده است، و ثالثاً در همین دوران روحانیون و کاتبان در متونِ جمع آوری شده در زمان های مختلف جرح و تعدیل های بسیاری انجام دادند تا این کتاب مقدس و روایات آن بیش از پیش با نیازهای زمان همسو گردد. ۴. تمامی این تغییرات چه در جامعه زرتشتی و چه در متون اوستایی طی شش سده یعنی از سده اول هجری تا هفتم هجری صورت گرفت و در طی همین دوران زرتشتیان ایران از جامعه ای فرادست به مردمی فرودست تبدیل شدند. به ویژه پس از قرن چهارم هجری چنان که

اشاره شد ایرانیان به سرعت و در مقیاسی وسیع در حال تغییر دین بودند و این شاید یکی از عوامل اصلی ترغیب روحانیان و موبدان زرتشتی در شاخ و برگ دادن و جعل روایات متون اوستایی بود تا بتوانند به این وسیله سدی در برابر این رود خروشان ایجاد نمایند و هم چنین با تمهیداتی از این دست می خواستند از یک سو به مردم و پیروان دینِ بهی، آسمانی بودن، قدمت، اصالت و اعتبار معنوی دین و بنیانگذار آن را گوشزد نمایند و از دیگرسو با نقل و جعل روایات نشان دهند که اوستا در این موارد نیز با داستان های مشهور اسلامی هماهنگ و همسو بوده و به اصطلاح اوستا چیزی از کتاب آسمانی مسلمانان کم ندارد.

روحانیون زرتشتی وقتی که از هر لحاظ جامعه و دین خویش را در برابر اسلام در موضع ضعف، بلکه در معرض خطر نابودی دیدند، بیش از پیش کمبود وجود کتاب مقدس اوستا را به صورت مکتوب احساس کردند. به اعتقاد نگارنده علاوه بر مطالب مذکور فوق، دو دلیل عمده و اساسی در رویکرد روحانیون زرتشتی به جمع آوری اوستا و دخل و تصرف های فراوان در آن و جعل و برداشت از روایات اسلامی وجود دارد:

الف - در ادبیات زرتشتی مربوط به سده سوم هجری (نهم میلادی) به بعد، در موارد متعددی زرتشت در حال گفتگو با اهورامزدا نشان داده شده، و این تصویر مسلماً برگرفته از اعتقادی است که مسلمانان به وحی داشتند. در حقیقت در سده های دوم و سوم هجری (هشتم تا نهم میلادی) زرتشتیان همانند نیاکان خود، عقیده راسخی داشتند که اوستا از وحی الهی نشأت گرفته است. بنابراین آنان تمایل زیادی داشتند که اسنادی مذهبی فراهم آورند که مؤید این عقیده باشد. از سوی دیگر با ظهور اسلام، گسترش و تثبیت آن در ایران، برای پذیرفتن زرتشتیان به صورت جامعه ای ذمی از سوی مسلمانان، داشتن کتاب مقدس جنبه اساسی و

قطعی داشت. لذا هم مسلمانان نیاز به احادیثی داشتند که اعتبار متون زرتشتی را تأیید کند،(۱) و هم روحانیون و موبدان باید کتابشان را به گونه ای

مجدداً گردآوری می کردند که پاسخگوی این نیازها باشد. بنابراین در این ایام متونی فراهم گردید که در آن مطالب و اشارات فراوانی که بسیار شبیه عبارات موجود در تورات و انجیل و قرآن، به خصوص در مورد زندگی پس از مرگ و روزهای پایانی بشریت و جهان است، دیده می شود.

ب – در زمان های کهن هیربدان معمولاً ـ دانش و علوم دینی اعم از اصول عقاید، آیین ها و آداب و رسوم و حقوق را به صورت شفاهی و غیر مکتوب در میان طبقه خود تعلیم می دادند و به خانواده های بزرگان و اشراف منتقل می کردند. اما پس از اسلام و با کمبود عمومی روحانیان و متروک شدن گسترده مؤسسات دینی زرتشتی، موبدان آگاه، درصدد حفظ دانش خود به صورت مکتوب برآمدند. در طی این دوران افرادی چون آذرفرنبغ فرخزادان و منوچهر جوان جمان که جمع آوری و تألیف برخی از متون زرتشتی را بر عهده داشتند، مجموعه ای از تعلیمات و علوم دینی را با هدف مقابله با روحانیون مسلمان تألیف کردند، اما به دلیل معاشرت این افراد با مسیحیان، یهودیان و به ویژه مسلمانان، در این تألیفات تأثیرات این ادیان به خوبی آشکار است. آقای چوکسی در این باره می نویسد: «آذرفرنبغ فرخزادان که احتمالاً تألیف دین کرد را در بغداد آغاز کرد – چون بعدها این کتاب در آن جا کشف شد – گاه به گاه با دانشمندان مسلمان ارتباط داشت، همان طور که دیگر موبدان بزرگ مانند آذرباد اِمیدان چنین ارتباط هایی داشتند. آن ها ممکن است مطالبی جعلی به افسانه موجود در دین کرد و کتاب های دیگر افزوده باشند تا میان زندگی زرتشت و محمد[ص] وجه اشتراک ایجاد کنند».(۲)

به طور کلی چنان چه به گزارشات نویسندگان و مورخین مسلمان در نخستین سده های

اسلامی توجه شود، مشاهده می کنیم در این گزارش ها به بزرگنمایی درباره مسائلی چون توسعه و نفوذ حکومت اعراب، اسلام و فرهنگ اسلامی در دول مختلف و به ویژه ایران پرداخته شده، و نیز در شخصیت و سیره حاکمان و بخصوص خلفا و عدالت گستری و قدرت ایشان در ایرانشهر و ماوراءالنهر اغراق های بسیاری صورت گرفته است. تمامی این گزارشات گاه از سرِ تعصب و جهل و گاه آگاهانه و با مقاصد سیاسی و دینی و حکومتی توسط نویسندگان و مورخان در کتاب های

مختلف ذکر گردیده است. آمار اغراق آمیز در مورد تعداد سربازان، میزان خراج های پرداختی و یا مالیات های دریافتی، شمار افراد نومسلمان و نیز صورت غنایم و اسیران جنگی که در جنگ های

نابرابر نصیب مسلمانان شده است، همه و همه نمونه هایی از این حقیقت است. با این همه با مقایسه و مقابله و دقت در این روایات (که در آن داستان های جعل شده و بی اساس که به عنوان رویدادهای واقعی تلقی شده اند،

فراوانند) می توان تا حدودی

۱- . در سده های نخستین اسلامی، دانشمندان مسلمان در تلاش برای گنجاندن زرتشتیان در گروه اهل ذمه احادیث فراوانی فراهم آوردند که در اصالت و صحت انتساب بسیاری از آنها و نیز سلسله روات آن مورد تردید است. در مجموعه ای از گزارش ها ادعا

شـده بود که حضـرت محمـد (ص) تصـدیق نموده که زرتشتیـان مورد حمایت قرار دارنـد: «پیامبر از کسانی که در هجر بودنـد، خراج دریافت کرد». در روایتی دیگر، وضـعیت اجتماعی و دینی زرتشتیان از طریق خلفایی مانند عمر اول به پیامبر مربوط شده است: «روزی عمر اظهار کرد: من در مورد چگونگی رفتار با زرتشتیان مطمئن نیسـتم. سپس عبدالرحمن ابن عوف برخاست و گفت: من گواهی می دهم که پیامبر فرمود: با آنان به همان طریق رفتار کنید که با مردمی که صاحب کتاب مقدس آشـکاری هستند رفتار می کنید» (ستیز و سازش، ص۱۴۳٪۱۴۴). در گزارشـی دیگر امـام علی بن ابی طـالب علیه السـلام می فرمایـد: «محمـد [ص]، ابوبکر و عمر از زرتشتیان جزیه می گرفتنـد. من از بزرگانی در میان آنان اطلاع داشـتم که کتاب دینی و تعالیمی داشـتند که زمانی آنها را فرا می گرفتنـد و بعد آنها را ترک کردند» و «زرتشتیان ملتی بودند که کتابی دینی داشـتند و از آن برای فراگیری اسـتفاده می کردند». لازم به ذکر است که انتقـال این گزارش هـا و روایـات در طول زمـان و توسط مسـلمانان با زمینه هایی ایرانی و گاه با تمایلاتی مرتبط با خوارج صورت می گرفت (ر.ک: ستیز و سازش، ص۱۴۴). بیهقی در سنن (۹/۱۸۹) این امر را که حضـرت علی علیه السلام ازدواج های همخون را دلیلی بر زوال دانش دینی دانست، در توضـیح این مطلب آورده است که چرا در زمـان غلبه اسـلام کتـاب مقـدس در میـان زرتشتیـان فراگیر نبود. گزارش هـای بیشتر را می توان در بخاری، صـحیح ۵۸:۱؛ ابن حنبل، مسند (۱/۱۹۰٪۱۹۴) و ابن سعد، طبقات (۱/۲، ص۱۹؛ ۷/۱، ص۹۴) مشاهده نمود.

۲- . ر.ک: ستیز و سازش، ص۸۵.

مطلب تعدیل شده ای از آنها استخراج نمود، و یا حداقل با استفاده و استناد به آنها می توان به جریان های مربوط به روابط خاص سیاسی، مذهبی و اجتماعی آغازینِ دو جامعه زرتشتیان و مسلمانان پی برد.

درست همین انتقادها به نوشته ها و منابع متأخر زرتشتی به صورتی گسترده تر وارد است. در نگارش گزارش ها و متون زرتشتی، ظاهراً دو گروه اجتماعی شرکت داشتند که عبارت بودند از: روحانیان (موبدان) و دبیران. تاریخ های سلسله ای و محلی توسط دبیران مکتوب می شد، اما روحانیون در نگارشات خود توجه ویژه ای به آیین ها و مراسم دینی، ارایه احکام فقهی و چگونگی نظارت بر اجرای آنها، و به طور کلی متون دینی، مبذول می داشتند. هم موبدان و هم دبیران در گزارشات خویش به بازگویی شفاهی نقادان و خنیاگران از رویدادهای واقعی و افسانه ای متکی بودند، و این ویژگی از روزگار باستان تا نخستین سده های اسلامی میان این دو گروه حفظ شد. چنان که می دانیم بین سده های دوم تا چهارم هجری (۱۸۴٪۳۹۱ه-.ق، ۸۰۰ -۱۰۰۰م) ایالات فارس، کرمان و عراق به عنوان

مراکز شکوفایی ادبیات متأخر زرتشتی معرفی شدند و چنان که

قبلًا اشاره شد، در طی این دوران موبدانِ مشهوری چون آذرفرنبغ فرخزادان، امید اشوهیشت و دو برادر منوچهر و زادسپرم جُوان جَمان و دیگران دست به تهیه و نسخه برداری از کتب مقدس زدند و با این تلاش ها

مجموعه ای از تعلیمات، علوم و احکام دینی در متون و رسالاتی به زبان های

فارسی میانه (پهلوی) و فارسی نو جهت استفاده پیروانِ دینِ بهی فراهم گردید. این نوشته ها همگی سودمند نبودند زیرا حاصل اندیشه کسانی بود که یا اجباراً و یا از سر آگاهی و سیاست و دخیل کردن

سلایق شخصی تا آن جا که می توانستند سعی کردند با انجام تغییرات در دین باستان مشترکاتی خلق کنند که بیش از پیش نشان دهنده اصالت و الهی بودن آن باشد،(۱) تا به پیروان و نومسلمانان بقبولانند در حقیقت دین اسلام پیام آور

اصول و دستورات تازه ای نیست، و به عبارتی دیگر هر آن چه در قرآن آمده، قبلًا و به شکل دیگر و گاهاً بهتر و کامل تر در اوستا ذکر شده است. در اینجا بود که موبدان به شدت کمبود و نبودِ اوستای مکتوب را احساس کردند، و در این راستا فعالیت های خویش را آغاز نمودند؛ در حالی که به عقیده نگارنده چنین تلاش هایی نه تنها زخم را التیام نبخشید بلکه بزرگ ترین ضربات را بر پیکر دین مزدیسنا فرود آورد. این نوشته ها و منابع که غالباً مربوط به دوران سلطه اسلام با موضوعات مذهبی و اجتماعی است، در طی ادوار دیدگاه هایی بسیار انحرافی در دین زرتشتی ایجاد کردند به نحوی که پیروان این دین به چند گرایش و فرقه های مختلف منشعب شدند، و امروزه متأسفانه با اتکاء به اوستای متأخر حتی نمی توان از اساسی ترین اصول دین زرتشتی، با اطمینان سخن گفت.

۱- . در این راستا می توان از فعالیت های تحریفی زادسپرم در تغییر و تحریف روایات پهلوی یاد نمود. در حدود سال ۸۸۱ م/ ۲۶۸ه-.ق منوچهر رساله ای در انتقاد از برادرش زادسپرم نوشت برای آن که وی مراسم را برای تطبیق دادن با زمان های متغیر، تغییر می داد.

حال باید دید در چنین اوضاع و احوالی و با وقوع این تغییرات ژرف و عمیق و پیدایش فرهنگ و دینی جدید که به مرور زمان و گاهاً سریع و غیرمنتظره در جامعه ایرانی نفوذ کرد و جایگزینی بی رغیب برای دین زرتشتی و فرهنگ دیرپای آن محسوب شد، نقش روایات و ادبیات پیش گویانه و بیانگر آخرالزمان، در این بین چگونه و تا چه حد بوده است. از هنگامی که اعراب مسلمان به پیروزی های خود و دوام آن پی بردند و از طرفی بسیاری از زرتشتیان ناامید اجتناب ناپذیری زوال خویش را پذیرفتند و با این استنتاج که مجبورند پذیرای دینی باشند که برتری خود را با پیروزی سیاسی ثابت کرده بود، ادبیاتی پیدایش یافت که از یک سو با انتظارات پیش گویانه و آخرالزمانی ارتباط یافت و از دیگرسو بازگوکننده پیشگویی هایی مبتنی بر تولد فرخنده، پیشرفت دینی جدید و پیروان آن، و فروپاشی سلسله ها و ادیان قدیم تر بود. در این ادبیات با طرح مسائل مختلف چون شکوه و عظمت گذشته مغلوبان و ذکر دَدمنشی و دیوصفتی غالبان و نابودی آنان و بیان اوضاع و احوال جهان و علائم آخرالزمان، بر آن بودند تا کلیه وقایع مطرح شده را طبق دلایل عقلی تعبیر و تفسیر کنند. این پیش گویی ها تأثیر زیادی در تغییر دین سراسری مردم داشت و این هنگامی بود که مسلمانان هم پیش گویی های اسلامی و هم پیش گویی های دین زرتشتی را که صحت ظهور و دعوت آخرین پیامبر را تأیید می کردند، مورد اشاره قرار دادند. بسیاری از زرتشتیان - که دیگر نه امیدی به دین خود داشتند و نه رهبران دینی خود - تنها به این دلیل که خدای واقعی، دین آنها یا خود آنها را به حال خود رها نمی کند، سرانجام ترجیح دادند با حفظ بسیاری از آیین ها و معتقدات خویش، دین جدید را بپذیرند، و به این طریق پیش گویی ها به حقیقت تبدیل شد. (۱)

۱- . ر.ک: ستیز و سازش، ص۱۷۲.

فرگرد پنجم: ادبیات پیشگویانه و نقش آن

اشاره

ادبیات پیشگویانه و نقش آن

«در سرآغاز جهان مقدر شد که علائمی معین وقوع رویدادهایی را از پیش نشان دهند، علائمی که گاه به وسیله آذرخش، نشانه ها و ستارگان، گاه از طریق رؤیا، و گاه از طریق سخنان افراد آشکار می شوند» سیسرو (متوفی ۴۳ ب.م). (۱)

آگاهی از وقایع آینده و اشراف بر حوادث و اتفاقات غیر مترقبه که احیاناً در زندگی هر فردی ممکن است اتفاق افتاده و نقش حیاتی در زندگی وی و یا اطرافیانش ایفا کند، عطش سیری ناپذیر انسان از دیرباز تاکنون است. به همین جهت وی به نیروهای رازآمیز و خدای گونه ای توجه کرد که می توانست

او را از ژرفای خویش به مقولاتی چون پیش بینی یا مکاشفه، و پیشگویی راهنمایی کند، و این هر دو باهم متفاوتند. پیش بینی به معنای «دانستن پیشاپیش» یا مکاشفه، دیدن عینی و نمادین رویدادهای آینده در حالتی میان خواب و بیداری و یا رؤیا (خفتار) است، امّا پیشگویی را می توان به معنای از پیش خبر دادن آینده و اتفاقات آن دانست که با استفاده از ابزارها و یا دیدن نشانه هایی چون روند و مسیر ستارگان (اختربینی)، ارزیابی فال و طالع فرد (طالع بینی و فال بینی)، پیشگویی بر اساس خط های کف دست (کف بینی) و جز اینها، انجام می پذیرد. به طور کلی و با این تعاریف، مکاشفه و روایات پیش گویانه عبارتند از گفته ها، اعمال و نمادهایی که گذشته یا حال را با وقایع آینده مرتبط

۱- . Cicero, De Divinatione, ۱:۱۱۸. به نقل از: ستیز و سازش، ص۶۵.

می سازد.

برخی از پیش گویی ها مشخص و پرتفصیل اند و بقیه مبهم و نامعلوم. گاهی در بعضی روایات واقعه یا تحولی به نفع گروهی خاص پیشگویی می شود مانند تأسیس سلسله یا فرقه ای جدید و یا ظهور یک پیامبر. و در برخی دیگر بلایای قهرآمیز طبیعت - هر چند برای نشان دادن زوال تدریجی یک جامعه یا امت - پیشگویی می شود که شامل گزارش هایی درباره آخرت و پایان جهان است. به این ترتیب اعتقاد به پایان جهان، ظاهراً با پیشگویی پیوندی ناگسستنی دارد. (۱)

هنگامی که اعتقادات دینی و آیینی مردم به واسطه شرایط، خاستگاهی در ورای اتفاقات و حوادث عادی دارند و به تأیید می رسند،

آن عقاید هر چه که باشد در ذهن آدمی راسخ تر و استوارتر می شوند.

در ایجاد آن شرایط هر عاملی که دخیل باشد و یا به هر طریقی به وجود آمده باشد - چه به وسیله مورخان و کتاب، چه به وسیله پیشگویان، موبدان و مغان، چه با سیاست های حکومتی و دولتی، چه در اثر مکاشفات و آینده نگری یا پیش گویی های

نجومی و جادوگری، چه به وسیله خدا و یا افراد بشری، و یا غیره و غیره تأثیرگذاری آن بر مردم ایران در نخستین سده های اسلامی تفاوتی نمی کند. روایات پیش گویانه و آخر الزمانی، با ایجاد پلی میان تاریخ و دین، فراتر از گروه های خاص قرار گرفتند.

«وقایعی که نویسندگان نخستین سده های

اسلامی نقل کرده اند بیانگر نمونه هایی است از جریان تفکر دو جامعه زرتشتی و مسلمان در مورد ابعاد تاریخی دین و ابعاد دینی تاریخ که با استفاده از ابعاد ادبی دین و زمان به وجود آمده است. جهات پیش گویانه و آخر الزمانی در هر گزارش - نه با اطلاعات دقیق، بلکه با موضوعاتی مبالغه آمیز پدید آمد که در آنها طرز تلقی خوانندگان و شنوندگان در مسیری معین جهت داده می شد. عناصر واقعی و اسطوره ای هر روایت وقایعی را که با پیشگویی یا مکاشفه آخر الزمانی

تعبیری عقلانی یافته بود، به ترتیب تاریخی به سرنوشت جامعه پیوند دادند. دقت و اعتبار هر داستان از طریق پیوستگی آن با سایر داستان ها به شیوه ای که صحت تاریخی آن بر مبنای اعتقادات دینی قرار می گرفت،

تأیید می شد. این ادبیات با پیوند دادن دو جامعه در جریان اجتناب ناپذیر

رخدادها، گرویدن جامعه ایران به دین جدید را آسان کرد، به طوری که بخش بزرگی از جامعه زیردست به تدریج در گروه مسلط جذب شد».(۲)

پیروزی نظامی اعراب مسلمان بر ایرانیان، به تدریج و پس از آن که روابط اجتماعی فیمابین شکل گرفت، جنبه مهمی شد از پیشگویی اسلامی و اعتقاد به آخر الزمان

در دین زرتشتی، که به مرور ادبیات پیش گویانه نوینی را پی ریزی کرد که نزد هر دو گروه از اهمیت بالایی برخوردار بود. این که تأثیر این هر دو بر یکدیگر تا چه اندازه بود، خود به بحثی فراتر از این گفتار نیازمند است، اما باید اذعان نمود هر چند دین زرتشتی

طلایه دار ادبیات پیش گویانه است،

۱- . ر.ک: ستیز و سازش، ص۶۵؛ این منابع به خصوص پیشگویی و مکاشفه آخرالزمانی را به طور کلی مورد بررسی قرار داده اند: Aune, Prophecy, pp.۱٪۱۷, ۸۱٪۸۳, ۱۱۲٪۱۱۴, ۱۲۱٪۱۲۶; Betz, "Religio-Historical Understanding of Apocalipticism", pp.۱۳۵٪۱۳۸; Chadwick, Growth of Literature, Vol.۱, p.۴۷۳, Vol.۳, p.۷۰۵, ۸۴۴٪۸۴۷; Charls, Religous Development, pp.۱۴, ۱۶٪۱۷; Encyclopedia of Religion, s.v. "apocalypse", "eschatology".

۲- . ر.ک: ستیز و سازش، ص۸۷ – ۸۸.

اما پس از ظهور اسلام و گسترش و نفوذ آن در ایران، این روایات خواسته یا ناخواسته رنگ و بویی دیگر یافت، تا جایی که (چنان چه اشاره کردیم) موبدان بزرگ و نام آور نیز مجبور به جعل داستان ها و روایات بسیاری - و به عبارت صحیح تر دست کاری در روایات قدیمی - شدند تا میان زندگی اشو زرتشت و آخرین پیامبر وجه اشتراک ایجاد کنند.

پیش گویی های زرتشتی

مفهوم پیشگویی زرتشتی، به خصوص در شکل خاص آن که مبتنی بر دیدگاه زرتشتیان نسبت به پایان جهان پس از سپری شدن نُه هزار یا دوازده هزار سال

است، ظاهراً از اعتقاد به آخر الزمان و ادوار جهانی در بینشِ هندو ایرانی سرچشمه گرفته است و بعدها با نمودار بابلی دوران ها در تاریخ مقدس پیوند می یابد. بینش زرتشتی در مورد زمان که نشأت گرفته از آن دیدگاه است (چنان که در بررسی زند وهومن یسن نشان داده ایم) در ابتدا دربرگیرنده چهار دوره است که با فلزات تطبیق شده و هر فلز از فلز قبلی کم بهاتر است. از این چهار فلز که نشانگر چهار دوره یعنی دوران زرین، سیمین، پولادین و آهن گمیخته

است در آغاز کتاب بهمن یشت یاد شده، لیکن در بخش دیگری از همین کتاب که مسلماً از افزوده های بعدی است، از درختی کیهانی یاد می شود که هفت شاخه دارد به این ترتیب: زرین، سیمین، برنجین، مسین، ارزیزین، پولادین و آهن گمیخته؛ و هر یک از این شاخه ها با عصری از ادوار هفت گانه تاریخ افسانه ای ایران منطبق است. (۱) این اعتقاد به هفت پیکری عمر جهان؛ بی تردید

تحت تأثیر تعلیمات نجومی بابلی، که مطابق آن هر یک از سیارات بر هزاره ای

پادشاه است، به پیدایی آمده و بسط و گسترش یافته است. اما در مزدیسنای ایران باستان،

عمر جهان نُه هزار سال

(۳۰۰۰×۳) انگاشته می شد در حالی که در آیین زروانی، همچنان که نیبرگ نشان داده(۲) (و در فرگرد اول بدان پرداختیم)، مدت پایش گیتی به دوازده هزار سال می رسیده

است. مطابق معتقدات این دو آیین ایرانی - همانند همه آموزه های

مربوط به اعصار عالم - پایان کار جهان به وسیله آب و آتش خواهد بود، به قول نویسنده رومی فیرمیکوس ماترنوس(۶) «به وسیله

آتش و توفان آب».(۳)

چنان که می دانیم،

نجات دهنده زرتشتی در آخر الزمان ظهور می کند تا دورکننده شر و دروغ از جهان باشد و سرانجام دین زرتشتی را به صورت دین تمامی بشریت درآورد. موبدان و سایر پیروان دین زرتشتی، رخدادهای تاریخی را بر مبنای این نمودار به گونه ای توجیه می کردند

که گویا رخدادها مؤمنان را به زمان ظهور منجی نزدیک تر می کنند.

نتیجه این امر در نخستین سده های حکومت اعراب بر سرزمین های ایران، پیش بینی

روز رستاخیز با تمرکز روی اشغال مسلمانان بود. (۴) در اواخر سده سوم ه‍-.ق (اواخر سده نهم میلادی) زادسپرم جوان جمان، با این

۱- . اسطوره بازگشت جاودانه، میرچا الیاده، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص۱۳۲؛ نیز نگاه کنید به: مقاله فرانتس کومون تحت عنوان «پایان جهان مطابق آرای مغان غربی»، در مجله تاریخ ادیان سال ۱۹۳۱، پاریس، ص۷۱ به بعد: F. Cumont, "La fin du monde selon les mages occidentaux", in: "Revue de l'histoire des religions", ۱۹۳۱, p.۷۱ff.

۲- . نگاه کنید به: مقاله نیبرگ تحت عنوان «مسایل مربوط به بندهشن و کیهان شناخت مزدایی»، روزنامه آسیایی، پاریس ۱۹۲۹ و ۱۹۳۱، مجلدات ۲۱۴ و ۲۱۹، ص۴۱ و بعد و ص۲۳۵؛ Nyberg, "Questions des Cosmogonie et de Cosmologie Mazde´ennes", in: "Journal Asiatique", ۱۹۲۹, ۱۹۳۱; p.۴۱ff, ۲۳۵.

۳- . per pyrosim et cataclysmum. نقل از: اسطوره بازگشت جاودانه، ص۱۳۲.

۴- . هم چنین نگاه کنید به: Gignoux, "L'Apocalyptique iranienne", pp.۷۴٪۷۷; "Nouveaux Regards sur L'apocalyptique Iranienne", pp.۳۳۹٪۳۴۰, ۳۴۳٪۳۴۴; Menasce, "Zoroastrian Literature", pp.۵۵۷٪۵۵۸; Morony, Iraq After the Muslim Conqnest, p.۳۰۴.

پیشگویی که در سال سیصدم روز به شب تبدیل خواهد شد و دین آشفته شود و خدایی بلرزد،(۱) یا به عبارتی دیگر دین مورد غفلت قرار خواهد گرفت و پادشاهی نابود خواهد شد، به نوعی پریشانی و ترسِ زرتشتیان را نسبت به اشغال تازه واردان نشان داد. چنان که می بینیم

در این پیشگویی هیچ اشاره مستقیمی به اشغالگران و مسلمانان عرب نشده است، ولی رفته رفته و با گذشت زمان و مهاجرت تعداد بیشتری از اعراب به ایرانشهر و بیعت ایرانیان با اسلام و تغییر کیش آنها، موبدان مجبور شدند در متون گذشته تجدید نظر کرده و از آن پس صریح تر سخن بگویند. به طوری که در زند وهومن یسن چنان که خواهیم دید (البته در متن دست کاری

شده) به صراحت ورود مسلمانان عرب را مقارن آخرین روزهای بشریت ذکر کرده است. (۲) لازم به ذکر است گفته های مربوط به آخر الزمان و وقایع آن، اشاره به آشوب اجتماعی در میان زرتشتیان تحت سلطه نیز داشت. موبدان با اشاره به سلطه ای که مسلمانان – چنان که از پیش مقدر شده بود – به دست آوردند، پیش گویی های قدیمی تر را چنان دست کاری و بازنویسی کردند که حکومت اعراب مسلمانان نشان دهنده

روزهای پایانی جهان و بشریت و واقع شدن آخر الزمان

بود با این نشانه ها که در آن زمان «سرباز سواره، پیاده خواهد بود، سرباز پیاده سوار بر اسب خواهد شد، بردگان در مسیرهای اربابان راه خواهند رفت» و «جدا کردن

بزرگان از افراد پست و افراد پست از بزرگان ممکن نخواهد بود».(۱۱)

تسخیر ایرانشهر و ماوراء النهر

به دست اعراب فرصتی بود برای معتقدان به آخر الزمان

تا به توضیح وقایع تاریخی از منظری دیگر بپردازند. در روایات تاریخی زوال دین زرتشتی و جایگزینی آن با دین اسلام و همراه آن سقوط پادشاهی ایران، نوعی دگرگونی ناگهانی و قریب الوقوع خوانده شد. (۳) موبدان دوباره با کار کردن روی بخش های اصلی منابع مورد وثوق خویش سعی کردند تا این پیشگویی را که دفاع در برابر اعراب به جایی نمی رسد و ایرانیان باید به آن چه نویسنده ای زرتشتی «پست ترینِ دوران ها» توصیف کرد، تن دهند، به صورت مطلب اصلی جایگزین نمایند. (۴) به این ترتیب کسانی که پرهیزکارانه به دین زرتشتی ایمان داشتند می توانستند با تصور منجی خود نیرو بگیرند و پا جای پای کسانی بگذارند که با سلطه بیگانه نبرد و در برابر دینی بیگانه پایداری کرده بودند.

در شرایط پدید آمده پس از پیروزی اعراب و اشغال ایران به وسیله

مسلمانان، مردم بر اساس موقعیت اجتماعیشان و عقاید مذهبی و دیدگاه های فردی نسبت به خدایانی که می پرستیدند،

به دو گروه عمده تقسیم شدند. از دیدگاه مسلمانان که اعضای جامعه فرادست جدید بودند، همه چیز در پیرامون آنها و در آسمان و

زمین رویه منطقی و درستی طی می کرد، و در یک جمله و به معنای وسیع اراده خداوند یکتا (الله) حکومت عالیه داشت. اما از نظر زرتشتیان زیردست، کارگزاران افرادی ناشایسته بودند که زمام امور را به ناحق در دست داشتند. بنابراین

۱- . «در سیصدسالگی [دین] در روز، شبی (=تاریکی، کسوف) باشد، پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد». ر.ك: وزیدگی های زادسپرم، محمدتقی راشد محصل، (۲۵/۱۲)، ص۷۳

۲- . ر.ك: بخش های «بهمن یشت» و «زند بهمن یسن» در همین کتاب. و نیز درباره دستکاری های بهمن یشت نگاه کنید به: بخش «بهمن یشت و تحریفات آن». در زند بهمن یسن آمده: «دوران هفتم یا دوران آهن گمیخته، پادشاهی بد دیوانِ ژولیده موی خشم تخمه است». آقای چوکسی اصطلاح خشم تخمه را به صورت جدیدی تفسیر کرده، می گوید: «اصطلاح خشم در دین زرتشتی معمولاً نامی برای دیو خشم است و در این عبارت جناسی است برای هاشم، مؤسس خاندان محمد نبی[ص]» (ر.ك: ستیز و سازش، ص۷۲).

۳- . درباره نقش سقوط و زوال پادشاهی بومی در ایجاد ادبیات پیش گویانه و آخرالزمانی نگاه کنید به: Smith, "A Pearl of Great Price", p.۹۴.

۴- . نگاه کنید به: ستیز و سازش، ص۷۳.

«چه زمان برای اهورامزدا برای بازگرداندن سلطه ایران به سر رسیده بود و چه جز آن، ترسناک تر آن بود که استیلای اسلام و سلاطین مسلمان، اعلام می کرد که اکنون خدای دیگری در آسمان تفوق دارد. مسلمانان به اتکای موقعیت نظامی در میدان های نبرد و دگرگونی اجتماعی در شهرهای ایران از قادسیه تا بخارا شکوه خداوند را ستایش می کردند. از طرف دیگر، زرتشتیان اراده خدایی را که به نظر می رسید

ناتوان از جلوگیری از انقیاد مؤمنان است، مورد تردید قرار می دادند.

اینجا بود که ادبیات پیش گویانه سودمند واقع شد، چنان که می شد این ادبیات را به رشته تحریر درآورده و آن را برای انطباق با نیازهای خاص هر جامعه جرح و تعدیل کرد. این ادبیات به هر دو صورت شفاهی و مکتوب، وسیله ای برای توضیح رویدادهایی فراهم کرد که زندگی مردم را به نحو قابل توجهی

دگرگون کرده بود. در این روایات و داستان ها پیروزی مسلمانان، تجلی لطف خداوند توصیف می شد و هر شکست زرتشتیان گامی به سوی آخر الزمان

بود».(۱)

در ادبیات پیش گویانه، با تأکید بر این که پیش گویی ها در گذشته صورت گرفته، با روایاتی که حقانیت دین، امید و ثبات پیروان و عقایدشان را فراهم می آورد، شرایط روزمره را با جامعه هماهنگ می کرد. در این روایات با تفسیر رویدادهای مربوط به انسان و داستان خلقت، و نیز ترکیب پیشگویی و مکاشفه آخر الزمانی در ادبیات اسلامی و زرتشتی، سبب انسجام و آمیختگی بیش از پیش دو جامعه بزرگِ از هم جدا را فراهم نمود. «ادبیات مبتنی بر پیش گویی های

فرخنده، بیان امیدهای جامعه مسلمان بود و ادبیات بیانگر مکاشفه آخر الزمانی،

ناامیدی جامعه زرتشتی را آشکار می کرد. اینها متون سلطه و انقیاد و نوشته های

استعمارگران و استعمارشوندگان بود».(۲) بنابراین باید گفت پیروزی های سیاسی به مسلمانان عرب و آن دسته از ایرانیان، زرتشتی نومسلمان که به دلایل مختلف که بدان ها اشاره شد، با گروه فرادست و مسلط دست اتحاد داده بودند، قدرتی بخشید تا این سخنوری را که تأثیر بسزایی در جامعه و مردمان داشت، به سود خویش جهت بدهند. به گفته خانم مری بویس: «در اوایل دوره اسلامی در تمام متن های مکاشفه ای پهلوی دست کاری کردند تا آنها را برای تقویت کیش زرتشت، که می بایست مصیبت غلبه بیگانگان را بار دیگر تحمل کند، دوباره به کار برند».(۳)

چنان که می دانیم پس از فتوحات اسلام و گسترش آن در ایرانِ زرتشتی، در میان زرتشتیان دو متن پیش گویانه اهمیت بسزایی یافت. یکی زند وهومن یسن (که به تفصیل بدان خواهیم پرداخت) و دیگری یادگار جاماسب (فصل ۱۶) یا جاماسب نامه که به جاماسب پیشگوی ویشتاسپ شاه افسانه ای نسبت داده شده است. (۴) پیش گویی های مطرح شده در این دو اثر عمدتاً عبارتند از پیشگویی هایی که پس از گذشت سال ها و یا قرن ها از وقوع رویدادها و حوادث، بیان شده اند. در زند وهومن یسن (که نوعی گردآوری است) همانند پیش گویی های

۱- . ر.ك: ستیز و سازش، ص۸۶ -۸۷.

۲- . ر.ك: ستیز و سازش، ص۸۷.

۳- . ر.ك: پس از اسکندر گُجسته، ترجمه همایون صنعتی زاده، ص۴۸۸.

۴- . این متن ها تماماً در این کتاب ذکر شده، ر.ك: بخش های مربوط به هر یک.

هیستاسپ (که چنان چه خواهیم دید پیش گویی ها با یک رؤیا مطرح می شوند) زرتشت رؤیایی می بیند و اهورامزدا تعبیرکننده خواب اوست. اما در جاماسب نامه این پیش گویی ها در قالبی دیگر از زبان جاماسب و پاسخ به پرسش های گشتاسب (ویشتاسپ) ابراز می شوند. خانم بویس پس از اشاره به این دو اثر، می گوید: «... همانند مورد هیستاسپس، با آثار مکاشفه ای گردآوری شده و مجعولی رو به رو هستیم که ادعا می شود متعلق به عصر و زمان خود زرتشت اند».(۱) جالب اینجاست که بلافاصله می گوید، ادعایی که چندان هم بی پایه نیست. آن گاه در توضیح این مطلب استناد می کند به این موضوع که چون فصل اول زند بهمن یسن از زند یعنی شرح برنسک گم شده سودگر (ستودگر) گرفته شده و چون این نسک خود شرح اوستایی بر گات های یسنا ۳۱ که گفته های خود زرتشت به اهورامزدا است، بنابراین «حقیقت مطلب این که پیش گویی ها و مکاشفات زرتشتیان اصولاً از رؤیاها و تصورات خود زرتشت نسبت به آینده مشتق شده و ریشه گرفته است. رؤیا و تصوری که به تحقیق با گذشت قرون، شاخ و برگ فراوان به خود دیده است».(۲) عجیب تر اینجاست که آیا خانم بویس خود متوجه تناقض گویی آشکار خویش نشده اند.

اگر این آثار مجعول اند پس روشن است که جاعلین برای اثبات نظر خود به مطالبی استناد کنند که تا حدودی نظرشان به شکل قابل قبول تری جلوه کند، در نتیجه ادعا می کنند که مثلاً زند بهمن یسن مبتنی بر نسک مفقودشده ستودگر است. و از طرفی چگونه می توان به آثاری از این دست که به گفته بویس و دیگر دانشمندان در طی قرون شاخ و برگ فراوانی بدانها راه یافته، استناد نمود. درباره جاماسب نامه نیز می دانیم که از سده ششم تا هشتم ه-.ق

(۱۲/۱۴ میلادی) کاتبان و موبدان ناشناسی چندین بار بر روی سخنان جاماسب همانند زند وهومن یسن کار کرده اند - ابتدا به پهلوی، سپس به فارسی نو و پازند (زبان فارسی میانه و مکتوب به خط اوستایی) - و در طی همین مدت پیش گویی های بیانگر مکاشفه آخر الزمانی

به آن سخنان افزوده شد. برای مثال، شاه ویشتاسب پرسید: «این دین پاک تا چه مدت شکوفا خواهد بود و پس از آن چه زمان و عصری فرا خواهد رسید؟»

و ظاهراً جاماسب چنین پاسخ داده است:

«این دین یک هزاره شکوفا خواهد بود، سپس مردم پیمان خود را [با خداوند] نقض خواهند کرد... [در نتیجه، سلطه بر] سرزمین ایران به دست تازیان خواهد افتاد.... رشد معنوی شایسته مردم [ایران] آسیب خواهد دید.... مرگ های نابهنگام بسیاری اتفاق خواهد افتاد.... انیرانیان با ایرانیان درهم خواهند آمیخت، به طوری که [در آن زمان] ایرانی از انیرانی قابل تشخیص نخواهد بود».(۳) حال در اینجا برای نشان دادن تمامی افزودن ها و کاستی ها و نمونه دست کاری های متعدد که در متون زرتشتی روی داده، معتبرترین رساله را که در آن از موعود و چگونگی ظهور آن و علائم آخر الزمان سخن رفته، یعنی زند وهومن یسن را مورد بررسی

۱- . ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۷.

۲- . ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص۴۸۷- ۴۸۸.

۳- . نقل از: ستیز و سازش، ص۷۲؛ و نیز ر.ک: بخش «جاماسپ نامه فارسی» و «یادگار جاماسپی» در همین کتاب. - انیران، Anērān: غیر ایرانی، اصطلاحی قوم شناختی در پارسی میانه که عموماً به صورت تحقیرآمیز و موهِن برای اشاره به دشمنان سیاسی

و مذهبی ایران و دین زرتشت به کار رفته است. این واژه از نظر ریشه شناختی، در حالت جمع، دارای پیشوند نفی [an –]، و متضاد با Ērān است. ایران (Ērān) خود مشتق شده از Ariyānām (به معنای، ایرانیان) است و در دوره ساسانیان به مناطقی اطلاق می شده که «آریایی ها» (=ایرانیان) در آنها ساکن بودنـد یا ایرانی زبانان در آن جا حضور داشـتند. واژه Anērān ، متضاد، در «Iran» اوستا نیز یـافت می شـود؛ یشت هـای ۸/۲ و ۱۹/۶۸ بـه ویرانی منـاطق غیر ایرانی بـه وسـیله – xvarnah (درخشـش) اشاره می کننـد. این اصـطلاح در ادبیات زرتشتی، و احتمالاً در اندیشه سیاسی ساسانی، به طور محسوسی دارای یک دلالت ضمنی دینی نیز هست. شخص «انیر» (aner) الزاماً یک «غیر ایرانی» نیست، ولی قطعاً یک «غیر زرتشتی» است؛ و «انیر» پرسـتنده دیوها یا پیرو دین های دیگر معنی و معرفی می شود (ر.ک: دین کرد، ص۱۴۷). عرب ها و ترک ها «انیر» خوانده می شوند، از آن رو که عموماً مسـلمان، و دیگر به گونه ای در حجـاب انـد. برای آگـاهی بیشتر ر.ک: Ph. Gignoux, "Aneran", in: Encyclopedia Iranica, Vol.۲, ۱۹۸۷, pp.۳۰٪۳۱. و نیز: قوم آریا، داریوش احمدی، ص۱۵۹٪۱۶۱.

قرار می دهیم.

بهمن یشت و تحریفات آن

میـان محققان و دانشـمندان در زمان تألیف بهمن یشت اختلاف وجود دارد و با توجه به شواهـد موجود، و با آن که دست نویس های این متن مقدم بر قرن سیزدهم بعد از میلاد نیستند، اکثر مفسران متفق القولند

که این متن دست کم در عهد ساسانی جامه تألیف پوشیده و پس از آن در زمان های

مختلف و در چند نوبت دست کاری و ویرایش شده است. می توان

گفت متن فعلی بهمن یشت تألیفی است که حداقل از سه تفسیر که از آنها نام برده شده، گردآوری شده است: زند وهومن یشت، زند خرداد یشت و زند اشـتاد یشت. از طرفی چون در ابتدای متن حاضـر عبارت «سـتودگر نسک» آمده، بنابراین متن فعلی دست کم مبتنی بر چهـار سـند مکتوب دیگر است. گفته هـدایت دربـاره زنـد وهومن یشت (یسن) که از منابع مسـلم بهمن یشت بوده قابل توجه است: «چون در این کتاب به دقت نظر شود، دیـده خواهـد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دست چینی از نسک های گوناگونی است که بعـدها در آن تصـرفات زیـادی شـده و هر تفسـیرکننده ای این متن را به سـلیقه و بـا وقـایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است. به حدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصـلی کتاب خلل هایی وارد آمده است. این آشـفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت به مراتب بیشتر دیده می شود».(۱) آن گاه آقای هدایت با اشاره به این که دارمستتر تاریخ تألیف زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن می دهـد، درباره تاریـخ کتاب می نویسد: «چیزی که محقق است نسـخه کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشـته شده و از آن جا که افتادگی و اشتباهات زیادی در آن دیده میشود، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قـدیمی تری رونویس شـده و هر رونویس کننـده ای کم و بیش در آن دخـل و تصـرف کرده است. راجع به پیش گویی هـا نیز رونویس کننـدگان همین آزادی را به خود اجـازه داده انـد. این مطلب از مقابله چهار دوره سـتودگر در زنـد وهومن یسن با پیشـگویی همین دوره در دین کرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار میگردد».(۲)

بـا تـوجه بـه مطـالب بهمـن یشت و دقت در متن آن می بینیم که در چنـد جـای این رسـاله، مکرر و به صـورت ناشـیانه ای از حملات رومیان، ترکان و مسـلمانان سـخن به میان آمده و هر بار تعبیر و توضـیحی بر آن افزوده شده است. به طور مثال نام پهلوان موعود بهرام ورجاوند ذکر شده که با تولدش ستاره ای از آسمان فرو می افتد:

«پدر این کی از تخمه کیانیان باشد. او به یاری هوشیدر به هندوستان رود. در صد

۱- . ر.ک: زند وهومن یسن، ص۱۲٪۱۳.

۲- . ر.ک: زند وهومن یسن، ص۱۳.

سالگی او را میل به زنان باشد و از او «کی» دین به نام وهرام ورجاوند (بهرام ورجاوند) به وجود آید». (۱)

چنـان که می دانیم بهرام یکی از پادشاهان سلسـله ساسانی است. در ادامه همین مطلب آمـده: «بعضـی گفته انـد شاهپور (شاپور)». (۲) شـاپور هم یکی دیگر از شاهان ساسانی است. بنابراین بسـیار روشن است که این مطالب در دوره ساسانیان یا پس از آن به متن اصـلی افزوده شده اند. (۳)

آقای هدایت پس از ذکر این نکته که گرد آورنده زند وهومن یسن از پادشاهان ساسانی بعد از خسـرو اول (انوشـیروان) اسمی به میان نمی آورد، در این باره می نویسد: «اصل زند یا شرح وهومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمی برد. گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب به توسط نویسنده ای گردآوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را به طور

مبهمی با هجوم سـرکردگان تورانی مخلوط می کنـد. احتمال می رود که گردآورنـده در زمان چنگیزخان می زیسـته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسـخه اصـلی اختلاف زمان داشـته باشد. اما به نظر نمی آید که از نسـخه اصلی رونویس شده باشد. چون برای پرورانیدن دوره «آهن آلوده» زمان فرمانروایی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل تری به دست استنساخ کننده داده است. قسمت های زند وهومن یسن که از اوستا گرفته شده، از منابع خیلی قدیمی تری

بوده که مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی می شود و بی شک با منتخباتی کنونی فرق داشته است». (۴)

با توجه به مطالب مذکور هیچ شکی نیست که در متون پیش گویانه پهلوی و از جمله بهمن یشت تحریفات و تغییرات بسیاری راه یافته و آن چه اکنون در دست است تَه رنـگ ملایم و محو در پس زمینه تصویری مه آلود از موعود مزدیسـناست. و بی هیـچ تردیـدی باید گفت اصل این متن خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستایی افسانه آمیز

بوده و به ویژه قسـمت شِکوه و اندوه راجع به دوره (آهن آلوده) در آن وجود نداشته است. زیرا معقولانه نیست بپذیریم به هنگامی که دین زرتشت در سراسر ایران زمین گسترده بوده و با اقتدار کامل بر زندگی ایرانیان تسلط داشته، چنین نسبت به آینده آن اظهار بدبینی شود. بدیهی است که قسمت عمده این گونه

ادبیات در زمانِ پایمال شدنِ دین زرتشت افزوده شده است، و بی دلیل نیست که کاتبان در دوره های مختلف و جهت تسکین خود و دیگران، گاه دست به دامان موعودانی چون بهرام ورجاونـد و شاپور می شدند و گاه در جسـتجوی موعودی ایزدی از نسل فرمانروایان باستانی (به نام های مختلف گاه پشوتن، گاه هوشیدر و گاه سوشیانس) بودند که مهاجمان را از

۱- . بهمن یشت، ۱۴/۳. هم چنین درباره بهرام ورجاوند ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳.

۲- . بهمن یشت، ۱۴/۳.

۳- . در قسمت سوم، بند ۱۹ بهمن یشت افزوده های بیشتری به چشم می خورد: بعضی گفته اند از سگستان و پارس و خراسان؛ بعضی گفته اند از دریاچه پدشخوارگر؛ بعضی گفته اند از اریان و کوفستان؛ بعضی گفته اند از تبرستان.

۴- . ر.ک: زند وهومن یسن، ص۱۳٪۱۴.

کشور بیرون رانده و امنیت و صلح و عزت گذشته را به ارمغان آورد.

در متن بهمن یشت (آنچنان که امروزه در دست است) به طور کلی از پنج نجات دهنده نام برده شده است. سه تن از آنها یعنی پشوتن، سوشیانس و هوشیدر از شخصیت ها و چهره های نجات بخش اساطیری هستند و دو تن دیگر یعنی بهرام پنجم و شاپور از پادشاهان ساسانی به شمار می روند.

بنابراین می توان گفت که متن این پیشگویی در طول زمان دست کم پنج بار

متوالی دست کاری و تحریف شده، که ظاهراً قدیمی ترین مورد آن از قرن پنجم بعد از میلاد جلوتر نبوده است. ساموئیل ک.ادی در این باره می گوید:

«اگر تصور کنیم که پیشگویی اصلی درباره چهار پادشاهی در آغاز دوره ساسانیان، دست کم چهار بار

مورد تغییر و تبدیل قرار گرفته، و به صورت پیشگویی درباره هفت پادشاهی بیرون آمده است، بر خطا نرفته ایم. این تغییر و تبدیل تقریباً تا قرن سیزدهم ادامه داشته، زیرا چنان که ا.و.وست

نشان داده،(۱) هجوم اعراب و ترکان به ایران چنان تغییراتی را ضروری ساخته بوده است».(۲) اکثر اوستاشناسان و مفسران و از جمله وست معتقدند که بهمن یشت دست کم در عهد ساسانی به تألیف درآمده و پس از آن در چندین نوبت بازسازی و بازنویسی شده است. و باز ک.ادی در این خصوص می نویسد: «در این رساله (بهمن یشت) مکرراً و به طرزی نامطلوب برای بیان حملات رومیان، مسلمانان و ترکان دست برده شده است. برای برطرف کردن

تشویش و به هم ریختگی که از این لحاظ ایجاد می شده، لازم بوده که چندین بار متن ویراسته شود، و تعبیر و توضیحی بر آن افزوده گردد و گمان می کنم که این امر در زمان ساسانیان شده باشد».(۳)

در اینجا آقای ساموئیل ک.ادی مرتکب اشتباه فاحشی شده اند. اگر صحبت از حمله اعراب و مسلمانان به ایران است پس چگونه به این نتیجه رسیده اند که این تغییرات در زمان ساسانیان انجام شده است. آیا صحیح تر این نیست که بگوییم صورت نهایی این تغییرات سال ها پس از تاخت و تاز

اعراب و شکست اقتدار ملی پادشاهی ایران ساسانی به وقوع پیوسته است. از آن چه گذشت آیا می توان این پرسش را مطرح نمود که «آیا موعودهای سه گانه مطرح در دین زرتشتی دستاورد موبدان و روحانیانی است که از قرن سوم و چهارم هجری به بعد در متون پهلوی راه یافته است؟» مثلاً ـ در متن بهمن یشت با آن که در هر دوره و به مقتضای زمان و تحریفات انجام شده نجات بخش گاه پشوتن، گاه سوشیانس و گاه هوشیدر نامیده می شود ولی با این همه همیشه از یک فرد به عنوان موعود و نجات بخش یاد شده است. در این رساله پشوتن، مسیحای جنگاور و موعودِ نجات بخش اصلی پیشگویی بوده، ولی بعدها با افزوده شدن نام دیگر شخصیت ها به متن، وی به ناچار تغییر مقام و جایگاه داده و به صورت موجودی ماورایی و فوق طبیعی که منصب موبد موبدان را در دین احیا شده زرتشتی دارد، خودنمایی می کند. (۴)یکی از وظایف مهم نجات بخشان که از نسل فرمانروایان باستانی ایران اند، بیرون

۱- . E. W. West, Pahlavi Texts I, pp.Liii-Lvi.

۲- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۵۷۰.

۳- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره ای، ص ۲۰؛ درباره افزوده های بعدی بهمن یشت در یادداشت ۲۵ و ۲۴ مطالبی ذکر شد. هم چنین برای بحث تفصیلی و مشروح درباره متن بهمن یشت و ترجمه انگلیسی و یادداشت های متعدد نگاه کنید به: متون پهلوی وست: E. W. West, Pahlavi Texts I (Sacred Books of the East V ۱۸۸۰), pp.L-Lix, ۱۸۹٪۲۳۵.

۴- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص ۵۷۰؛ هم چنین درباره پشوتن ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۴.

راندن اشغالگران و مهاجمان از سرزمین ایران است. حال با دقت در معنی و مفهوم این سخن به این نتیجه می رسیم که در حال حاضر (یعنی زمان کتابت یا افزودن این مطالب) پادشاهی مقتدر و پارسی و سپهسالاری از تخمه آدمیان بر تخت سلطنت ایران وجود ندارد تا با اقتدار مهاجمان و دشمنان را تار و مار کرده و از ایران به بیرون براند. با پژوهش در تاریخ می بینیم

چنین وضعیتی به هیچوجه با زمان ساسانیان همخوانی ندارد چون پادشاهان آن عهد نه تنها با قدرت هر چه تمام تر بر سراسر ایران زمین حکومت می راندند، بلکه بر سر تصرف سوریه و آناتولیا نیز با امپراطوری بیزانس در کشمکش بودند. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که متن ویرایش شده نهایی بهمن یشت یا باید متعلق به دوره ساسانی باشد که به طور کلی قابل پذیرش نیست و یا به دوره بعد از عهد ساسانیان، که تک تک ایرانیان در حسرت از دست دادن اقتدار ملی خویش و سلطه اعراب سوگوار بوده و در انتظار موعودی نجات بخش مویه سر می دادند.

اگر توجه کنیم در اصل متن پیشگویی هر جا صحبت از اسکندر و مهاجمان پیش آمده معمولاً این موضوع با عناوین رمزی و ایهام داری

چون «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» و جز آن ذکر می شوند. اما در دو جای بهمن یشت از اسکندر مستقیماً و به عنوان سرکرده مهاجمان یاد شده و وی را «براندازنده دین» و «مهاجم» خوانده است. (۱) اگر پیشگویان را در دوران ساسانی فرض کنیم، پس ذکر این مطالب بیش از هزار سال پس از مرگ اسکندر بوده، بنابر این ذکر نام اسکندر و توهین به وی هیچ خطری را متوجه ایشان نمی کرد. و این خود دلیلی است بر این که اولاً ـ اصل رساله بهمن یشت از دوره هلنی است و ثانیاً این تغییرات در متن پیشگویی پس از دوران سیاه استیلای مهاجمان روی داده است. هم چنین ذکر این نکته بایسته است که نویسندگان دوران ساسانی معمولاً یونانیان را رومی می خوانند. (۲) بنابراین هر جا که در بهمن یشت مهاجمان را رومی می خواند این تحریف از عهد ساسانی است و هر جا

مهاجمان اعراب و مسلمانند، مسلماً این افزوده بعد از دوران ساسانی و در زمان استیلای اعراب صورت پذیرفته است.

یکی دیگر از نکات مهم و قابل ذکر بهمن یشت این است که سنوات هزاره هایی که در این رساله مطرح شده، به هیچوجه با واقعیات وفق نمی دهد. این موضوع به ویژه از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروایی مهاجمان و هزاره ظهور هوشیدر تأیید می شود. «طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق می کند. از این قرار ظهور هوشیدر سال ۳۴۱ م و ظهور هوشیدرماه سال ۱۳۴۱م و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق می افتد».(۳) و چون هزاره سوشیانس به روایت بندهش تا تن پسین و رستاخیز ۵۷ سال است بنابراین و با محاسبه وست، رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد.(۴)

۱- . بهمن یشت، قسمت دوم، بند ۱۹، قسمت سوم، بند ۳۴.

۲- . ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص۲۲؛ از گروه مهاجمان به طور کلی یک بار به لفظ یونان نام برده شده که در شرق نزدیک باستانی، برای تسمیه «گِرِگْ ها» به کار می رفته، و ظاهراً این لفظ مشتق از واژه ایونی است؛ تلفظ پهلوی کلمه که یونان باشد معادل صورت پارسی باستانی یئونا، عیلامی ایونه، عبری یاوان و هندی یونا است. اما به هر حال چنان که در متن آمد، نویسندگان عهد ساسانی معمولاً یونانیان را رومی می خوانند (آیین شهریاری در شرق، ص۲۲)؛ ر.ک: بهمن یشت، قسمت سوم، بند ۵؛ فارسی باستان، کنت، ترجمه سعید عریان، ص۶۶۲؛ هم چنین در این باره نگاه کنید به: Elamite, Persepolis Treasury Tablet ۲۱, in

G. G. Cameron, Persepolis Treasury Tablets (۱۹۴۸), ۱۱۹. Hebrew and Hindu from C. C. Torrey, ."Yawān' and Hellas' as Designations of the Seleucid Empire", JAOS ۲۵ (۱۹۰۴), ۳۰۲٪۱۱

۳- . ر.ك: زند وهومن يسن، هدايت، ص۱۶.

۴- . ر.ك: زند وهومن يسن، هدايت، ص۱۶.

آقای هـدایت در پیشـگفتار زند وهومن یسن می نویسد: «مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلساریا شـفاهاً اظهار داشـتند تاریخ ظهور زرتشت را می شود به ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زد. در حدود ۷۱ سال و نیم نقطه اعتدالین ۱ درجه سیر قهقرایی می کند، به طوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می افتد.

به موجب اسـناد پهلوی که در دست است، در زمـان زرتشت نقطه اعتـدالین در برج ثور بوده و کبیسه نوروز از زمسـتان شـروع شـده و اکنون در برج حمل می باشد و کبیسه از ۱۳ آوریل شروع می شود، پس از محاسبه دقیق نجومی به دست می آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال می گذرد».

(۱) این نظر که مورد تأیید اوستاشـناسانی چون سهراب پولسارا و پروفسور کاتراک می باشد(۲) به طور کلی متباین با روایات اسطوره ای و دینی زرتشتی است که سال کیهانی یا دوره جهانی را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است.

چنـان که در بخش نخست کتـاب یـادآوری کردیم، سـال کیهانی به باور زرتشتیان و روایات دینی ایشان از نُه هزاره و یا دوازده هزاره تشـکیل شـده است. اما در بندهش از سال کیهانی دیگری که دارای هفت هزاره است نیز یاد شده که قبلًا متن آن تماماً ذکر شد. بنا به روایات پهلوی هر یک از موعودهای سه گانه به فاصله هزار سال از یکدیگر ظهور خواهند نمود. به نقل بندهش و بنا به روایت دوازده هزار ساله، ظهور هوشـیدر در آغاز هزاره یازدهم، هوشـیدرماه در آغاز هزاره دوازدهم و سوشـیانس در پایان هزاره دوازدهم است. اما بنا به روایت هفت هزارساله، ظهور این موعودها به ترتیب در هزاره پنجم، هزاره ششم و هزاره هفتم می باشد.

سـال کیهـانی کامـل که دوازده هزار سـال است به چهـار دوره یا عهـد سه هزار ساله تقسـیم میشود و زرتشتیان انتظار ظهور هوشـیدر و دیگر نجات بخشان

را در آخرین دوره دارنـد. بنا به مندرجات زند وهومن یسن و از روی سـنواتی که در آن ذکر شده، تاکنون این هزاره ها چندین بار به پایان رسـیده، اما شارحین و مفسـرین اوستایی، پیوسته همانند یهودیان معتقد به مبحث هزاره گرایی(۳) ظهور این وقـایع و منجیان را به تعویق می اندازنـد و هنوز هم پیروان را چشم به راه نگـاه داشـته انـد. به عقیـده دکتر وست West این مـدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده است از سه عقیده مختلف ناشی می شود:

«۱. در متن کتاب (زنـد وهومن یسن) ذکر می شود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. درین کشـمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد. از این قرار هیچ گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروایی دیـوان پیش از خـاتمه هزاره زرتشـت خواهـد بـود. چنین عقیـده ای را نویسـنده متن اصـلی اوسـتایی اظهـار داشـته است که فقـط دوره کوتاهی برای فرمانروایی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. و در آن زمان به وقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را

۱- . ر.ک: زند وهومن یسن، هدایت، ص۱۶٪۱۷ و یادداشت ۱.

۲- . ر.ک: زمـان زرتشت، پروفسور کـاتراک، ترجمه کی خسـرو کشاورزی، ص۷۷- ۷۹. هم چنین برای آگـاهی از نظریـات مختلف دانشمندان غرب و شرق درباره تاریخ و زمان ظهور زرتشت ر.ک: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلال الدین آشتیانی، ص۵۴ -۹۶.

۳- . یهودیان و مسـیحیان در مبحث «هزاره گرایی» (Millenarianism =Millennianism) بر این باورنـد که در ابتدای هر هزار

سال، احتمال آمدن شخصیتی آسمانی و نجات بخش وجود دارد؛ از این رو در سال ۲۰۰۰ میلادی یهودیان با دوربین های مداربسته، شبانه روز از بیت المقدس فیلم برداری می کردند؛ زیرا معتقد بودند که «ماشیح» از بیت المقدس ظهور خواهد نمود؛ و یا در این سال به نقل یکی از مجلات آمریکایی در نظرخواهی از مسیحیان آمریکا عده بسیاری از آنان اعلام نموده اند که منتظر بازگشت مسیح(ع) در سال ۲۰۰۰ هستند (دکترین مهدویت، سیدرضی موسوی گیلانی، ص۴۰٪۴۱).

آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

۲. هجوم نژاد دیوان و لطماتی که می رسانند، زمانی به وقوع می پیوسته که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده، هوشیدر به دنیا می آید و چون سی سال از عمرش می گذرد، بهرام ورجاوند متولد می شود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده مهاجمین را ریشه کن می نماید.

چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹۰ –۵۷۰ میلادی در دوره پادشاهی آشفته هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده اند و رشادت های

سردار سرشناس ایرانی، بهرام چوبین در حد نظرشان بوده است. این مستنسخ انتظار پایان فرمانروایی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳. در جای دیگر ذکر می شود

(زند بهمن یسن، در نهم – ۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروایی دیوان هشتصد سال به تأخیر می افتد و پشوتن که آراینده دین می باشد، در پایان هزاره ظهور نمی کند. جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدت هاست که از هزاره زرتشت می گذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است».(۱)

نکته مهم قابل ذکر دیگر اختلاف زمان بندی هزاره ها در متون پهلوی است مثلاً در زند وهومن یسن میان هزاره فریدون(۲) تا هزاره هوشیدرماه ۹۰۰۰ سال است در حالی که در دوره هفت هزار ساله بندهش، فریدون در هزاره سوم و هوشیدرماه در هزاره ششم است. و این همه نشان دهنده این واقعیت است که سال های مطرح شده در این هزاره ها که در متون مختلف آمده هیچ کدام با حقایق تاریخی منطبق نیست. و اکثراً حاصل دخل و تصرف های نابجای کاتبان و شارحینی است که جملگی در قرون سوم و چهارم هجری و پس از آن زندگی می کردند. لازم به ذکر است آن چه از ادبیات متأخر زرتشتی اکنون در دست است، در عهد خلفای عباسی تنظیم گردیده است و به باور اکثر محققین، بیشترین فعالیت در زمان مأمون (قرن نهم میلادی) برای جمع آوری این ادبیات به عمل آمد. در زمان تنظیم این رسالات، عدم مدارک و اطلاعات دقیق و کافی از یک سو، و نیز مفهوم نبودن زبان اوستایی قدیم (حتی در میان موبدان) از سوی دیگر سبب شده بود حتی دعاهای قدیمی که باید اصالت خود را حفظ نموده باشد، به شکلی ادا می شد که به هیچوجه با متون اصلی مطابقت نداشت و زبانی مخصوص به خود بود که خواننده نمی فهمید

چه می گوید، و حتی متنی که نوشته شده بود با آن چه خوانده می شد به کلی تفاوت داشت. ولی مهم مفهوم این کلمات نبود بلکه تشریفاتی بود که می بایستی به درستی انجام پذیرد تا دیوان رانده شوند و مردم از آسیب مصون مانده و یا استغاثه و طلب کمک آنان به نتیجه رسد. «دهالا می نویسد که حتی گاهی خود اجرا کنندگان ریتوال ها و

۱– . نقل از: زند وهومن یسن، هدایت، ص۱۵٪۱۶.

۲– . درباره فریدون ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۳۷.

آداب و شعایر، معنی آن چه را می گفتند درک نمی کردند و فقط کلماتی را ادا کرده و آدابی را انجام می دادند.

سرودها و پیام های مذهبی به مشتی دعا مبدل شده بود که بر خود یا در و دیوار آن را آویزان می کردند و به صورت سحر و ورد و جادو به کار می گرفتند. همین اوستای منحرف بود که ابتدا به اروپا رسید و موجب برداشت های اولیه غلط محققین گردید».(۱) دهالا پس از شرح انحراف دین زرتشت و تبدیل اهداف اصلی و عملی آن به دعا و ورد و طلسم و... می نویسد: «در این تمایل عمومی در جهت کشیده شدن بی اراده دین به سوی عوامل متحجر و مادی مشخصه زمان و باورهای سراسر اوستای متأخر و هم چنین

عصر پهلوی متعاقب آن می باشد که به خصوص در این ادوار آخر به اوج انحراف خود رسید».(۲)

پروفسور اُرانسکی در اثر بسیار ارزشمند خود درباره انحرافات اولیه ای که در گردآوری و انشای اوستا در زمان حکومت ساسانیان صورت گرفته چنین می نویسد: «اقدامات پردامنه ای صورت گرفت تا زرتشتی گری پایدار و استوار گردد و بعضی جریانات مذهبی از آن طرد و جریانات دیگری بدان محلق شود و به صورتی درآید که جوابگوی منافع روحانیان عالی مقام

زرتشتی و طبقات زمامدار باشد، گمان می رود که روحانیان زرتشتی - یعنی محرران متن مدون اوستا - در طی فعالیت خود آن چه را که به زعم خویش اصیل و باستانی نمی شمردند

از متن حذف کرده و بخش های نوی که با نیازمندی های کیش مزبور سازگار بود بدان افزودند. و به منظور تثبیت تلفظ صحیح و دینی آن کتاب، الفبای ویژه اوستایی، بر پایه الفبای پارسی میانه (که منشأ آن نیز آرامی بوده) مدون ساختند و چند حرف مصوت و مصمت بدان افزودند. وی در ادامه در خصوص نامفهوم بودن زبان اوستایی حتی در نزد روحانیان چنین می نویسد: باید در نظر بگیریم که امر عظیم تدوین و تحریر اوستا و نقل آن به الفبای جدید توسط روحانیانی صورت گرفت که زبان اوستا برای ایشان زبانی مرده و (تا حد معتنابهی) نامفهوم بود و در نتیجه بالطبع در جریان عمل، متن کهن دستخوش تحریفات فراوان گشت. بنابراین اثری که از زیر دست محرران اوستا بیرون آمده تعیین متن واقعی اوستا و تلفظ حقیقی زبان آن را سخت دشوار می سازد.

در عین حال اوستا را از زبان باستانی (مرده) - که فقط در مورد نیازمندی ها و مراسم دینی محفوظ داشته بودند - به زبان زنده و محاوره ای و ادبی آن زمان یعنی پارسی میانه ترجمه کردند».(۳)

ابوریحان بیرونی در اثر همیشه جاوید خود «آثار الباقیه» به اختلاف آرا و اقوال ایرانیان در هنگام ظهور موعود و این که چه زمان سلطنت دوباره به ایرانیان می رسد، اشاره نموده و می نویسد: «... جاماسب کتابی دارد که در آن آمده پس از هزار و پانصد سال که از تاریخ زرتشت گذشت دوباره سلطنت به ایرانیان می رسد و به رأی آنان که در تواریخ دقت نظر

دارند، در هزار و دویست و چهل و دو سال از قیام اسکندر منقضی شد و جز آن چه را که ما بعداً خواهیم گفت

۱- . ر.ک: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلالالدین آشتیانی، ص۱۲۴.

۲- . ر.ک: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلالالدین آشتیانی، ص۳۴۲.

۳- . مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، ص۷۰٪۷۲.

به ظهور نپیوست ولی این مدت بنا بر رأی زرتشتیان به انقضا نرسیده چه اقوال و آراء آنان در مدت سلطنت اشکانیان کاملاً باهم مختلف است و بنا بر عقیده ایشان باید زمانی را که جاماسب گفته پانصد سال پس از زوال سلطنت از ایرانیان و کشته شدن یزدگرد پسر شهریار باشد. (۱)اگر این وقت که ذکر شد همان باشد که جاماسب و زرتشت قصد کرده بودند البته در تعیین این وقت مصاب بوده اند زیرا این قضیه در آخر سال هزار و دویست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زرتشت می گذشت ولی در این خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز به مجوس برگردد و چنان که ابوعبدالله عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و در آخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمد (ص) با الف عاشر موافق است که به مشتری وقوس تعلق دارد و از این رو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که دولت مجوسیت را بازگشت دهد و به همه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد و ملک عرب و دیگر امم را از میان خواهد برد و مردم را به یک دین و یک مسلک جمع آوری خواهد نمود و شر را از روی زمین برخواهد داشت و به اندازه

هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد، و تصریح نمود که از اعراب پس از آن که در قران هفدهم شاهی جلوس می کند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتی که او تعیین نموده جز زمان مکتفی و مقتدر را اقتضا نمی کند و به وعده خود پس از این دو تن نمی توانست

وفا کند و گفته اند که دولت ساسانیه در قران های آتشی بوده و دولت دیلم برای علی بن بویه که ملقب عمادالدوله است در قران های ناری اتفاق افتاد و این وقتی است که امیدوار بودند سلطنت به پارسیان برگردد اگرچه دین و سیرت ایشان چون پارسیان قدیم نباشد. نمی دانم

چرا دولت دیلم را برگزیدند با آن که دلالت انتقال ممر به مثلثه آتشی بر دولت بنی عباس که دولت خراسانی و شرقی است ظاهرتر است و به علاوه چه بنی عباس و چه آل بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان خیلی دور بودند».(۲)

با توجه به تمامی مطالب ذکر شده می توان فهرست وار به نتایج ذیل رسید: ۱. بهمن یشت که یکی از متون مهم ادبیات پیش گویانه زرتشتی است، به دلیل تحریفات و دست کاری های مکرر و اعمال نظر کاتبان و روحانیان به هیچ وجه قابل اعتماد و استناد نیست. ۲. مطالب اصلی بهمن یشت مطمئناً از منابع خیلی قدیمی تری بوده که حداقل مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی است که بی هیچ تردیدی با متن کنونی تفاوت داشته و مختصرتر بوده است. ۳. در متن اصلی تنها یک نوع سال کیهانی وجود داشته است ولی شارحین و محرران پیوسته و با وقوع پیش آمدهای گوناگون در آن تغییراتی ایجاد کرده و مدام آن را به تعویق انداخته اند. ۴. از سوشیانس به معنی رایج امروزی در میان زرتشتیان، در متن اصلی بهمن یشت هیچ اثر و

۱- . آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص۵۴۴.

۲- . ر.ک: آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص۵۰۳.

نشانی موجود نبوده، بلکه چنان که نشان داده شد، به ظن قوی نجات بخش اصلی یک نفر (پشوتن) و از نسل و دودمان پادشاهان کیانی بوده است.

بهمن یشت را می توان چنین خلاصه نمود: زرتشت از اورمزد بی مرگی

طلب می کند و اورمزد خرد همه آگاه را به این طریق به زرتشت می نمایاند که وی در رؤیا تنه درختی با چهار شاخه می بیند: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن گمیخته.

آن گاه اورمزد، زرتشت را آگاه می کند که آن تنه درخت با چهار شاخه که در رؤیا دیده، نمایانگر چهار دوره جهان است که از پس هم فرا خواهند رسید. سه فلز شریف و ارزشمند نخستین مظهر سه تن از شاهان ایران یعنی: زرین دوران شهریاری گشتاسب شاه، سیمین شهریاری اردشیر و پولادین شهریاری خسرو انوشیروان است ولی چهارمین فلز نمایانگر و مظهر فرمانروایی «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» می باشد. آن گاه در ادامه به تفصیل شرح مصیبت ها و بلاهایی (زمینی و آسمانی) ذکر شده که در دوران فرمانروایی بیدادگرانه مهاجمان بیگانه بر سر ایران فرود خواهد آمد. پس از ذکر این دوران سیاه و پر اندوه، بهمن یشت پایانی خوش و نویدبخشی را پیشگویی می کند که در آن به همت و دلیری موعود زرتشتی، پشوتن - به همراه ۱۵۰ تن از یاران و سوران بی شمارش - تمامی دشمنان و دیوان نابود خواهد شد و دوباره دین بهی و فرمانروایی پارسی در ایران زمین روا خواهد شد. بنابراین چنان که می بینیم تنها موعود و نجات بخش اصلی در متن، پادشاهی پشوتن نام از پدری کیانی نژاد (۱۴/۳) و گشتاسب نام (۵۲/۳) است که به یاری همراهان و سوارانش دشمنان و دیوان ژولیده موی از تخمه خشم را از ایران بیرون می راند و از آنان (چندان بکشد که پس از آن هزاران زن تنها یک مرد توانند بینند) و پس از آن چنان که اشاره شد، کشور را دوباره آبادان می سازد. هر چند در قسمت های پایانی بهمن یشت که مسلماً از دوران متأخر است، از هوشیدر نیز یاد می شود (باب سوم، آیه ۴۴ به بعد) که باعث نجات و آبادانی ایران است و گفته می شود (۵۲/۳) که چون هوشیدر ظهور کند، پشوتن پیراینده دین و راهنمای معنوی جهان می شود.

بنابراین چنان که مشاهده نمودیم پشوتن بی شک اولین و قدیمی ترین شخصیت اسطوره ای است که اولاً به کهن ترین دوران جامعه دینی زرتشتی تعلق دارد که در روایات اسطوره ای - مکاشفه ای رخ می نماید و ثانیاً وی هر چند بازیگر نقش موعود و در مقام نجات بخش در تمامی مکاشفات ایرانی است، ولی رفته رفته و با گذشت زمان، نقش وی کمرنگ شده و به حاشیه رانده می شود. ویدن گرن ضمن بیان سیر تکاملی روایات مکاشفه ای در تأیید این سخنان اشاراتی دارد: «روایات مکاشفه ای در ایران از اعصار گوناگون و حلقه های گوناگونی پدید آمده اند. رفته رفته طرح معینی از آن ساخته شد که به طور کلی اساس آن گاه شماری شناخته جهان است. در بندهشن (فصل سی و سه) با توصیف موجزی رویارو می شویم که نظری اجمالی

درباره کل گردش جهان، از تازش اهریمن در آغاز نخستین هزاره گرفته تا سقوط قلمرو ساسانیان را بازگو می کند. مؤلف در پایانِ توصیف خود، پیشگویی نابی را درباره آینده عرضه می دارد: کی وهرام (Ka´i vahrām بهرام)، منجی آرمانی خواهد آمد که ما او را از منابع دیگر پهلوی، برای مثال یادگار جاماسبی می شناسیم.

شاید در این کی بهرام بتوان شخصیتی تاریخی را بازیافت: متأسفانه نمی توانیم

بگوییم که منظور چه شخصیتی است. سپس پیشگویی با شخصیتی کاملاً اسطوره ای، با پشوتن پسر گشتاسب به پایان می رسد که در تمام مکاشفات ایرانی نقش مهمی بازی می کند. او به نخستین جامعه دینی تعلق دارد و در کهن ترین دوره دین زرتشتی در مقام منجی، در زمان نیاز، به انتظارش بوده اند. شخصیت او می تواند به کهن ترین قشر روایات مکاشفه ای بازگردد».(۱)

۱- . ر.ک: جهان معنوی ایرانی، ویدن گرن، ترجمه محمود کندری، ص۱۹۲.

کتابنامه

زبان های فارسی و عربی

۱. آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، به کوشش زاخو (Sachau)، لایپزیک، ۱۹۲۳.

۲. آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۲.

۳. آفرینش در اساطیر آمریکا، سیدحسن حسینی (آصف)، نشر ادیان، ۱۳۸۳.

۴. آیین شهریاری در شرق، ساموئیل، ک. ادی، ترجمه فریدون بدره ای، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

۵. ارداویرافنامه (ارداویرازنامه)، فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین، انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۷۲.

۶. ارداویرافنامه (بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی)، دکتر رحیم عفیفی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

۷. ارداویرافنامه (متن انتقادی پهلوی)، ویراسته کی خسرو دستور جاماسپ جی جاماسپ آسا، با مقدمه کتایون مزداپور، انتشارات توس، ۱۳۸۲ (از روی چاپ بمبئی، ۱۹۰۲).

۸. اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی، دکتر رحیم عفیفی، انتشارات توس، ۱۳۷۴.

۹. اسطوره بازگشت جاودانه، میرچا الیاده، ترجمه بهمن سرکاراتی، نشر قطره، ۱۳۷۸.

۱۰. اسطوره زندگی زرتشت، ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۷۲.

۱۱. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابوریحان محمد بن احمد البیرونی، تحقیق و تعلیق پرویز اذکایی، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰.

۱۲. التنبیه والاشراف، ابوالحسن علی مسعودی، به کوشش دوخویه (De Goeje)، لیدن، ۱۸۹۴.

۱۳. التنبیه والاشراف، مسعودی، مترجم ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

۱۴. الجامع الصحیح، محمد بن اسماعیل البخاری، تحقیق م. ل. کرهل، ت. و. جوینبول، ۴ج، لیدن، بریل، ۱۸۶۲- ۱۹۰۸.

۱۵. السنن الکبری، ابوبکر احمد البیهقی، ۱۰ج، حیدرآباد، ۱۹۲۶٪۱۹۳۶.

۱۶. الطبقات الکبیر، محمد بن سعد، تحقیق ا. زاخائو، ۹ج، لیدن، بریل، ۱۹۰۴٪۱۹۴۰.

۱۷. الفهرست، ابن ندیم، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲.

۱۸. القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ۳ج، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۳٪۱۳۷۴ق.

۱۹. المسند، احمد بن حنبل، ۶ج، قاهره، مطبعه الميمنيه، ۱۸۹۵؛ الطبعه الجديده، بيروت،

المکتب الاسلامی و دار صادر، ۱۹۶۹م.

۲۰. انجیل شریف (عهد جدید)، از انتشارات انجمن کتاب مقدس ایران، چاپ چهارم، ۱۹۸۶.

۲۱. اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان، گزارش دکتر جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۷۴.

۲۲. ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۲ و ۱۳۷۴.

۲۳. بررسی هادخت نسک، دکتر مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.

۲۴. بندهش، فرنبغ دادگی، مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹.

۲۵. بندهش هندی، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.

۲۶. بیست مقاله، سیدحسن تقی زاده، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱.

۲۷. بی مرگان و فرشگردکرداران، محمد تقی راشد محصل، فروهر، سال ۲، شماره ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۱۳۶۴.

۲۸. پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵.

۲۹. پس از اسکندر گجسته، تألیف مری بویس، ترجمه همایون صنعتی زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۵.

۳۰. پیام آور گذشته ها، فون دانیکن، بدون تاریخ و مترجم.

۳۱. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، دکتر احمد تفضلی، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

۳۲. تاریخ ادیان، هاشم رضی، ج۵، انتشارات کاوه، تهران، ۱۳۴۵.

۳۳. تاریخ الامم والملوک، محمد بن جریر طبری، به کوشش دوخویه (De Goeje)، لیدن، ۱۸۷۹٪۱۹۰۱م.

۳۴. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، ج۱، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

۳۵. تاریخ ایران کمبریج، ۲،۱/۳، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۷۲.

۳۶. تاریخ ایرانیان و عرب ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۱۵۲، تهران، ۱۳۵۸.

۳۷. تاریخ باستانی ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

۳۸. تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱.

۳۹. تاریخ جنبش مزدکیان، اوتاکر کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، ۱۳۵۹.

۴۰. تاریخچه مکتب مزدک، اوتاکر کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، ۱۳۷۱.

۴۱. تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران (قبل از اسلام تا عصر پهلوی)، دکتر بهاءالدین پازارگاد، کتابفروشی اشراقی، اسفند ۱۳۴۵.

۴۲. تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، حمزه اصفهانی، طبع گوتوالد، چاپ بیروت، ۱۹۶۱م.

۴۳. تاریخ کیش زرتشت، مری بویس، همایون صنعتی زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۴.

۴۴. تاریخ مطالعات دین های ایرانی، هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ دوم، ۱۳۷۱.

۴۵. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج۱۳، چاپ تهران، ۱۳۰۱٪۱۳۱۲.

۴۶. ترجمه چند متن پهلوی، ملك الشعراء بهار، نشر سپهر، ۱۳۴۷.

۴۷. تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر لوکونین، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، ۱۳۶۵.

۴۸. ثنویان در عهد باستان، دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۴.

۴۹. جاماسپی (جاماسپ نامه فارسی)، به کوشش مدی، بمبئی، ۱۹۰۳م.

۵۰. جستار درباره مهر و ناهید، محمد مقدم، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۰.

۵۱. جشن های باستانی ایران، علی خوروش دیلمانی، انتشارات اقبال، ۱۳۴۲.

۵۲. جهان معنوی ایرانی از آغاز تا اسلام، گئو ویدن گرن، ترجمه محمود کندری، نشر میترا، تهران، ۱۳۸۱.

۵۳. خرده اوستا، ابراهیم پورداود، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی، بدون تاریخ.

۵۴. خرده اوستا، برگردان از دین دبیره، استاد رشید شهمردانِ ایرانِ شهمردان، تصحیح و تطبیق، موبد مهربان موبد خدامرادِ موبد دینیارِ فیروزگری، انتشارات فروهر، ۱۳۸۲.

۵۵. داتستان دینیک، هیربد تهمورس دینشاجی انکلساریا، به کوشش ماهیار نوابی و محمود طاووسی، گنجینه دست نویس های پهلوی و پژوهش های ایرانی، شماره ۴۰، چاپ دوم، مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.

۵۶. دادستان دینیگ، به کوشش ت. د. انکلساریا، بمبئی، ۱۹۰۱.

۵۷. داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید گلشاه و متن های دیگر (بررسی دست نویس م.او ۲۹)، کتایون مزداپور، انتشارات آگاه، ۱۳۷۸.

۵۸. دانشنامه اساطیر یونان و روم، دیکسون کندی، ترجمه رقیه بهزادی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۵.

۵۹. دانشنامه ایران باستان، هاشم رضی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱.

۶۰. دانشنامه مزدیسنا، دکتر جهانگیر اوشیدری، نشر مرکز، ۱۳۷۱.

۶۱. درجات گناه، تاوان و پتت در دین زرتشتی، سیدحسن حسینی (آصف)، هفت آسمان، شماره ۲۸، ص۸۷ به بعد.

۶۲. در جستجوی افسانه های قدیمی، اریک فون دانیکن، ترجمه شیرین رادان، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۲.

۶۳. دستورنامه پهلوی (جلد دوم شرح واژگان و دستور زبان)، هنریک ساموئیل نیبرگ، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.

۶۴. دکترین مهدویت، سیدرضی موسوی گیلانی، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۳۸۴.

۶۵. دیـانت زرتشتی، مجموعه سه مقاله از پروفسور کای بار، پروفسور آسـموسن و دکتر مری بویس، ترجمه فریـدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

۶۶. دین ایران باستان، دوشن گیمن، ترجمه رؤیا منجم، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.

۶۷. دین ایرانی بر پایه متن های معتبر یونانی، امیل بنونیست، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، نشر قطره، ۱۳۷۷.

۶۸. دین و اسطوره در امریکای وسطا (پیش از کلمب)، تألیف مهران کندری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

۶۹. دین های ایران باستان، هنری ساموئیل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ ها، ۱۳۵۹.

۷۰. دین های ایران، گئو ویدن گرن، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، انتشارات آگاهان ایده، ۱۳۷۷.

۷۱. رساله سوشیانس، استاد پورداود، انتشارات فروهر، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

۷۲. روایات داراب هرمزدیار، به کوشش مدی، بمبئی، ۱۹۲۲.

۷۳. روایت اِمید اَشَوَهیشتان، ترجمه و آوانویسی دکتر نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، ۱۳۷۶.

۷۴. روایت پهلوی (متنی به زبان پارسی میانه یا پهلوی ساسانی)، مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

۷۵. روز هرمزد ماه فروردین ر.ک به: ماه فروردین روز خرداد.

۷۶. زبان و ادبیات پهلوی، ج. تاوادیا، ترجمه س. نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

۷۷. زراتشت نامه، بهرام پژدو، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۸.

۷۸. زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر، والتر برونو هنینگ، ترجمه کامران فانی، کتاب پرواز، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

۷۹. زرتشت، مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال الدین آشتیانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.

۸۰. زمان زرتشت، پروفسور جمشید کاووس جی کاتراک، ترجمه کی خسرو کشاورزی، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.

۸۱. زند بهمن یسن، تصحیح محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

۸۲. زند وهومن یسن، صادق هدایت، بدون تاریخ چاپ.

۸۳. سپنته آرمئی تی (سپندارمذ)، سیدحسن حسینی (آصف)، هفت آسمان، شماره ۱۹.

۸۴. ستیز و سازش، جمشید کرشاسپ چوکسی، ترجمه نادر میرسعیدی، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

۸۵. سلطنت قباد و ظهور مزدک، کریستن سن، ترجمه احمد بیرشک، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۴.

۸۶. شاهنامه فردوسی، ابوالقاسم فردوسی، تهران، بروخیم، ۱۳۱۳– ۱۳۱۵.

۸۷. شاهنامه فردوسی، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، زیر نظر ع. نوشین، ج۵، به تصحیح

رستم علی اف، ۱۹۷۶.

۸۸. شایست ناشایست، متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)، آوانویسی و ترجمه کتایون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

۸۹. صد در نثر و صد در بندهش، تصحیح و حواشی Dhabhar، بمبئی، ۱۹۰۹.

۹۰. فارسنامه، ابن بلخی، به سعی و تصحیح گای لیسترانج و رینولد الن نیکلسون، لندن، ۱۹۲۱.

۹۱. فارسی باستان (دستور زبان، متون، واژه نامه)، رولاند، گ. کنت؛ ترجمه و تحقیق سعید عریان، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۴.

۹۲. فرهنگ اساطیر یونان و رُم، ژوئل اسمیت، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، انتشارات روزبهان، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴.

۹۳. فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

۹۴. فرهنگ نام های اوستا، هاشم رضی، ج۲، انتشارات فروهر، ۱۳۴۶.

۹۵. فرهنگ واژه های اوستا، احسان بهرامی، به یاری استاد فریدون جنیدی، بنیاد نیشابور، نشر بلخ، ۱۳۶۹.

۹۶. فرهنگ و تمدن آمریکای جنوبی (پیش از کلمب)، تألیف مهران کندری، تهران، ۱۳۷۱.

۹۷. قوم آریا، داریوش احمدی، نشر ادیان، ۱۳۸۵.

۹۸. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، مترجم انجمن کتاب مقدس، چاپ دوم در ایران، ۱۹۸۷.

۹۹. کیانیان، کریستن سن، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.

۱۰۰. گاثاها (سرودهای زرتشت)، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۴.

۱۰۱. گاه شماری در ایران قدیم، سیدحسن تقی زاده، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات شکوفان، ۱۳۵۷.

۱۰۲. گاه شماری و جشن های ایران باستان، هاشم رضی، انتشارات بهجت، ۱۳۷۱.

۱۰۳. گزیده های زادسپرم، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۰۴. گفتاری درباره دین کرد، دکتر محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۲۵.

۱۰۵. مانی و تعلیمات او، گئو ویدن گرن، نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، ۱۳۷۶.

۱۰۶. ماه فروردین روز خرداد، ابراهیم میرزای ناظر، مشهد، انتشارات ترانه، ۱۳۷۳.

۱۰۷. ماه فروردین روز خرداد، صادق کیا، ایران کوده، شماره ۱۸، سال ۱۳۳۱.

۱۰۸. متن های پهلوی، جاماسپ اسانا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۱۲.

۱۰۹. متون پهلوی، گردآورنده جاماسب آسانا، گزارش سعید عریان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.

۱۱۰. متون شرقی و سنتی زرتشتی، ۲ جلد، نوشته و پژوهش هاشم رضی، انتشارات بهجت، ۱۳۸۴.

۱۱۱. مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، تهران، ۱۳۱۸.

۱۱۲. مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، نوشته موبد اردشیر آذرگشسب، انتشارات فروهر، چاپ سوم،

ص:۲۹۴

.۱۳۷۲

۱۱۳. مروج الذهب، ابوالحسن علی مسعودی، به کوشش شارل پلّا (Ch. Pellat)، بیروت، ۱۹۶۵٪۱۹۷۹م.

۱۱۴. مروج الذهب، ابوالحسن علی مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۱۱۵. مزدیسنا و ادب پارسی، ۲ جلد، تألیف محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.

۱۱۶. مسالک الممالک، ابواسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۹۲۷م.

۱۱۷. مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۲.

۱۱۸. مقدمه فقه اللغه ایرانی، ای. م. اُرانسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۷۹.

۱۱۹. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

۱۲۰. نامه تنسر به گشنسپ، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴.

۱۲۱. نجات بخشی در ادیان، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.

۱۲۲. نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن سن، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۷۷.

۱۲۳. نهایه الارب فی اخبار الفرس والعرب، به تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۷۴.

۱۲۴. وزیدگی های زادسپرم، پژوهش محمدتقی راشد محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.

۱۲۵. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، پروفسور آرتور کریستن سن، ترجمه و تحریر استاد مجتبی مینوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.

۱۲۶. م.او۲۹، گنجینه دست نویس های پهلوی و پژوهش های ایرانی، شماره ۲۶، مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵، به کوشش دکتر ماهیار نوابی، دکتر کی خسرو جاماسپ آسا.

۱۲۷. وندیداد، هاشم رضی، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.

۱۲۸. وهرود و ارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)، ژوزف مارکوارت، ترجمه داود منشی زاده، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۶۸.

۱۲۹. ویسپرد، گزارش استاد پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷.

۱۳۰. هفت آسمان، شماره ۲۰، «رشن» دانشنامه، سیدحسن حسینی (آصف).

۱۳۱. یادداشت های گاثاها، نگارش پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۶.

۱۳۲. یادگار زریران، متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویس لاتین و سنجش با شاهنامه، دکتر

یحیی ماهیار نوابی، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.

۱۳۳. یسنا، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

۱۳۴. یشت ها، گزارش پورداود، ۲ جلد، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

زبان های اروپایی

زبان های اروپایی (۱)

۱۳۵. Andreas, F. C., Die Entstehung des Awesta Alphabetes und Sein urspruglicher Lautwert, Verh.des XIII Internationalen Orientalisten-kongresses, Hamburg, ۱۹۰۲.

۱۳۶. Anklesaria, B. T., Zand Akasih, Bombay, ۱۹۵۶.

۱۳۷. Anklesaria, B. T., Zand ī Vohuman Yasn, Bombay, ۱۹۵۷.

۱۳۸. Anklesaria, P. K., Bundahish, Tehran, ۱۹۷۰.

۱۳۹. Anklesaria, T. D., Danak-u-Mainyo ī Khard, Pahlavi Pazand, and Sanskrit Texts, Bombay, ۱۹۱۳.

۱۴۰. Anklesaria, T. D., The Bundahishn, Bombay, ۱۹۰۸.

۱۴۱. Anklesaria, T. D., The Datistan-i Dinik, Bombay, ۱۹۱۱.

۱۴۲. Antia, E. K. (ed.)., Pazand Texts, Bombay, ۱۹۰۹.

۱۴۳. Anue, David, E., Prophecy in Early Christianity and the Ancient Mediterranean World, Grand Rapids, MI: Eerdmans, ۱۹۸۳.

۱۴۴. Baily, W. B., Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, Oxford, ۱۹۴۳.

۱۴۵. Benveniste, E., Revue de l'Histoire des Religions, ۱۹۳۲.

۱۴۶. Betz, Hans, D., On the Problem of the Religio-Historical Understanding of Apocalypticism, Journal for Theology and the Church, ۶ (۱۹۶۹): ۱۳۴٪۱۵۶.

۱۴۷. Bevan, E. R., Sibyls and Seers, London, ۱۹۲۸.

۱۴۸. Bidez, J., Cumont, F., Les mages hellénisés, II, Paris, ۱۹۳۸.

۱۴۹. (۱۹۷۶ Biruni Symposium, Iran Center Columbia U., ۱۹۷۶ (also in) The Comm.Vol.Biruni).

۱۵۰. Boyce, M. and Firoze Kotwal., Zoroastrian baj and dron", BSOAS XXXIV, ۱۹۷۱.

۱۵۱. Boyce, M., A Persian Stroghold of Zoroastrianism, Oxford, ۱۹۷۷.

۱۵۲. Boyce, M., Handbuch der Orientalistik, Vierter Band Iranistik Zweiter Abschnitt Literature Leiden, Brill, ۱۹۶۸.

۱۵۳. Boyce, M., On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic, BSOAS ۴۷, ۱۹۸۴.

۱۵۴. Boyce, M., On the Sacred fires of the Zoroastrians, BSOAS XXXI, ۱۹۶۸.

۱۵۵. Boyce, M., Zoroastrianism: Its Antiquity and Constant Vigour. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, ۱۹۹۲.

۱۵۶. Boyce, M., Zoroastrians: Their Beliefs and Practices, London: Routledge - Kegan Paul, ۱۹۷۹.

۱۵۷. Boyce, M., ātaš-zōhr and āb-zōhr, JRAS, ۱۹۶۶.

۱- برخی از کتابهای این کتابنامه مورد استفاده مستقیم نگارنده نبوده، ولی چون از آنها در متون و یا پی نوشت ها یاد شده، لذا نگارنده به ذکر دقیق نشانی آن ها پرداخت تا خواننده علاقمند را از مراجعه به منابع دیگر و سرگردانی برهاند.

۱۵۸. Chadwick, H. Munro, and N. Kershaw Chadwick., The Growth of Literature, ۳ Vols., Cambridge University Press, ۱۹۳۲٪۱۹۴۰, Reprint, ۱۹۸۶.

۱۵۹. Charles, Robert, H., Religious Development Between the Old and New Testaments, London, ۱۹۱۴, Reprint, ۱۹۷۷.

۱۶۰. Christensen, A., Les Kayanides, Copenhagen, ۱۹۳۱.

۱۶۱. Cicero, M. T., De Senectute, De Amicitia, De Divinatione, (ed.) and trans. W. A. Falconer, Vol.۱۵۴, London: William Heinemann, ۱۹۲۳, Reprint, ۱۹۷۹.

۱۶۲. Cumont, F., La fin du monde Selon les mages occidentaux, Revue de l'Histoire des Religions (Paris), Jan-June ۱۹۳۱.

۱۶۳. Darmesteter, J., Etudes Iraniennes, Amsterdam, ۱۹۷۱.

۱۶۴. Darmesteter, J., Le Zand - Avesta II, Paris, ۱۸۹۲٪۹۳, reper. ۱۹۶۰.

۱۶۵. Dhabhar, B. N., The Epistles of Mānūshchīhar, Bombay, ۱۹۱۲.

۱۶۷. Dhabhar, B. N., Zand-ī Khurtak Avistāk, Bombay, ۱۹۴۹.

۱۶۸. Dhabhar, E. B. N. (ed.)., Saddar Nasr and Saddar Bundehesh, Bombay, ۱۹۰۹.

۱۶۹. Dhabhar, E. B. N. (ed.)., The Pahlavi Rivayat, Bombay, ۱۹۱۳.

۱۷۰. Eddy, S. K., The King is Dead, Lincoln, ۱۸۶۱.

۱۷۱. Encyclopedia Iranica., Ehsan Yarshater, Volume III, London and New York, ۱۹۸۹.

(و نیز جلدهای ۲ و ۱۰)

۱۷۲. Encyclopedia of Religion and Ethics., (Ed.)., J. Hastings, ۱۳ Vols., New York: Scribner, ۱۹۰۸٪۱۹۲۶.

۱۷۳. Encyclopedia of Religion., (Ed.) M. Eliade and Others, ۱۶ Vols., New York: Macmillan, ۱۹۸۷.

۱۷۴. Geffcken, J., Die Oracula Sibyllina in Die griechischen Schriftsteller XXVIII, Leipzig, ۱۹۰۲.

۱۷۵. Geldner, K. F., Avesta, Heiligen Būcher der Parsen, Stuttgart, ۱۸۹۵.

۱۷۶. Gibb, Hamilton, A. R., Mohammedanism: An Historical Survey, Oxford, ۱۹۶۲.

۱۷۷. Gignoux, Ph., Anērān, in: Encyclopedia Iranica, Vol.۲, ۱۹۸۷.

۱۷۸. Gignoux, Ph., L'Apocalyptique Iranienne est-elle Vraiment la source d'autres apocalypses?, Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae, ۳۱ (۱۹۸۵٪۱۹۸۸): ۶۷٪۷۸.

۱۷۹. Gignoux, Ph., Nouveaux Regards sur l'apocalyptique Iranienne, Comptes rendus de l'Académie des Inscriptions et belles-lettres (۱۹۸۶): ۳۳۴٪۳۴۶.

۱۸۰. Gignoux, ph., Sur l'inexistence d'un Bahman Yasht Avestique, Journal of Asian and African Studies, ۳۲, Tokyo, ۱۹۸۶.

۱۸۱. Henning, W. B., The Disintegration of the Avestic Studies, TPS, ۱۹۴۲ (Published in ۱۹۴۴).

۱۸۲. Hodgson, Marshall G. S., The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization., ۳ Vols, Chicago, University of Chicago Press, ۱۹۷۴.

۱۸۳. Hourani, Albert., A History of the Arab Peoples, Cambridge, ۱۹۹۱.

۱۸۴. Jackson, A. V. Williams., Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York, ۱۸۹۹, repr.۱۹۳۲.

۱۸۵. Jamasp Asa, K., The day Khordad of the month Farvardin commanly called Khordadsal, translated from the Original Pahlavi text.fest.cama, ۱۹۰۰.

۱۸۶. Kurfess, A., Sibyllinische Weissagungen, Munich, ۱۹۵۱.

۱۸۷. Lactantius., The Divine Institutes (ed. S. Brandt and G. Laubman), in Corpus Scriptorum Ecclesiastorum Latinorum XIX, Leipzig, ۱۸۹۰.

۱۸۸. Lagrange, M. J., Les Source du Troisiéme Evangile, Revue Biblique, ۱۸۹۶.

۱۸۹. Lanchester, H. C. D., The Sibylline Oracles, Book III-V, ۱۹۱۸.

۱۹۰. Lapidus, Ira M., The Conversion of Egypt to Islam, Israel Oriental Studies, ۲ (۱۹۷۲).

۱۹۱. Lev Yaacov., Persecutions and Conversions to Islam in Eleventh Century Egypt, Asian and African Studies, ۲۲, ۱٪۳ (۱۹۸۸).

۱۹۲. Levetzion, Nehemia., Toward a Comparative Study of Islamization, In Conversion to Islam, ed. N. Levetzion, ۱٪۲۳, New York: Holmes and Meier, ۱۹۷۹.

۱۹۳. Lewis, Bernard., Arabs in History, ۲nd ed, New York (۱۹۷۶).

۱۹۴. Madan, D. M., The Complete Text of the Pahlavi Dinkard, I, II, Bombay, ۱۹۱۱.

۱۹۵. Menasce, Jean, de., Zoroastrian Literature After the Muslim Conquest, In the Cambridge History of Iran, Vol.۴, ed. R. N. Frye, ۵۴۳٪۵۶۵, Cambridge, ۱۹۷۵.

(ترجمه این مقاله در کتاب تاریخ ایران کمبریج، ج۴، ترجمه حسن انوشه، بخش هفدهم با عنوان ادبیات زرتشتی پس از فتح مسلمانان، ص۴۶۷ به بعد آمده است).

۱۹۶. Messina, G., Ayātkār ī Žāmāspik, Roma, ۱۹۳۹.

۱۹۷. Modi, J. J., Persian Jāmāspi, Pahlavi, Pazend and Persian Text, Bombay, ۱۹۰۳.

۱۹۸. Modi, J. J., The Religious Ceremonies and Customs of the Parsis, ۲nd ed., Bombay, ۱۹۳۷.

۱۹۹. Morony, M. G., Iraq After the Muslim Conquest, Princeton, NJ: Princeton University Press, ۱۹۸۴.

۲۰۰. Nosherwān, K. A. D., The Text of the Pahlavi Zand ī Vohuman Yašt, Bombay, O. J.

۲۰۱. Nyberg, H. S., A Manual of Pahlavi, II, انتشارات اساطیر ۱۳۸۰

۲۰۲. Nyberg, H. S., Questions de Cosmogonie et de Cosmologie Mazdéennes, Journal Asiatique (Paris), ۱۹۲۹, ۱۹۳۱.

۲۰۳. Oppenheim, Leo., Studien zu den richtsemitischen Nuzi-Namen; in Archive fur Orientforschung, ۱۲, ۱۹۳۷/۹.

۲۰۴. Rozenberg, Fr., Le Livre de Zoroastre, St.pet, ۱۹۴۰.

۲۰۵. Sanjana, D. D. P., Nirangistan, A Photozincographeh Facsimile, Bombay, ۱۸۹۴.

۲۰۶. Sanjana, D. P., The Dinkard V.XIV, Bombay, ۱۹۱۵.

۲۰۷. Silvestre de Sacy, A. I., Notices et extraits des manuscrits de la Bibliotheque imperiale..., Tome VIII, Paris, ۱۸۱۰.

۲۰۸. Smith, J. Z., A Pearl of Great Price and a Gargo of Yams: A Study in Situational Incongruity, I Imagining Religion: From Babylon to Jonestowen, Chicago, ۱۹۸۲, Reprint, ۱۹۸۸.

۲۰۹. Spiegel, F., Die Traditionelle Literatur, Wien, ۱۸۶۰.

۲۱۰. Spiegel, Fr., Eranische Altertumskunde, Leipzig, ۱۸۷۱٪۸.

۲۱۱. Unvala, M. R., Darab Hormozyar's Rivayat, II Vals., Bombay, ۱۹۲۲.

۲۱۲. West, E. W., Pahlavi Texts, II, SBE, XVIII, Oxford, ۱۸۸۲.

۲۱۳. West, E. W., Pahlavi Texts, Part I: The Bundahiš.Bahman Yašt, and Shayast La Shayast, Oxford, ۱۸۸۰.

۲۱۴. West, E. W., Pahlavi Texts, Part III: The Book of Mainyo i Khard, Oxford, ۱۸۸۵.

۲۱۵. West, E. W., The Pahlavi Jamasp-Namak, Strassburg, ۱۹۰۴.

۲۱۶. West, E., Sacred Books of the East, Oxford ۱۸۸۰, V.

۲۱۷. Widengeren, G., Pahlavi and New Persian, Unvala Memorial Volume, Bombay, ۱۹۶۴.

۲۱۸. Windisch, H., Die Orakel des Hystaspes, Amsterdam, ۱۹۲۹.

۲۱۹. Yarshater, E., Iranian National History, Cambridge History of Iran, ۳(۱,۲), Cambridge, ۱۹۸۳.

۲۲۰. Zielinski, T., La Sibylle, Paris, ۱۹۲۴.

نمایه

« آ »

آب............ ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۷۱

آب زور............ ۱۶۷! زوهر

آب زوهر............ ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸! زوهر

آبـان............ ....
۳۶، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۱

آبتین............ ۱۴۲

آبگینه............ ۱۵۴

آتروپات، اترپاته.......... ۲۱۴! آذرباد ماراسپندان

آتش............ ۶، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۱

آتش بهرام........... ۳۴، ۴۵، ۵۱، ۶۳، ۸۶، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۶۷، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۰

آتش پادشاه پیروزگر......... ۶۳! آتش بهرام

آتش زوهر........... ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸! زوهر

آتشکده............ ۴۵، ۱۱۰، ۱۷۳

آخرالزمان............ ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۶۱، ۶۶، ۷۲، ۷۷، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۸

آخرین موعود........... ۱۵، ۱۹، ۴۲! سوشیانس

آدم............
.... ۲۵ ، ۶۷،
۸۷ ۸۹، ۱۴۲، ۲۱۶

آذر............ ۶۴، ۷۳، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳

آذرباد............ ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۵۶ ! آذرپاد

آذر برزین مهر.......... ۹۵، ۹۶، ۱۱۸، ۱۱۹

آذرباد ماراسپندان.......... ۱۲۴، ۱۲۵

آذربایجان........... ۸۴ ۱۰۲، ۱۰۸، ۲۵۱

آذرپاد............ ۸۴ ۸۵! آذرباد

آذرخش............ ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۶۹

آذرفرنبغ............ ۸ ۸۴ ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۲۵۶، ۲۵۷

آذرفرنبغ فرخزادان.......... ۸ ۲۵۶، ۲۵۷

آذرگشسب.......... ۲۸، ۱۸۲، ۱۹۴

آذرگشنسب.......... ۹۶، ۱۸۲

آذرمهر............ ۸۴ ۱۰۸! آذربُرزین مهر

آرتور، کریستن سن....... ۲۵

آرس (ایزد)........... ۲۲۷، ۲۳۷

آرمان شهر........... ۱

آز... ۳،۲۳،۳۸،۴۰،۴۱،
۴۶،۴۷،۵۶،۵۷،۸۷،۹۶،۹۷،۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹

آز، آز دیو........... ۱۸۳، ۱۸۸

آزپرست........... ۴۶، ۱۱۲، ۱۴۱! آز، آزدیو

آزتک، آزتک ها (قوم)........ ۱۳

آسرُون............. ۶۹

آسمان............. ۳، ۷، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۵

آسموسن............. ۲۴۵، ۲۹۱

آسموغ، آشموغ، اهلموغ ..... ۶۵، ۳۸، ۳۹، ۶۵، ۶۷، ۱۳۱، ۱۸۲، ۲۱۳

آسورستان، اسورستان (= بین النهرین) ۹۲، ۱۱۵، ۱۲۸

آسیا... ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۷

آصف آگاه........... ۳، ۴، ۱۰

آفتاب............ ۳۸،۳۶، ۴۲، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۲۶! خورشید، خور

آفریدون............ ۱۴۲! فریدون

آفرینش (اسطوره آفرینش)...... ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۹

آفرینگان............ ۱۶۷، ۲۱۴

آکادمی............ ۲۹۲

آکسفورد............ ۷۷

آمیزش............ ۳۳، ۱۹۸، ۲۴۹

آنتیوخوس چهارم (اپیفانس)...... ۲۳۷

آهن گُمیخت (گُمیخته، گُمِخت)... ۱۸۵

آهن، (عصر آهن)........ ۱۲۵،۱۲۳،۱۱۰،۸۶،۸۵،۸۳،۷۹،۷، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۷۶

آهو، آهو (=عیب)......... ۲۱۶،۲۱۳،۱۶۷،۱۵۴،۱۱۲،۴۹، ۲۱۷

«ا»

ائیرنیم خوارِنو........... ۱۴۹

ائیویانگهن............ ۶۷! ایونگهان، ایویانگهان

ابراهیم............. ۶۴، ۲۹۱، ۲۹۳

ابن خلدون........... ۲۵۲، ۲۶۵

ابوبکر............. ۲۸۹

اترپاته............. ۲۱۴

اختر، اختران........... ۱۸۶

ارتخشتر............ ۱۵۲، ۱۵۳

ارته، اشه........... ۲۷، ۱۵۲! اَشَه

ادبیات بَد زمانگی......... ۵

ادبیات پیش گویانه.......... ۹، ۲۰۵، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۵

ارجاسب............ ۹۲، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۹۹، ۲۰۳

ارداویرافنامه............. ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۸۹

اِرِدَت فِذْری (مادر سوشیانس)...... ۲۰، ۲۱

اردد بُد............ ۲۱، ۲۴! اردت فِذری

اردشیر............. ۲۵، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۹۳

اردشیر آذرگشسب........ ۱۹۴، ۲۹۳

اردویسور............ ۱۰۳! اناهید، ناهید، آبان فرّه

اردیبهشت (ایزد) .... ۳۹، ۵۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۱

اَرِزَه (کشور)........... ۱۸، ۶۶

ارزیز............. ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۵

ارمیه، ارمینیه (دریاچه)......... ۲۸! چیچست

ارنگ............ ۲۹۴،۱۲۹،۱۲۸،۱۱۵،۱۰۱،۱۰۰،۹۲! اروند، دجله

اروپا............. ۲۲۶، ۲۸۱

اروس رزور........... ۱۲۸! سپید بیشه

اروند (رود)........... ۱۹۴،۱۱۹،۱۱۷،۱۱۲،۱۰۱،۹۴!ارنگ، دجله

اَریامَن............ ۱۹۱

ازدواج مقدس.......... ۲۱۷

ازنیک (کتاب تاریخ)........ ۲۵

ازیرین گاه............ ۱۶۸

اژدها............. ۳۸، ۱۰۵! ضحاک

اژدهاک، اژی دهاک......... ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۴! اژی دهاکه، ضحاک

اژدهاکشی............ ۱۰۵

اسب .... ۳۷، ۴۷، ۸۹، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۸، ۲۷۲

اسب اروند (تندرو).......... ۴۷! اسب

اسپندارمذ.............. ۶۵، ۱۹۲، ۲۱۱! سپندارمذ، اسفند

اسپیتمان، اسفنتمان......... ۵۷، ۲۳، ۲۲، ۲۱۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲! سپیتمان

استوت ارته........... ۲، ۱۷، ۲۷! سوشیانس

استودان، ستودان......... ۱۵۶

اَستْویهاد (دیو)........... ۷۲! وای بتّر، مرگ

اسفند، اسفندارمذ (ماه)....... ۲۱۶، ۲۱۵، ۱۴۴، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۰۳، ۲۹۰! سپندارمذ

اسفندیار............. ۸۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰

اسکندر، اسکندر گجسته.. ۷، ۸، ۸۶، ۹۵، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۰

اسلام............ ۷، ۲، ۷، ۸، ۸۰، ۱۴۸، ۱۶۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶،

ص:۳۰۱

۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۰، ۲۹۱

اسمیت،ژوئل........... ۲۳۷

اَسَوند (کوه)........... ۱۰۲

اشپولر، برتولد........... ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۹۰

اشپیگل............ ۲۵۸

اشتاد (روز) (ایزد) .... ۱۲۳،۱۰۸،۱۰۴،۱۰۱،۹۵،۸۴،۷۸، ۱۳۰، ۲۷۵

اَشتَر (تازیانه، شلاق)....... ۱۸۴

اُشتر.............. ۱۸۶! شتر

اشعیاء نبی(کتاب)......... ۶۶

اشکانی، اشکانیان.......... ۱۶۵، ۱۷۲، ۲۰۸، ۲۸۲

اشم وهو........... ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۴، ۲۱۲، ۲۱۷

اشم یخمای اوشت........ ۶۱

اَشِمَئوغَ............. ۶۵! آشموغ

اَشَه.............

.... ۱۸۲!

ارته

اَشَوَزد............. ۶۱

اَشَوَزنگ پورودَخْشْت توییه...... ۶۱! اَشوَزد

اعمال رسولان (کتاب)...... ۶۷

اَغریرَث........... ۲۷، ۶۱

افراسیاب........... ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۵۹، ۹۱، ۹۵، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۷

افزونی (آتش) .... ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۵۹، ۵۶، ۲۴، ۲۲، ۱۲۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۹۰، ۲۰۷

افسوس گر، افسوس گران، افسوس گری. ۱۱۲، ۵۰، ۴۹، ۲۱۰

افسون............ ۱۶۶

اقلیم............. ۲۷، ۶۶، ۱۳۶! کشور

اقیانوس آرام........... ۱۴

اکومَن............ ۱۹۲! اکومنه

البرز (کوه) .... ۶۸، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۹

الیاده، میرچا............ ۲۸۴

الیزه (کتاب تاریخ)......... ۲۵

الیشه ورداپت........... ۲۳۹

امام باقر(ع)............ ۶۷

اَمرداد (ایزد) (ماه)......... ۱۷

امریکا (نام خاص)......... ۱۴

امشاسپند، امشاسپندان........ ۹۶، ۹۵، ۹۲، ۵۸، ۵۶، ۵۳، ۶۰، ۳۳، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۵۴، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱

امشاسفند، امشاسفندان........ ۱۷۰، ۲۱۶! امشاسپند

امید اشوهیشت، امید اشوهیشتان.... ۸، ۲۱۷، ۲۵۷

امیرالمؤمنین(ع)، علی ابن ابی طالب.. ۶۷

اناهید............. ۲۰۱ ! اردویسور

انجیل........... ۲۵، ۶۶

انجیل مرقس.......... ۶۶

انکتیل دوپرون.......... ۷۸

انکلساریا، تهمورث......... ۶۸

انگرمینو (اهریمن).......... ۱۶

انوشیروان............ ۲۰۸، ۱۹۹،۱۵۳،۱۵۱،۱۳۸،۱۲۵،۱۲۳،۸۴،۷۹، ۲۷۶! خسرو انوشیروان

انیران (روز) .... ۶۱، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۸۵

انیرانیان............ ۲۷۴

اهرمن، اهریمن.......... ۲۷،۲۵،۲۴،۲۱،۲۰،۱۷،۱۶،۱۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۸۴

اهل ذمه............ ۲۶۵

اهلموغ............ ۴۸، ۱۲۰، ۱۳۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳

اهلموغِ، اهلموغی.......... ۲۱۰،۲۰۸،۲۰۶،۱۳۱،۱۲۰،۶۰،۵۰،۴۸، ۲۱۱، ۲۱۳! اشموغ

اهلوداد، اشوداد (صدقه)....... ۱۱۲

اهورامزدا (اهوره مزدا)........ ۲۴۴،۱۲۵،۲۸،۲۵،۲۱،۲۰،۱۷،۱۵، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۷۴! اورمزد، هرمز

اَهوشان............ ۲۴! بی مرگان

اوارون کنشی......... ۱۶۱

اوپانیشادها............ ۲۶

اوخْشْیت نِمَه........... ۱۹! هوشیدرماه

اورمزد، هرمزد.......... ۴۹،۴۶،۴۵،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸،۳۷،۲۶،۲۲،۷، ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۳! اهورامزدا، اهوره مزدا

اورمزد روز.......... ۴۱

اُوْروَتْ نَر.......... ۶۱

اوروران (گیاهان).......... ۴۴

اورون (ران).......... ۲۱۳

اوز (کی اوجی).......... ۱۵۷

اوستا.............. ۲، ۴، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۳

اوسفریدِ، اوسوفرید، استوفرید (= نذر و خیرات).......... ۱۱۲

اوشد اشتار (کوه).......... ۱۲۹

اوشنر.............. ۱۹۸، ۲۰۲

اوشهین گاه.............. ۱۶۸

اوشیدر، هوشیدر .... ۵۵،۵۴،۴۳،۳۸،۳۶،۲۷،۲۳،۲۲،۲۱،۱۹، ۵۷، ۹۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۴

اوشیدرماه، هوشیدرماه.......... ۵۷،۴۳،۳۸،۲۴،۲۳،۲۲،۱۹،۵،۷، ۷۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۱

اوشیدرنماز.............. ۱۹! هوشیدرماه

اوشیدری، جهانگیر.......... ۲۵، ۲۶، ۲۹۱

اولمپ............ ۲۳۷

اوله رودبار........... ۱۲۵، ۱۹۹

ایادگار جاماسپیک(یادگار جاماسب).... ۲۳۱، ۲۳۲

ایثا آت یزمئیده (یتا آت یزه میده).... ۹۰، ۱۱۴

ایران............ ۳۶،۳۵،۲۹،۲۸،۲۷،۲۵،۲۳،۲۲،۱۹،۸،۷،۶،۵،۴،۲،۷، ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷

ایران زرتشتی.......... ۷، ۲، ۸، ۲۴۸

ایران شهر............ ۷، ۵، ۲۲، ۲۳، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۸۰، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹

ایرانویج............ ۴، ۶۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۱۳، ۲۳۹

ایرانی، ایرانیان......... ۷، ۴۶، ۶۶، ۶۹، ۸۹، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰

ایرج............. ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۹۳

ایزد جهان خرد.......... ۱۴! خرد شهر ایزد

ایزدان............ ۱، ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۶۶، ۷۲، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹

ایزدان مینوی.......... ۱۱۸، ۱۹۵

ایزدی آفریننده........... ۱۴

ایستادن خورشید (در آسمان)..... ۴۳، ۵۳

ایستواستر............ ۵۶، ۶۹

ایستواستران (انجمن)....... ۱۸۹

ایشتر............ ۲۰۳

اینکا، اینکاها (قوم)......... ۱۴

ایوشوست (ایوکشست)....... ۱۶۲، ۱۶۴

ایونگهان، ایویانگهان......... ۱۹۲، ۱۹۵

« ب »

ص:۳۰۳

بابکان............ ۱۳۸، ۱۹۷، ۱۹۹! اردشیر، بابکان

بابل............

.... ۳۶، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۶۰

باژ، باج (نیایش).......... ۶۸

باد، باد (روز).......... ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۵۷، ۷۲، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۷

باران............ ۲۳، ۲۸، ۳۷، ۴۴، ۵۴، ۷۲، ۸۸، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۳۲

بارتولومه.............. ۲۶، ۶۲

بالنده پرهیزگاری.......... ۵۲، ۶۹! هوشیدر

بالنده نیایش.......... ۵۶! هوشیدرماه

بت پرستی........... ۲۶، ۱۰۶

بخارا، بهران.......... ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۶۵، ۲۷۳

بخت آفرید........... ۸۴، ۱۰۸

بُد، پد............ ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۱۷۱! سروتت فذری

بَد زمانگی........... ۲۱۹! زمانه بد

بدره ای، فریدون.......... ۸۱، ۱۴۶، ۲۸۶

برادَروش، برادرویشن........ ۵۴

برادرویشن (برادر زرتشت)...... ۷۰

بَرَزْدْ.............

.... ۶۱!

بیرزد

برسم............. ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۲، ۹۶، ۹۵، ۹۰، ۸۷، ۶۷، ۴۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷

برشنوم............. ۴۸، ۴۹، ۶۷، ۸۷، ۱۱۱، ۱۲۶

برف سیاه........... ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۵

بست (شهر)........... ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۰۰

بستور............. ۱۲۹

بستور زریران........... ۱۲۹

بَغان............. ۳۴

بلا،.............

بلاها... ۳،۲۳،۲۴،

۲۳۱ ،۴۵،۷۱،۹۰،۱۱۳،۱۱۴،۱۶۵

بلخ.............

.... ،۱۷۸

۲۹۳

بنات النعش (هفتورنگ)........ ۶۴، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۵

بندهش............. ۳، ۴، ۵، ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۰

بنونیست، امیل......... ۱۵، ۲۵، ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۹۲

به دین مزدیسنان......... ۱۱۴

بهار............. ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳

بهار، مهرداد .... ۵، ۲۹، ۶۲، ۶۴، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۹۰

بهار، ملک الشعراء......... ۵، ۲۹، ۶۲، ۶۴، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۹۰

بهدین، بهدینان.......... ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۹۱، ۲۱۷

بهرام (ایزد) .... ۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۸۰، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴

بهرام پژدو............ ۱۸۰، ۲۹۲

بهرام چوبین........... ۲۸۰! بهرام

بهرام گور (وهران گور) ..... ۸۶،۱۰۹،۱۲۵،۱۳۸، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۷۹

بهرام ورجاوند............ ۲،۳۴،۳۵،۳۶،۵۳،۶۲،۷۱،۸۰،۹۳،۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۶! کی بهرام، کی وهرام

بهرود............. ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹

بهروزِ خداپرست........... ۲۰

بهزادی، رقیه........... ۲۵، ۱۳۰، ۲۳۷، ۲۹۰، ۲۹۱

بهشت............ ۲۵، ۳۹، ۸۵، ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۳۹، ۲۸۹

بهمن (امشاسپند) ۳،۴،۵،....... ۶،۷،۲۵،۳۶،۳۸،۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳،

۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲

بهمن اسفندیار، بهمن اسفندیاران . ۱۰۹،۸۵، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۹، ۲۰۸

بهمن پونجیه........... ۳۶

بهمن یشت.......... ۶، ۷، ۳، ۴، ۳۸، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷

بوم گزندک............ ۴۴، ۱۶۰

بویس، مری .... ۲۵، ۷۸، ۸۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۰، ۲۹۱

بَیَرَزد.............. ۶۱

بیرونی، ابوریحان......... ۲۵۹، ۲۸۱، ۲۸۹

بیشه هوتس........... ۱۲۸

بی مرگ، بی مرگی، بی مرگان..... ۳،۲۴،۲۸،۳۴،۳۹، ۶۱، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶

بین النهرین............ ۱۲۸

بیوراسپ، بیور اسب، بیوَرَسپ..... ۱۶۶،۱۶۴،۱۶۲،۱۲۰،۹۷، ۲۰۱! ضحاک

« پ »

پادافراه، پادافره........... ۱۵۳،۱۸۴،۱۸۷،۱۸۸،۱۸۹،۱۹۱،۲۲۱، ۲۲۳

پادشاه زن، زن پادشا........ ۱۹۴! زناشویی

پادیاب، پادیاو، پادیابی........ ۴۹، ۵۱، ۱۱۱، ۲۱۰

پارت، پارتیان........... ۱۲۸! پارس

پارس............ ۱۲۸،۱۱۷،۱۱۵،۹۴،۹۳،۹۲، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۸۶! پارت

پارسیان............ ۶۷، ۱۲۷، ۱۶۷، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۸۲

پازارگاد، بهاء الدین........ ۱۵۰، ۲۹۰

پتت............ ۶۷، ۲۱۷، ۲۶۵، ۲۹۱

پتشخوارگر، پتشخواریان...... ۹۱، ۱۸۱، ۱۹۸

پتیاره، پتیاره گی.......... ۱۱۸،۱۱۴،۱۱۳،۱۱۲،۴۹،۳۸، ۱۲۱، ۱۶۳، ۲۲۰

پتیت ایرانی (رساله)......... ۷۲

پدشخوارگر............ ۱۲۷،۱۱۷،۱۱۵،۱۱۴،۱۰۱،۹۴،۹۳،۹۲،۹۱، ۱۳۵، ۱۸۱، ۲۸۶! پتشخوارگر

پدیسار............ ۲۰۷، ۲۱۳

پراهوم (زئوثره)........... ۱۶۷! هوم

پرهیزگارِ............. ۱۱۳

پَساخت........... ۱۸۴! وَر

پَسوش هورْوْ........... ۱۳۰! سگ

پشوتن، پشیوتن......... ۶۱،۵۳،۳۶،۳۵،۳۴،۲۷،۲۴،۲، ۶۲، ۶۳، ۸۰، ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۶

پشوتَنو............. ۲۶۴! تناپوهل

پشیوتن چهرمیهن.......... ۶۲! پشوتن

پل چینود، چینوَد پل....... ۱۶۷،۱۰۳، ۲۳۸! چینوَد، چینوَت

پنجه دزدیده............ ۱۲۶! خمسه مسترقه

پوران دخت........... ۱۵۱

پورداود، ابراهیم........... ۱۲۸،۱۲۵،۱۲۳،۶۸،۶۷،۲۸،۲۶،۱۹، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۶۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵

پورشسب............ ۷۰

پوروتخشت........... ۶۱! پوروداخشت

پوروچیستا............ ۱۴۶

پولسارا، سهراب.......... ۲۷۹

پیروز، پیروچ............ ۱۶۵،۱۵۵،۱۵۴،۱۵۲،۱۵۱،۱۳۸،۱۰۹،۴۱، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۵۴

پیشداد............. ۱۵۵

پیشگویی گشتاسپ........ ۶، ۱۴۶

پیش گویی، پیشگو، پیشگویی ها..... ۲۳۱،۲۲۸،۱۳۳،۳۶،۶، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵

پیش گویی های سیبولایی (سی بیل)... ۲۳۷

پِیشوپای هوذینان.......... ۲۵۳

پیشی شیَ اُثْنَ......... ۶۲! پشوتن، چهرمینوگ

« ت »

تابستان............ ۵۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۲۰

تازی، تازیان........... ۱۳۴،۱۲۵،۱۲۳،۱۱۳،۹۷،۸۹،۳۵،۲۵،۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۴۸، ۲۷۴

تاوادیا،ج............ ۲۹۲،۱۴۸،۱۳۴،۱۳۳،۱۲۷،۱۲۴،۱۲۳، ۵،۷۸،۸۰

تبرستان............ ۹۴، ۱۱۷، ۲۸۶

تخت جمشید........... ۲۲۸، ۲۴۴

ترک،ترکان،ترک ها.......... ۱۴۱، ۱۲۰،۱۱۵،۱۱۳،۱۰۱،۹۲،۵۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۰

تروَمَد (دیو)........... ۱۹۲! ناگهیس

تشتر (ایزد)........... ۶۶

تفضلی، احمد.......... ۲۱۳،۱۴۷،۱۳۴،۱۲۷،۷۰،۶۱، ۲۳۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴

تقدیر............ ۹، ۴۵، ۱۴۶، ۲۶۱

تقویم، گاه شماری.......... ۱۴۹، ۲۶۰

تقی زاده، سید حسن....... ۲۶۱

تگرگ سرخ.......... ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۵

تلا (دریاچه)............ ۲۸! چیچست

تن پسین.......... ۶، ۲۱، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۶۴، ۸۴، ۹۰، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۴۵، ۲۲۸، ۲۷۸

تن کردار............ ۴۱، ۵۹، ۲۰۱

تناپوهل، تنافور، تناپوهر........ ۲۵۰،۲۱۷، ۲۶۴، ۲۶۵

تَنَوپِرثَه............. ۲۶۴! تناپوهل

تهمورث، طهمورث، تهمورس..... ۱۹۸،۱۶۴،۱۵۶،۱۵۵،۶۸، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۹۱

توبه، پتت.......... ۱۴۵، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۶۴

تور، توران، تورانیان........ ۱۱۴،۱۰۸،۱۰۱،۷۰،۶۲،۵۴،۵۵،۲۸، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۲

تور برادروش........... ۷۰، ۱۰۸، ۲۰۰

تور برادروشن............ ۷۰

تورات............ ۲۵۶

توربراتروش............ ۷۰! برادروش

تورفان............ ۱۴، ۲۵

تولتک............ ۱۳

تیر.............
.... ۴۵ ، ۵۴،
۵۹، ۹۲، ۱۱۵، ۱۸۴، ۱۸۶

تیرست (۱۰۰).......... ۲۲، ۲۳، ۵۴

تیرماه............ ۱۲۶

تیز اسب.......... ۹۷، ۱۱۹، ۱۲۰! اروند اسب

تیشتر............ ۱۰۱

« ج »

جادو، جادوگری، جادوان....... ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷

جاماسب، جاماسپ......... ۱۳۳،۱۲۸،۷۷،۷۱،۷۰،۶۴،۶،۵،۴ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۹۳

جاماسب نامه............ ۶، ۴۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۳۱

جاماسپ آسانا.......... ۶۴

جاماسپ نامه، جاماسپ نامه فارسی... ۱۳۳،۸۱،۷۹،۵،۴،۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۲۰۵

جان............ ۱۰، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۴۰، ۶۱، ۷۲، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۶

جان فرام (ایزد)......... ۱۴

جانوران............ ۲۳، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۵۳، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۳۲

جاودان............ ۱۰، ۱۹۷

جاودانان............ ۶۱،۳۴،۲۴، ۲۰، ۱۹۴! بی مرگ، بی مرگان

جداراهان (مخالفان)، جدا راه ... ۸۵،۸۶،۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۴، ۲۰۹

جداکیش، جداکیشان، جداکیشی.... ۴۸،۸۷،۸۸، ۱۱۱

جُددین، جُددینی، جُددینان....... ۲۰۸ ! جداکیش

جشن، جشن های آئینی ..... ۸۹،۱۱۲،۱۲۶،۱۲۷، ۱۷۴، ۲۳۹

جکسون........... ۱۴

جـــم............ .... ۲۸،
۱۰۴،۱۴۲،۱۵۶،۱۶۲،۱۶۳،۱۸۷،۱۹۷،۱۹۸، ۲۰۲! جمشید، یمه

جمشید، جم، یمه........
۲۸،۹۷،۱۰۳،۱۰۴،۱۰۵،۱۰۶،۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۲

جِه مرزی............ ۵۱، ۶۸! جه، روسپی

جِه، جَهی (روسپی)......... ۵۱، ۶۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۰

جُوان جَمان (منوچهر و زادسپرم)..... ۸، ۲۵۷

جوانشیر............ ۱۵۱

« چ »

چرمین کمران، کمربند چرمینان.... ۱۱۳! دوال کُستیان

چشمه های آتش......... ۴۲

چوکسی، کرشاسپ......... ۲۹۲

چهر آزاد (شریف النسب)...... ۱۳۸، ۱۵۰! همای

چهرمینوگ............ ۶۱، ۶۲! پشوتن

چهرومیان (رودخانه)......... ۳۴،۶۳،۸۴،۹۴،۹۵،۱۰۸، ۱۱۷

چهرومیان گشتاسپان (چترکمیان)..... ۸۴،۹۵،۱۰۸، ۱۱۷

چیچَست (دریاچه).......... ۹۲، ۱۷۷

چیچسته............ ۲۸

چین............ ۱۴، ۳۶، ۵۳، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۴

چینود، چینوت.......... ۱۰۳، ۱۶۷، ۲۳۲، ۲۳۹

« خ »

خرد شهر ایزد، خردیشهر ایزد..... ۱۴

خرد همه آگاه.......... ۸۳،۸۴،۸۵،۱۰۸، ۲۰۷! همه آگاهی

خرداد (روز، ماه).......... ۱۷،۳۵،۵۳،۵۵،۵۸،۵۹،۶۴،۷۸،۸۴،۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۷۵، ۲۹۲، ۲۹۳

خرده اوستا............ ۶۷، ۱۲۵، ۲۹۱

خرفستر، خرفستران......... ۱۶۶، ۲۰۱

خُسر (=پدر زن)......... ۴۶، ۱۱۰

خسرو انوشیروان........... ۷،۷۹،۸۳،۱۲۳،۲۴۴،۲۴۷،۲۵۵، ۲۸۳! انوشیروان

خسرو پرویز............ ۱۲۹، ۱۵۱

خشایارشاه............ ۱۴۹

خشم............ ۱۷، ۲۳، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵

خشم تخمه........... ۴۵،۷۹،۹۲،۹۴،۱۰۸،۱۱۰،۱۱۱،۱۱۵،۱۱۶، ۱۲۵! دیوان گشاده موی

خلقت............ ۱۵،۲۵،۵۳،۶۵،۱۲۶،۲۷۳! آفرینش

خُماهن، خماهان، خم آهن..... ۱۹۴

خنیرس، خنیره.......... ۲۷، ۲۱۳! خونیرس، خونیره

خوارزم............. ۱۰۴

خُوَتای نامکٔ (خداینامه)......... ۱۸۰

خور (روز)........... ۱۸، ۱۷۰

خورشیتدر (اوشیتر).......... ۱۹

خورشیتماه (اوشیترماه).......... ۱۹

خورشید............. ۷،۱۳،۱۸،۲۰،۲۲،۲۳،۲۴،۳۹،۴۲،۴۳،۴۴،۴۵،۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۷، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵

خوره (خرّه)............ ۳۶،۱۳۸،۱۴۸،۱۴۹، ۲۱۵! فرّه، فرّ

خونیرث، خونیرس، خونیره....... ۱۸،۲۷،۶۱،۶۵، ۶۶،۱۲۰

خویدودس (ازدواج خویشی)..... ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷

خیونان............ ۹۹، ۱۶۳

« د »

دئنا... ۲۱۳! دین

دابار.. ۶۸

دات... ۸۴، ۹۳، ۱۰۲

داد، دات.......... ۱،۵،۷،۱۴،۲۵،۳۸،۴۱،۴۹،۵۱،۶۴،۶۶،۶۹،۷۰، ۷۲، ۸۰، ۸۵، ۹۳، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۰! قانون

دادار............. ۷۲،۱۰۶،۱۲۴،۱۲۷،۱۴۷،۱۵۴،۲۱۴! دی

داد اورمزد، دادار اورمزد (نام موبد) .. ۲۲،۲۳،۲۴،۳۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸ ۲۱۲، ۲۱۹

دادستان دینیک.......... ۱۸

دادگاه (آتش، آذر)........ ۴۵،۶۳،۱۰۴،۱۰۵،۱۱۰، ۱۱۸! آتش

دارای دارایان.......... ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۶۲

دارمستتر............. ۷۸، ۷۹، ۱۲۲، ۲۶۴، ۲۷۵

داریوش دوم........... ۱۵۰

داریوش سوم........... ۷، ۲۰۳، ۲۴۴

داناسرشت، اکبر.......... ۲۴، ۱۵۰، ۲۵۹، ۲۸۷، ۲۸۹

دجله............. ۱۰۱، ۱۹۴

دخمه............. ۱۵۶! دادگاه

دَد.............
.... ۲۳، ۵۴،
۵۵، ۲۲۰

درُجان............. ۳۹! دروغ

درفش............. ۱۱۱،۱۱۰،۹۴،۹۲،۹۱،۸۹،۶۹،۵۳،۴۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۰

درنگ خدای.......... ۷۲، ۱۸۶! وای درنگ خدای

درواسپ............. ۲۸

دروج............. ۱۶۲،۱۱۹،۱۰۱،۵۸،۵۵،۵۴،۴۱،۳۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۲۲! دروغ

دروغ، دروغ گو........... ۶۳، ۶۰،۵۰،۴۹،۴۱،۳۹،۳۵،۲۰،۱۹،۱۷، ۶۵، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۷۱! دروج

دُروند.............. ۹۳، ۹۵، ۹۶

دزدیده.............. ۱۲۶! خمسه مسترقه

دُژآگاه............. ۵۰، ۲۲۰

دستور بُرزو.......... ۳۷

دستور، دستوران.......... ۸۹،۸۸،۶۴،۵۸،۵۷،۵۰،۳۷،۳۶،۳۵، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰

دشتِ نشانه؟........... ۹۲، ۹۴، ۱۰۱ ! پیشانسه

دشتان............. ۲۲، ۴۶، ۱۱۳

دشتان مرزی.......... ۴۶، ۱۱۳

دفن مرده، دفن مردگان....... ۴۹، ۱۱۱

دماوند (کوه)........... ۱۲۰،۱۰۵،۹۷،۵۷،۲۰، ۱۲۳! دنباوند

دنباوند.............. ۱۰۵! دماوند

دهاک............ ۱۶۴،۱۲۰،۳۹،۱۷، ۱۶۵! اژی دهاک، ضحاک

دوال کستیان، دوال کُستی..... ۱۱۳، ۱۱۸

دوزخ، جهنم............ ۹۰،۸۸،۸۷،۸۶،۸۵،۶۰،۵۱،۵۰،۴۹، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۸۹

دوساسی، سیلوستر.......... ۲۵۸

دین (روز)............ ۱۰۱،۱۰۰،۹۹،۷۱،۷۰،۶۹،۶۷،۶۳،۲۷،۲۵،۲۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۵! دئنا، دین مزدیسنان

دینِ بهِ مازدَیسنان......... ۲۳، ۲۴! دین مزدیسنان

دین مزدیسنان، دین مزدیسنی.... ۹۹

دیـن کرد، دینکرت.......... ۲، ۳، ۷، ۲۱، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۳

دیو گرسنگی........... ۵۶

دیو لاشه و مردار.......... ۱۶

دیو نسو........... ۱۶

دیو، دیوان........... ۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۷۰، ۷۲، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵

دیوان گشاده موی........ ۴۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۳

دیوپرست، دیوپرستی......... ۲۰۲

دیوزادگان............ ۱۰۹

دیوکاسیوس............. ۲۶۰

دیونوسیوس تل ماره ای....... ۲۳۳

« ر »

رَئوچَسْ چَئِشمَن......... ۱۸

رادی، راد، رادان......... ۵۶، ۱۱۹، ۲۰۰، ۲۹۱! رد

راسپی............ ۱۶۷، ۱۹۵

راسپی............ ۱۶۷، ۱۹۲، ۱۹۵

راسو.............. ۱۳۰، ۱۵۵

راشد محصل......... ۱۲۹،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۴،۱۲۳،۸۱،۷۱،۷۰،۴، ۱۳۰، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴

راینیداری............. ۴۸، ۱۱۱

رپیتون............. ۱۶۴، ۱۶۸

رج.............. ۳۸

رَد.............. ۱۲۸

رَدان............. ۵۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۱۰

رَدی............. ۵۰، ۲۱۰

رستاخیز.............. ۷، ۶، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱،

۴۲، ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۸۴، ۹۸، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۸

رستم............. ۳۵، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۹۸، ۲۹۳

رشک (دیو)............ ۹۶، ۱۱۹، ۱۶۰، ۲۱۰

رَشن، رشنو............ ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۸۷

رضائیه (دریاچه)........... ۲۸! چیچست

رضی، هاشم............ ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۱۳۰، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴

روان............ ۲۲، ۲۳، ۳۸، ۴۶، ۴۸، ۵۸، ۸۵، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۳۹

روایات داراب هرمزدیار......... ۳۶، ۶۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۹۲

روایت اِمید اَشَوَهیشتان........ ۲۹۲

روایت پهلوی.......... ۴، ۵، ۲۱، ۲۸، ۳۹، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۱۴۶، ۱۸۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۹۲

روباه............. ۶۸، ۱۳۰، ۱۵۵

روحانی، روحانیان.......... ۱۴۷،۶۹،۵۴،۴۰،۲۰،۱۸،۱۵،۸،۷،۲، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۸۱، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۲

رود............... ۲۶، ۲۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۹، ۲۰۴، ۲۲۳

روزنبرگ، فردریک......... ۵، ۶۲، ۱۷۰

روسپی، روسپی گری......... ۲۱۱،۶۸،۵۱! جه، جِهی

روشن (مفسر اوستا) .... ۸۶،۵۶،۵۳،۳۶،۳۳،۱۸،۹، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۷۴، ۲۷۶

روم.............. ۲۲۸،۲۰۲،۲۰۰،۱۹۹،۱۷۸،۱۷۷،۱۵۱،۱۰۱،۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۹۱

ریباس، ریواس......... ۶۵، ۱۴۷

ریگ ودا............. ۱۵۵

ریمن، ریمنی.......... ۱۴۴، ۱۹۲

« ز »

زئوس (ایزد)........... ۲۳۷

زئینیگاو.............. ۲۷

زاب، زاب تهماسب......... ۱۹۸، ۲۰۲! زوتهماسپ

زاد اسپرم، زادسپرم .... ۶۹،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸،۲۸،۸، ۷۰، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۹۴

زاماسپ، ژماسپ (زاماسف)....... ۱۵۲! جاماسب

زامیاد (روز)............ ۱۰۴

زراتشت اسفنتمان.......... ۲۲! زرتشت

زرتشت، زرتشتیان......... ۱۶،۱۵،۸،۷،۶،۵،۴،۲،۷،۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳

زردشت، زردشتیـان.......... ۶۹،۶۲،۵۷،۵۶،۵۲،۴۶،۴۳،۴۱،۳۴، ۷۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۶۰، ۲۶۱! زرتشت

زروان، زروانی.......... ۲۷۱،۲۶۳،۲۶۲،۲۴۶،۴۰،۲۶،۲۵،۱۵،۷! درنگ خدا، زمان

زمان............. ۴۵،۴۴،۴۱،۴۰،۳۹،۳۸،۲۶،۲۵،۲۱،۱۴،۸،۷،۵،۳،۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰،

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲! زروان

زمانه بد، زمان بتّر........ ۴۸،۸۷،۱۱۱، ۲۱۲! بدزماندگی

زمستان............ ۱۴۰،۹۳،۹۰،۸۸،۸۷،۸۶،۷۰،۵۶،۵۵،۵۲،۲۸، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۷۹

زمین............. ۴۲،۴۱،۳۹،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵،۳۳،۲۸،۲۷،۲۲،۲۰،۳، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۲

زمینه سازان ظهور......... ۲، ۶۹

زناشویی............ ۱۹۴! ازدواج

زند بهمن یسن........ ۶، ۳، ۴، ۵، ۹، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲

زنگیاب............ ۱۷، ۲۷! زینگاو

زوت............ ۱۶۷، ۱۹۲، ۱۹۵! زئوتر

زوتهماسب............ ۲۰۲

زوهر............. ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷

زیناوند............. ۱۵۵! تهمورث، طهمورس

زینگاو، زئینی گاو......... ۱۹۸! زنگیاب

« ژ »

ژوئل اسمیت........... ۲۳۷، ۲۹۳

ژوپیتر (یوپیتر).......... ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۸

ژوژَه (خارپشت).......... ۱۳۰

ژوستین (مورخ)........... ۲۳۸

ژینیو، فیلیپ........... ۷۸، ۲۸۹

« س »

سئوشیانت............. ۱۵! سوشیانس

ساسان (خدای ، خواتو)........ ۳۸، ۱۲۲، ۱۵۲، ۱۷۲

ساسانیان، ساسانی......... ۷،۲،۷،۲۵،۶۶،۷۸،۹۹،۱۰۱،۱۰۴، ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۴، ۱۵۲ ، ۱۵۷ ، ۱۷۵ ، ۱۸۱ ، ۲۳۱ ، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۴

سال ثابت شمسی........ ۶۶

سال عرفی (یا شمسی ناقص)..... ۶۶

ســــام.. ۲۴، ۳۹،۶۱،۹۸،۱۰۶،۱۲۱،۱۴۲،۱۴۵،۱۶۴،۱۹۳، ۲۰۱! سامان گرشاسب

ساموئیل ک. ادی........ ۷۸

ساوول (دیو)........... ۱۹۲

سپاهان............. ۱۹۹! اوله رودبار

سپاهبد، سپاهبدان.......... ۴۰، ۴۱، ۶۴

سَپت دوپیا............ ۶۵! هفت کشور

سپنتمان............. ۱۶، ۱۷! سپیتمان

سپندارمذ.............. ۸۷،۸۵،۸۴،۴۳، ۸۹، ۹۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۴۶ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۸۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۶ ، ۲۹۲! اسفند، اسپندارمذ

سپندمینو............. ۱۸۸

سپیتامان............ ۸۳، ۱۲۸! سپیتمان

سپیتمان............ ۹۱،۹۰،۸۹،۸۸،۸۷،۸۶،۸۵،۸۴،۸۳،۴۹،۴۶،۴۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۶! اسپیتمان

سپیدبیشه، سپیدرزور (سپیذ رزور).... ۱۱۷،۱۱۵، ۱۲۸

ستاره پایه........... ۱۸۴، ۱۸۹

ستر زن........... ۱۹۴! زناشویی

ستوتکر، سودگر........... ۸۳، ۹۹! سوتگر

ستودان............ ۱۵۶

ستودگر............. ۹۹، ۱۰۷، ۲۷۴، ۲۷۵

ستودیسن............ ۹۹

ستور، ستوران........... ۱۶۳،۱۴۱،۱۱۲،۹۸،۸۸،۸۴،۴۷، ۲۱۱

ستویس (ایزد)........... ۶۶

سدره، سدره پوشی........ ۶۸، ۲۱۰

سرخپوست، سرخپوستان........ ۱۳

سردگان، سرده (گرگ)....... ۵۴، ۲۰۰

سرنوشت............. ۱۳۴، ۱۴۶، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۰

سروش............. ۲۶، ۴۱، ۵۸، ۶۰، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۲۱

سروش های غیبی هیستاسپ..... ۷، ۶، ۱۴۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹

سغد، سغدیان........... ۸۹، ۱۲۶، ۲۱۳

سگ............. ۶۸، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۰

سگ آبی (بَبر).......... ۱۱۷، ۱۳۰

سلم............. ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۰۲

سماک رامح.......... ۶۴! هفت اورنگ، بنات النعش

سناویذک............ ۱۰۶

سنجانا، پشوتن......... ۵۲،۵۴،۵۵،۵۶،۵۷،۵۹،۶۰،۶۱،۶۹،۷۰، ۷۲، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۴

سند (رود)............ ۱۰۱، ۲۴۵، ۲۷۵! وه رود، بهرود

سه آکاتل توپیلتسین........ ۱۳

سه تخمه (دریاچه).......... ۹۴، ۱۳۰،۱۱۷،۱۰۲،۱۰۱! هامون، کیانسیه

سه شبه............ ۱۸۴، ۱۹۱

سوتگر............ ۱۵۴

سودابه............ ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳

سوشانس............ ۱۵

سوشیانت............ ۴، ۲، ۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴۵

سوشیانس............ ۶، ۷، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۲

سوشانس، سوشیوس، سیوشوس..... ۱۵، ۵۹! سوشیانس

سَوَه (کشور).......... ۱۸

سَوهی............ ۶۶! سوه

سیاوش، سیاوخش.......... ۱۵۵،۱۵۴،۱۴۲،۱۱۷،۹۵،۹۴،۶۲، ۱۹۹، ۲۰۳

سیبولا............ ۲۲۶! پیشگویی های سیبولایی

سیبیل............ ۶! پیشگویی های سیبولایی

سیج (دیو)........... ۵۱، ۶۸، ۱۶۵، ۲۱۱

« ش »

شاپور اول........... ۲۵

شاپور هرمزدان.......... ۱۲۵، ۱۹۹

شاپورگان............ ۱۴، ۲۵

شاهپورگان............ ۲۵! شاپورگان

شاهنامه فردوسی.......... ۲۹۲

شبورقان............ ۲۵! شاپورگان

شرک............ ۵۳، ۱۸۷! اشموغ

شمیران (سمیرامیس).......... ۱۵۰! همای

شمیگ ابو........... ۲۱! سروتت فِذری

شهروراز، شهر براز (خشترورچ)...... ۱۵۱، ۱۵۳

شهریور............. ۱۹۲،۱۸۸،۱۸۷،۱۸۴،۱۶۴،۱۲۴،۱۰۳،۱۰۱،۶۰، ۲۹۰

شور.............
.... ۹ ، ۲۸،
۱۲۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷

شوردریا............. ۲۸

شیدسپی، شیدسپیان، شیدسپیک..... ۱۱۵،۱۰۱،۹۴،۹۲،۹۱، ۱۱۷

شیر (جانور)........... ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۷۳، ۸۹، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۱

شیطان............ ۱۴۰،۱۳۹،۹۷،۹۶،۹۲،۹۱، ۱۵۳! شیدسپی

« ص »

صد در بندهش.......... ۲، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۹۳

« ض »

ضحاک.......... ۱۷، ۲۰، ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱ ! بیوراسپ، اژدها، اژی دهاک

« ط »

طلسم............. ۲۸۱

طهمورث............. ۱۴۲، ۱۹۷

طوس............. ۲۴، ۲۷، ۵۹

« ظ »

ظهور منجی، ظهور منجیان..... ۶، ۳، ۹، ۴۵، ۵۲

« ع »

عریان، سعید........... ۶۴، ۲۸۶، ۲۹۳

علائم آخرالزمان........... ۶، ۳، ۳۷، ۲۵۸

علائم ظهور............ ۱۳۳

علامات ظهور........... ۲۰! نشانه های ظهور، ظهور منجی

عمر.............. ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۵۲، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۱

عمر جهان........... ۱۵،۱۷،۱۹،۲۵،۳۳،۳۴،۵۲،۱۲۷،۲۶۰، ۲۷۱

عهد جدید............ ۲۶۳، ۲۹۰، ۲۹۳

عهد عتیق........... ۲۲۵، ۲۶۳، ۲۹۳

عیسی پسر مریم.......... ۲۵! مسیح

عیسی مُعذّب (در اعتقاد مانویان).... ۲۵

عیسی(ع)............ ۱۴، ۲۵! مسیح

« غ »

غلامبارگی............ ۲۱۱،۱۴۴،۵۱،۵۰، ۲۱۶! لواط

« ف »

فارس............ ۲۵۷،۲۵۲،۱۲۹،۱۰۴،۹۲،۶، ۲۵۹، ۲۶۰! پارس

فارقلیط............ ۲۴

فرّ............

.... ۱۶ ، ۱۷،

۱۸، ۱۰۴، ۱۴۹

فراخ پیشانی......... ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸

فراخکرد (دریا).......... ۲۸، ۷۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۴

فْرادَت، فرّه.......... ۱۸! فرادت خوارنه

فْرادَت خوارِنَه.......... ۱۸

فرارونی............ ۶۸

فرای، ریچارد.ن.......... ۱۵۲، ۲۹۰

فرتاخشت خومبیگان......... ۶۱! فردخشت خمبیگان

فرجام............ ۴۱، ۴۳، ۱۲۱، ۱۹۱، ۲۲۸

فَرداخْشْتَرِ خومبیگان......... ۶۱

فْرَدَذَفش (کشور)......... ۱۸

فرَدَزَفشو............ ۶۶! فَردَذفش

فردوسی............ ۲۹۱،۱۸۱،۱۵۰، ۲۹۲! شاهنامه فردوسی

فِرَزْدان (دریاچه)، فرزدان...... ۱۱۶، ۱۲۹

فرش............ ۱۹۸، ۲۰۲

فرشته آب......... ۱۹! ناهید

فرشته............ ۲۱۳

فرشکردسازان............ ۱۸۴، ۱۸۶

فرشگرد............ ۱۴، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۷۲! فرشکَرد

فرشوشتر، فراشئوشترا.......... ۶۹

فرنبغ............ ۶۴، ۱۰۴، ۲۴۸، ۲۹۰

فرنگیس............ ۲۰۳

فرّه............ ۱۸، ۳۴، ۵۸، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲ ! خوره (خره)

فرّه مند............ ۹۵

فروباگ............ ۱۰۴! آذرفرنبغ

فَرورتی............ ۲۱۳! فروهر، فروشی

فروَردگان، فروردیگان........ ۸۹، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۷۴

فروردین (روز) (ماه)........ ۶۹،۶۸،۶۴،۵۳،۴۱،۳۵،۲۶،۱۶،۱۵، ۷۲، ۱۲۶، ۲۹۲! فروشی، فروهر

فروشی............

۱۶، ۱۸ ! فروهر

فروهر، فروهران .... ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۶۹، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳ ! فروشی

فروهراشوان(ایزد)............ ۱۰۱

فریان............ ۶۱

فریدون............ ۱۲۱،۱۲۰،۱۰۶،۱۰۵،۹۸،۹۷،۸۱،۷۲،۵۸،۱۷ ، ۱۴۶ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۸۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۸۰ ، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳! آفریدون

فریفتار (دیو).......... ۱۱۱،۱۱۰،۶۵،۵۱،۴۷،۴۶،۱۷،۳، ۲۰۹، ۲۱۰

فلز گداخته، فلز گرم....... ۱۹۲،۱۹۱،۱۸۸،۱۸۷،۱۸۳،۶۰، ۱۹۴، ۲۱۴! پَساخت

فون دانیکن، اریک....... ۲۹۰، ۲۹۱

فیرمیکوس ماترنوس........ ۲۷۱

فیلیپ............ ۲۸۹

«ق»

قادسیه............. ۲۴۸، ۲۷۳

قانون............ ۲۳۳،۲۲۹،۲۱۰،۱۵۵،۹۷،۸۹،۸۷،۵۱،۴۱،۱۹، ۲۵۹! داد

قباد (ساسانی)، کواد .... ۸۳، ۸۶، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۹۲

قباد دوم (شیرویه)........... ۱۵۱

قربانی............ ۲۵، ۷۳، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۶، ۱۸۱

قُهستان (کوهستان)......... ۲۲

قیامت مردگان.......... ۱۸، ۲۸! مرده، مردگان

قیصر............ ۱۹۹، ۲۲۶

« ک »

کابل، کابلستان (کاوولستان)...... ۱۹۸

کابلستان............ ۳۴، ۵۳، ۹۳، ۱۱۶، ۲۰۰

کاتراک (پروفسور).......... ۲۷۹، ۲۹۲

کاست............ ۴، ۱۷۰

کالکی............ ۱۳

کامدین شاپور........... ۳۶

کامَک سود........... ۱۸! وئورو سوه

کامک نیایش.......... ۱۸! وئورو نمه

کانفسه............ ۲۲، ۲۴! کیانسیه

کاووس، کاوس .... ۱۱۵، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۹۸، ۱۹۹ ! کی کاوس

کاوه............. ۲۹۰

کای بار........... ۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷

کباتِس، کبادس، کوادس....... ۱۵۷! قباد، کواد

کبیسه............. ۴۱، ۵۹، ۱۴۵، ۲۷۹! وهیزگ، وهیزگی

کتاب مقدس........... ۸، ۲۵۵، ۲۹۰، ۲۹۳

کتسال کواتل.......... ۱۳

کرت............. ۹۴

کرفه، کار کرفه، کرفه مند........ ۳، ۴۸، ۵۱، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۱

کرمیر (کلمیر، کله میر؟)....... ۱۱۵

کرونوس............. ۲۲۶

کژدم (گزنده)............ ۳۸، ۱۴۴

کسو، کسویه (دریاچه)، کَسَه اُیه.... ۱۶، ۱۷! کیانسیه

کشور جنوب شرقی........ ۱۸! فَرَدذَفش

کشور جنوب غربی........ ۱۸! ویدَذَفش

کشور شرقی.......... ۱۸! سوه

کشور شمال شرقی........ ! وُروجَرِشت ۱۸

کشور شمال غربی........ ۱۸! وُروبَرِشت

کشور مرکزی.......... ۱۸! خونیرس

کشور میانه........... ۲۷! خونیرس

کشور (اقلیم)........... ۱۸،۲۱،۲۳،۲۷،۳۴،۴۱،۴۸،۵۳،۶۵،۹۷ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۵۵ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۷۸ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۷۷، ۲۸۳

کفن، کفن کردن......... ۴۹، ۱۱۱

کلیما، اوتاکر............ ۲۹۰

کندری، مهران.......... ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳

کندی، دیکسون......... ۲۹۱

کنگ دز............ ۱۶۳! کنگ دژ

کنگ دژ............ ۲۳، ۹۴، ۹۵، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰

کوئینم خوارنو........... ۱۴۹! خرّه، خوره

کواد، کواته............ ۱۵۲، ۱۵۳! قباد (کیانی)

کُوادِس............. ۱۵۷

کوفستان............ ۹۴

کوکولکان............. ۱۳

کومون، فرانتس.......... ۲۸۴

کوهِ خدا............ ۲۲

کی اپیوه............ ۶۱

کی خسرو جاماسب......... ۶۴

کی خسرو .... ۶۴،۶۲،۶۱،۲۴،۲۱،۱۷، ۷۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۲! خسرو

کی بهرام............ ۳۴، ۱۹۸، ۲۰۰! بهرام ورجاوند

کی سیاوش.......... ۱۹۹

کی قباد........... ۱۴۲

کی کاووس پور کی خسرو پوردارا.... ۱۶۹

کی کاووس کی خسرو پوردارا...... ۵

کی کاووس کی خسرو....... ۵

کی گشتاسب.......... ۱۷! گشتاسپ

کی وهرام........... ۲۸۴! بهرام ورجاوند

کیان، کیانی، کیانیان ...... ۱۴۳،۱۳۸،۱۱۷،۱۱۶،۳۶،۳۵، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۸

کیانسیه، کیانسه .... ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۹۳، ۱۱۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱! کسو

کیانیان............ ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۲۷۵، ۲۹۳

کینکان............ ۳۷

کیومرث، کیومرته ۱۶....... ، ۱۹، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸

« گ »

گئوروَ............. ۶۱

گات ها............ ۶۵، ۱۴۹! گاثا، گاهان

گاثا.............
.... ۸۹! گات
ها، گاهان

گاسنبار، گاتویائیریه.......... ۱۲۶! گاهنبار

گاهان، گاهانی.......... ۲۶، ۵۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۹۰، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۴۷! گاثا

گاهنبار............. ۲۲، ۱۱۲، ۱۲۶، ۲۳۹

گاو، ورزا............ ۱۱۲،۱۰۵،۱۰۰،۸۹،۷۲،۶۹،۶۳،۵۶،۴۷،۲۷،۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۴۸

گاو ورزا............ ۴۷، ۸۹، ۱۱۲، ۲۱۱

گاو یکتا آفریده، گاو نخستین... ۱۸۹

گُجسته، گُجستگ ! اسکندر..... ۷، ۲۴۵، ۲۸۵

گربه آبی.......... ۱۳۰

گرزمان، گرودمان.......... ۱۸۴،۱۸۹،۱۹۲

گرسنگی، دیو گرسنگی........ ۱۷، ۴۰، ۵۶

گرشاسپ، کرشاسب ...... ۵۸،۶۱،۱۰۶،۱۲۱،۱۸۶،۱۹۳،۲۲۱

گَرشاه............. ۱۴۷

گرگ، گرگ سَردَگان ...... ۲۳،۵۳،۵۴،۹۴،۹۶،۱۱۷،۱۱۹، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۲۰۰

گِرِگْ ها............ ۲۸۶! یونان

گریوه، گریوه ارزور......... ۱۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲

گزیده های زادسپرم.......... ۳،۲۸،۳۸،۴۲،۶۹،۷۰،۱۰۳،۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۹۳

گستهم (ویستَخم)......... ۶۲

گشـــــاده کشـــــتی (بی ســـــدره و کُشـــــتی راه رفتن).. ۵۱

گشتاسب، گشتاسبان........ ۷،۳۴، ۶۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۴! کی گشتاسپ

گشتاسپ برده.......... ۱۵۱

گشنسب، گشسب....... ۶۴، ۱۵۷ ! آذر گشسب

گِل شاه، گَرشا.......... ۱۴۷! کیومرث

گلدنر............. ۱۲۳

گنامینو............. ۱۱۳، ۱۱۷

گنامینوی............. ۱۱۸، ۱۱۹

گناه، گناهکاری.......... ۳،۶،۳۵،۴۹،۵۰،۵۱،۶۵،۶۷،۶۸، ۷۲، ۸۸، ۹۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۱

گندرو............. ۱۰۶

گهنبار............ ۱۲۶

گواگ پد............ ۲۹! اردت فذری، سوشیانس

گوباک ابو........... ۲۱! اردت فذری

گوبدشاه............. ۶۱، ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۴، ۲۱۳! اغریرث

گوپت شاه............ ۶۱! گوبد شاه

گوَترز (گودرز)........... ۶۱

گوچهرمار............. ۱۹۱، ۱۹۲

گودرز............. ۲۷، ۶۱

گور.............

.... ۸۶،

۱۲۵، ۱۵۲، ۱۶۸

گوسفند، گوسپند........... ۱۱۲،۱۰۵،۷۲،۵۸،۵۷،۵۶،۵۵،۴۷،۲۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

گوش (نام روز) (ایزد)........ ۱۹۰،۱۴۶،۱۰۳،۱۰۱، ۲۲۲، ۲۳۴

گوشت............ ۱۸۹،۱۶۷،۱۶۱،۱۴۵،۱۴۱،۶۸،۵۷،۴۰،۳۹،۳۸، ۱۹۳

گوشودا............ ۶۸

گیتی............ ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۷۱

گیهان، کیهان.......... ۱۲۴

گیو............

.... ۲۴ ، ۶۱،

۱۶۴، ۱۹۳! ویو

گیوُّمرْثْ............ ۶۲! کیومرث

«ل»

لاکتانتیوس............ ۶، ۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱

لاگرانژ............ ۲۶۳

لنینگراد............ ۱۴

لهراسب............ ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۵۹

لواط............ ۴۶، ۹۰، ۱۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷

لوکونین............ ۲۹۱

«م»

م.او ۲۹............ ۶۸، ۲۱۲، ۲۲۲

مار، ماران........... ۱۵۸،۱۴۴،۷۱،۵۷،۵۵،۵۴،۳۹،۳۸،۲۶،۲۳، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۷۸

ماراسپندان............ ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۴

مارکوارت............ ۲۹۴

مازور............ ۱۴

ماشیح............ ۱۳، ۲۸۷

مانوی............ ۱۴، ۲۵، ۱۴۸، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۶۲

مانویت............ ۲۴۵

ماه (ایزد، قمر).......... ۳۷،۳۵،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۲۰،۱۳، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۹۲، ۲۹۳

ماه فروردین، روز خرداد (رساله).... ۶۹،۶۴،۵۹،۵۸،۵۳،۳۵، ۲۹۲، ۲۹۳

ماه ونداد (ماه دات)........ ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۵

ماهونداد.............. ۸۴، ۱۰۸

ماوراءالنهر.............. ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۵

مایا، مایاها (قوم).......... ۱۳

متون پهلوی........... ۲، ۳، ۳۵، ۴۲، ۶۴، ۷۱، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۳

متون مکاشفه ای و پیش گویانه...... ۳

مدن............. ۱۲۴،۱۲۳،۱۲۲،۹۹،۷۲،۷۰،۶۸،۶۶،۶۵،۵۶،۵۴،۵۲، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۰۲، ۲۶۱

مرد سیاه درفش......... ۶۹

مرده، مردگان........... ۱۵۶،۱۱۱،۷۸،۶۸،۶۷،۴۹،۳۸، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۸۱

مرگ، دیو مرگ......... ۶۷،۶۵،۶۰،۵۸،۵۱،۵۰،۴۹،۴۸،۴۳،۲۸، ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۸! استویهاد

مرگ ارزان، مرگرزان ...... ۲۱۷،۲۱۶،۱۹۱،۱۸۷،۱۶۰،۶۷، ۲۶۴

مروِ درخشان، مرو زردشتان...... ۹۴، ۱۱۷، ۱۳۰

مری بویس........... ۲۵، ۷۸، ۱۶۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۹۰، ۲۹۱

مزدا..............
....، ۱۶،
۲۸۴

مزداپور، کتایون .... ۲۹۱،۲۸۹،۲۱۶،۲۱۳،۲۱۲،۶، ۲۹۳

مزدک بامدادان.......... ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۹۹

مزدیسن، مزدیسنا، مزدیسنی..... ۲۶،۲۵،۲۱،۲۰،۹، ۲۷، ۳۴، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۱۲۵، ۶۴، ۶۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴

مزدیسنان غیر زروانی........ ۱۵

مزن، مَزَنی (دیو).......... ۱۵۴، ۱۶۴

مسیح، مسیحیان....... ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۳۰، ۲۶۲، ۲۸۷

مسیح تابان.......... ۲۵! مسیح

مسینا............ ۵، ۱۵۹، ۱۶۶

مشکور، محمد جواد........ ۲۹۳

مشیانه............ ۳۸، ۶۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸

معتزلی............ ۷، ۲۴۶

مُغ............ ، مغان.......... ۱۱۱

مَغْ............ (گودال)، مغاک.......... ۶۷

مقتات، مقتاد.......... ۱۲۷

مقدم، محمد.......... ۲۶، ۳۹، ۵۰، ۶۲، ۱۵۵، ۲۷۵، ۲۹۱

مقدونیه............ ۷۸، ۲۲۶

مَکْبوس............ ۶۶! کبیسه

مگس، مگس سیاه........ ۱۸۴، ۱۸۵

ملائید............ ۱۴

ملکوس، ملکوسان.......... ۵۴، ۱۴۴، ۱۶۳، ۲۰۰

منجی، منجی آخرالزمـان........ ۳۷،۳۴،۲۵،۶،۴،۳،۲،۱،۷،۶،۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴! موعود، نجات بخش

منطقه البروج........... ۱۵

منوچهر، منوش چهر.......... ۱۶۵،۱۵۶،۱۵۴،۱۴۲،۱۰۱،۷۰،۸، ۱۶۷، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۹۲

منوش خورشید بر بینی...... ۱۵۶! منوچهر

منوش خورنر........... ۱۵۶! منوچهر

مهدی، حضرت......... ۱۳، ۲۹۱

مهر (ایزد) (روز) (مـاه)....... ۶۴،۵۵،۵۳،۴۹،۴۸،۴۶،۲۶،۲۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۹۱

مهر...............
.... ۴۶ ، ۴۸،
۱۱۰، ۱۱۸، ۲۱۰

مهر دروجی........... ۴۶، ۱۶۰

مهرداد، ائوپاتور پونتوسی....... ۱۲۲،۶۴،۶۲،۲۸،۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۹۰

مهرگان (جشن)......... ۱۷۴

مهلی، مهلیانه........... ۱۴۷! مشی، مشیانه

موبد، موبدان........... ۸۸،۸۴،۷۹،۶۹،۶۷،۶۳،۵۹،۲۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۴۷، ۲۹۱، ۲۹۳

موش فرخو............ ۱۳۰! سگ

موعود ۲۰،۱۹،۱۷،۱۴،۱۳،۱۰،۹،۸،۶،۵،۴،۳،۲، ۲۱، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۵۸، ۷۷، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۱! منجی، نجات بخش

مولر، ماکس........... ۱۴

میترا.............. ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۹۱! مهر

مینو، مینوان، مینویان........ ۹۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۱۳

مینوگ خِرَتْ.......... ۶۲! مینوی خرد

«ن»

ناگهیس (دیو)........... ۱۹۲! ترومد

نامی پد، نامی بُد.......... ۵۲

نامیگ پد............ ۲۸، ۵۲ ! نامی بُد

ناهید.............. ۲۹۱،۱۷۸،۱۱۷،۱۰۳،۹۳،۵۲،۲۸،۲۶،۱۹!اناهید، اناهیتا

ناوْتاگ (رودخانه)........... ۶۱

نجات بخش.......... ۲۸۷،۲۸۳،۲۷۷،۸۰،۳۴،۲! منجی، موعود

نجم آبادی، س......... ۸۰، ۲۶۲

نخستین انسان، نخستین شهریار..... ۶۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۹۴ ! کیومرث

نرسه، نرسی........... ۱۰۲، ۱۵۲! نریوسنگ

نرسیه پسر ویوَنگها.......... ۶۱

نریمان............. ۲۴، ۳۷، ۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۹۳

نریمان هوشنگ.......... ۳۷

نریوسنگ............. ۱۹، ۵۲، ۵۸، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۴۷، ۱۵۴! نرسه

نِسا............
(جسد)..
۱۷۳، ۱۸۱

نساپوشان............ ۵۱، ۶۸، ۲۱۰! نسا

نساخوران، نساسوزان........ ۵۱، ۶۸، ۲۱۰! نسا

نساکده (جای مرده)......... ۱۱۱،۸۷،۴۹! نسا، مردار

نسک........... ۸۳، ۱۰۷، ۲۷۴، ۲۷۵

نطفه............. ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۶۸، ۱۰۲، ۱۴۶، ۱۹۸

نِمَنگه (نماز)........... ۱۹! اوخشیَت نِمَه

نهادهای الهی.......... ۷، ۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۸

نهان دوارشنی........... ۱۲۵! نهان روش

نهان رَوِش، نهان روشی...... ۶۸، ۱۰۷، ۱۲۲

نوح............. .... ۲۹

نوذر، نوذریان........... ۶۱، ۱۵۶، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۲

نوروز............. ۲۲، ۲۸، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۷۴، ۲۷۹

نوزی (قوم)............ ۲۶۲

نولدکه، تئودور........... ۲۹۰

نیاز (دیو)............ ۳، ۲۳، ۲۸، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۷۷، ۸۹، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۸۴

نیبر گ، ساموئیل.......... ۲۴۷،۲۴۵،۱۹۳،۶۴،۶۲،۲۵،۱۵، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲

نیرنگستان (کتاب)......... ۱۲۴،۱۱۸،۱۱۱،۱۰۱،۸۸،۶۸،۵۱، ۱۲۸

نیمروز............. ۵۳، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۴

نیوشاپور.............. ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۳

نیوشاپور دادار........... ۸۴

«و»

وئوربَرِشت............. ۶۶! هفت کشور

وئورجَرِشت............. ۶۶! هفت کشور

وُئورو – سوه........... ۱۸! کامک سود

وُئورو – نِمَه........... ۱۸! کامک نیایش

وارَغْنَه (مرغ)........... ۱۰۶

وارو..............
.... ۲۲۶

وازشت (آتش).......... ۱۳۰

واوروبرشتی (وئور برشتی)...... ۶۶! وئوربرشت

واوروجرشتی............. ۶۶! وئورجرشت

وای درنگ خدای......... ۵۹، ۷۲، ۱۸۶

وایو..............
.... ۱۵۵!

وای

ودست (برادر زرتشت)....... ۷۰

وَرِ (ازمایش ایزدی) .... ۲۳، ۵۵، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۴ ! پَساخت

وَرِ جمکرد (باروی جسم ساخته)..... ۵۵

وَرِدَت فَرّه............ ۱۸! ویذت خوارنه

وَرْشْتْ مانْسْرِ.......... ۹۹

وُروبَرِشت (کشور)......... ۱۸

وُروجَرِشت (کشور)......... ۱۸

وِستا............. ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱

وِشاد دوبارشنی........... ۶۸! گشاده کُشتی

وَشْتَگْ............ ۹۹

ولخش........... ۱۵۲

ونِ جُد بیش، ون جودبیش...... ۶۱

وَن یوت بیش.......... ۶۱! ونِ جدبیش

وندیداد.............. ۱۳۰،۱۰۶،۱۰۲،۱۰۱،۷۳،۶۷،۲۹،۲۸،۲۷،۲۶،۱۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۴، ۲۹۴

وَنْگهو فِذْری (مادر هوشیدرماه)....... ۲۰

وه (رود)............. ۲۲! وه رود

وه بُد، وه پد.......... ۲۱، ۲۳! ونگهو فذری

وه رود، وه........... ۹۳، ۱۰۲! بهرود

وهرام............. ۶۲، ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۷۶

وهرام ورجاوند............ ۶۲! بهرام ورجاوند

وهرام ورچاوند............ ۹۳، ۲۷۶

وهشاپور – دات – اورمزد....... ۸۴! نیوشاپور دادار

وهمن، دکتر فریدون........ ۷۸، ۲۹۱

وُهونَزْگْ (سگ ولگرد)........ ۱۳۰! سگ

ویدَذَفش(کشور)........... ۶۶

ویدَزَفشو............ ۶۶! ویدذَفش

ویدن گرن، گئو........ ۴، ۲۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

ویذَت خوارِنَه............ ۱۸! وَرِدَت فرّه

ویراکوچا............. ۱۴

ویس هوروْ (سگ نگهبان)...... ۱۳۰! سگ

ویسپرد............. ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۶۷، ۱۲۵، ۱۴۶، ۲۹۴

ویشْپَه تَئورْوَئیری.......... ۱۷، ۲۱

ویشتاسپ............ ۴، ۶۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳! اردت فِذری

ویشوه روپه........... ۱۰۵

ویو (گیو)............ ۶۱! وایو

ویون............ ۶۲! گیو

ویونگهان، ویونجهان........ ۶۱، ۱۸۷

« ه »

هئوئیشت (از جاودانان)........ ۶۱

هات............. ۱۶۳، ۱۶۸

هادخت نسک......... ۲۹۰

هادمانسری، هادمانسر........ ۵۳، ۶۹، ۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴

هامون (دریاچه)........... ۱۰۲،۵۲،۲۸،۲۶،۲۱،۲۰،۱۷، ۱۹۲

هاوشت، هاوشتی، هاوشتان...... ۱۱۹، ۱۶۳

هاون گاه، هاونی......... ۱۶۴

هاویشت............ ۲۱۶

هخامنشیان، هخامنشیان...... ۱۴۹، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۷

هدایت، صادق ۴، ۵، ۱۶، ۲۵، ۷۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۶۶، ۲۱۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲

هراکلیتوس افسوسی....... ۲۲۶

هرمز، هرمزد (اول، دوم، سوم، چهارم)... ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳

هرمزد ۶، ۳۳، ۴۳، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۹۲! شاپور هرمزدان

هروسپ آگاه.......... ۳۷! همه آگاه

هزاره اوشیدر۵،.......... ۳۸،۲۳،۲۲،۷،۶، ۴۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰! هوشیدر

هزاره اوشیدرماه.......... ۱۸۹،۱۸۶،۱۸۳،۱۴۴،۴۳،۳۸،۲۳،۶، ۱۹۸، ۲۰۱! هوشیدرماه

هزاره، هزاره گرایی۵،۳،۲،.......... ۲۳،۲۱،۱۷،۱۵،۶،۷، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴

هفت اقلیم ! هفت کشور..... ۶۶

هفت اورنگ، هپتورنگ........ ۶۴! سماک رامح

هفت کشور.......... ۱۰۸،۸۴،۶۶،۶۵،۵۹،۵۸،۴۱،۳۹،۲۲،۲۰، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۸۶، ۲۰۷

هفتالان (شاه هیاطله)......... ۱۰۰، ۱۶۸، ۱۹۹

هفتورنگ............ ۳۵، ۱۵۸، ۱۶۵، ۲۲۰! هفت اورنگ

هلن، هلنی.......... ۶، ۷۸، ۱۳۳، ۲۲۵، ۲۷۸

همای............ ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰! چهرآزاد (شریف النسب)، شمیران (سمیرامیس)

هماست............ ۹۰، ۱۰۱، ۱۷۵

همپرسگی، همپرسی........ ۲۲، ۲۴، ۴۳، ۵۳، ۷۱

همه آگاهی.......... ۲۵۴،۲۴۴،۲۰۷،۱۰۸! خردهمه آگاه

هند، هدوستان.......... ۱۲۷،۱۱۶،۹۳،۶۳،۵۳،۳۶،۳۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۵

هندو ایرانی.......... ۲۶، ۲۷۱

هندوگان............ ۳۵! هند، هندوستان

هنینگ، والتر.......... ۱۵۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۹۲

هوَرِچَئِشمَن............ ۱۸! خورچشم

هوسْرَوْ............ ۱۵۳! خسرو

هُوشْتْ، هاویشت......... ۶۱! هاوشت

هوشنگ............ ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۷، ۱۹۸

هوشیدر............ ۳،۵،۶،۱۹،۲۰،۲۱،۲۸،۳۴،۳۵،۴۲،۵۲،۵۳،۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۴۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳! اوشیدر

هوشیدرماه............ ۳،۵،۶،۱۹،۲۰،۲۱،۳۴،۳۸،۳۹،۴۲،۵۲،۵۶،۵۷، ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۵۹، ۱۶۳، ۲۰۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰! اوشیدرماه

هوگر............ ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۸! هرئیتی

هوگو............ ۱۴۶

هوم............ ۴۶،۶۲،۱۰۳،۱۰۶،۱۲۷،۱۵۴،۱۶۷،۱۹۲،۲۰۹، ۲۱۴! هئومه

هومت............ ۴۶، ۲۰۹، ۲۱۴

هون............ ۹۹! هیون، هیاطله

هِوُو (زن زرتشت)......... ۵۲

هیاطله............ ۹۹، ۱۹۹! هون

هیربد............ ۵۰، ۸۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۹۱

هیرمند (رود).......... ۲۷، ۱۲۹، ۲۹۱

هیستاسپ.......... ۴،۶،۱۳۳،۱۴۶،۲۲۵،۲۲۷،۲۲۸،۲۲۹،۲۷۴! پیشگویی گشتاسب

هیلدگارد لوی......... ۲۶۱

هیون، هیونان، خیون، خیونان..... ۵۳،۸۹،۹۲،۹۹، ۱۱۳،۱۱۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

هیونان سرخ، هیونان سپید...... ۸۹، ۹۲! هیون

« ی »

یادگار جاماسپ، یادگار جاماسپی..... ۱۲۳،۷۹،۷،۶،۵،۴، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۸۵

یادگار زریران........... ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۹۴

یارشاطر، احسان......... ۲۵، ۲۹۰

یتا آت یزه میده.......... ۲۱۷

یتا اهو ویریو........... ۲۱۷! اهونور

یزد، ایزدان، ایزدی........ ۱۴، ۶۳

یزدان............. ۷، ۲۳، ۳۸، ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۶

یزدکرت............. ۱۵۲، ۱۵۳! یزدگرد

یزدگرد (اول).......... ۱۵۲

یزدگرد (دوم)........... ۱۵۲

یزدگرد (سوم)........... ۱۵۱، ۱۵۳

یزش، یزشن........... ۱۱۴،۱۱۲،۱۱۱،۸۸،۷۱،۵۷،۵۴،۵۰،۲۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸،

۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶

یسنا............ ۲، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۶۴، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۴۶، ۲۷۴، ۲۹۵

یشت، یشت ها.......... ۵۱،۲۸،۲۶،۲۱،۲۰،۱۹،۱۸،۱۷،۱۶،۱۵،۴، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۸، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷

یشتن........... ۱۸۱ ! یزش، یزشن

یهودا............. ۲۵

یهود، یهودیان، یهودی....... ۱۳، ۲۵۶، ۲۷۹، ۲۸۷

یوئیل نبی(کتاب).......... ۶۶

یوستینوس شهید.......... ۶، ۲۲۸

یوشت فریان.......... ۶۱، ۸۴، ۱۰۸

یونان، یونانیان، یونانی....... ۲۳۸،۲۳۷،۲۲۸،۱۵۰،۱۲۴،۹۲، ۲۴۴، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان –خیابان عبدالرزاق – بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای – کوچه شهید محمد حسن توکلی –پلاک ۱۲۹/۳۴– طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵
دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱
بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹